



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



جلد سوم



استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|----------------------------------|
| ۵ | فهرست |
| ۱۲ | تفسیر حکیم جلد ۳ |
| ۱۲ | مشخصات کتاب |
| ۱۲ | ادامه سوره بقره |
| ۱۲ | تفسیر آیه ۵۱-۵۲-۵۳ |
| ۱۳ | اشاره |
| ۱۴ | شرح و توضیح |
| ۱۴ | وعدۀ خدا با موسی |
| ۱۷ | ویژۀ گی عدد چهل |
| ۲۰ | راز و نیاز شبانہ |
| ۲۴ | حس گرائی و ظاہربینی بنی اسرائیل |
| ۴۴ | گذشت و عفو حق |
| ۴۴ | کتاب و فرقان |
| ۴۸ | تفسیر آیه ۵۴ |
| ۴۸ | اشاره |
| ۴۸ | شرح و توضیح |
| ۴۸ | محبت و لطف به گنہکار |
| ۵۰ | ستم سنگین بر خویشتن |
| ۵۴ | سخت ترین جریمہ |
| ۵۷ | خیر بودن قتل نفوس در بنی اسرائیل |
| ۶۴ | تفسیر آیه ۵۵-۵۶-۵۷ |
| ۶۴ | اشاره |
| ۶۴ | شرح و توضیح |
| ۶۴ | بی ادبی به حریم نبوت |

| | |
|-----|---|
| ۶۹ | درخواست نابجا و اثر شوم آن و برانگیخته شدن پس از مردن |
| ۷۲ | نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل |
| ۷۹ | تفسیر آیه ۵۸-۵۹ |
| ۷۹ | اشاره |
| ۷۹ | شرح و توضیح |
| ۷۹ | ورود به شهری آباد و پر نعمت |
| ۸۳ | ورود خاضعانه و متواضعانه |
| ۸۷ | غفران و آمرزش |
| ۹۲ | گروه محسنان |
| ۹۶ | تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر |
| ۹۷ | نزول عذاب به سبب نافرمانی پیوسته |
| ۹۸ | جابجا کردن و تبدیل حق به باطل در امت اسلام |
| ۱۱۲ | تفسیر آیه ۶۰-۶۱ |
| ۱۱۲ | اشاره |
| ۱۱۲ | شرح و توضیح |
| ۱۱۲ | معجزه موسی |
| ۱۱۵ | تقسیم عادلانه |
| ۱۱۶ | نهی از سرکشی و فساد |
| ۱۲۱ | زشتی عافیت طلبی و تن پروری |
| ۱۲۸ | غوغای شکم پرستی و طوفان شهوت |
| ۱۳۱ | نتیجه شوم عصیان و تجاوز |
| ۱۳۵ | تفسیر آیه ۶۲ |
| ۱۳۵ | اشاره |
| ۱۳۵ | شرح و توضیح |
| ۱۴۷ | تفسیر آیه ۶۳-۶۴ |
| ۱۴۷ | اشاره |

- ۱۴۷ شرح و توضیح
- ۱۴۷ پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل
- ۱۴۸ برافراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل
- ۱۴۹ فرمان توجه به تورات و عمل به آن
- ۱۵۲ پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق
- ۱۵۳ تفسیر آیه ۶۵-۶۶
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۳ شرح و توضیح
- ۱۵۳ حرمت شکنی
- ۱۵۵ عذاب شدید حرمت شکنی
- ۱۵۸ عبرت و پند
- ۱۶۲ تفسیر آیه ۶۷
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۲ شرح و توضیح
- ۱۶۲ شکستن حرمت موسی
- ۱۶۶ جایگاه ادب در زندگی
- ۱۷۱ تفسیر آیه ۶۸-۶۹-۷۰-۷۱
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ شرح و توضیح
- ۱۷۳ تفسیر آیه ۷۲-۷۳
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ شرح و توضیح
- ۱۷۳ قتل نفس
- ۱۷۵ داستان قتل نفس محترمه در بنی اسرائیل
- ۱۷۷ ظهور پنهانی ها به اراده حق
- ۱۸۰ زنده شدن مردگان به خواست خدا

| | |
|-----|--|
| ۱۸۰ | زمینه های تعقل و اندیشه |
| ۱۸۳ | تفسیر آیه ۷۴ |
| ۱۸۳ | اشاره |
| ۱۸۳ | شرح و توضیح |
| ۱۸۶ | قرآن و قلب منفی |
| ۱۹۷ | قرآن و قلب مثبت |
| ۲۰۲ | قلب در آئینه روایات و معارف الهیه |
| ۲۱۰ | وجوب حفظ قلب از نفوذ شیطان |
| ۲۲۰ | تفسیر آیه ۷۵ |
| ۲۲۰ | اشاره |
| ۲۲۰ | شرح و توضیح: |
| ۲۲۴ | تفسیر آیه ۷۶-۷۷-۷۸-۷۹ |
| ۲۲۴ | اشاره |
| ۲۲۴ | شرح و توضیح: |
| ۲۲۵ | برخورد منافقانه یهود با اهل ایمان |
| ۲۲۷ | اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن |
| ۲۲۸ | اعتقاد یهود بر عدم آگاهی خدا به امور پنهان |
| ۲۲۸ | کنمان کردن حقیقت |
| ۲۲۹ | علم خدا به همه نهنها و آشکارها |
| ۲۳۴ | خبرهای غیبی پیامبران و امیرالمؤمنین |
| ۲۳۶ | خبرهای غیبی حضرت موسی بن جعفر |
| ۲۳۸ | میثم تمار و خبر از آینده |
| ۲۳۹ | خبر دادن پیامبر از راز میان دو نفر از دشمنان |
| ۲۴۰ | زشتی باور کردن سخن دروغگویان |
| ۲۴۵ | زشتی اتکاء به گمان و خیال |
| ۲۴۹ | وجوب تحصیل علم و یقین |

| | |
|-----|-----------------------------------|
| ۲۵۱ | زشتی دین فروشی |
| ۲۵۶ | عذاب دین فروشان |
| ۲۵۹ | تفسیر آیه ۸۰-۸۱-۸۲ |
| ۲۵۹ | اشاره |
| ۲۵۹ | شرح و توضیح |
| ۲۶۹ | تفسیر آیه ۸۳ |
| ۲۶۹ | اشاره |
| ۲۶۹ | شرح و توضیح: |
| ۲۶۹ | عبادت خالصانه برای خدا |
| ۲۷۴ | احسان به پدر و مادر |
| ۲۸۹ | احسان به خویشان |
| ۲۹۲ | احسان به یتام |
| ۲۹۴ | رفتار پیامبر با یتیم |
| ۳۰۱ | احسان به مساکین |
| ۳۰۵ | احسان حضرت هادی به تهیدست |
| ۳۰۶ | احسان پیامبر به دختر حاتم طائی |
| ۳۰۸ | گناه ترک احسان عظیم است |
| ۳۱۰ | احسان به مسکین پیش از درخواست کمک |
| ۳۱۱ | سهم مسکینان در ثروت ثروتمندان |
| ۳۱۱ | اندوختن دانش از طریق احسان |
| ۳۱۲ | آمرزش و مغفرت از برکت احسان |
| ۳۱۳ | احسان پیامبر اسلام |
| ۳۱۴ | احسان حضرت زهرا به مستمند |
| ۳۱۸ | پربرکترین گردنبنند |
| ۳۲۰ | سخن نیک گفتن |
| ۳۲۹ | مصادیق گفتار نیک |

- تفسیر آیه ۸۴-۸۵-۸۶ ۳۳۳
- اشاره ۳۳۳
- شرح و توضیح: ۳۳۳
- لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی ۳۳۷
- ثابت قدمی و استواری مؤمن ۳۴۰
- استقامت مؤمنان در شعب ابوطالب ۳۴۲
- پایداری شگفت آور ۳۴۴
- ثبات قدم ابودجانه ۳۴۵
- مؤمنی ثابت قدم و مستقیم از بنی عباس ۳۴۶
- حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه ۳۵۰
- تبعید ظالمانه ابوذر به ربنده ۳۵۱
- حرمت کمک به ستمکار ۳۵۶
- معانی مختلف اسارت ۳۵۸
- نمونه خواری در دنیا ۳۵۹
- تفسیر آیه ۸۷-۸۸-۸۹-۹۰ ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- شرح و توضیح ۳۶۱
- آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان ۳۶۲
- خدا یا هوا ۳۶۴
- اتهام و افتراء به قلب ۳۷۰
- آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن ۳۷۲
- حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود ۳۷۴
- فروش سرمایه وجود انسانی به کفر ۳۷۵
- انتخاب نبی و نزول کتاب براو براساس لیاقت است ۳۷۹
- کیفر مخالفت با حقایق ۳۸۰
- تفسیر آیه ۹۱-۹۲-۹۳ ۳۸۳

- ۳۸۳ اشاره
- ۳۸۳ شرح و توضیح
- ۳۸۴ تفسیر آیه ۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸
- ۳۸۴ اشاره
- ۳۸۴ شرح و توضیح
- ۳۹۱ ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی
- ۳۹۳ یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند
- ۳۹۵ آرزوی مرگ بحصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است
- ۳۹۹ استعداد برای موت
- ۴۰۲ اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است
- ۴۰۳ کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است
- ۴۰۶ حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند
- ۴۰۸ زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست
- ۴۰۸ سه ویژگی قرآن
- ۴۰۸ دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست
- ۴۱۳ خداوند دشمن دشمنان حقایق است
- ۴۱۴ نقش فرشتگان در جهان هستی
- ۴۱۶ درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدید آور: تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱؛ ج. ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹؛ ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۲، ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۴) (فپا).

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

مندرجات: ج. ۱. سوره حمد، سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری. - ج. ۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری. - ج. ۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره: BP۹۸/الف ۸۵۷ت ۱۳۹۳۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۱۰۳۹۵

ص: ۱

ادامه سوره بقره

تفسیر آیه ۵۱-۵۲-۵۳

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و یاد کنید آن فرصت گران بهائی را که برای نازل کردن تورات چهل شب با موسی وعده گذاشتیم، آنگاه شما پس از غایب شدن او شتابانه گوساله را معبود خود قرار دادید در حالی که به سبب این کار بسیار زشت ستمکار بودید.

سپس بعد از آن کار زشت از شما در گذشتیم تا به شکر نعمت هائی که به شما عطا کردیم برخیزید.

و یاد آرید آن زمان را که به موسی کتاب و میزان جدا کننده درست از نادرست را دادیم تا هدایت یابید.

شرح و توضیح

از آیات مورد بحث چند مطلب بسیار مهم استفاده می شود:

۱- وعده خدا با موسی ۲- ویژه گی عدد چهل ۳- راز و نیاز شبانه ۴- حس گرائی و ظاهر بینی بنی اسرائیل ۵- گذشت و عفو حق ۶- کتاب و فرقان.

وعده خدا با موسی

این که وجود مقدس حضرت حق موسی را به میعادگاه قرب و میهمانی ویژه، آن هم در طول چهل شب دعوت کرد، تا از افق وجود او خورشید تورات را برای تربیت نفوس و رشد ارواح و تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم طلوع دهد، دلیل بر شخصیت و عظمت و کمال آن حضرت است.

موسی از همان زمانی که دیده در خیمه حیات باز کرد، و قدم به عرصه زندگی گذاشت، با این که در دربار فرعون و میان فرعونیان رفت و آمد داشت با تکیه بر عقل خدادادی، و اندیشه ی صحیح و نیت پاک، و عمل به آئین قهرمان توحید حضرت ابراهیم درخت وجودش را به ثمر نشاند و از وجود خویش موجودی موحد، منظم، با تربیت، ظلم ستیز، و همراه با کمالات و خصایل انسانی و الهی به وجود آورد، و به ویژه سالیان درازی که در خدمت شعیب پیامبر به سر

برد، به ارزش ها و کمالات، و پاکی درون و برون خود افزود و تبدیل به عبدی خاص و بنده ای ویژه، و شخصیتی از هر جهت صالح و نهایتاً از مقربان درگاه حضرت حق شد، و استعداد پیامبری و رهبری و اولوالعزمی و کلیم الهی در او ظهور کرد، و از سوی پروردگار مهربان برای هدایت بنی اسرائیل و دیگر مردم مأموریت یافت.

او پس از آن که بنی اسرائیل را از آن همه مظالم و ستم و سخت گیری های فرعونیان و شکنجه های سنگین ستمگران نجات داد و از لابلای امواج نیل به صورت معجزه آسا با عنایت و لطف پروردگار قوم خود را نجات داد و رابطه و علاقه آنان را با فضای زندگی مصریان که محکوم فرهنگ شیطانی فرعونیان بود قطع کرد، می بایست در سایه فرهنگ با برکت و سعادت بخش حضرت حق به همه جهات زندگی بنی اسرائیل رنگ دیگر دهد، و تحولی همه جانبه در فکر و اندیشه و آراء و ارواح و اعمال آنان به وجود آورد، تا از آنان ملتی موحد، پاک، درست کار، عزیز، ارجمند، متحد و تسلیم حق بسازد. به همین خاطر از طریق قلب پاکش این معنا را از جانب حضرت رب العزه دریافت کرد که باید خود را برای گرفتن کتاب آسمانی که حاوی همه نظامات زندگی و دارنده احکام فقهی و آداب اخلاقی، و فرمان های معنوی است آماده نماید.

آن حضرت که فوق العاده دلسوز امت، و برای تربیت فرد فرد آنان و آراسته شدنشان به توحید ناب و عدالت در همه شئون حیات دغدغه داشت و به انتظار دعوت حق برای دریافت کتاب آسمانی بود تا به وسیله آن منبع حقایق، هدایت قوم را کامل کند و دریچه های جدیدی از ماوراء طبیعت به روی آنان باز کند و آنان را از اثرات ریشه داری که از فرهنگ مصریان و به ویژه فرعونیان در قلب و جانشان نشسته بود پاک کند، و از زنجیرهای نامرئی فرهنگ مادی که بر دست و

پای باطنشان بسته بود آزاد نماید نهایتاً از سوی پروردگارش دعوت شد تا چندی که در حقیقت چهل شب کامل باید باشد از غوغای زندگی، و هیاهوی مادی، و لجام گسیختگی های پول پرستان، و تقاضاهای غیر منطقی قوم، کناره گیری کند و به عزلت نشیند، و جز با حضرت محبوب همدم نباشد و با غیر او انسی نداشته باشد، و به روزه و عبادت و بندگی در خلوت قرب مشغول گردد، و به ریاضات شرعیه تن دهد، تا روحش و قلب ملکوتی اش از کدورت های زندگی دنیائی پاک گردد و صفای باطنش به اوج نهائی رسد، و آئینه وجودش چنان صیقل یابد که برای طلوع و تابش وحی آماده شود.

وحی و الهام سرمایه بی بدیل و مایه بی نظیری است که فقط و فقط از افق وجود مخلصان، و پاکان و صالحان که عمری را در بندگی و عبادت خالص به سر بردند، و به غیر حق توجه نکردند، و جز خدا را نخواستند و عاقبت به مقام پیامبری و ولایت رسیدند طلوع می کند.

کسی که در عبادت دائم نیست، و عبادتی را که انجام می دهد به شوق رسیدن بهشت و نجات از دوزخ است، و گاهی هم به دنبال خواهش های نفسانی و شهوات شیطانی آلوده به گناه می شود، و دچار حجاب های ظلمانی است، و فقر معنوی او را از حضرت یار دور نگاه داشته و دغدغه مادگیری درونش را به کدورت آلوده کرده، و آتش طمع و حرص و بخل و حسد درخت باطنش را سوزانده و افکار و نیاتش را به شوائب و ناپاکی ها و ناخالصی ها مخلوط نموده شایسته دریافت ضعیف ترین مرحله الهام نیست چه رسد به دریافت وحی که از شئون نبوت و امامت است.

با این آلودگی ها و عبادات اندک که آن هم بر مبنای توحید صرف صورت نمی گیرد نه این که انسان بوی موسی و رنگ او را نمی گیرد بلکه به سوی متخلق شدن به اخلاق فرعونی پیش می رود و رهن صد موسی و هارون می شود.

آن که او بنیاد فرعونی کند ج

راه صد موسی و صد هارون زند ججدر هر صورت پاکی کامل موسی، و عبادات مخلصانه او که جز به عشق حق صورت نمی گرفت، و کمالات باطنی و افکار و اندیشه ها و نیت پاکش که او را به مقام والای نبوت و رهبری معنوی رسانده بود اقتضاء کرد که حضرت حق برای عطا نمودن کتاب آسمانی به او از او بخواهد که چهل شب به ضیافت الله رود و در آنجا با قرار گرفتن در عبادات ویژه و راز و نیاز مخصوص به دریافت آن سرمایه گران نایل آید.

ویژه گی عدد چهل

اهل معرفت، و صاحبان پاک طینت، و روش ضمیران با بصیرت با تکیه بر آیات قرآن مجید و روایات برای عدد چهل خصوصیت و ویژگی قائلند، و می گویند: اموری معنوی و حالاتی الهی را می توان پس از چهل شبانه روز خلوص یا پس از چهل شبانه روز خلوت با حق، یا پس از گفتن ذکر به چهل بار و... به دست آورد.

فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: (۱)

پس برای موسی میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان یافت.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ...: (۲)

تا زمانی که انسان به رشد و نیرومندی جسمی و باطنی رسد و به مرحله چهل سالگی قدم بگذارد و بگوید: پروردگارا به من الهام کن تا نعمتت را که بر من عطا کردی شکرگزاری کنم...

ص: ۵

۱-۱ - اعراف ۱۴۲.

۲-۲ - احقاف ۱۵.

در منابع حدیث قدسی روایت شده که حضرت حق فرموده:

«خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً» (۱)

طینت و گل آدم را در چهل روز به دست قدرت و کرامت سرشتم.

و از حضرت مولی الموحدین علی (ع) روایت شده:

«فخلق الله آدم (ع) و بقی اربعین سنه مصوراً... ثم نفخ فيه الروح» (۲)

خدا آدم را به وجود آورد و چهل سال به صورت پیکر و جسم محض باقی ماند، سپس در آن روح دمید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان آدم هبط على الصفا و حواء على المروه فمكث آدم اربعين صباحاً ساجداً يبكي على خطيئته و فراقه للجنة» (۳)

آدم بر صفا و حواء بر مروه فرود آمدند، و آدم چهل روز در حال سجده بر خطایش و به خاطر فراق بهشت گریه کرد.

از پیامبر بزرگوار اسلام به سندهای گوناگون در کتاب های معتبر روایت شده:

«من اخلص لله اربعين يوماً فجر الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه» (۴)

کسی که چهل روز برای خدا خالصانه زندگی کند و از هر گناه ظاهری و باطنی پاک بماند و همه لحظاته به بندگی خدا بگذرد، از قلبش بر زبانش چشمه های حکمت جاری شود.

در روایت مهمی از رسول خدا روایت شده:

«من حفظ على امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامه فقیها عالماً» (۵)

کسی که به خاطر هدایت امت من چهل حدیث حفظ کند (که با بیان آن چه از طریق ابلاغ چه از جهت اجرا و عمل) امت من از آن بهره مند شوند خداوند او را در قیامت دینشناس و آگاه برانگیزد.

ص: ۶

۱-۱ - روح البیان ج ۱ ص ۱۳۵.

۲-۲ - صافی ج ۱ ص ۱۰۹.

۳-۳ - صافی ج ۱ ص ۱۲۱.

۴-۴ - بحار ج ۶۷ ص ۲۴۹.

زمان بندی میقات موسی به چهل شب شاید به خاطر این است که چهل روز عزلت کامل، و چهل شب عبادت و تهجد و راز و نیاز با بی نیاز آئینه باطن را به اوج صیقل یافتن می رساند و ظرف با عظمت قلب را آماده دریافت وحی می نماید و سفر «من الحق الی الخلق» را تمام و کامل می کند، و گیرنده وحی را برای هدایت بندگان به درجه ایثار و فداکاری در راه خدا و برای خدا میرساند، و او را برای تحمل انواع شداید در راه ابلاغ فرهنگ الهی آماده می سازد، آری بیداری شب، و مناجات در آن، و نالیدن عاشقانه و دردمندانه در سحر آن هم به خلوصی که مرکب معنوی رساننده انسان به اوج قرب حق است زمینه افاضه فیوضات الهیه و عنایات ربانیه را به انسان فراهم می آورد و او را تا مقام دریافت وحی که از اعظم نعمت های الهی به گیرنده آن و به مردم و ملت و امت اوست بالا می برد، روی این حساب هنگام شب از بهترین نعمت های حق و از بهترین الطاف پروردگار به همه انسان هاست و این انسان است که باید در همه عمر قدر همه شب ها را بداند و ساعات آن را با خواب خوشی بیجا و بخصوص نعوذ بالله با گناه و معصیت نابود نکند و آن را ظرف آتش و عذاب ابدی دوزخ قرار ندهد.

راز و نیاز شبانه

شب موقعیت زمانی بسیار مهمی است که باید گفت در میان نعمت ها از نعمت های عظیم حق است و اگر نبود هیچ جاننداری زنده نمی ماند و کره ی زمین جز گوی آتشی که هر چه در آن بود جز به صورت مذاب نبود رخ نمی نمود.

شب در قرآن مجید و روایات از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است، تا جائی که کمتر زمانی را میتوان به قدر و قیمت آن پیدا کرد.

شب زمان مناجات انبیاء، و ساعات بهره گیری اولیاء از فیوضات حق، و هنگام راز و نیاز عاشقان، و ظرف ذکر ذاکران، و خلوت گاه عارفان، و بهترین فرصت

برای مطالعه دانشمندان، و لحظات پرقیمت بینایان برای راه یافتن به اسرار هستی و حقایق ملکوتی است.

ساعاتی از شب که در قرآن مجید از آن تعبیر به سحر شده از پربهاترین اوقات روزگار، و وسیله قرب به حق، و هنگام سوز و گداز، و عبادت و تهجد و استغفار و توبه و نردبان رسیدن به کمالات معنوی و منور شدن به نور الهی و دست یافتن به عفو و مغفرت است.

شب نشانه قدرت و حکمت و رحمت و لطف و عنایت حضرت رب العزه برای صاحبان مغز و خرد است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ: (۱)

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه هائی برای خردمندان است.

شب مایه آرامش ابدان و ارواح و داروی رفع خستگی و عامل تمدد اعصاب، و سبب استراحت و علت آماده شدن برای رفتن به پیشگاه محبوب ازل و ابد در سحر و مهیا گشتن برای کارهای روزانه است:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ: (۲)

اوست کسی که شب را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را نورافشان قرار داد تا در آن به کار و کوشش پردازید یقیناً در این امور برای گروهی که حقایق را با گوش دل بشنوند نشانه هائی از توحید، قدرت، حکمت، و ربوبیت خداست.

رسول خدا به فرمان واجب حق مأموریت داشت که بخشی از شب را به تهجد و عبادت و مناجات و راز و نیاز پردازد و از این طریق شایسته رسیدن به

ص: ۸

۱-۱ - آل عمران ۱۹۰.

۲-۲ - یونس ۶۷.

مقام محمود گردد، مقامی که جز برای او برای احدی از هم سفران معنوی اش میسر نشد، مقامی که از راه تهجد شبانه فقط و فقط ویژه او بود.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا: (۱)

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این تهجد شبانه افزون بر همه واجبات ویژه تست، امید است پروردگارت تو را به سبب این عبادت ویژه به جایگاهی ستوده برانگیزد.

شب موقعیت عظیم و ویژه ای است که حضرت حق پیامبرش را در آن برای ارائه آیاتش به معراج برد، معراجی که از نعمت های خاص حق به پیامبر اسلام بود و چنین سفری با آن کیفیت برای احدی از عباد خدا اتفاق نیفتاد، و این فقیر به توفیق حق به شرط حیات این حادثه بی نظیر و منافعش را در شرح و توضیح اولین آیه مبارکه اسرا به رشته تحریر خواهیم کشید.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا: (۲)

منزه و پاک است خدائی که شبی بنده اش محمد (علیهما السلام) را از مسجدالحرام به مسجد اقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد تا بخشی از نشانه های عظمت و قدرت و حکمت و ربوبیت خود را به او نشان دهیم.

قرآن مجید این کتاب با عظمت، و مایه هدایت، و عین رحمت، و دریای بی نهایت حکمت، و جدا کننده میان حق و باطل، و نور زندگی، و چراغ راه، و داروی درمان، و سبب شرف و کرامت انسان در شب بر قلب مبارک پیامبر نازل شد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: (۳)

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

ص: ۹

۱-۱ - اسراء ۷۹.

۲-۲ - اسراء ۱.

۳-۳ - قدر ۱.

عبادت شبانه که در خلوت و عزلت، و به خلوص و اخلاص نزدیک تر صورت می گیرد قطعاً با دیگر عبادات فرق می کند، و از نظر کیفیت سنگین تر و با ارزش تر است.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْناً وَأَقْوَمُ قِيلاً: (۱)

بی تردید عبادت شبانه محکم تر و پایدارتر و گفتار در آن استوارتر و درست تر است.

سحر که بخشی از شب است از نظر قیمت و ارزش و کیفیت معنوی با هیچ ساعتی قابل مقایسه نیست سحر به فرموده قرآن زمان رهایی و نجات است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ: (۲)

ما به سوی قوم لوط طوفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم در نتیجه همه را به چاه هلاکت انداخت، مگر خاندان لوط را که به خاطر ایمانشان در وقت سحرگاهان نجات دادیم.

استغفار در سحر و طلب آمرزش در آن ساعت کم نظیر از نشانه های بندگان واقعی خداست:

الضَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ: (۳)

بندگان واقعی خدا صبر کنندگان در حوادث و راستگویان و صادقان، و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرها هستند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵)، آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶)، كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷)، وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: (۴)

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و چشمه سارهایند، آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می کنند زیرا آنان پیش از این پیوسته نیکوکار بودند، آنان در دنیا اندکی از شب را می خوابیدند و بقیه آن را به عبادت سپری می کردند و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می نمودند.

ص: ۱۰

۱-۱ - مزمل ۶.

۲-۲ - قمر ۳۴.

۳-۳ - آل عمران ۱۷.

۴-۴ - ذاریات ۱۵-۱۸.

دور ماندن از حوزه نبوت و رهبری معنوی صحیح که فرهنگ پاکش جلوه علم و حکمت خداست و بر دلایل و براهین محکم و استوار تکیه دارد، و چیزی مخالف فطرت و عقل سلیم و طبیعت هستی در آن وجود ندارد، و رشد کردن در محیط شرک و فضائی که فرعونیت و شیطنت و حکومت صد در صد مادی بر آن حاکم است، و آزادی به معنای واقعی در آن وجود ندارد، و توجه صرف به گذراندن امور زندگی ظاهری، و فقط گرداندن شکم و شهوت، و دست و پا زدن در لذت های بدنی، و تنها تحصیل دانشی که کمک برای سوق دادن زندگی به ناحیه ظاهر آن است، بناچار انسان را دچار دو بیماری خطرناک و ریشه دار می کند:

فرو رفتن در مادیات محض، و دلباختگی شدید به لذائذ و امور حسی.

بنی اسرائیل که سالیان طولانی و طی چند نسل در مصر که فضائی آلوده به شرک و اوهام و گاو پرستی و مادی گری داشت زندگی کردند به تدریج از درون رنگ محیط را به خود گرفتند و آثار نکبت بار و ظلمانی آن محیط و مردمش ریشه در نفوسشان دوانید، و اختناق حاکم بر آنان و سلب آزادی از آن قوم، و شکنجه هائی که از طرف فرعونیان بر آنان تحمیل شد از طرفی عقل و اراده و قدرت تفکر و اندیشه را در آنان بسیار ضعیف کرد، و از طرف دیگر اکثر آنان را به مردمی فرو رفته در مادیات و کالای دنیا و دلباخته لذائذ و امور حسی نمود.

کثرت معجزات موسی (ع) برای رام کردن بنی اسرائیل که عقل و اندیشه ی آنان به شدت ضعیف شده بود، و از تفکر صحیح و تعقل درست بی بهره بودند و برهان و دلیل و استدلال و حکمت در قلب و روان تیره و بیمار آنان راه نداشت امری ضروری بود.

آنان چنان که باید و شاید در برابر حقایق ماوراء طبیعت، و واقعیات ملکوتی، و اصول غیبی با این که همراه با دلیل و برهان استوار بود فروتنی نکردند و به تعقل و تفکر صحیح برای دریافت آن حقایق تن ندادند، و تسلیم تعالیم آسمانی موسی نگشتند و به مرحله یقین قدم نهادند، و همه وجود و حالات و روحيات خود را در سیطره ی حکومت حس و ماده نگاه داشتند، و هر آنچه را که موافق حس و لذائد و شهوات و مادیات بود به راحتی پذیرفتند، و از تسلیم شدن در برابر دعوت موسی و صالحان و دانشمندانی که جز خیر دنیا و آخرتشان را نمی خواستند امتناع ورزیدند!!

آنچه در درگیری با فرعون پس از سالها شکنجه دیدن به سود آنان تمام شد فقط و فقط از برکت فریادها و فعالیت ها و معجزات موسی بود، آنان برای مبارزه با دشمنان و در هم شکستن فرعونیان و رفع و دفع خطر آنان هیچ اقدامی نکردند، و آئین حق را و توحید ناب را با تعقل و تفکر به دست نیاوردند و با پای خود از محیط ذلت بار مصر و آن سرزمین آلوده به شرک و اوهام بیرون نیامدند و از میان امواج رود نیل با تکیه بر ایمان و اعتماد به خدا نگذاشتند، بلکه معجزات موسی و قدرت معنوی او بود که این اسیران ذلیل و فرو رفتگان در چاه استضعاف و غرق شدگان در مادیات و دلباختگان به لذائد حسی و دور ماندگان از تعقل صحیح و اندیشه درست را از محیط مصر خارج کرد و از میان امواج سهمگین دریا بیرون برد و در منطقه ای امن که خیال آنان را از هر خطر و شکنجه ای راحت می داشت قرار داد.

اینان پس از بیرون آمدن از دریا چنان که قرآن مجید می فرماید بر قومی عبور کردند که همواره با پرستش بت ها و اصنام ملازمت داشتند، از باب ضعف در

عقل و اندیشه، و غرق بودن در امور مادی و حسی با کمال بی شرمی به موسی گفتند:

إِجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا بَدَّلُوا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ. وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ...: (۱)

ای موسی همان گونه که برای آنان معبودانی است تو هم برای ما معبودی قرار ده!

راستی اخلاق مادی و حس گرایی و تکیه نکردن بر دلیل و برهان و منطق و عقل چه می کند، و انسان را به چه ورطه هائی از خطر و سقوط و هلاکت می اندازد!

موسی گفت: بدون تردید شما گروهی هستید که جهالت و نادانی میورزید و از عقل و منطق دور هستید و به خاطر بی بصیرتی و کوردلی به امور محسوس محض روی دارید.

قطعاً آنچه اینان در آن قرار دارند و آن عقاید شرک آلود و آئین بت پرستی است نابود شده و فاسد است و آنچه همواره انجام می دهند باطل و برباد است.

و سپس با یک دنیا تعجب و شگفتی به بنی اسرائیل گفت: آیا غیر خدا را که هیچ گونه شایستگی برای پرستش ندارد به عنوان معبود برایتان طلب کنم، در حالی فقط خداست که شما را بر جهانیان روزگارتان برتری داد؟!!

ای بنی اسرائیل یاد کنید هنگامی که شما را از چنگال ظالمانه فرعونیان نجات دادیم، آنان که شما را به سخت ترین صورت شکنجه می کردند و به شکلی گسترده پسرانتان را می کشتند و زنانتان را برای کنیزی و بیگاری کشیدن و نشستن در مرگ فرزندان زنده می گذاشتند و در این امور برای شما از سوی پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.

ص: ۱۳

و ما موسی را سی شب به میعادگاه خواندیم و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام و کامل نمودیم.

موسی پس از وعده خدا برای این که آن ملت را در سایه نظامی متین و استوار و رشد دهنده، و تضمین کننده خیر دنیا و آخرت قرار دهد به میعادگاه رفت، که پس از پایان آن ضیافت ویژه به دریافت کتاب آسمانی تورات که حاوی همه حقایق مربوط به هدایت است نایل آید و به میان جامعه خود باز گردد و آنان را با تعلیم دادن تورات و وادار کردن به عمل به آن به سعادت دنیا و آخرت برساند.

مردی هوا پرست و گمراه کننده و تجسمی از شیطان که کوتاه بینی بنی اسرائیل را در تقاضای از موسی برای قرار دادن بتی برای آنها جهت پرستیدن دیده بود، و ضعف عقلی و فکری و ارادی آنان برای او ثابت بود، و غرق بودن آن قوم در مادیات و دلباختگی آن بی خبران به امور حسی و لذائذ ظاهری برایش ثابت بود در غیبت موسی با ساختن مجسمه گوساله ای از زیور آلات و طلاجات که وقتی در جهت باد قرار می گرفت صدای گاو از آن بر می خاست در معرض دید و تماشای آنان گذاشت و گفت:

هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى!! (۱)

این است معبود شما و معبود موسی!!

آن کم خردان پست، و سفیهان زشت باطن، و بی اراده های جاهل، و غرق شدگان در مادیت، و دلباخته های به امور حسی و لذائذ ظاهری که در حقیقت گوساله طلائی ساخت سامری از باطن گوساله خوی و طلاجوی آنان بیرون آمده بود به گوساله به عنوان معبود روی آورده و به پرستیدن آن مشغول شدند و

ص: ۱۴

به ستمی عظیم و ظلمی بزرگ نسبت به توحید خالص و نسبت به خود و خیر و سعادتشان تن دادند و مصداق حقیقی اَنْتُمْ ظَالِمُونَ شدند.

باور نکردن سخن صادقان، و گوش ندادن به موعظه و پند ناصحان، و فرار از علم و حکمت پیامبران، و بی توجهی به دلیل و برهان، و غرق بودن در مادیات و دلباختگی به حس و لذائذ قطعاً انسان را از خدا جدا و به گوساله پرستی در صورت های گوناگونش می کشاند!

«پیروی و متابعت از حسّ و ماده [که دو امر روبنایی و ظاهری و محدود و از دست رفتنی هستند] و تسلیم شدن در برابر آن دو انسان ها را در یک تناقض ویژه از جهت قول و عمل و گرفتار می کند، زیرا از طرفی پیروی از حس موجب می شود که مطلبی را جز آنچه حسّ بر آن دلالت دارد نپذیرند گرچه حق باشد، از طرف دیگر تسلیم در برابر ماده ایجاب می کند که عملاً آنچه را شخصیت های بزرگ مادی می خواهند یا می پسندند بپذیرند!

آنان هر گونه تقلیدی را در موضوعاتی که دور از حس آنان است اگر چه خوب باشد به نام این که تقلید است مذمت می کنند ولی همان ها هر گونه تقلیدی را که موافق هوس های مادی است به نام بهره برداری از زندگی ستایش می نمایند اگر چه عمل بدی باشد برای همین جهات است که به سختی در برابر اوامر پیامبران و درست کاران و علمای ربانی که آنان را به خیر و صلاح دین و دنیایشان دعوت می کنند تسلیم می شوند، و در برابر دعوت افراد مغرض و سرکش را خیلی زود می پذیرند!» (۱)

متأسفانه محاکم تفتیش عقاید در قرون وسطی که به وسیله کشیشان مسیحی برپا شد و علم و دین کلیسائی را در برابر با یکدیگر به جنگ و مبارزه سختی

ص: ۱۵

کشید و در این میدان خصمانه و ظالمانه میلیون ها نفر عاشق علم و عالم را به فرمان کشیشان محکوم به اعدام و نابودی کرد و به تدریج جامعه اروپائی را به تسلیم شدن در برای حس و ماده وادار کرد و دانشمندان علوم مادی با قدرت تمام باعث شدند که دین کلیسایی به درون کلیسا رانده شود و قلب همگان به سوی حس و ماده جهت گیری نماید و تمدن غرب بر این دو پایه بنا گذاری شود و در قرن هیجدهم به بعد این تمدن جدای از مسائل معنوی و اخلاقی با کمک به اصطلاح دانشمندانی چون داروین و فروید و درکایم که هر یک انسان را از یک بعد خاص آن هم به صورت افراط و تفریط نگریستند به اوج خود برسد و انسان در فضای این تمدن با همه وجودش حس گرا و ماده پرست گردد و دلایل و براهین مربوط به ماوراء حس را هر چند استوار و محکم و منطقی و عقلی باشد نپذیرد و از طرف دیگر هیچ برهان و دلیلی در موضوعاتی که متضمن لذائذ مادی حسی است مطالبه ننماید و این موضوع خط بطلان بر غرائز انسانیت و احکام آن و امور فطری و یقینی کشید و معارف عالیه و اخلاق فاضله را از میان برداشت و انسانیت انسان را از او گرفت و جامعه ها و ملت ها را در معرض شدیدترین مفسد اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی قرار داد!!

انسان در فضای تاریکی که بر اروپا حاکم شد از مستقل بودن نوعش، و ریشه اصیلش که از حضرت آدم و حوا که دارای مقام خلافت الهی بودند و هر دو به دست قدرت حق و اراده حکیمانه حضرت رب بی سابقه نر و ماده ای از گوهر پرارزش خاک آفریده شدند و به عنوان نوعی مستقل در میان انواع جانداران ظهور کردند جدا شد و سر از ریشه ای به نام میمون که سمبل بازی و بازی گری و دلچکی برای سرگرمی مردم است درآورد و در کنار او علمی به نام علم الانواع قرار داده شد و به دانشگاه ها راه یافت و با استادی دانشمندان صهیونیست مسلک

به باور دانشجویان و در نهایت به باور اکثر مردم داده شد که ریشه شما میمون و باطن و درون و روانتان که ارث از اصل و ریشه وجودتان میمون می برید میمون صفت است و مسئله انسانیت و اخلاق و فضیلت و شرافت و کرامت و اصول انسانی اموری اعتباری است و تکیه بر آنها غیر منطقی و محدود شدن به آنها موجب محرومیت از لذائذ و به کارگیری غرائز به صورت آزاد است و سبب بی بهره شدن از شهوات مطلق و خواسته های بی قید و شرط است و پس از آن دورکایم به این موج کمک کرد و انسان را در همه جهات و امور معلول اقتصاد دانست، و دانش او همچو هم پالکی سابقش به دانشگاه ها و مراکز علمی راه یافت و اقتصاد و امور مادی محور و بنیان زندگی گشت و (لا اله الا الدلار) جای لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نشست و بشر را در سقوط عجیبی فرو برد و او را در لجن زار مادیت و پول و ابزار بدون ایمان و اخلاق به اسارت نشانده، و بدتر از هر دوی آنان هم مسلک خطرناکشان فروید بود که چون هر دوی آنان از آئین تحریف شده یهودیت که آئینی مادی و پولی بود پیروی می کرد به عنوان روانکاو و روانشناس میدان دار تمدن غرب شد و با نوشتن کتاب و به تحریر کشیدن مطالبی که هیچ دلیل عقلی و منطقی ندارد راه انسانیت و فضایل و اخلاق و حقیقت را مسدود نمود و افکارش با هزینه های سنگین صهیونیست ها به همه مراکز علمی حتی مجامع دانشگاهی کشورهای اسلامی راه یافت و تا حدی توانست مسیر ایمانی و عقلانی بسیاری از انسان ها و شاید اکثریت آنان را در غرب و شرق عالم به سوی اسافل اعضا برگرداند و با چهره ای که کاشف از کمال آرامش درونی است! همه عظمت ها و ارزش ها به نحوی از انحاء به نام خردگرایی و حس گرایی تا حد پست ترین مرحله حیوانیت پائین بیاورد!!

البته قرن ها پیش از فروید، جلال الدین بلخی آن حکیم عارف تباه شدن موجودیت آدمی را و ساقط شدن همه ارزش ها را با این پدیده حیوانی یعنی برگشتن از اوج صعود انسانی به پست ترین نقطه نزول حیوانی که محور قرار دادن اسافل اعضا در زندگی است گوشزد نموده می گوید:

جز ذکرنی دین اونی ذکر او سوی اسفل برد او را فکر او (۱)

نگاهی به وضع جوامع امروز بیندازید و در حالات و اعمال و رفتار اکثر آنان به خصوص جوامع غربی و مقلدین کورشان دقت کنید می بینید شهوت رانی بی قید و شرط، تجاوز به نوامیس به عنف و غیر عنف، روابط نامشروع زنان با زنان، مردان با مردان و زنان و مردان با یکدیگر، موج گسترده عشق های مجازی، نیمه عریانی و عریانی زنان و مردان، فیلم های محرک سینمایی و تلویزیونی و ماهواره ای، قتل و غارت گری، تجاوز به حقوق، رشوه، فساد فکری، فساد باطنی چون حسد و بخل و طمع و غرور و نفاق و ریا، زورگوئی، به استعمار کشیدن ملت ها به وسیله ی زورمندان، آدم ربائی، آدم فروشی، جاسوسی، خیانت، جنایت، بلوغ زودرس بر اثر تحریک شهوات، متلاشی شدن نظام خانواده، فرار فرزندان از خانه ها، اعتیاد به انواع مخدر که هر ساعت نوعی از آن برای به دام انداختن نسل به بازار می آید و ظاهر و باطن زندگی را گرفته و دریا و صحرا و جو را به فساد و تباهی کشیده و امنیت روانی مردم را در شرق و غرب به هم زده و فضائی از شدیدترین نگرانی ها را به وجود آورده و کوس رسوائی غرق بودن در مادیات و دلباختگی به حس و لذائذ آن را در هر کوی و برزن و بلکه در هر خانه و کاشانه به صدا در آورده است!! و نزدیک است این تمدن ماشینی که بر دو پایه ماده و حس بنیان گذاری شده و به شدت از درون پوسیده بر سر

ص: ۱۸

صاحبانش و مقلدان آنان خراب شود و همه زیر آوار سنگین آن به دیار نیستی و نابودی رانده شوند و زمین برای زندگی صالحان و شایستگان که در میان این حیوانات انسان نما و متمدنان وحشی و میمون صفتان و غرق شدگان در مادیات و دلباختگان به لذائذ حسی به شدت در غربت و تنهایی اند بدون مزاحم باقی بماند، و چنین زمانی به زودی فرا می رسد و دور از دسترس نیست و حقیقتی است که قرآن مجید قاطعانه از آن خبر می دهد:

أَنَّ الْأَرْضَ يَرِيهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: (۱)

یقیناً همه روی زمین را بندگان شایسته ام به میراث می برند.

من با فروتنی و تواضع از شما مسلمانان و به ویژه پیروان مکتب اهل بیت می خواهم که از افتادن در دام تمدن غربی و فرهنگ های شیطانی آن حذر کنید و گول زرق و برق زندگی ظاهر آنان را که مالا مال از فساد و تباهی است نخورید و دست از قرآن مجید که راهنمای انسان به هر خیری است بر ندارید، و از اقتدای به اهل بیت پیامبر که مصباح هدایت و کشتی نجات هستند غفلت ننمائید و دامن حیات پر قیمت خود را از آلوده شدن به مادیات صرف، و درون خود را از اسیر شدن به مکتب حس گرایی حفظ نمائید که خیر دین و دنیا آخرت شما در تمسک به قرآن و اهل بیت است و بدانید که این تمدن بدون معنویت و بریده از خدا و جدای از فرهنگ حق و خالی از حقایق و تهی از تعالیم انبیاء و امامان به زودی نابود می شود و دلبستگان به خود را هم نابود می سازد و نهایتاً به عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت گرفتار می شود و جز روسیاهی و افتضاح برای آن و پیروانش نخواهد ماند.

ص: ۱۹

آری برای محاربان با خدا و پیامبر و آنان که در زمین در همه امور زندگی به فساد و تباهی می کوشند جز رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت نیست:

ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: (۱)

برای آنان به خاطر محاربه با خدا و پیامبر و کوششان برای گستردن فساد در زمین رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت است.

غرق شدگان در مادیت، و دلباختگان به لذائذ حسی، و مریدان مکتب حس گرائی که از زندگی و حیات جز خانه و کارگاهی برای تأمین اقتصاد و معیشت نمی بینند، و پر کردن شکم و شهوت رانی و کام جوئی را اصیل ترین لذت ها می شمارند، و چشمی برای تماشای این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود ندارند، و گوشی برای شنیدن صدای حق و برهان و دلیل و حکمت برای خود باقی نگذاشته اند، و وجودشان نیروی دفعی برای حقایق و واقعیات و امور ملکوتی و عرشی و اصول ماوراء طبیعت و حوزه جذبی برای انواع مفساد و شهوات و خیالات و اوهام گشته و برای مسخره کردن انبیا و اولیاء و محتویات کتاب های آسمانی و علمای ربانی و احکام الهی و عبادات دهانی به پهنای فلک باز کرده و به خاطر اوج بی خردی و دچار بودن به بیماری غفلت و بی خبری، خود را میزان حق و باطل هر چیزی قرار داده و یجوز و لا یجوز خود را در همه امور ملاک و اصل می دانند، بدون شک و تردید گرفتار دو بیماری بسیار مهلک و بر باد دهنده دنیا و آخرت و مخرب همه ارزش ها شده اند و به خاطر جهل مرکبشان نسبت به این دو بیماری هم در غفلت کامل به سر می برند از این جهت به علاج و درمان خود اقدام نمی کنند، بلکه خود و کوشش و کارکردشان را سالم و صحیح و خوب می دانند، و توجه ندارند که همه ارزیابی های آنان نسبت به

ص: ۲۰

همه امور بی پایه و پوچ و غلط و باطل است آن دو بیماری یکی خود فراموشی و دیگر خودپرستی است.

«قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحياه الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا، اولئك الذین کفروا بآیات ربهم و لقاءه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامه وزنا، ذلک جزاءهم جهنم، بما کفروا و اتخذوا.»

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل و فعالیت آگاه کنم؟ آن مردم کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا تباه شده و به هدر رفته در حالی که خیال می کنند خوب و درست عمل می نمایند، اینان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار قیامت و محاسبه اعمال را به وسیله او منکر شدند و در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر است و چون همه کوششان بر باد رفته روز قیامت میزانی برای آن برپا نمی کنیم، این است وضع و حال زیانکاران به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند!

اینان به این خاطر به چنین وضع خطرناک و مهلکی دچارند که خود را از یاد برده اند که انسان هستند، و مملوک حضرت رب العزه می باشند، و مقامشان مقام خلافت الهی است و از نظر استعداد و شخصیت ذاتی از همه موجودات برترند و دنیا و متاعش و شکم و شهوت و بدن و اعضایش ابزاری برای رشد و کمال آنان به کمک هدایت الهی و آئین و فرهنگ خدائی است.

آنان بر اثر این خود فراموشی خود را بنی آدم نمی دانند آدم ابوالبشری که به عنوان خلیفه الله در زمین قرار داده شد، و ظرف علم الاسماء حضرت محبوب بود، و در ملکوت اعلا مسجود فرشتگان قرارش دادند، بلکه خود را بر اساس بافته های داروین یهودی که با هزینه های سنگین صهیونیست به باورشان دادند بنی میمون می دانند و اصل و ریشه ای به عنوان انسانیت برای خویش قائل نیستند.

آنان بر اثر این خود فراموشی اساس همه امور را و محور همه جهات زندگی را، و ستون خیمه حیات را به تعلیم درکایم یهودی که با هزینه های بی دریغانه صهیونیست به باورشان دادند اقتصاد می دانند و کار و پول را ملاک و اصل

می شناسند، و حرکات و اعمال خود و اخلاق و سیاست و جنگ و حکومت را بر اساس اقتصاد و دلار نظام می دهند.

آنان بر اثر این خود فراموشی، محور همه لذت ها و اصل همه خوشی ها و عشرت ها را بر اساس تعالیم فریود یهودی که با هزینه های سخاوت مندانه صهیونیست به عنوان دانشی اصیل به باورشان دادند غریزه جنسی و عریانی و فرو رفتن در شهوات و خوش بودن به وسیله اسافل اعضا به هر شکلی که بخواهند می دانند، و پس از هشت ساعت کار برای تجدید قوا و تامین شهوات و غرائز با دوستان مرد و زنان ساندویچی را به نیش می کشند، و گوشت پخته هر حیوان نجس العینی چون خوک و سگ و مار و بوزینه و خرچنگ و سوسمار را به شکم می ریزند، و به جای آب این نعمت بزرگ الهی و سید همه نعمت ها آب جو و مشروبی نجس و موادی همراه با الکل را عربده جویان می نوشند و سپس در هم می لولند و هر گناه زشتی را مرتکب می شوند و هیچ توجهی هم به عواقب سوء اینگونه زندگی که محصولاتش از هم پاشیدن نظام خانواده، و هم جنس بازی، و زنا، محصنه و غیر محصنه و تجاوز جنسی به حیوانات و حتی به فرزندان خودشان می باشد ندارند، و به ذهنشان هم خطور نمی دهند که اینگونه غرق بودن در مادیات و دلباختگی به لذائذ حسی و زندگی را در همین امور خلاصه کردن سبب انواع بیماری های جسمی و روانی و عامل عقب ماندگی ذهنی و بی میلی به تحصیل، و علت پوک شدن بنای جامعه و نهایتاً فرو ریختن ساختمان تمدن و نابودی حیات و زندگی و بر باد رفتن سرمایه انسانیت است.

اینان در دنیای خود فراموشی که خودیت انسانی را از دست داده، و ارزش های اعتقادی و اخلاقی را در فضای بسیار تاریک خود فراموشی لگدکوب کرده اند و از خودیت خویش جز انسانی حیوان نما و حیوان صفت و موجودی

مسخ شده باقی نگذاشته اند و به خودپرستی که در حقیقت همین خودیت مسخ شده است نیز مشغول اند و خود و هر کس را در حول و حوش خود و حیطة تصرف خویش دارند قربانی تبهکاری خود می نمایند و از این شکل زندگی هم لذت برده و احساس خوشی می کنند!!

شارح نهج البلاغه علامه جعفری که برای تربیت نفوس دغدغه عجیب داشت و این فقیر کراراً دلسوزی او را نسبت به انسان های این زمان و پس از آن حس کرده بودم و بارها نزد من از اوضاع اسفناک انسان در غرب و شرق شکایت داشت در شرح نهج البلاغه در ضمن توضیح مباحثه و گفتگوی عالم نحوی و ملاح کشتی اوضاع خطرناک و خطرزای این گرفتاران به بیماری خودپرستی را توضیح می دهد:

«شاید به جرئت بتوان گفت که: در میان انواع جنایات نتوان جنایتی را پیدا کرد که در عین حال که دیگران را از هستی ساقط می نماید و خود جنایت کار را قربانی تبهکاری خود می سازد، لذیذ و خوش آیند تلقی شود مگر خودپرستی که به جهت پایمال کردن همه اصول و ارزش های انسانی، تمامی سطوح و ابعاد خویشتن را مسموم و متورم می سازد.

آن یکی نحوی به کشتی در نشست، و در جای خود قرار گرفت و کشتی تدریجاً ساحل را پشت سر گذاشته و سطح پهناور دریا را پیش گرفت.

درست است که سپهر لاجوردین با ستاره های زرینش و دریا با آن شکوه و دیدگاه بی کرانه اش دو تماشاگهی بس عظیم اند که می توانند انسان آگاه را به درون خود رهسپار سازند و در آن فضای بی کران تماشاگهی عظیم تر از هر دو را در دیدگاه او قرار بدهند اما برای چه کسی؟ برای کسی که در پشت گردنش کورک در نیاورده باشد، که نتواند سر بلند کرده و به بالا بنگرد، و برای کسی که از حرفه

زندگی اش حجابی ضخیم که تار و پودش از خودپرستی ها رشته شده است، در برابر دیدگانش قرار نگیرد که مانع دیدن جز خود محدودش بوده باشد، برای این گونه اشخاص چه آسمانی! و کدامین دریائی و کدامین درونی؟!!

مرد نحوی به جای تفکرات والا درباره بیکرانگی های فضا و آسمان و دریا و به جای اندیشه درباره قطراتی که دریا را تشکیل داده اند و خواه روزی به شکل بخار در آیند و جزئی از ابرها گردند و فضاها را برای انجام قانون هستی درنوردند، و یا جزئی از جویباری شوند و روئیدنی ها را سیراب نمایند و نهایتاً مشغول کاری بس بزرگ هستند، و به جای تامل و تحسین کشتیبان که عمری را در آموزش دریانوردی و تلاش در دریاها و گلاویزی با خطرات مرگبار سپری کرده و امروز با کمال دقت و جدیت و اهتمام انسان هائی را در پهنه بسیار وسیع دریا به مقصد می برد، آری به جای این همه تفکرات که فقط سراغ مغز انسان های بیدار را می گیرند، نخست نگاه های سطحی به دریا و امواج کوچک و بزرگ و فضا و آسمان انداخت، و تا حدودی با چشمانی محروم از دیدن، آنها را لمس کرد و به طور مبهم و ناچیز آنها را به رسمیت شناخت و در صدد بر آمد که لطف فرموده بپذیرد که «آسمان لاجوردین محیر العقول هست»! «دریا هم هست»! «ستارگان بی شمار فضائی هم وجود دارند»! «ضمناً کشتیبان هم که او و افرادی دیگر از انسان ها را به مقصد می برد هستند»! و پیش از آن که آن همه «هست ها» او را به خود جلب کنند و از دیدگاه آن خودپرست اهمیتی پیدا کنند ناگهان به یاد خویشتن افتاد، یعنی هستی خویشتن در دیدگاهش قرار گرفت و نخست اثبات خود را برای خویشتن آغاز کرد! مگر من نیستم؟! آری من هستم، چه فایده از این که همه کائنات عالم هستی موجودیت مرا پذیرفته اند و وجود من یکی از معلومات خداوندی است در حالی که این کشتیبان و کشتی نشینان نمی دانند که

«من هستم» و «من کیستم» که در این کشتی برای مدتی تا وصول به مقصد با آنان دمساز گشته ام، لذا هنوز کشتی راهی را سپری نکرده بود که مرد نحوی برای اثبات وجود خویشتن به هیجان در آمد و رو به کشتیان نمود آن خودپرست، کشتیان با همه قوای مغزی و اراده‌ی بارور شده که متوجه کشتی و کشتی نشینان و پدیده‌های دریائی و مشغول کار و کوشش خود بود از مرد نحوی صدائی ناآشنا بگوشش رسید که گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت لا شاید هم اصلاً بیچاره کشتیان نفهمد که معنای نحو چیست؟ او با کمال صداقت و صراحت گفت: نه من نحو نخوانده ام و آنگاه چند لحظه در فکر فرو رفت و با خویشتن چنین گفت: نحو، نحو چیست؟ چون نمی‌توانست بیش از چند لحظه فکر خود را با ضرورت تمرکز قوای دفاعی برای کار کشتی رانی خود مشغول سازد، لذا فوراً اختیار ذهن خود را به دست گرفت و مشغول کار اصلی خود گشت که ناگهان بانگ شومی از نحوی شنید که با کبر و نخوت تهوع آوری- گفت نیم عمر و شد بر فنا بینوا کشتیان! مرد نحوی برای اثبات وجود خویشتن از راه علم نحو، نیم عمر وی را بر باد فنا داد در اینجا شما چه فکر می‌کنید؟! اگر کشتیان مردی بود که نحو خوانده و از علوم ادبی اطلاعات مفیدی داشت و در پاسخ نحوی میگفت: آری پیش از آن که اقدام به آموزش دریانوردی و کشتیانی نمایم از کتاب سیویه گرفته تا الفیه ابن مالک را نزد جلال الدین سیوطی خوانده و خوشبختانه همه آنچه را که خوانده ام هم اکنون در حفظ دارم آیا فکر می‌کنید مرد نحوی می‌گفت: آفرین، سپاس خدای را که در سفر دریا با انسانی رویاروی شده ام که در عین حال که با فن کشتیانی خدماتی برای مردم انجام می‌دهد در علم شریف نحو هم عالم و صاحب نظر است؟! و

نه بلکه مرد نحوی که در مقابل خود، انسانی مساوی یا برتر از خود را میدید فوراً به مغزش فشار می آورد که یکی از مسائل مشکل نحو را بیاد آورد و کشتیان را با طرح آن مسئله به زانو اندازد مثلاً می گفت:

حالا که تو نحو خوانده ای بگو ببینم: در پاسخ آن مسئله زنبوریه باید اذا هو هی بخوانیم یا اذا هو ایاها؟ همان مسئله ای که سیویه را به دیار عدم فرستاد.

اگر در این مورد هم کشتیان پاسخ صحیحی می داد و می گفت: باید اذا هو هی بخوانیم چنان که در قرآن مجید آمده است: **فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى** مرد نحوی توانائی دیدن وجود کشتیان را به کلی از دست می داد و پیش از آن که در گرداب مهلکی که فضا و دریا برای او تهیه دیده بود دست از جان بشوید خود را به دریا می انداخت و از شکنجه دیدن قیافه کشتیان که به خوبی «هستی خود» را اثبات کرده بود راحت می گشت!

آری قانون نحس خودپرستی همین است که به ابراز هستی خویشتن قناعت نمی ورزد و نمی گوید: من نحو خوانده ام پس هستم، که هیچ منافاتی با این ندارد که کشتیان هم بگویند: من کشتی می رانم پس هستم، و آن یکی بیل می زند پس هست، و آن دیگری هم به وسیله علم و معرفت آیات الهی را در این دنیا می خواند پس او هم موجود است.

ولی چنان که بر همه روشن است در آن هنگام که یکی از وسائل زندگی جای هدف اعلای «حیات معقول» آدمی را بگیرد شناخت این که ضرب در جمله ضرب زید عمر فعل ماضی مفرد و مذکر و غایب و زید فاعل و عمر و مفعول آن است، تفسیر عالم هستی را به عهده می گیرد و برای حیات آدمی معنا می بخشد. کشتیان از شنیدن این بانگ دلخراش که چون نحو نخوانده ای پس نیم عمرت بر فناست ضربه شدیدی خورد، زیرا تا آن روز چنین جمله ای را نه از عقل و

وجدانش شنیده بود و نه از پیامبران الهی و اوصیاء و اولیا چنین هدفی برای حیات سراغ گرفته بود، و نه از قوانین عالم وجود که هستی او را در خود جای داده و در آهنگ بزرگی که در آن قوانین نواخته می شود شرکت داده اند.

ضربه ای که بر کشتیان خورده بود، شکننده و یأس آور بود در نتیجه - دل شکسته گشت کشتیان زتاب شگفتا! نکند این مرد نحوی راست می گوید که چون من نحو نخوانده ام نیمی از عمرم بر باد فنا رفته است؟ اما این یک اندیشه باطل است که ذهنم را در این پهنه اقیانوس به خود مشغول داشته است زیرا برای اعلان بطلان و فنا ی یک لحظه از زندگی که جلوه گاه عظمت خداوندی است، ندائی از وجدان و عقل و منطقی بالاتر از منطقی این مرد نحوی مورد نیاز است مردی که همه هستی و عظمت ها و قوانین و ارزش ها و هدف اعلا ی آن را در تنظیم قالب های قراردادی الفاظ می جوید و نمی داند که:

او چو خود را در سخن آغشته است جج

از حکایت او حکایت گشته است. ججضربه «نیم عمر تو شد بر فنا» که نحوی بر او وارد کرده و دل او را شکسته بود لحظاتی چند کشتیان را در خود فرو برد، و او جز سکوت در برابر امواج طوفانی آن خود پرست چاره ای ندید، چونان سکوت و آرامشی که وی همواره می بایست در برابر امواج طوفانی دریا از خود نشان دهد دریغا! که طوفان دریا جسم آدمی را به بازی می گیرد، ولی طوفان درون خود پرستان ارواح انسان ها را شکنجه می دهد، او می توانست پاسخی قانع کننده به مرد نحوی بگوید لیک ضربه سئوال تندتر از آن بود که با گفتگو منتفی گردد. لیک آن دم گشت خاموش از جواب و به جای مرد نحوی خویشان را مخاطب قرار داد که

بنشینم و صبر پیش گیرم جج

دنباله کار خویش گیرم ججج ج

وانگهی اگر من در اینجا برای خاموش کردن شعله های آتش خودپرستی این مرد حقیر و کوتاه بین به نزاع و جدال بپردازم و او را به خطائی که در اثبات هستی خود و نفی هستی دیگران مرتکب شده است آگاه سازم، شاید کشتی زمام از دست من برآید و در نتیجه این مناقشه و بگو مگو که به برکت «نحو خوانده ام پس هستم و تو نخوانده ای پس نیستی» به راه افتاده است کشتی و کشتی نشینان و حتی خود من که کشتیانم و بالاتر از همه این مرد نحوی را که با علم به فعل و فاعل به هدف اعلاهی حیات خود رسیده است به کام مرگ بسپارد پس بهتر این است که:

بنشینم و صبر پیش گیرم جج

دنباله کار خویش گیرم جج سئوالی در این دنیا بی پاسخ نخواهد ماند، اگر عامل طرح سئوال واقع جوئی و واقع یابی باشد حکمت و عنایت خداوندی بر این است که چون تو می خواهی خدا خواهد چنین جججج

حق برآرد آرزوی متقین جو به هر وسیله و مشکلی باشد خداوند به وسیله معلمان و مربیان و آیات الهی خود، انسان واقع جو را به مقصد خود خواهد رساند اگر چه با فهماندن این حقیقت به او باشد که در مسیر واقع جوئی قرار گرفتن، خود گامی بزرگ در حقیقت است و اگر سئوال برای زدن ضربه و آزار روحی یک انسان مطرح شود چنان که مرد نحوی مرتکب شد و نیم عمر کشتیان را بدان جهت که نحو نخوانده بود به باد فنا سپرد، اگر انسان دل شکسته و رنج دیده از آن سئوال غرض آلود نتواند پاسخ آن را با زبان بدهد، دیر یا زود قانون پایدار انتقام از ستمکاران که این جهان کوه است و فعل ما ندا ج

سوی ما آید نداها را صدا

شارح امین آن است، از راه میرسد و پاسخ عملی را با ضربه شکننده تر از سؤال غرض آلود بر هستی او می گوید لذا آن کشتی مقدار زیاد راه نرفته بود که- باد کشتی را به گردابی فکند- کشتی در آن گرداب به دور خود چرخیدن گرفت، از این پهلو به آن پهلو، گاهی بالا- و گاهی پائین، هر لحظه به کام گرداب که بدون سر و صدا درس یموت النحوی را می خواند نزدیک تر می گشت.

دیوار زندگی کشتی نشینان که تا لحظاتی قبل اگر گرگ هم بودند اکنون همه آنان میش شده بودند شکاف برداشته بود، هیچ کس سخن دیگری را نمی نشیند، نگاه ها تمرکز خود را از دست داده بودند، هر لحظه به سرعت چرخیدن کشتی به دور خود افزوده می گشت، نوبت پاسخ کشتیان به آن مرد نحوی فرا رسیده بود ولی آن نحوی بینوا با سکوتی مرگبار و اضطرابی که کم کم حواسش را از کار کردن باز می داشت در مرز زندگی و مرگ به وسیله کشتی به دور خود می پیچید که گفت کشتیان بدان نحوی بلند- ای مرد نحوی ای آشنا با نحو و بیگانه از خویشتن، ای برباد دهنده نیمی از عمر من، ای خلاصه کننده همه دانستنی ها و کردارها در نحو و قواعد آن هیچ میدانی شنا کردن بگو آیا شنا کردن را می دانی، آیا میتوانی با علم شناگری هستی خود را از این گرداب مهلک نجات بدهی؟ آماده باش، چنان که همه کشتی نشینان و خود من هم آماده می شویم به خود بیا و دست از کشتی بردار، لباس هایت را تا آنجا که بتوانی سبک کن و چشم از بار و توشه ای که با خود آورده ای بپوش، حرکت کن، برخیز، آیا شناگری میدانی؟ مرد نحوی بدون مراعات قوانین نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و اشتقاق و عروض و قافیه و فقه اللغه و غیر ذلک.

گفت نی از من تو سباحی مجو- نه ای کشتیان عزیز که واقعاً از زندگی خود بهترین بهره ها را برده ای، ای کشتیان عزیز که حتی یک لحظه از عمرت را به باد

فنا نداده ای من شناگری نمی دانم آیا راهی، چاره ای داری برای من ارائه کن؟! اگر از این گرداب مرگ و غرقاب فنا نجات پیدا کنم، برای همیشه هستی خود را مرهون تو خواهم بود اکنون چه کنم و چه خواهد شد؟!

کشتیان کشتی آرام نمی گیرد و تدریجاً امواج طوفانی پیرامون گرداب وارد کشتی می شوند بگو ای کشتیان عزیز چه کنم؟

کشتیان که بنا به فتوای مرد نحوی نیم عمرش بخاطر نخواندن نحو بر باد فنا رفته بود با صدائی رسا

گفت کل عمرت ای نحوی فناست ججج

زان که کشتی غرق در گرداب هاست جاگر نیمی از عمر من بجهت نخواندن نحو فانی شده است اکنون کل عمر تو ای نحوی به جهت جهل تو به شنا و شناگری به پایانش رسیده است. اگر در یکی از آن روزهای گذشته لحظه ای از عشق به آشنائی با مسائل و قواعد نحو که فقط وسیله خوبی برای ابراز معانی است به خود می آمدی و عقل خود را باز می یافتی و با تحریک این احتمال که شاید روزی گذارت به دریا خواهد افتاد علم شناگری می آموختی و تمرین می کردی نه تنها حکم به فنای عمر انسان هائی که نحو نمی دانند نمی کردی بلکه امروز که گرداب برای فرو بردن تو کام باز کرده است حیات خود را از مرگ نجات می دادی ولی هیئات که آب از سر گذشته و پیک اجل از در آمده است» (۱)

آری غرق شدن در مادیات و دلباخته شدن به حسیات به تدریج انسان را در گرداب خود فراموشی و خود پرستی قرار می دهد و معبودانی هم چون گوساله سامری چون علم و دلار و قدرت و... در قلب انسان به جای خدا می نشاند و از درون انسان را به پوچی و پوکی می برد و زمینه افتادن او را در چاه هلاکت و

ص: ۳۰

تیره بختی فراهم می آورد و دنیا و آخرت و وجود خود انسان را بر باد می دهد و برای آدمی چیزی جز حسرت و اندوه و پشیمانی و خزی دنیا و عذاب آخرت باقی می گذارد و روزی انسان را بیدار می کند که آن بیداری برای او کمترین سودی ندارد!

گذشت و عفو حق

راستی چه عجیب و شگفت آور است عظمت عفو و گذشت حق، ملتی را از چنگال ظالمانه فرعونیان و شکنجه های سخت آنان و قتل فرزندانشان و به بیگاری گرفتن زنانشان نجات داده، و با عنایت ویژه اش از میان امواج رود نیل بدون این که کمترین آسیبی به کسی برسد به سلامت به منطقه امن آورده، و این ملت از این همه نعمت چشم پوشیده و ظالمانه به بدترین انتخاب تن داده به این صورت که از خدای رحمان دست برداشته، و از الطاف و کرامات او غفلت ورزیده و به جای او گوساله ای را که مجسمه ای بیش نیست و اندکی باد در او صدا ایجاد می کند به عنوان معبود برگزیده و آن را پرستش و بندگی می کند و قیافه کریه مادی گری و حس گرائی و اقناع آروزها و شهوات بیجای خود را نشان می دهد و در حالی که به خاطر انتخاب گوساله آن هم در برابر حضرت رب العزه و آلوده شدن به شرک که ظلم عظیم است باید به سخت ترین عذاب دنیا و آخرت دچار شود ولی از سوی حضرت حق با انجام مقدماتی که به صلاح آنان بود مورد عفو و گذشت قرار می گیرد تا پس از این عفو عملاً به شکر آن همه نعمت برخیزد و در راه سپاسگزاری قدم بگذارد! مسئله شکر که از اهم مسائل الهی و حقیقتی واجب بر همه بندگان است به خواست حضرت حق در آیات بعد به طور مفصل مورد بحث و تحقیق قرار خواهد گرفت.

کتاب و فرقان

منظور از کتاب که پس از پایان مواعده چهل شب به حضرت موسی عطا شد قطعا تورات است که حاوی همه مسائل لازم برای هدایت بنی اسرائیل بود.

قرآن مجید به طور مکرر تورات نازل شده بر موسی را که بخش اعظمی از آیاتش تا زمان ظهور اسلام دست نخورده باقی ماند بود و در آن آیات بشارت به ظهور رسول اسلام موج میزد مورد تصدیق قرار داد و راه هر گونه عذر و بهانه ای را در ایمان نیاوردن به پیامبر اسلام به روی یهود بست.

حضرت حق که نازل کننده تورات بر موسی است تورات را حاوی هدایت و نور می داند و آن را تا زمان مسیح که زمان نزول انجیل بود ملائک داوری همه پیامبران پس از موسی در شئون زندگی مردم می داند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا: (۱)

بی تردید ما تورات را که در آن هدایت و نور است نازل کردیم، پیامبرانی که تا زمان مسیح تسلیم تورات بودند بر اساس آن در میان یهود داوری می کردند.

قرآن مجید به منافع عمل به کتاب های آسمانی اشاره می کند آنجا که می فرماید:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: (۲)

اگر آنان به تورات و انجیل و قرآن عمل می کردند بی تردید از برکات آسمان و زمین بهره مند می شدند.

عمل به تورات و انجیل با بشارت هائی که هر دو کتاب به رسالت پیامبر اسلام داده بودند به این بود که همه یهود و همه نصرانی ها نسبت به قرآن مجید که کامل تر از هر دو کتاب و آخرین کتاب آسمانی بود ایمان می آوردند تا با ایمان به قرآن به حقیقت به تورات و انجیل عمل می شد ولی متأسفانه احبار و رهبان و

ص: ۳۲

۱-۱ - مائده ۴۴.

۲-۲ - مائده ۶۶.

سردمداران یهود و نصرانیت از ایمان به قرآن امتناع کردند و زیر مجموعه های خود را نیز از ایمان آوردن به قرآن منع کردند و در نتیجه نه به تورات عمل کردند و نه به انجیل و علاوه بر آن به تکذیب قرآن هم برخاستند و سد راه آیندگان هم در ایمان به قرآن شدند و جهان را به وضعی که در این زمان دارد که هر گونه فسادى در آن موج می زند و زور قدرت ناحق به دست حکومت های مسیحی و پول و اقتصاد در جهان و حکومت نامشروع اسرائیل در سرزمین غصب شده فلسطین به دست صهیونیسم است دچار کردند.

قرآن مجید ملت یهود و جامعه نصرانی را بدون عمل به تورات و انجیل که آیاتش آنان را به ایمان آوردن به قرآن و پذیرفتن رسالت پیامبر دلالت می کند و بدون عمل به قرآن بی ارزش و بی مایه می داند، و مسلک آنان را صحیح و درست نمی داند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ... (۱)

بگو: ای اهل کتاب شما هیچ ارزشی ندارید و بر مسلک صحیح و درستی نیستید تا زمانی که به تورات و انجیل و قرآنی که از سوی پروردگارتان نازل شده عمل کنید.

فرقان را اهل تفسیر و تحقیق و عالمان علم لغت و ادب به چند صورت معنا کرده اند:

دلیل قانع کننده و قطعی، (۲) شکافتن دریا برای بنی اسرائیل (۳) تورات کتاب آسمانی حق، (۴) معجزات موسی که از همه پیامبران به خاطر رام کردن دل یهود

ص: ۳۳

۱-۱ - مائده ۶۸.

۲-۲ - فرهنگ نوین.

۳-۳ - مختصر نهج البیان.

۴-۴ - اغلب مفسرین.

نسبت به فرهنگ حق بیشتر بود مانند اژدها شدن عصا، تابش نور سپید از سر انگشتان موسی، مسلط کردن طوفان و ملخ و شپش و قورباغه به فرعونیان و آلوده کردن همه متاع و وسایلشان به خون (۱) که همه آنها فاصل بین حق و باطل و مایه تمیز کار درست از نادرست، و صدق از کذب، و کفر از ایمان، و معجزه از سحر بود، تورات و معجزات موسی حجت حق را بر ملت یهود تمام و کامل کرد و راه هر عذر و بهانه ای را در ایمان به خدا و قیامت و موسی و پیامبران پس از او بست ولی این ملت لجوج و معاند و سنگدل قدر نعمت های مادی و معنوی خدا را ندانستند، و از موسی و فرهنگ الهی اش استقبال ننمودند و او را و برادرش را به شکنجه های عظیم روحی دچار کردند که آیات بعد به گوشه ای از ستم ها و جنایات و لجاجت های آنان چه در زمان موسی و چه در زمان مسیح و چه در زمان پیامبران میان موسی و مسیح و به ویژه در زمان ظهور اسلام نسبت به پیامبر اشاره می کند.

آنان به جای اینکه به وسیله تورات و فرقان هدایت الهی را که فلسفه نزول تورات و تجلی فرقان بود بپذیرند، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و از آثار و برکات هدایت در همه شئون زندگی در دنیا و برزخ و قیامت بهره مند شوند، و سعادت و خوشبختی ابدی خود را تأمین نمایند، بر اثر بیماری خطرناک مادی گری و دل بستگی به امور حسی، و غرق بودن در آمال و آرزوها و خیالات خام راه گمراهی و ضلالت را برگزیدند و مهر شقاوت و تیره بختی را بر پیشانی حیات خود زدند، و خزی دنیا و عذاب ابدی را برای خود خریدند!!

ص: ۳۴

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَيَّ بِرِئِكُمْ فَمَا قُتِلُوا اَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

و به یاد آرید زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من قطعاً شما به سبب معبود گرفتن گوساله به خود ظلم کردید پس به سوی آفریننده خود باز گردید و افرادی از خودتان را که به گوساله پرستی روی آوردند بکشید که این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است پس خدا پس از اجرا شدن فرمانش توبه شما را پذیرفت زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

شرح و توضیح

چند مسئله مهم از آیه شریفه استفاده می شود: ۱- محبت و لطف به گناهکار پیش از امر معروف و نهی از منکر و قبل از تذکر و انتقاد ۲- غیر خدا را معبود گرفتن ستم سنگین و شدید بر خویشتن است، ۳- سخت ترین جریمه برای پذیرش توبه به تناسب عظمت گناه، ۴- خیر بودن قتل نفس به سبب فرمان پروردگار.

محبت و لطف به گناهکار.

از تعبیر یا قوم در آیه شریفه که اضافه قوم به یاء متکلم است «ای قوم من» نشان مهر و محبت و عاطفه به گناهکار پیداست و دلیل بر این که حکم صادر شده مبنی بر قتل نفوس برای پاک کردن گناهکاران از گناه عظیم گوساله پرستی مایه از رحمت حق دارد.

علت مایه داشتن این حکم از رحمت الهی گرچه ظاهری تند و سخت دارد این است که این حکم علت تبرئه آنان از گناه شرک و نجاتشان از عذاب دائم آخرت است. خطاب محبت آمیز و دلسوزانه موسی بن عمران «ای قوم من» که آنان را به خود نسبت داده و از طردشان و راندشان به طور مطلق پرهیز نموده است درسی است به همه آمران به معروف و ناهیان از منکر و تذکر دهندگان و اهل انتقاد و سخنرانان و موعظه کنندگان و عالمان ربانی که پیش از هر سخنی و

هر کاری به گناهکار که در حقیقت چون بیماری در میان خانواده و جامعه است چهره محبت و عاطفه و مهربانی نشان دهید و از تندی با او و سرزنش و ملامتش بپرهیزید و فقط و فقط حکم خدا را به او اعلام نمائید و خیر و مصلحت حکم را برای او توضیح دهید که اگر اجرای حکم برای تو آزار بدنی دارد ولی این آزار و تحمل آثار ظاهری این حکم موجب طهارت روح و باطن و پاکی پرونده تو در دنیا و سبب رهایی و نجات از عذاب ابدی دوزخ در عرصه هولناک قیامت است.

گناهکار هم نباید از حکم حق دل چرکین شود، و از قبولش و اجرایش امتناع ورزد، بلکه باید حکم خدا را در حق خودش غنیمت بداند، و یقین کند که توبه او به شرط اجرای حکم حق پذیرفته می شود و در حقیقت حکم الهی دری به سوی پاکی و طهارت و راهی به جانب بهشت و عاملی برای رهایی از جهنم است.

در این زمینه باید گفت اگر توبه ای در کار نبود، و عفو و گذشتی به میان نمی آمد و حدود قصاص و احکام مربوط به گناهکار که به ظاهر سخت می نماید وجود نداشت، هیچ گناهی از پرونده هیچ گناهکاری برداشته نمی شد و سیاهی برای پرونده و روسیاهی برای صاحبش تا ابد باقی ماند و درب نجاتی به روی او تا ابد باز نمی شد و عذاب وجدان در دنیا و آتش دوزخ در قیامت هرگز از او فاصله نمی گرفت.

پیامبران و امامان و اولیاء الهی گناهکاران را به عنوان بیماری نظر می کردند، و در صدد معالجه آنان بودند، و در برابر لجاجت و خیره سری اهل گناه تحمل و بردباری و صبر و استقامت نشان می دادند و از علاج آنان ناامید نبودند مگر این که از حضرت حق به آن مشعلداران هدایت خبر می رسید.

قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ: (۱)

بگو همه کاره من و تکیه گاه من خداست، سپس آنان را رها کن تا در باطل گوئی و خرافاتشان به بازی گری مشغول باشند.

ستم سنگین بر خویشان

کافر و مشرک و فاسق و هر گنهکاری در اوج بی رحمی به خویش است، و گویا خود را دوست ندارد و نسبت به خویش از مهر و محبت خالی است، کسی که با تیشه کفر ریشه سعادت ابدی خود را از بیخ و بن برمی کند. کسی که با شرک همه ظاهر و باطن خود را به نجاست معنوی می آلودد، کسی که با فسق و جودش را از چهار چوب انسانیت خارج می کند، کسی که با آتش گناه فضایل و ارزش های خود را می سوزاند معلوم است که به خود مهر و محبت ندارد، و وجود خویش را نمی خواهد، زیرا به جای جذب فضایل محکوم رذایل شده، و به جای طلب رضایت خالقش سخط او را خواسته، و به جای بندگی حق که او را به وجود آورده و روزی داده و انبیاء را برای هدایتش فرستاده و برای نظام دادن به حیاتش کتاب نازل کرده و هشت در بهشت را به روی او باز گذاشته به بندگی شیطان این دشمن آشکار برخاسته و محور زندگی را هوای نفس قرار داده و نهایتاً از این راه ستم سنگینی بر خود روا داشته است!!

پرستش گوساله پس از این که بنی اسرائیل به نصرت و یاری خدا از شکنجه های فرعونیان رهائی یافتند و بعد از آن که آن همه معجزه از موسی دیدند و خلاصه در همه امور مورد محبت ویژه حضرت حق قرار گرفتند بدترین و زشت ترین انحراف از ریشه دارترین و منطقی ترین و مهم ترین رکن ایمانی یعنی توحید ناب و خالص است.

چه ستم سنگین و ظلم فاحشی است که انسان با چشم باز و با دیدن آیات و بینات و معجزات و با شنیدن حقایق آن هم از کلیم الله خدا را بگذارد و از

ص: ۳۷

پرستش او دست بردارد و متوسل به گوساله شود و پیشانی در برابر مجسمه یک حیوان به عنوان بندگی به خاک ساید. (۱)

وای از این جهالت، آه از این بی خردی، امان از این آلودگی، شگفتا از این جابه جایی که معبود حق را رها کند و معبود باطل را به جای او آن هم مجسمه یک گوساله را انتخاب نماید.

آری معبود حق یعنی وجود مقدسی که خالق انسان او گزیننده او برای مقام خلافت الهی است، (۲) و عطا کننده همه علم اسماء به آدم است. (۳)

معبود حق یعنی وجود مبارکی که زمین را برای زندگی موجودات زنده به ویژه انسان بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان باران نازل کرد و به وسیله آن از محصولات گوناگون رزق و روزی قرار داد. (۴)

معبود حق یعنی آن ذات مقدسی که انسان را معتدل و نیکو و آراسته و درست (۵) و در گردونه احسن تقویمی (۶) آفرید و آنچه را از اعضا و جوارح و نیاز داشت به او عنایت فرمود.

معبود حق یعنی آن حقیقت ازلی و ابدی که برای هدایت انسان به سوی یک زندگی پاک و سالم پیامبران را مبعوث به رسالت فرمود (۷) و با آنان کتاب و میزان فرستاد (۸) تا سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین شود و همه درهای بهشت به روی او باز گردد.

ص: ۳۸

۱-۱ - بقره ۲۱.

۲-۲ - بقره ۳۰.

۳-۳ - بقره ۳۱.

۴-۴ - بقره ۲۲.

۵-۵ - انفطار ۷.

۶-۶ - تین ۴.

۷-۷ - بقره ۲۱۳.

۸-۸ - حدید ۲۵.

معبود حق آن وجود مهربانی است که از گناهان بندگانه به شرط توبه گذشت می کند و آنان را مورد عفو و رحمت قرار می دهد (۱) و از احسان و فضلش بر آنان می افزاید. (۲)

معبود حق خدای بزرگی است که انسان را در همه مواقع به ویژه در شدائد و مشکلات یاری می دهد و از پاکیزه ها و نعمت های حلال روزی انسان می نماید. (۳)

معبود حق نوری بی نهایت است که بدون این که انسان دارای استحقاق باشد او را غرق نعمت هائی می کند که هرگز قابل شمارش نیست، (۴) و هر نعمت ظاهری و معنوی را بر او کامل می نماید. (۵)

معبود حق عزیز و حکیم و رؤف و رحیمی است که به همه مؤمنان از هر روزگاری که هستند وعده بهشت ابدی که از زیر درختانش نهرها جاری است و مساکن پاکیزه در جنات عدن و روضوان اکبر که همه آنها فوز عظیم است داده (۶) و در وعده او هیچ تخلفی نخواهد بود. (۷)

اگر کتابی به طول و عرض آفرینش با اوراقی بی نهایت بخواهد حضرتش را وصف کند قطعاً به وصف در نیابد و حقیقتش به وهم ننگند، و فعال ترین عقول به گوشه ای از معرفت ذاتش دست نیابد.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: خدای را سپاس و ستایش که گویندگان به عرصه ستایشش نمی رسند، و شماره گران از عهده شمردن نعمت هایش برنیایند و

ص: ۳۹

۱-۱ - نور ۵.

۲-۲ - نور ۳۸.

۳-۳ - انفال ۲۶.

۴-۴ - ابراهیم ۳۴.

۵-۵ - لقمان ۲۰.

۶-۶ - توبه.

۷-۷ - بقره ۸۰.

کوشندگان حقش را ادا نکنند، خدائی که اندیشه های بلند او را درک نمایند و هوش های ژرف به حقیقتش دست نیابند.

(۱)

و نیز می فرماید: به نهانها آگاه است و از اندیشه ها با خبر است، به هر چیزی احاطه دارد. و بر هر چیزی غالب است و بر همه چیز تواناست. (۲)

و در خطبه ای دیگر می فرماید:

ستایش خدای را که بدون دیده شدن شناخته شده، و جهان هستی را منهای فکر و اندیشه آفریده، خدائی که همیشه قائم به ذات و دائم بوده و هست آنگاه که نه آسمانی دارای برج، نه حجاب هائی دارای درهای بزرگ نه شب تاریک، نه دریای آرام، نه کوه های دارای تنگه ها، نه راه پیچیده و کج نه زمین گسترده و نه مخلوقی دارای قدرت وجود داشت، اوست به وجود آورنده مخلوقات و وارث آنان، و معبود خلق و رازق ایشان، آفتاب و ماه در مسیر رضایتش در حرکت اند، هر تازه ای را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می نمایند روزی های موجودات را تقسیم، و آثار و اعمالشان و عدد نفس هایشان را حساب نموده، و به خیانت چشم ها آگاه و به آنچه را سینه ها پنهان می کند داناست و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلاب تا به نهایت سیر خود برسند بصیر است (۳)

بنی اسرائیل حضرت حق را که معبود حق است، و فطرت هر انسانی به او توجه دارد، بر اساس حس گرائی، و تقلید مذموم، و بافته های خیالات و اوهام در عین دیدن آن همه لطف از خدا، و مشاهده آیات و معجزات کنار نهادند و به جای او گوساله را معبود گرفتند و به ظلمی عظیم و ستمی سنگین نسبت به خود

ص: ۴۰

۱-۱ - نهج البلاغه خطبه اول.

۲-۲ - نهج البلاغه خطبه ۸۵.

۳-۳ - نهج البلاغه خطبه ۸۹.

که در حقیقت ویران کردن خانه انسانیت، و ضربه زدن به آدمیت و محروم کردن خود از سعادت دنیا و آخرت و انحراف از اصل ترین اصل ایمانی و رکن اعتقادی است تن دادند، به همین خاطر مقدمات گذشت از آنان و پذیرش توبه آن ستم گران به متناسب آن ظلم و ستم باید فوق العاده شدید و سنگین باشد

سخت ترین جریمه

موسی به پرستش کنندگان گوساله و آنان که نسبت به وقوع چنین جنایت عظیمی بر ضد توحید سکوت کردند و از امر معروف و نهی از منکر باز ایستادند (۱) البته به فرمان حضرت حق دستور توبه داد فَتُوبُوا

و بیان حد توبه و پذیرش آن را از جانب خالق توبه پذیر، آختن اسلحه و کشتن یکدیگر دانست فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که توبه از چنین گناه بزرگی و بازگشت از چنین جرم سنگینی آن هم گوساله پرستی بر ضد خدا پرستی!! جز با ریختن خون فاسد و فصد اجتماعی پذیرفته پیشگاه حق نشود.

«از نظر انقلاب درونی و پاک شدن نفوس جز تن دادن به ریخته شدن خون های فاسد و کشتن نفوسی که با شرک سرشته شده و یک سره از خدا برگشته چاره ای نیست، زیرا شرک و تقالید فاسد چون در نفوس ریشه بدواند ریشه استعداد و حرکت به سوی خیر را می خشکاند.

گناهان دیگر مانند آفت هائی است که بر میوه و برگ و پوست درخت می زند که امید تجدید حیات برای آن باقی است، ولی شرک مانند آفتی است که مغز درخت را تباه می کند پس باید از بن بریده شود تا شاید از ریشه آن شاخه های سالم بروید.

ص: ۴۱

در آیه شریفه به این حقیقت اشاره شده که در هر توبه ای به تناسب هر گناهی چیزی شرط می شود که توبه جز به آن تحقق نمی یابد و پذیرفته نمی گردد و در تحقق توبه بنی اسرائیل قتل نفوس شرک را شرط شد فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ.

از نکات بسیار مهم آیه و قابل توجه اینکه اسم باری که از اسمای حضرت حق است دو بار آمده. باری در یک قول به معنای جدا کننده از نقص و عیب است، که این معنا در آیه شریفه چنین به کار گرفته می شود:

به سوی خدائی باز گردید فَتَوْبُوا إِلَيَّ بَارِئِكُمْ که شما را پاک از عیب و نقص آفرید، و درونتان را با نور فطرت منور ساخت و از طریق عقل و نبوت به بخشی از امور هستی آگاه نمود، اکنون که از این معبود حق جدا شدید و خود را از پیشگاه رحمتش محروم نمودید و به گوساله پرستی روی کردید، و از حرکت به سوی بی نهایت بزرگ بازمانده و قدم به جانب بی نهایت کوچک نهادید و وجود باطن و فطرت سالم خود را ظرف عیب و نقص و زباله های شیطانی چون سامری قرار دارید پس یکدیگر را با دست خودتان به قتل برسانید تا همان گونه که در سایه باریت حق بی نقص و عیب به وجود آمدید با توبه به شرط کشتن یکدیگر بی نقص و عیب به حضرت او باز گردید.

فَتَوْبُوا إِلَيَّ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ

توجه به این نکته مهم برای رفع هر گونه شبهه در این حکم نیز ضروری است که خداوندی که آزاد و مختار است زندگان را پس از سرآمد اجلشان قبض روح کند و احیا و اماته فقط و فقط در سیطره و اختیار اوست، آزاد است که به خاطر مصلحت انسان و نجاتش از شرک و رهائی اش از عذاب ابد به افرادی فرمان دهد که افراد آلوده به شرک را بکشند که این کشتن و کشته شدن برای آنان بهتر است.

کشتار بنی اسرائیل به دست یکدیگر در تفاسیر و روایات به صورت های مختلف نقل شده از جمله:

۱- بنی اسرائیل به موسی گفتند ما شنوا و مطیعیم ولی می ترسیم در اجرای این حکم چون به فرزندان و خویشان خود رسیم ما را رقت قلب و مهر و محبت به طرف خویش مانع شود، از این که فرمان حق را اطاعت کنیم، خدای متعال ابری سیاه بر آن ناحیه مسلط کرد تا فضا را غرق ظلمت و تاریکی کرد، پس تیغ ها از نیام بیرون کشیدند و بر یکدیگر تاختند و به کشتن مشغول شدند، پدر پسر را و برادر برادر را می کشت به موسی وحی شد هر کس به هر صورتی در این کار سستی ورزد توبه او قبول نیست، از بامداد تا شبانگاه می کشتند چون روز به آخر رسید و بسیاری کشته شدند موسی و هارون را رحمت آمد تا جایی که گریستند و دست به دعا برداشتند و گفتند: یا رب بنی اسرائیل، و بنی اسرائیل هلاک شدند یا رب بقیه بقیه خدایا ماندگان را به ما ببخش!! حضرت ارحم الراحمین دعایشان را مستجاب کرد و فرمان داد ابر تیره به کناری رفت، چون روشنائی پدید شد هفتاد هزار نفر به قتل رسیده بودند. (۱)

۲- محدث بزرگ، عارف معارف فیض کاشانی نقل می کند:

هنگامی که موسی از میقات به میان قوم آمد پس از خشمگین شدن و عتاب به بنی اسرائیل فرمود:

به سوی باری خود توبه کنید و برای محقق شدن آن یکدیگر را بکشید، گفتند: چگونه، گفت هر یک شمشیر یا چاقویی بردارد و وارد بیت المقدس شود، زمانی که من قدم به منبر گذاشتم صورت هایتان را ببوشانید تا کسی شناخته نشود، آنگاه یکدیگر را بکشید، از پی این فرمان گوساله پرستان که هفتاد هزار نفر بودند در بیت المقدس گرد آمدند و پس از آن که موسی با آنان به نماز برخاست

ص: ۴۳

و به منبر رفت به کشتن یکدیگر هجوم بردند تا وحی رسید به قتال خاتمه دهید که خدا توبه شما را پذیرفت، در این واقعه ده هزار نفر کشته شدند. (۱)

۳- در روایت است حضرت موسی به آنان فرمان داد در دو صف بایستند، آنان غسل کردند و کفن بستند و در دو صف قرار گرفتند، آنگاه هارون با دوازده هزار نفر از آنان که دنبال گوساله پرستی نرفته بودند در حالی که خنجرهای تیزی در کف داشتند به آنان حمله بردند و زمانی که شمار کشته شدگان به هفتاد هزار تن رسید خداوند بقیه را عفو کرد و به کشته شدگان پاداش شهید عطا نمود. (۲)

خیر بودن قتل نفوس در بنی اسرائیل

به طور یقین اگر مسئله توبه به شرط قتل نفوس در میان نبود، و بنی اسرائیل در پرستش گوساله پرستی می ماندند اولاً برای ابد از رحمت حق محروم می شدند، و به عرصه عفو و گذشت نمی رسیدند و ثانیاً در دنیا به عذاب های گوناگون دنیائی دچار می شدند، و ثالثاً در قیامت گرفتار عذاب ابد دوزخ می گشتند و رابعاً این بت پرستی زشت در نسلشان ادامه پیدا می کرد و به اقوام دیگر هم سرایت می نمود و ممکن بود میلیاردها نفر را در بستر روزگار از فیوضات الهیه محروم نماید، ولی باز شدن در توبه از باب لطف و رحمت خدا به روی آنان به شرط قتل نفوس گوساله پرستان به دست دیگران هم برای قاتلان خیر بود و هم برای مقتولان، برای قاتلان خیر بود زیرا برای آنان کفاره گناه سکوت در برابر آن ظلم عظیم بود، یا پاداش جهاد در راه خدا را برای آنان داشت.

و برای مقتولان خیر بود زیرا اینگونه توبه که همراه با قتل بود سبب تطهیر نفوسشان از شرک، و علت عفو و گذشت خدا از آنان و از همه مهم تر برای آنان

ص: ۴۴

۱- ۱) - تفسیر صافی ج ۱، ۱۳۳.

۲- ۲) - نورالثقلین ج ۱، ص ۶۸. حدیث ۲۰۱- مجمع البیان ج ۱، ص ۲۱۸.

رهائی از آتش ابدی دوزخ بود علاوه بر این که این قتل برای آنان از طرف حضرت حق شهادت محسوب شد. (۱)

روی این حساب این حکم گرچه ظاهری سخت و جانکاه داشت ولی از نظر باطن و معنی رحمت ویژه خدا و لطف خاص او بر گوساله پرستان بود و جای هیچ اعتراضی بر آن نیست، و باید گفت همانطوری که خدای مهربان از به وجود آوردن انسان خیر انسان را می خواهد، از کشتن او هم به عنوان متمم توبه خیر او را می خواهد، و این فرمان سخت که اجرایش آثار بسیار پر برکتی در پی داشت آزمایشی از سوی خدا بود، چنان که فرمان، قتل اسماعیل به دست ابراهیم آزمایش بزرگ برای آن پدر و پسر بود و گرچه در ظاهر انجام نگرفت ولی ابراهیم و اسماعیل به فرموده قرآن مصمم بر اجرای آن بودند و در این زمینه بسیار طاقت فرسا عاشقانه تسلیم خواسته حق شدند و خداوند مهربان همان تصمیم قاطعانه و تسلیم عاشقانه را به منزله انجام گرفتن کشتن اسماعیل به دست ابراهیم در منای عشق به حساب گذاشت.

يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَتَاهَا
تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۲)

ابراهیم گفت پسر من همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم پس با تأمل بنگر رأی تو (در این مسئله که خواسته خدا است) چیست؟ گفت: پدرم آنچه را به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

پس هنگامی که آن دو تسلیم خواسته خدا شدند و ابراهیم جبین او را بر زمین نهاد تا ذبحش کند او را ندا دادیم ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی و فرمان پروردگارت را اجرای کردی به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش

ص: ۴۵

۱-۱) - نورالثقلین ج ۱، ص ۶۸. حدیث ۲۰۱- مجمع البیان ج ۱، ص ۲۱۸.

۲-۲) - صافات ۱۰۲-۱۰۶.

می دهیم (که نیت و تصمیم پاک و خالصشان و تسلیم بودنشان را نسبت به فرمان خود به جای عمل می پذیریم) به یقین این همان آزمایش روشن برای ابراهیم و اسماعیل بود.

در هر صورت باید گفت این کشته شدن برای گوساله پرستان چون به فرمان خدا و در راه رضای او قرار داشت، برای آنان بهتر از ماندن و زندگی بر خلاف رضای پروردگار بود، و خدای عزیز کریم تر از آن است که مجرم را دو بار جریمه کند یکی اعدام او و دیگر سوزاندن به آتش دوزخ! با این کشته شدن که توبه ای بسیار سخت است برای آنان عفو حاصل شد و پس از عفو اهل بهشت شدند و قاتلان هم به پاداش اجرای فرمان خدا رسیدند، و در این داستان قاتل و مقتول به ثواب حق نائل گشته و به رضای دوست رسیدند.

کشف الاسرار در ذیل آیه شریفه فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مطلبی عرفانی به این صورت دارد:

«از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است که نفس خود را به شمشیر مجاهدت سر برگیرید تا به ما رسد

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

و نگر تا نگوئی که این قتل نفس از روی مجاهدت آسان تر است از آن قتل که در بنی اسرائیل رفت، که آن قتل ایشان خودشان را یک بار بود و از آن پس همه آسانی و آرام بود، و این جوانمردان را هر ساعتی و هر لحظه قتل است.

و عجب آن است که ایشان هر چند آسیب دهره (۱) بلا بیش بینند هر روز عاشق ترند و بر فتنه خویش چون پروانه شمع هر روز فتنه ترند «و به زبان حال با خدای مهربان خود گویند»

نور دلی ار چه جفت نارم داری ج

تاج سری ار چه خاکسارم داری

ص: ۴۶

چون دیده عزیزی ار چه خوایم داری

شادم به تو گرچه سو گوایم داریچنان استی که هر ساعت به جان این عزیزان از درگاه عزت

برید حضرت به نعت الهام پیغام میآرد که: ای جوانمرد آغاز این کار قتل است و آخر ناز، ظاهر هر سستی خطر است و باطن راز

«من احبنی قتلته و من قتلته فانادیته:»

آن که عاشقم باشد او را میکشم و هر کس را بکشم خودم دیه او هستم.

گر کشته دست را دیت دنیا راست

هر کشته عشق را دیت دیدار است (۱)

روح البیان بیانی لطیفتر از کشف الاسرار دارد، به نقل از تاویلات نجمید میگوید:

برای هر قومی گوسالهای است که آن را به جای خدا میپرستند: قومی گوساله مال و درهم و دنیا را میپرستند، و قومی گوساله شهوات را عبادت میکنند، و قومی گوساله مقام را پرستش مینمایند و قومی گوساله هوای نفس را که مبعوضترین گوسالهها نزد خدا است بندگی میکنند، خداوند به موسای قلب هر نیک بخت الهام میکند که بگوید:

ای قوم با معبود گرفتن گوساله به خود ستم ورزیدید پس به سوی باری خود باز گردید و توبه کنید یعنی با بریدن از ما سوای خدا به خدا رجوع کنید و این رجوع و توبه برای شما ممکن نیست مگر به قتل نفس فَاَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که این قتل به کشتن هوای نفس است (هوای نفس که مجموعه خواسته های بی مهار و غیر منطقی و ضد حق است) هواست که حیات نفس دیو صفت است، به سبب هواست که فرعون ادعای ربوبیت کرد، و بنی اسرائیل گوساله دست ساز سامری را

ص: ۴۷

پرستیدند، و ابلیس از سجده بر آدم که فرمان خدا بود امتناع نمود و تکبرشان داد، بازگشت به خدا کنید با یاری خواستن بر قتل نفس که نهی آن از هواست، با یاری و کمک خدا نفس را بکشید، کشتن فرد در ظاهر برای همه کس چه مؤمن چه کافر آسان است، ولی قتل نفس در باطن و در عرصه معنویت کاری مشکل است که جز برای خواص از بندگان حق به شمشیر صدق و به نصرت حق میسر نیست، لذا مرتبه صدیقین که هوای نفس را از میان برداشته و با کشتن نفس حیوانی به نفس انسانی و نفس مطمئنه رسیده اند از مرتبه شهدا بالاتر قرار داده اند.

این پیامبر عظیم الشان اسلام است که چون از غزوه ای برگشت فرمود:

«رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر:» (۱)

از جهاد کوچک تر به سوی جهاد بزرگ تر بازگشتیم

این قتل نفس که در حقیقت خاموش کردن شعله خطرناک و بنیان برانداز هواست به شمشیر صدق برای شما بهتر است زیرا به هر قتلی رفعت و درجه ای برای شما نزد خالق شماس است و این شما هستید که با این کار به خدا تقرب پیدا می کنید و او هم با توفیق دادن به شما برای توبه و رحمت بر شما به شما نزدیک می شود.

چنان که فرموده:

«من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً:» (۲)

کسی که یک وجب به من نزدیک گردد من یک ذراع به او نزدیک می شوم (۳)

پرتوی از قرآن از هر دو تفسیر گذشته استوارتر مطلب را توضیح داده: در ذیل آیه آورده: قاضی بیضاوی می گوید: کمال توبه شما با از میان بردن و قطع شهوات

ص: ۴۸

۱-۱ - فیض القدیر ج ۳ ص ۱۰۹.

۲-۲ - بخاری باب توحید ح ۶۹۷۰.

۳-۳ - روح البیان ج ۱ ص ۱۸۰.

(نابجاست) چنان که گفته شده: کسی که نفس خود را معذب ندارد به نعمتش نرساند، و کسی که آن را نکشد زنده اش نمی گرداند.

عرفان پیشگان به حسب روشی که دارند اینگونه آیات را به عوالم معنوی و قوای نفسانی تفسیر یا تأویل می نمایند، این آیات صریح، با نظری که به هدایت عمومی دارد شایسته چنین تفسیرها بلکه تاویل ها نیست، گرچه تطبیق آیات بر قوای نفسانی که ظواهر طبیعی صورتی و مظهری از آن است از قدرت و بلاغت قرآن بدور نیست ظهور موسی مانند عقل الهی فطری است که با الهام و تأیید است خداوندی در کشور نفس طلوع نموده تا قوا و عواطف انسانی را از حکومت مستبد فرعون غضب و شهوت آزاد گرداند.

دیو غضب و شهوت، قوای منفعله نفس را در برابر دعوت عقل بسیج می نماید و به حکم آیات توحیدی که عقل می نمایاند تسلیم نمی گردد، نیروهای حق جو به رهبری عقل از کنار طوفانی های وهم و هواها و انگیزش آرزوها و وحشت ها می گذرد و به ساحل امن سرپرستی عقل می رسد.

مبادی شرانگیز و قوای مدافع آن محکوم و مغروق می شوند، همان قوای پیرو عقل هم گاه بیگانه به یاد تن پروری ها و لذات از هم قدمی کامل با عقل پیشرو سستی می کنند و به عقب برمی گردند.

عقل ایمانی برای اتصال به مبدء اعلی و گرفتن دستور، از سرپرستی نفسیات و تدبیر قوای آن، چندی منصرف می شود، مبدء و هم قوا را به میل طبیعی پرستش گوساله طلائی که مظهر شکم خوراکی و مال پرستی است می کشاند و از عبادت و توجه به پرودگار غافل می سازد، عقل کامل و مجهز به قوانین پس از چهل شبانه روز یا چهل سال برای نجات نفسیات برمی گردد این همان سیر من

الحق و الی الخلق است، اولین دستورش توبه و بازگشت و کشتن هواهای نفسانی و از میان بردن جنش های آن است. (۱)

ص: ۵۰

۱-۱ - پرتوی از قرآن ۱۵۹.

وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعُغَمَاءَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

و یاد کنید زمانی که به موسی گفتید ای موسی هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا با چشم سر ببینیم، پس در حالی که مشاهده می کردید صاعقه مرگبار شما را گرفت.

سپس شما را پس از مردنتان برانگیختیم تا شکرگذار کنید.

و «در صحرای سوزان سینا» ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم و بر شما غذائی چون ترنجبین و بلدرچین نازل کردیم و گفتیم از خوراکی های پاک و پاکیزه ای که نصیب شما قرار دادیم بخورید و آنان (در تجاوز و طغیانشان و ناسپاسی و کفرانشان) بر ما ستم نکردند بلکه همواره بر خود ستم می نمودند.

شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب عبرت آموز استفاده می شود.

۱- بی ادبی به حریم نبوت ۲- درخواست نابجا و اثر شوم آن ۳- برانگیخته شدن پس از عذاب مرگ آور. ۴- نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل و تداوم ستم آنان.

بی ادبی به حریم نبوت

با توجه به این که بنی اسرائیل در طوفان گرفتاری ها و بلاها و شکنجه های سختی که از جانب فرعونیان متوجه آنان بود از حضرت حق شب و روز درخواست منجی داشتند و کسی جز یک پیامبر با داشتن قدرت معنوی بالا و معجزات نمی توانست قدرت فرعونیان را در هم بشکند، خداوند مهربان موسی را با مقام اولوالعزمی همراه با معجزاتی که پیش از او به ویژه هم چون عصا و تبدیل شدنش به اژدها سابقه نداشت برای نجات آن قوم فرستاد، و قوم او با چشم باز واقعیات و حقایقی را که از موسی دیدند به نظرشان نمی آمد که این امور و این قدرت معنوی به خصوص شکافتن دریا و نجات همه بنی اسرائیل و غرق شدن همه فرعونیان از غیر مقام نبوت و انسانی که مؤید به تائیدات الهی و نصرت و

یاری خداست ظهور کند، لذا ضروری و بدیهی می نمود که آن حضرت را در خطابات خود یا بنی الله، یا رسول الله مورد خطاب قرار دهند، ولی در این زمینه ادب انسانی و اخلاق آدمی و تربیت را رعایت نمی کردند و به آن حضرت که پیامبری عظیم الشان و دارای مقام کلیم الهی و مرتبه و رفعت معنوی کم نظیر بود یا موسی می گفتند و او را در خطاب به حضرتش چون فردی معمولی از افراد خود می شمردند!

خداوند بزرگ این بی ادبی را نسبت به هیچ یک از پیامبرانش نمی پسندد، و گناه این بی تربیتی را آن قدر بزرگ می داند که مرتکب آن را دچار نابودی اعمال و بر باد رفتن کوشش های مثبت او می شمارد چنان که در سوره مبارکه ی حجرات به این حقیقت گوشزد نموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ: (۱)

ای مؤمنان صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آنگونه که با یکدیگر بلند سخن می گوئید با او بلند سخن نگوئید مباد آن که همه اعمالتان تباه و بی اثر شود و خود از تباه شدن اعمالتان آگاه نشوید!

ادب و تربیت اقتضا می کند که انسان نام بزرگان به ویژه پیامبران و امامان و اولیاء الهی را آنگونه که با شخصیت آنان تناسب دارد به عظمت یاد کند و حریم معنوی و الهی آنان را در هر شرایطی پاس بدارد، و دیگران را نیز که آگاهی به این مسئله ندارند و به خاطر جهلشان اهل رعایت نیستند آگاه کند.

احترام و ادب به بزرگان و به ویژه مشعلداران هدایت امری لازم و نشان گر شخصیت و کرامت خود انسان است.

ص: ۵۲

بی ادبی و بی احترامی نسبت به بزرگان بخصوص اولیاء الهی حکایت از کوچکی و عیب و نقص و پوکی انسان دارد.

من در عنفوان جوانی در کتابی در رابطه با زندگی حضرت امیرالمؤمنین (ع) که نام آن کتاب و مؤلفش را به یاد ندارم روایت بسیار مهمی در باب ادب و احترام به بزرگان از قول حضرت زینب کبری علیهاالسلام دیدم که ای کاش متن عربی روایت و سند و مدرکش و کتابی که نقل کرده بود در گوشه ای از دفاترم که نکته های مهم را ضبط می کردم و اکنون که این سطور را می نویسم به دوازده دفتر رسیده ضبط می کردم تا در این اوراق می آوردم و از این جهت متأسف و اندوهناکم، ولی برای پند گیری طایفه مداح و سخنرانان مذهبی که بعضی از آنان گاهی نام اولیاء الهی را بدون رعایت احترام ادب به زبان جاری می کنند و شخصیت آن مقربان درگاه خدا را لحاظ نمی نمایند مضمون آن روایت را که در ذهنم مانده نقل می کنم.

زینب کبری سلام الله علیها آن خزانه دانش و آگاهی و علمی که همه یافته هایش را به فرموده حضرت سجاد (ع) بدون واسطه معلم از حضرت حق دریافت کرده بود می فرماید سی و چند سالی که من و برادرم حضرت حسین (ع) معاصر با پدرمان امیرمؤمنان بودیم من با دو دیده خود می دیدم که هر گاه پدرم می خواست برادرم حضرت حسین را صدا بزند اگر نشسته بود تمام قد از جا بر می خاست و حالت احترام به خود می گرفت، سپس با صدائی آرام و حاکی از دریائی از ادب می گفت: یا ابا ابا عبد الله!

شما به آیات قرآن مجید دقت کنید و خطابات قرآن را به انسان و به پیامبران و به اولیاء عظام حق ببینید که چه دریائی از ادب و احترام در آن خطابات موج می زند.

حضرت حق گاهی در خطاب به گنهکارانی که امید توبه و انابه و بازگشت و جبران گذشته به آنان می رود خطابی در کمال مهر و محبت و اوج رأفت و عاطفه دارد:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ:

بگو: ای بندگانم که با ارتکاب گناه بر خود تجاوز کار بوده اید از رحمت خدا نومید نشوید!

به راستی شگفت آور است که عده ای نمک خورده او و نمکدان شکسته، و آنان که از همه نعمت های حق بهره ور شدند ولی نمک بحرامی کردند، نان او را خوردند و از دشمن او شیطان اطاعت کردند نه این که آنان را طرد نمی کند و چهره خشونت به آنان نشان نمی دهد، و بر شخصیت آنان ضربه نمی کوبد بلکه با کلمه زیبای عبادی که با یای متکلم آمده می خواهد بگوید از من جدا نیستید و من هم از شما جدا نیستم بلکه شما بندگان من هستید، مباد این که از رحمت من ناامید شوید!!

چه درس عجیبی و چه موعظه و پند شگرفی، و چه تعلیم برزگوارانه ای برای همه که در همه موارد ادب و تربیت را رعایت کنند و با زبانی نرم و پر از محبت و با حفظ احترام افراد با افراد سخن بگویند.

انسان اگر به عظمت نعمت زبان و آثار پر فایده این نعمت آشنا باشد، هرگز آن را در گناه و توهین به شخصیت مردم و تحقیر انسان ها به کار نمی گیرد.

امیرالمؤمنین (ع) زبان را نمایاننده ده ارزش و امر مثبت در وجود انسان می دادند، چنان که در روایتی از حضرت نقل شده:

«ایها الناس فی الانسان عشر خصال یظهرها لسانه: شاهد یخبر عن الضمیر، حاکم یفصل بین الخطاب، و ناطق یرد به الجواب، و شافع یدرک به الحاجه، و واصف یعرف به الاشیاء، و امیر یامر بالحسن، و واعظ ینهی عن القبیح، و معز تسکن به الاحزان، و حاضر تجلی به الضعائن و موق تلذذ به الاسماع:» (۱)

ص: ۵۴

مردمان در انسان ده خصلت است که زبان آشکار کننده آنهاست: گوهی است که از باطن انسان خبر می دهد، داوری است که میان مردم به داوری می نشیند، گوینده ای است که پاسخ می دهد، واسطه ای است که خواسته ها به وسیله او به دست می آید، وصف کننده ای است که هر چیز به او شناخته می شود، فرمانروائی است که به کار نیک فرمان می دهد، پندآموزی است که از کار زشت باز میدارد، تسلیت دهنده ای است که آتش اندوه ها را خاموش می کند، وسیله حاضری است که کینه ها را می زداید، و ابزار جالبی است که گوش ها از آن لذت می برند.

زبان از مقام با عظمتی برخوردار است که امیرمؤمنان آن را مغز و لب انسان می داند:

«الانسان لبه لسانه، و عقله دینه و مروته، حیث یجعل نفسه» (۱)

مغز آدمی زبانش، و عقل وی دینش، و جوانمردی اش این که خود را در کجا قرار می دهد.

روایتی عجیب در باب حفظ ادب و احترام از رسول خدا به این مضمون روایت شده است:

«لا تحقرن احداً من المسلمین فان صغیرهم عند الله کبیر» (۲)

هیچ یک از مسلمانان را کوچک و ناچیز مشمارید که خردسالان آنان هم نزد خدا بزرگ اند!

و درباره ی احترام و ادب به جوانان فرمود:

«اوصیکم بالشبان خیراً» (۳)

من همه شما مسلمانان را نسبت به جوانان سفارش می کنم که با آنان با نیکی رفتار کنید و شخصیتشان را گرامی و محترم بدارید.

و از حضرت صادق (ع) در همین زمینه روایت شده است:

«من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عزوجل» (۴)

ص: ۵۵

۱- ۱) - آثار الصادقین ج ۲۰ ص ۱۳۷.

۲- ۲) - مجموعه. ورام، ج ۱ ص ۳۱.

۳- ۳) - شباب قریش ص ۱.

۴- ۴) - وسائل ج ۱۱ کتاب امر بمعروف ص

کسی که برادر مسلمانش را که نزد او آمده احترام کند جز این نیست که خدا را احترام کرده است.

در هر صورت بنی اسرائیل به مقام شامخ حضرت موسی بن عمران اسائه ادب داشتند و به سبب این بی ادبی خود را از فیوضات خاصه حضرت حق محروم نمودند:

از خدا جوئیم توفیق ادب ج

بی ادب محروم ماند از فیض رب جبی ادب تنها نه خود را داشت بد جلگه آتش در همه آفاق زد جاز ادب پر نور گشته این فلک جاز ادب با عز و جاه آمد ملک

درخواست نابجا و اثر شوم آن و برانگیخته شدن پس از مردن

بنی اسرائیل پس از فراغت وضع از گوساله پرستان و جریمه سنگین آنان مأموریت یافتند که آیات تورات و احکام آن کتاب آسمانی را به اجرا بگذارند، ولی نمایندگان و سردمداران و نخبگان آنان که بنا بر آیات سوره ی مبارکه اعراف هفتاد نفر بودند بر اساس مکتب حس گرائی که آثارش از آمیزش با مصریان در آنان مانده بود و بر پایه جهل و عناد و از همه بدتر تردید و شک در نبوت موسی در کمال بی ادبی و بی شرمی به موسی گفتند: ای موسی ما تورات را به عنوان وحی و کتاب آسمانی برای تو نمی پذیریم و به خاطر تو به آن ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم سر ببینیم!

آن بی خبران خدا را موجودی فیزیکی و شبیه به مخلوق و محدود به جهات و حدود فرض کردند، و در این مسئله از خیال و گمان و ظن و وهم پیروی نمودند، و توجه نکردند که آفریننده موجودات و به وجود آورنده مخلوقات در هر چیزی فوق موجودات و شبیه به چیزی نیست، و آن که مشابهت با مخلوقی

دارد خود مخلوق است، و به گمان این که حضرت او دارای جسم است و قابل مشاهده برای باور کردن تورات و نبوت موسی تقاضا کردند که خدا را آشکارا با چشم سر ببینند و در این دیدار به آنان بگوید که تورات نازل شده من است تا با تحقق این دیدار مؤمن واقعی شوند!!

و شاید هم ملحدان و منکران روزگار ما که می گویند: موجود حقیقتی است که آن را با چشم ببینیم و با دست لمس کنیم و با شامه ببوئیم و با ذائقه بچشم و با گوش صدایش را بشنویم، و در آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی آن را لمس کنیم و گرنه آنچه با چشم دیده نمی شود، و با دست لمس نمی گردد، و با شامه بویش حس نمی شود و با ذائقه چشیده نمی گردد و با گوش صدایش درک نمیشود و در لابراتوار و آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی نمی آید پس وجود خارجی ندارد تابعان بنی اسرائیل حس گرا و لجوج و معاند زمان موسی و روزگاران پس از او باشند، و بعید هم نیست که همین طور باشد زیرا الحاد و انکار در این قرون نزدیک به سردمداری یهود و به ویژه صهیونیسم از آنان در دنیا رواج پیدا کرد.

این بی خبران ملحد و منکران لجج باز توجه ندارند که ندیدن با این چشم محدود که ملاک و میزان مطلق بر اثبات و نفی هر چیزی نیست دلیل بر نبود موجود غیر قابل رؤیت با چشم نیست، و این سخن و ادعا از حکمت و منطق و عقل و برهان هیچ بهره ای ندارد و جز مطلبی چوب انداز و بدون ریشه که با هزاران دلیل به چاه بطلان در افتاده چیزی نیست.

این درخواست نابجا یعنی رؤیت حق با چشم و پافشاری بر آن مانند گوساله پرستی اقتضای کیفر سنگینی کرد، آنان با چشم خود صاعقه مرگبار و لرزاننده زمین و زمان و آتش زا را دیدند که غرش کنان به سوی آنان حمله آورد و پیش

از آن که بتوانند از آن عذاب ناگهانی بگریزند و مأمنی پیدا کنند آنان را گرفت و به کام مرگ فرو برد.

موسی (ع) که با یک دنیا شگفتی با این حادثه روبرو شد غرق در اندوه و تأسف گشت و از این که مبادا در نابودی آنان مورد تهمت بنی اسرائیل قرار گیرد و جان خود و اهلش به دست آن نابکاران به معرض نابودی و هلاکت آید از حضرت حق درخواست زنده شدن آن مردگان کیفر دیده را کرد و خدای مهربان هم دعای آن بنده خالص و عبدمخلص را اجابت فرمود و با اراده و قدرتش جان از دست رفته آنان را به اجسادشان بازگرداند به امید این که پس از این زنده شدن به شکر همه نعمت هائی که به آنان داده شده بود اقدام کنند.

از دیگر آیات قرآن به ویژه آیات سوره بقره و سوره اعراف استفاده می شود که بنی اسرائیل پس از این حادثه نه این که در مقام شکر بر نیامدند بلکه بر کفران خود نسبت به همه نعمت ها افزودند و مستحق داغ ذلت و بیچارگی تا پایان این جهان و مستحق عذاب آخرت بدون نهایت و مدت شدند.

قرآن مجید در زمینه رؤیت می فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ: (۱)

دیده ها که بسیار بسیار محدود است و جز رنگ و جسم و امور فیزیکی چیزی را نمی بینند او را که وجودی بی نهایت و غیر محدود و غیر مشابه با اشیاء است در نمی یابند ولی او دیده ها را در می یابد و او لطیف و آگاه است.

امیرمؤمنان که موحدی ناب و خالص و آگاهی بی نظیر و عارفی بی بدیل و پس از پیامبر در رأس همه خدا شناسان جهان است در وصف حضرت الله می فرماید:

«الَّذِي لَيْسَ لِحَدِّ مَحْدُودٍ، وَلَا نَعْتٍ مَوْجُودٍ، وَلَا وَقْتٍ مَعْدُودٍ وَلَا أَجَلٍ مَمْدُودٍ... فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَ وَ مَنْ تَنَاهَ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ،

ص: ۵۸

وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ اءَشَارَ اِلَيْهِ. وَمَنْ اءَشَارَ اِلَيْهِ فَقَدْ حَيَّدَهُ، وَمَنْ حَيَّدَهُ فَقَدْ عَيَّدَهُ، وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ عَلَامَ؟ فَقَدْ اءَخْلَى مِنْهُ. كَاثِنٌ لَا عَن حَدِّثٍ مَوْجُوْدٌ لَا عَن عَدَمٍ:» (۱)

وجودی است که اوصافش در چهارچوب حدود ننگند، و به ظرف وصف درنیاید، و در مدار وقت معین و معدود و مدت محدود قرار نگیرد، پس هر کس خدای منزله و پاک از هر عیب و نقص را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده، و هر که او را با قرینی پیوند زند دوتایش انگاشته و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته، و هر که او را

دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده، و هر که حقیقت او را نفهمیده برایش جهت اشاره پنداشته، و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش شمرده، و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره اش آورده، و کسی که گوید در چیست، حضرتش را در ضمن چیزی آورده، و آن که گفت برفراز چیست آن را خالی از او تصور کرده، ازلی است و چیزی بر او پیشی نگرفته، و نیستی بر هستی اش مقدم نبوده.

قطعاً موسی که چون دیگر پیامبران توحید و خداشناسی از ارکان دینش بوده گرچه به اجمال آن را به بنی اسرائیل تعلیم داد و تا حدی آنان را در مرز توحید قرار داد، ولی آن سبک مغزان این امر محال را درخواست کردند و بر آن پافشاری ورزیدند، و عجیب این است که این درخواست کنندگان هفتاد نفر مؤمن انتخاب شده بودند و از زمره کسانی که به دنبال گوساله پرستی نرفتند! وقتی اینان اینگونه از آب درآمدند حساب کنید توده عوام بنی اسرائیل چگونه بودند و جهل و عناد و لجاجت و حس گرائی آنان چه بر سر موسی (ع) آورد، و آن پیامبر بزرگ از آراء و عقاید و خیالات و کردار و اعمال آن ملت عنود و لجوج چه کشید؟! !!

نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل

ص: ۵۹

ابر رقیق سایه انداز و نعمت ماده ای شیرین شبیه ترنجبین و سلوی که پرنده ای با گوشت لذیذ است سه نعمتی است که خدای مهربان با عطای آنها بر بنی اسرائیل منت نهاد و مایه آرامش آنان در چهل سال زندگی در صحرای سینا بود.

علت سرگردانی و بقای سال ها طولانی در صحرای سینا این بود که بنی اسرائیل پس از عبور داده شدن از دریا و نجات از دو حادثه گوساله پرستی و صاعقه از جانب موسی فرمان یافتند وارد بیت المقدس شوند و با عمالقه که گروهی کفرپیشه و ستمکار بودند بجنگند، ولی آنان در پاسخ موسی گفتند:

إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَذَهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ: (۱)

ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید و با آنان بجنگید که ما تا پایان کار در همین مکان نشسته ایم!

کلام فوق العاده بی ادبانه این ملت را خطاب به موسی دقت کنید: «تو و پروردگارت» گویا حضرت رب العزه را پروردگار خود نمیدانستند و از مالکیت و ربوبیت او بیرون میزیستند، راست بهتآور است که انسان در همه امورش از آثار ربوبیت حق بهره‌مند باشد ولی او را ربّ و مالک خود نداند!

موسی که از این پاسخ، قلبش به شدت آزرده شده بود، و به آزار جانکاه و دردآوری گرفتار آمده بود به درگاه حضرت حق عرضه داشت:

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ: (۲)

پروردگارا من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم، پس میان ما و این گروه نافرمان و بدکار جدائی اندازد.

خداوند باز همانند کیفر دادن به جرم گوساله پرستی، و کیفر دادن به درخواست رؤیت به جرم این نافرمانی هم آنان را جریمه کرد و فرمود:

ص: ۶۰

فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ: (۱)

این سرزمین مقدس به کیفر نافرمانی از فرمان حق تا چهل سال بر آنان حرام شد، در طول این مدت در سرزمین سینا سرگردان خواهند بود پس بر این گروه نافرمان و بدکار غمگین مباش.

بنی اسرائیل که از گرمای بیابان سینا و در مضیقه قرار گرفتن نسبت به غذا به جان آمدند به موسی متوسل شدند و بازاری و خواری از او خواستند به حالشان ترحم آورد.

حضرت حق که مهلت دادن به گناهکار سنت و روش اوست و نیز به درخواست عبد صالحش ابری را که مانع از نفوذ حرارت و از نمونه سحاب ثقال و باران زان بود، و رطوبتی معتدل همراه خود داشت و به تعبیر قرآن «غمام» که ابری رقیق و دارای آن اوصاف است بر سر آنان سایبان قرار داد که تا زمانی که در آن بیابان گرمازا سرگردان اند در سایه لطف او از گزند حرارت زیاد و گرمای طاقت فرسا در امان باشند، این چنین ابری آن هم با توجه به جمله ظَلَلْنَا^۱ که از ماده تظلیل و از باب تفعیل است و دلالت بر مبالغه و کثرت را می رساند برای آنان به عنوان سایبان گسترده و پیوسته مقرر می گردد تا منتی دیگر از جانب حضرت ارحم الراحمین به سوی آنان باشد.

قرطبی در کتاب الجامع الاحکام القرآن برای من معانی متعددی ذکر می کند از جمله: آنچه را خداوند بدون به کار رفتن رنج و زحمت به بنده اش عطا می نماید، و بنی اسرائیل در آن بیابان در آن مدت طولانی از جمله نعمت هائی که بی زحمت رنج از حضرت حق دریافت کرد ندنبا؟ به نظر اکثر مفسران ماده ای شیرین شبیه ترنجبین بود و مرغی که از آن به عنوان مرغ سمانی یاد شده که در زبان ترکی بلدرچین و در فرهنگ خراسانیان کرک نامیده شده، و بنا به گفته بسیاری از

ص: ۶۱

مفسران پرنده ای است از گنجشک بزرگ تر و از کبوتر کوچک تر به شکل مرغ سمائی.

در هر صورت بنی اسرائیل چهل سال به کیفر نافرمانی از موسی، و توهین به او و به حضرت رب در بیابان سینا سرگردان بودند، و بنا بر مهلت حق به گناهکار و دعای موسی و خلاصه باز هم لطف و رحمت حضرت رب زندگی را در سایه سه نعمت دیگر مانند سایه غمام و ماده ای شیرین هم چون عسل و پرنده ای چون مرغ سمائی گذراندند، نسبت به دو نعمت من و سلوی هم به آنان فرمان داده شده که از این دو نعمت پاکیزه به اندازه بخورید و از زیاده روی و اسراف بپرهیزید و از آنها ذخیره نکنید که خبیث و آلوده و فاسد می گردد و نهایتاً خوردنش حرام می شود، ولی این قوم لجوج باز هم از فرمان حق سرپیچی کردند، در خوردن اسراف ورزیدند. و دو ماده پاکیزه را که طاقت ماندن در طولانی مدت نداشت و فاسد شدنی بود ذخیره کردند و از ذخیره فاسد شده و خبیث که خوردنش در فرهنگ حق حرام است خوردند و به این صورت با محروم کردن خود از شهرنشینی و نظم و انضباط در طول چهل سال و اسراف در خوردن و شکستن ممنوعیت ذخیره کردن من و سلوی بر ضد خود من به ستم مستمر و پیوسته دادند، در صورتی که به خیال باطلشان گمان می کردند که به ما ستم ورزیدند
وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

این بخش از آیه دلالت دارد که سود طاعت و زیان معصیت بازگشت به مطیع و عاصی دارد و ساحت کبریا و ذات مقدسی که غنی و بی نیاز است هیچ نفعی از طاعت مطیعان نمی برد و عصیان عاصیان کمترین زیانی به آن قدرت بی نهایت و آن وجود شکست ناپذیر نمی رساند.

با توجه به این که ساحت مقدس حق از ظلم کردن و مورد ظلم واقع شدن مبرا است معمای **وَمَا ظَلَمُونَا** را چگونه باید حل کرد؟

در ذیل آیه روایتی بسیار مهم از حضرت موسی بن جعفر به این مضمون نقل شده است:

«ان الله اعز و امنع من ان يظلم او ينسب نفسه الى الظلم و لكنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته ثم انزل بذلك قرآناً على نبيه فقال: و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون قال الراوى قلت: هذا تنزيل؟ قال نعم:» (۱)

خداوند قویتر و شکست ناپذیرتر از این است که بر او ستم شود و یا خود را مظلوم معرفی کند ولی در این زمینه ما را از خود محسوب داشته و ستم بر ما را ستم بر خود و ولایت ما را ولایت خود قرار داده است سپس قرآنی بدین ترتیب بر پیامبر خود نازل کرده و فرموده:

وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

راوی می گوید: عرض کردم این تنزيل است فرمود آری

المیزان در ذیل این روایت می گوید: این که حضرت می فرماید خدا منیع تر از آن است که بر او ستم شود ناظر به جمله **وَمَا ظَلَمُونَا** است، و این که می فرماید ما را از خود محسوب داشته یعنی ما سلسله ائمه و اوصیا و انبیا را از خود محسوب کرده است و این که راوی می گوید عرض کردم این تنزيل است فرمود آری، جهتش این است که نفی کردن مطلبی از شخص یا چیزی در این گونه موارد در صورتی صحیح است که لااقل احتمال اثبات آن مطلب در میان باشد لذا هرگز نمی گوئیم دیوار نمی بیند یا مظلوم واقع نمی شود، چون جای احتمال آن نیست روی این جهت نفی وقوع ستم بر خدا صحیح نیست چون کسی احتمال چنین چیزی را نمی دهد تا نفی کند مگر این که پای نکته مزبور به میان آید و گفته شود خداوند در اینجا خود و اولیائش را یکی حساب کرده و منظورش نفی

ص: ۶۳

ستم از آنها است (۱) و مَا ظَلَمُونَا در آیه یعنی بنی اسرائیل به موسی و هارون و پیامبران پس از آن دو ظلم نکردند بلکه پیوسته به خود ستم ورزیدند و آثار این ستم که محرومیت از نعمت های حق در دنیا و دچار شدن به عذاب ابد قیامت است گریبانگیر خود آنان است.

در پایان شرح و توضیح آیه ۵۷ توجه به دو نکته بسیار مهم لازم است: یکی این که از دو بار عَلَيْنَا و جمله كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ استفاده می شود که خطاب آیه شریفه به یهود زمان پیامبر است در صورتی که آنان شاید صحرای سینا و من و سلوی را به عمر خود ندیده بودند، و دیگر این که از مَا ظَلَمُونَا به بعد بازگشت از خطاب به غیبت است.

شاید نکته عدول از خطاب به مخاطب و بیان وضع ستم کار به صورت غائبانه «وماظلمونا» اشاره به این داشته باشد که خیانت های عظیم شما به مردم و عصیان های سنگین شما به ویژه در امور معنوی از قبیل تحریف تورات، و انکار نبوت پیامبر، و پذیرفتن قرآن مجید اقتضا می کند که شایسته خطاب حق نباشید.

و نکته خطابات جملات اول آیه که همه متوجه یهود زمان پیامبر است: ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ، أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ، كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ اعلان به این حقیقت باشد که اینان هم در روش و منش مانند اسلافشان بنی اسرائیل های زمان موسی هستند: اول این که در مسئله توحید انحراف در عقیده دارند دوم راضی به کردار گذشتگان از خود می باشند سوم خدا را شبیه مخلوق محدود و مجسم می دانند، چهارم به نزول تورات از جانب خدا شک و تردید دارند، پنجم برای موسی بن عمران به عنوان رسول الهی احترام قائل نیستند و در حقیقت باید گفت: اینان مصداق این دو روایت هستند که از رسول خدا و علی (ع) نقل شده:

ص: ۶۴

«من تشبه بقوم فهو منهم:» (۱)

کسی که خود را به قومی شبیه کند از آنان است

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیہ معهم:» (۲)

خوشنود به کردار قومی مانند این است که با آنان در آن کار همراه بوده است.

ص: ۶۵

۱-۱ - نهج الفصاحه ص ۵۸۳، حدیث ۲۸۲۸.

۲-۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۶.

وَ إِذْ قُلْنَا اَدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَاَسْتَبْرِدُوا
الْمُحْسِنِينَ

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

و یاد کنید هنگامی را که فرمان دادیم به این شهر «آباد پر نعمت و با برکت» در آئید و از نعمت هایش هر چه که خواستید فراوان و گوارا تناول کنید و از دروازه آن فروتنانه و خاضعانه وارد گردید و بگوئید: خدایا خواسته ما ریزش گناهان ماست تا گناهاتان را بیامرزیم و مسلماً به نیکوکاران بیفزائیم.

ولی ستم کاران سخنی را که به آنان گفته شده بود به برنامه ای دیگر تبدیل کردند ما هم بر ستمکاران به سبب آن که همواره نافرمانی می کردند عذابی سخت از آسمان فرود آوردیم.

شرح و توضیح

دو آیه شریفه به چند حقیقت اشاره دارد: ۱- فرمان ورود به شهری آباد و پر نعمت. ۲- ورود خاضعانه و متواضعانه. ۳- غفران و آمرزش ۴- گروه محسنان. ۵- تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر. ۶- نزول عذاب به سبب فسق پیوسته.

ورود به شهری آباد و پر نعمت

بنی اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان که جز ریگ و خاک و هوای گرم و سرد و بادهای موسمی آزار دهنده چیزی نداشت، و اقتضا می کرد که آن قوم به صورت پراکنده و فردی و نامنظم و با دلهره و اضطراب زندگی کنند و از بسیاری از نعمت های مادی و معنوی محروم باشند، باز هم برای اتمام حجت مورد لطف و منت خدا گرفتند، و به کیفر و جزای گناهان آنان که چهل سال سرگردانی در بیابان بود خاتمه داده شد، فرمان یافتند که وارد شهری آباد، پر نعمت و با برکت شوند و در آنجا سکونت گزینند، و از مواهب شهرنشینی که همراه با انواع وسایل معیشت از قبیل خانه و مدرسه و معبد و تعاون و قانون و تجارت و کسب و گرد هم بودن افراد است بهره مند شوند، و زمینه رشد عقلی،

علمی، جسمی، معنوی، اخلاقی، کرامت و شرافت در اختیارشان باشد، و بتوانند اهداف عالی انسانیت را تحقق بخشند و از خود ملتی آگاه، رشید، عاقل، و دین دار به وجود آورند، و گذشته زشت خود را با تواضع به حق، و پیروی از فرهنگ الهی و توبه واقعی جبران نمایند و آینده ای پاک و درست و سود بخش و محکم و استوار از برکت دینداری و عبادت و بندگی و توحید خالص و ناب بسازند.

خدای مهربان به آنان چنان که به آدم و حوا فرمان داد:

يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا: (۱)

به بنی اسرائیل فرمان داد وارد شهری بهشت مانند که پر نعمت و پر برکت بود وارد شوند و دستور و فرمان مهربانانه و رحیمانه و حکیمانه به آنان داد: از نعمت های آن شهر هر گونه و هر چه بخواهید فراوان و گوارا و با خاطری آسوده بخورید و به کار گیرید تا بر قدرت و قوت شما برای عبادت رب و خدمت به خلق بیفزاید.

او فرمان به خوردن و مصرف کردن و به کار گرفتن نعمت خود را برای شکم چرانی، و شهوت رانی و ذخیره کردن و مال اندوزی نمی دهد، که این گونه فرمان فقط شایسته شیطان و هوای نفس است، خوردن و مصرف نمودن نعمت ها برای اهدافی بسیار عالی و نتایج بسیار با ارزش است، انسان لازم است بخورد و بیاشامد و با مصرف کردن نعمت ها انرژی کسب کند و قدرت و قوت بگیرد، تا آن انرژی و قدرت و قوت را در راه مشروع و طریق مثبت هزینه کند و بدین وسیله رشد و کمال و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نماید.

ص: ۶۷

۱-۱) - بقره ۳۵. ای آدم تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.

اگر هدف انسان از خوردن و به کار گرفتن نعمت و مصرف آن به خصوص در زندگی شهرنشینی که در هر نوع کار مثبت و عمل خیر و عبادت و خدمت به روی انسان باز است، و زمینه هر نوع رشد و تکامل و تربیت و تزکیه فراهم است، باید بدانند که شهرنشینی اقتضا می کند که «درهای آرزوهای گوناگون چون مقام و جاه و شهوات و تنوع در غذا و لباس و خانه و انواع مدپرستی و شرکت در جلسات گناه و بازی گری و ورود به هر فسق و فجور و گناه و معصیت به روی نفس هواپرست آدمی باز شود و مقتضیات شهرنشینی مانند شجره منهیبه خوی های پست مانند حرص را برانگیزد و راه های تجاوز به حقوق همگان و ستم پیشگی را آسان نماید و در اثر آن روح و جسم وارد چاه انحطاط و پستی و اخلاق حیوانی گردد، و فرد و خانواده و اجتماع از زندگی فطری به سقوط افتد و همه احساسات و قوای انسانی و ادراکات او جاذب گناه و خطا گردد.

پس کسی که علاقه دارد در زندگی شهری و محیط اجتماعی و منطقه پر نعمت و پر برکت و محلی که همه وسائل معیشت به راحتی در دسترس است فطرت و هویت و وجود خود را از سقوط به اسفل سافلین حفظ کند باید مانند سربازی که انواع دشمنان در میانش گرفته اند و او را به محاصره درآورده اند پیوسته هوشیار و مراقب باشد، هوشیار حق و توجه به مراقبت او و خضوع و فروتنی کامل در برابر حضرت او و فرهنگش که همان حقیقت سجده است، و فرو ریختن گناهان و آثار شومش از خود به وسیله توبه و استغفار حقیقی که تلفظ به صیغه لفظی آن استغفرالله دلالت بر واقعی بودن و جدی بودن آن دارد.

پس خوردن و مصرف کردن نعمت به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق با فرمان اباحه ای که خداوند از باب لطف و رحمت و کرمش داده فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا و رجوع مستمر به خدا برای زدوده شدن آثار گناه باید به صورت کاری ضروری و لازم و واجب مورد توجه شهرنشینان باشد تا از عذاب خدا و انتقام سهمگین آن منتقم در امان باشند و روزگار خود را در امنیت و

سلامت به سر برند، که شکر نعمت یعنی هزینه کردن آن در عبادت رب و خدمت به خلق مانع از عذاب و بلا و سبب ازدیاد نعمت و مایه سلامت و امنیت است.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا: (۱)

اگر شما سپاسگزار نعمت های بی شمار حق باشید و به حوزه ایمان واقعی در آئید خدا را با عذاب شما چه کار؟ خدا همواره پاداش دهنده به اعمال نیک و داناست.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«الطاعم الشاكر له من الاجر كاجر الصائم المحتسب، و المعافي الشاكر له من الاجر كاجر المبتلى الصابر، و المعطى الشاكر له من الاجر كاجر المحروم القانع»؛ (۲)

کسی که نعمت خدا را مصرف می کند و سپاسگزار آن نعمت است پاداشش هم چون پاداش روزه داری است که با نیت صادقانه و فقط برای خدا روزه گرفته است.

و آن که از هر جهت سالم است و سپاسگزار سلامت خویش است، پاداشش چون پاداش مبتلا به مصائبی است که بر مصائب به خاطر خدا صبر می ورزد.

و آن که از جانب خدا به او نعمت عطا شده و سپاسگزار نعمت است پاداشش چون پاداش محروم قانع است که در عین محرومیت و رنج و سختی خود را از گرفتار شدن به حرام حفظ می کند و به قضای الهی راضی است.

عایشه در یکی از شب هائی که پیامبر در اطاق او بود عبادت عظیم و با کیفیت پیامبر را مشاهده کرد و مشقتی که حضرت در تحمل بندگی به خود می داد، گمان کرد این عبادت و بندگی چنان که در قرآن آمده سبب محو سیئات است و پیامبر برای محو سیئات این گونه تن به عبادت داده، خبر نداشت که عبادت نوعی کامل از شکر و سپاس حق است به حضرت عرضه داشت:

ص: ۶۹

۱- ۱ - نساء ۱۴۷.

۲- ۲ - بحار ج ۷۱ ص ۲۲ حدیث ۱ - کافی ج ۲ ص ۹۴.

خدا که تو را در گذشته و آینده مورد مغفرت قرار داده اینهمه عبادت برای چه؟!

حضرت در پاسخ او فرمود:

«یا عایشه الا اکون عبداً شکوراً؟» (۱)

آیا من بنده بسیار شکرگزار نباشم:

یعنی عایشه عبادت اثرش منحصر در محو سیئات نیست بلکه عبادت آن هم از هم چو منی که در اوج عصمت از گناه است اوج شکر و سپاسگزاری خداست.

حضرت مسیح به مرد کوری گذشت که علاوه بر کوری به سه بیماری جزام، برص، و فلج دست و پا دچار بود، از او شنید خدا را به این صورت شکر می کند:

«الحمد لله الذی عافانی من بلاء ابتلی به اکثر الخلق فقال (ع) ما بقی بلاء لم یصیبک قال: عافانی من بلاء هو اعظم البلیا و هو الکفر:»

خدائی را شکر می کنم که مرا از بلائی که اکثر مردم به آن مبتلایند در سلامت نگاه داشت، عیسی به او گفت: ای مرد بلائی نمانده که به تو نرسیده، گفت: مرا از بلائی که از بزرگ ترین بلاهاست و آن کفر و ناسپاسی همه نعمت ها است سالم قرار داده عیسی دست به بدن او گذاشت از برکت دست و نفس مسیح خدا او را شفا داد، چهره اش نیکو شد، بدنش سالم گردید، با عیسی همراه شد و با او خدا را عبادت می کرد. (۲)

ورود خاضعانه و متواضعانه

شاید بتوان گفت: بسیاری از مفسران فریقین منظور از باب را که به معنای در یا دروازه است، دروازه ورودی شهر یا در آن گرفته اند، در، یا دروازه ای که از آن به شهر اریحا یا به شهر بیت المقدس وارد می شدند، و چون کوتاه بود و باید کوه کبر متکبران با ورود از آن به حال سجده و نهایت تواضع و فروتنی متلاشی

ص: ۷۰

۱-۱) - کافی ج ۲ ص ۹۵- بحار ج ۷۱ ص ۲۴ حدیث ۳.

۲-۲) - بحار ج ۷۱ ص ۳۳.

می شد فرمان یافتند که از آن دروازه وارد شوند وَ اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و اندکی از مفسران باب را به معنای حوزه توحید و نبوت و ولایت و خلاصه فرهنگ الهی و راه و روش حق گرفته اند که دروازه ورود انسان به تربیت و رشد و کمال و سعادت دنیا و آخرت است، که اگر انسان نسبت به آن تواضع و فروتنی کند و به عبارت دیگر خاضعانه و خاشعانه آن را بپذیرد و فروتنانه به اجرای آن که رعایت عملی حقوق حق و حقوق خلق است اقدام نماید همای سعادت بر سر او نشیند، و دنیا و آخرتش آباد گردد، و منبعی از خیر و شرف و صدق و صداقت و صفا و وفا شود، و اگر نسبت به آن کبر ورزد و گردن کشی کند و از قبول آن و عمل به حقایقش امتناع ورزد هم چون ابلیس که سر از سجده یعنی تواضع در برابر فرمان حق باز زد به عذاب الهی دچار شود، و دنیا و آخرتش بر باد رود و مهر شقاوت و ذلت و مسکنت بر پیشانی اش ثبت گردد و به افتضاح و رسوائی و دردهای غیر قابل علاج گرفتار آید.

باب به این معنا در روایات و دعاها و معارف اسلامی زیاد آمده است.

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است:

«رأیت رسول الله آخذاً بید علی بن ابیطالب و هو یقول:

هذا امیر البرره، و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله ثم رفع بها صوته: انا مدینه الحکمه و علی بابها فمن اراد الحکمه فلیات الباب:» (۱)

رسول خدا را دیدم دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و می فرمود: این امیر نیکوکاران است، و قاتل بدکاران است، پیروز است کسی که او را یاری دهد، شکست خورده و منکوب است کسی که او را رها کند، سپس صدایش را به این حقیقت بلند کرد: من شهر حکمت و علی باب آن شهر است، کسی که حکمت بخواهد باید از طریق باب آن علی وارد شود.

ص: ۷۱

حضرت رضا از پدران‌ش علیهم‌السلام روایت می‌کند که پیامبر (علیهما‌السلام) فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها:» (۱)

من شهر دانشم و علی باب آن شهر است.

شیخ مفید که از اعظم علمای شیعه و مورد توجه دانشمندان فریقین است در کتاب با ارزش ارشاد روایت می‌کند که پیامبر فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیقتبه من علی:» (۲)

من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است پس کسی که دانش می‌خواهد از علی بیاموزد.

صدوق که روایات بی‌سندش را هم چون روایات با سند پذیرفته‌اند در روایت بسیار مهمی که دارای سند قابل توجهی است از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر روایت فوق‌العاده با ارزشی را نقل می‌کند که در آن به خسران و زیان و بدبختی متکبران نسبت به باب علم پیامبر تصریح شده است، پیامبر خطاب به علی (ع) فرمود:

«یا علی انا مدینه‌الحکمه و انت بابها و لن توتی المدینه الا من قبل الباب، و کذب من زعم انه یحبنى و یغضک لانک منی و انا منک، لحمک من لحمی، و دمک من دمی، و روحک من روحی، و سریرتک سریرتی، و علانیتک علانیتی، و انت امام امتی، و خلیفتی علیها من بعدی، سعد من اطاعک، و شقی من عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک، و فاز من لزمک، و هلك من فارقک، مثلک و مثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجمه الی یوم القیامه:» (۳)

یا علی من شهر حکمتم و تو باب و دروازه آن شهری، هرگز به مدینه درآیند جز از طرف دروازه، و دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد و دشمن تست، زیرا تو از منی و من از تو، گوشت تو از گوشت من است، و خون تو از خون من است، و روح تو از روح من است، و پنهان تو از پنهان من

ص: ۷۲

۱-۱ - بحار ج ۴۰ ص ۲۰۱ ح ۳ و ۴.

۲-۲ - ارشاد ۱۵.

۳-۳ - جامع الاخبار ۱۵ - بحار ج ۴۰ ص ۲۰۳ ج ۹.

است، و آشکار تو از آشکار من است. و تو امام و پیشوای امت و پس از من جانشین و خلیفه من در میان آنان هستی، سعادت مند است کسی که از تو اطاعت کند، و بدبخت و شقی است کسی که نسبت به تو عصیان ورزد، سود برده کسی که تو را دوست دارد، و سرمایه وجودی خود را تباه نموده آن که با تو دشمن است، ملازم تو کامیاب و جدای از تو هلاک و نابود است، مثل تو و مثل امامان از فرزندان پس از من مثل کشتی نوح است که همراه آن اهل نجات و متخلف از آن غرق شده در دریای بدبختی است، و مثل شما مانند ستارگان است هر گاه ستاره ای غروب کند ستاره ای تا روز قیامت طلوع می کند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«نحن الشعار و الخزنه و الابواب لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقاً» (۱)

ما اهل بیت نشانه و علامت هدایت، و خزانه و درهای دانشیم، به خانه ها جز از درهای آن نیابند، کسی که از غیر درهای خانه ها وارد شود دزد نام گذاری شده.

از امیرالمؤمنین و حضرت باقر (ع) روایت شده:

«نحن باب الله و بیوته التي یؤتی منه، فمن تابعنا و اقر بولایتنا فقد اتی البیوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها» (۲)

ما اهل بیت باب خدا و بیوتی هستیم که از آن به عرصه حق و سعادت درآیند، پس کسی که تابع ما باشد و به رهبری و امامت و ولایت ما اقرار کند از در خانه ها به خانه ها درآمده، و کسی که با ما مخالفت کند و غیر ما را بر ما برتری دهد از غیر درها وارد خانه ها شده و به مقصود نمی رسد.

در دعای ندبه آمده:

«این باب الله الذی منه یؤتی؟»

کجاست باب خدا که از آن به سوی خدا می آیند.

ص: ۷۳

۱-۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۲۷۶ - نهج البلاغه عبده ط مصر. ۲۹۷.

۲-۲ - بحار ج ۴۰، ص ۲۰۵.

در زیارت جامعه آمده:

«و باب المبتلی به الناس:»

شما ای اهل بیت بایی هستید که مردم به وسیله آن از جانب خدا آزمایش می شوند، هر که در معالم دینش و آموختن احکام از شما تابع شما شد از آزمایش سرافراز بیرون آمده و اهل نجات است، و هر کس با شما مخالفت کرد و دین و احکام را از غیر شما گرفت به حوزه دین در نیامده و در آزمایش سرافراز نگشته و شکست خورده است.

با توجه به این روایات و دعاها و زیارت و معارف الهیه که کلمه باب را در نبوت و ولایت و معالم دین به کار گرفته اند شاید بتواند گفت منظور از باب در آیه مورد بحث **وَ اُدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً** دین خدا باشد که خدا به بنی اسرائیل فرمان داده متواضعانه و فروتنانه وارد دین شوید و آن را با جان و دل بپذیرید و عاشقانه به آن عمل کنید، و گرنه با یک سجده فیزیکی به هنگام ورود به یک دروازه مادی و ظاهری سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین نمی شود، و به رشد و کمال و تربیت مورد نظر خدا نمی رسد.

غفران و آمرزش

هدف از کلمه «حطه» در آیه شریفه درخواست جدی و حقیقی از پروردگار عالم برای آمرزش و غفران گناه و ریخته شدن آثار شوم آن از نفوس و پاک شدن آئینه قلب و جان از زنگار و گرد و غبار معاصی و خطاهاست نه استعمال لفظ حطه بر زبان، که استعمال و تکرارش کاری بسیار آسان است و ترک آن و تبدیلس به کلمه دیگر باز با زبان زیانی و ضرر قابل توجهی ندارد.

در این بخش از آیه با خالی کردن ذهن از ذهنیات و پیش فرض ها و با نگاه به آیه با چشم عقل و با توسل به روایات اهل بیت این معنا به دست می آید که حضرت حق از باب لطف و رحمتش از بنی اسرائیل خواسته نسبت به گناهان

گذشته خود، که گوساله پرستی و سکوت در برابر گوساله پرستان، و آزار دادن به موسی و مخالفت با او و ناشکری و ناسپاسی آنان نسبت به نعمت های مادی و معنوی حق بوده با توسل به توبه و انابه و استغفار جدی که دارای شرایطی ویژه است ریزش گناهان و آمرزش و غفران را از حضرت حق بخواهند و به منطقه پاکی و سلامت و صفای درون و امنیت خاطر و طهارت جان و قلب درآیند و خدا هم گناهان و خطاهای آنان را با توجه به همه شرایط توبه بیاموزد:

نَعْفِرُ لَكُمْ حَتَّىٰ تَأْتُوا بِطَهَارَةٍ

پس گفتن لفظ حطه و استعمال آن فقط به زبان مطرح نبوده چون سودی ندارد و ترک آن لفظ هرگز کسی را مستحق عذاب سختی که با کلمه رجز نشان داده شده نمی نماید.

باید مرحله ترک عبادت از ترک توبه و استغفار واقعی باشد و تبدیلهش به برنامه دیگر تبدیل توبه و عبادت به گناه و معصیت در هنگام سکونت در شهر باشد بحث مفصل توبه در آیات مربوط به آدم و حوا گذشت و نیازی به تشریح و توضیح آن در این بخش نمی بینم.

ولی گنهکاران لازم است بدانند که اگر به توبه واقعی توفیق یابند با توجه به آیات قرآن و روایات که توبه جدی و واقعی را زمینه ساز اعتقاد نیک و نیت پاک و اعمال صالح و به ویژه اخلاق حسنه می دانند کرم و رحمت و لطف و عنایت و مخصوص عشق و محبت خدا آنان را فرا خواهد گرفت.

برخی از مفسران حطه را به معنای کلمه طیبه توحید یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دانسته و با تکیه و با تکیه بر روایتی از ابن عباس این معنا را مورد توجه قرار داده اند.

بی تردید هنگامی به دنبال کسب معرفت و آگاهی و شنیدن دعوت پیامبران و امامان و درک معارف آنان خورشید توحید ناب و خالص در عمق قلب طلوع کند، انسان را از عبادت شیطان و بت های جاندار و بیجان و از تعلقات غیر

منطقی به کالای زندگی زودگذر، و از جولان شهوات و هوای نفس و از غفلت و بی خبری نجات می دهد و به حوزه خلوص و اخلاص، صفا و وفا و عبادت و بندگی عارفانه و عاشقانه و توجه به آخرت می کشاند و آراسته شدن به این حقیقت که مهم ترین رکن فرهنگ الهی است سبب می شود که همه گناهان گذشته مورد آمرزش و مغفرت قرار گیرد و آثار و تبعات شوم آن از وجود انسان زدوده گردد و آدمی به نقطه رضای حق و استحقاق قطعی بهشت عنبر سرشت برسد.

«نعم فلا اله الا الله کلمه حق من قالها سعد و عز و من استکبر عنها شقی و ذل و لا اله الا الله حده لا شریک له کلمه خفیفه علی اللسان ثقیله فی المیزان بها رضی الرحمن و سخط الشیطان:» (۱)

آری در نهایت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کلمه حق و استواری است که هر کس آن را از روی اعتقاد قلبی و ایمان واقعی و جدی بر زبان جاری کند خوشبخت و سعادت مند و عزیز شده، و هر که نسبت به حقیقت آن تکبر ورزد و به آن معتقد نباشد و ایمان نداشته باشد تیره بخت و ذلیل گشته این کلمه حق که شعار توحید و رکن اصیل فرهنگ الهی است گفتنش به زبان بسیار آسان ولی در مرتبه عمل بسیار سنگین است، با عمل به لوازم آن که حداقل ادای همه واجبات بدنی و مالی و حقوقی و ترک همه محرّمات ظاهری و باطنی و نفی هر بت بی جان و جاندار است خدا از انسان خوشنود، و شیطان از آدمی خشمگین می شود، فلاح و رستگاری قطعاً در آراسته شدن درون به توحید و آراسته شدن برون به عمل به فرمان های خداست.

کتاب با عظمت ثواب الاعمال در رابطه با کلمه طیبه توحید روایات بسیار با ارزشی را به این مضمون نقل می کند:

ص: ۷۶

رسول بزرگوار اسلام فرمود:

«ثمن الجنة لا اله الا الله»

ارزش و بهای بهشت لا اله الا الله است

بی تردید مراد نبی اسلام لفظ لا-إله إلا-الله نبوده، لفظ و استعمال ترکیبی از حرف که عبارت از کلمه است قابل برابری با بهشت نیست، این حقیقت توحید است که جلوه اش در قلب و نفی غیر خدا در اعتقاد، و عمل به لوازم این رکن استوار فرهنگ الهی ثمن بهشت است.

اگر کافری به اختیار خود بدون کمترین اعتقاد به خالق هستی، و با داشتن صدها بت در آستین، روزی هزار بار بگوید لا إله إلا-الله، آیا ذکر او که ابداً رابطه قلبی با آن ندارد و به لوازم آن پای بند نمی باشد. و حرکاتش چه در باطن چه در ظاهر مخالف با خواسته های خداست ثمن بهشت است؟

و عامل نجات کافر بی اعتقاد در دنیا و آخرت و سبب خوشبختی اوست؟!!

در همان کتاب از حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند که: آن حضرت فرمود:

«لیس شیء الا و له شیء یعد له الا الله عزوجل فانه لا یعد له شیء، و لا اله الا الله فانه لا یعد لها شیء. . . .»

چیزی نیست مگر آن که برای آن هموزنی است مگر خدای عزوجل که او را هموزنی نیست، و کلمه توحید که برای آن هم یقیناً هموزنی وجود ندارد.

تلفظ این شعار در صورتی قیمت دارد که خبر دهنده از اعتقاد یقینی قلب به حضرت حق و شئون او باشد، و ظاهر باطن را نشان دهد، و در همه امور زندگی انسان خدا محوری نقش اول را بنمایاند.

چنان که صدوق در ثواب الاعمال از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند:

«من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه بها ان یحجزه لا اله الا الله عما حرم الله»

کسی که مخلصانه لا اله الا الله بگوید قطعاً وارد بهشت می شود و اخلاص ورزی به این حقیقت به این است که او را از آنچه خدا حرام نموده بازدارد.

و آن حضرت در روایت بسیار مهمی فرموده:

«لا- یزال لا- اله الا- الله ترد غضب الرب جل جلاله عن العباد ما كانوا لا یبالون ما انتقص من دنیاهم اذا سلم دینهم فاذا كانوا لا یبالون ما انتقص من دینهم اذا سلمت دنیاهم ثم قالوها ردت علیهم و قیل کذبتم و لستم بها صادقین.»

کلمه توحید پیوسته خشم حضرت رب جل جلاله را از بندگان باز می گرداند، در صورتی که از کم شدن دنیایشان چنانچه دینشان سالم بماند پروا نداشته باشند، ولی اگر از کم شدن دینشان به قیمت سلامت ماندن دنیایشان پروا نکنند، آنگاه لا اله الا الله بگویند گفتارشان به آنان باز گردانده می شود و گویندشان دروغ گفتید و نسبت به توحید صادق و راستگو نبودید.

با توجه به این روایات و امثال آنها که در کتاب های معتبر و با ارزش نقل شده اگر منظور از حطه کلمه توحید باشد یقیناً توحید عملی است که تلفظ به آن نشان دهنده تجلی آن در قلب و عمل است نه فقط گفتن لا اله الا الله آن هم بدون اعتقاد که هیچ دردی را در دنیا و آخرت دوا نمی کند.

آری گفتن آن لا اله الا الله به حقیقت لا اله الا الله است که برای انسان حقیقتش جنبه حصن حصین داشته باشد، حصنی که انسان را از نفوذ وساوس شیطان و خناس گری خناسان، و اثرگذاری فرهنگ مشرکان گذشته و زمان حاضر، و مجذوب شدن نسبت به انواع مفساد و شهوات حرام، و سستی در عبادت و بندگی و نهایتاً از عذاب دنیا و آخرت حفظ نماید، چنان که حضرت رضا در روایت سلسله الذهب در شهر نیشابور به این معنا اشاره کردند:

آن حضرت از پدرانیش از رسول خدا، از جبرئیل از حضرت حق روایت کرد:

«کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحله نادانا بشروطها و انا من شروطها:» (۱)

ص: ۷۸

کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حصار و قلعه محکم من است، هر کس وارد حصار من شود از عذابم ایمنی یابد، راوی می گوید هنگامی که شتر حمل کننده حضرت حرکت کرد همه ما مشایعت کنندگان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: توحید همراه با شرائطی است که من از شرایط آن هستم.

این جمله به این معناست که توحید ناب خالص و معرفت به حق به آن معنائی که هست و شناختن احکام او و خواسته هایش جز از طریق ولایت و امام معصوم که عارف به حق و مبلغ واقعی فرهنگ اوست به دست نمی آید.

این حدیث شریف از نظر سند که در دو کتاب عیون اخبار الرضا و امالی طوسی نقل شده دارای بهترین و متین ترین و صحیح ترین سند است.

از نظر دلالت راه را می نمایاند که راه درست و صحیح فقط راه توحید است و تنها راه نجات همین راه است.

از نظر ظرافت راهنما را می نمایاند که راهنمای راه توحید رهبر معصوم و پیشوای برگزیده خداست که بدون او انسان راه را پیدا نمی کند و بی راهنمایی او گمراهی و به کژ راه افتادن قطعی است.

و عمده مسئله در این زمینه اقتدای به امام معصوم است که بی تردید تحقق اعتقاد صحیح و عمل صالح بستگی به این اقتدا و متابعت دارد.

گروه محسنان

این طایفه که به شدت مورد لطف و عنایت حضرت حق هستند، از اعتقاد صحیح و متین، و از نیتی پاک و صادقانه و از عمل صالح و اخلاق حسنه و نیکی به دیگران برخوردارند، و در حقیقت رنگی از اخلاق حضرت حق را با خود دارند، و در همه زمینه های زندگی از تعادل و میانه روی کمترین انحرافی ندارند.

علت رسیدن آنان به این مقام والا و محقق شدن به عنوان محسن این است که با بهره گیری از معرفت و آگاهی و رشد عقلی همه وجود خود را عاشقانه و صادقانه تسلیم حضرت حق کردند.

به غیر او دل ندادند، به غیر او دل نبستند، جز در راه او که صراط مستقیم است قدم نهادند، و جز از خواسته های او پیروی نمودند، و کسی را در تمام زمینه های زندگی و حیاتشان بر او ترجیح ندادند، و در همه موارد نسبت به حضرت او ثابت قدم ماندند، و تحت تأثیر غیر او قرار نگرفتند، و هر چه انجام دادند محض جلب رضا و خوشنودی او انجام دادند و توحید ناب را محور زندگی قرار داده و هر بت جاندار و بیجانی را از خود راندند و دفع کردند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ: (۱)

و هر کس همه وجود خود را به سوی خدا کند و تسلیم حق شود فقط او محسن است، با این تسلیم به محکم ترین دستگیره چنگ زده است و سرانجام همه کارها فقط به سوی خداست.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: (۲)

آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند فقط آنان محسن هستند برای آنان نزد پروردگارش پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

قرآن مجید کراراً محسنان را مورد عشق و محبت خدا قلمداد کرده می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: (۳)

بی تردید خدا محسنین را دوست دارد.

قرآن مجید به این نکته بسیار مهم توجه می دهد که خدا با اهل تقوا که متصف به صفت محسن هستند معیت دارد:

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: (۴)

ص: ۸۰

۱-۱ - لقمان ۲۲.

۲-۲ - بقره ۱۱۲.

۳-۳ - بقره ۱۹۵ - آله عمران ۱۳۴ و ۱۴۸ - مائده ۱۳ و ۹۳.

۴-۴ - نحل ۱۲۸.

بی تردید خدا همراه کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده و همان کسانی که به حقیقت محسن هستند.

خداوند در قرآن مجید وعده قطعی داده که به قدرت و قوت و عظمت و آبرو و پاداش محسنان بیفزاید:

وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ: (۱)

و یقیناً به محسنین می افزائیم.

قرآن مجید محسنان را متصف به انفاق در گشایش و تنگ دستی و آراسته به فرو خوردن خشم در پیش آمده های خشم برانگیز و اهل گذشت از همه مردم می داند.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: (۲)

آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو میبرند و از مردم گذشت می نمایند محسن هستند و خدا محسنان را دوست دارد.

قرآن مجید پاداش محسنان را بهشت ها می داند و ابدی بودنشان را در آن مقام های بلند مرتبه اعلان می کند.

فَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ: (۳)

پس خدا به پاس سخنان صادقانه آنان (که نشان از عقاید پاکشان و اعمال صالحشان و تعهدهای استوارشان دارد)

بهشت هایی به آنان پاداش داد که از زیر درختانش نهرها جاری است در آن جاودانه اند و این است پاداشت نیکوکاران.

خداوند رحمت و مهر خود را به محسنان نزدیک می داند:

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ. (۴)

ص: ۸۱

۱-۱ - اعراف ۱۶۱.

۲-۲ - آل عمران ۱۳۴.

۳-۳ - مائده ۸۵.

۴-۴ - اعراف ۵۶.

بی تردید رحمت خدا به محسنین نزدیک است.

خداوند مهربان کراراً در قرآن مجید پاداش محسنان را ضامن شده و اعلان داشته که پاداش محسنان را ضایع نخواهم کرد:

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: (۱)

بی تردید خدا پاداش محسنان را ضایع نخواهد کرد.

حضرت حق در قرآن مجید محسنان را به بهشت و رضوان و عاقبت به خیری و فرجام نیک بشارت داده است:

وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ: (۲)

ای رسول من محسنین را بشارت و مزده ده.

محسنان که در همه زمینه های زندگی و حیات نسبت به خود و دیگران اهلی نیکی و خیر هستند به تعریف و توصیف حق در شب معراج خطاب به رسول حق در آمده و درباره ی آنان گفته شده:

«یا احمد ان اهل الخیر و اهل الآخره رقیقه و جوههم، کثیر حیاءهم، قلیل حمقهم، کثیر نفعهم، قلیل مکرهم، الناس منهم فی راحه و انفسهم منهم فی تعب، کلامهم موزون، محاسبین لانفسهم، متعینین لها، تمام اعینهم و لا- تمام قلوبهم، اعینهم باکیه، و قلوبهم ذاکره، اذا کتب الناس من الغافلین کتبوا من الذاکرین، فی اول النعمه یحمدون و فی آخرها یشکرون، دعاءهم عند الله مرفوع و کلامهم مسموع...» (۳)

ای احمد بدرستی که اهل خیر و اهل آخرت چهره ای مهربان و نرم دارند، از حیاء بسیار برخوردارند، فساد عقل و رأیشان فوق العاده اندک و مکرشان بسیار کم و ناچیز است.

مردم از ناحیه آنان در راحت و خود آنان از ناحیه خودشان به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق در زحمت و مشقت هستند، کلامشان با ارزش است، حسابگر وجود خویش اند، خود را برای هر کار مثبت و خیری به زحمت می اندازند، چشمانشان می خوابد ولی دلهایشان نمی خوابد، دیدگانیشان گریان

ص: ۸۲

۱-۱ - هود ۱۱۵.

۲-۲ - حج ۳۷.

۳-۳ - بحار ج ۷ ص ۲۴.

است، دل‌هایشان غرق ذکر خدا و قیامت است، هنگامی که مردم در پرونده غافلان نوشته می‌شوند، آنان در پرونده ذاکران ثبت می‌گردند، در ابتدای نعمت خدا را ستایش می‌کنند و در پایان آن به شکر می‌نشینند، دعایشان نزد خدا مرفوع و سخنانش مورد پذیرش است.

تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر

حضرت حق از بنی اسرائیل خواست که فروتنانه وارد دروازه منطقه مقدس شوند یا به معنای دیگر از آنان خواست که نسبت به توحید و نبوت و تورات و خلاصه آئین الهی و فرهنگ حق که دروازه ورود به رشد و کمال و تربیت و فلاح و سعادت دنیا و آخرت است نهایت فروتنی و تواضع نشان دهند و تواضع به آن هم در گرو پذیرفتن دین و ملزم بودن به لوازم آن و عمل به دستورات و فرمان‌ها آن با حالتی مخلصانه و عاشقانه است، و نیز از آنان خواست نسبت به گناهان گذشته خود توبه جدی کنند و غفران و آمرزش بخواهند تا خدا هم آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد.

آنان عمل به آئین الهی و تن دادن به دستورات حق و توبه و رجوع به خدا را با گناه و معصیت و هوا و هوس و آرزوهای بیجا و حرص و طمع که در صورت قرار نداشتن در مدار تقوا بر اثر شهرنشینی و وسائل پر فریب و غرورش عارض انسان می‌شود جابه‌جا کردند، این جابه‌جائی و تبدیل خوبی‌های اصیل به زشتی‌های خطرناک و مهلک از سنگین‌ترین گناهانی است که به دست بشر انجام گرفته و می‌گیرد و گاهی آثارش یک جامعه یا نسل‌هایی را در تاریخ تحت تأثیر قرار می‌دهد!

این جابه‌جائی کار ستمکاران است و چون پس از اتمام حجت خدا و نزول وحی و بعثت پیامبران و ثبوت ولایت اولیا و با چشم باز انجام می‌گیرد انجام دهنده را مستحق عذاب استیصال در دنیا و عذاب دردناک ابدی در آخرت

می نماید و از این که دو بار جمله ظَلَمُوا در آیه شریفه تکرار شده می فهمیم که عذاب الهی چه در دنیا و چه در آخرت ویژه این قبیل ستمکاران از مردم است، و این قانون یعنی عذاب ستمکاران قانونی است که استثنا نمی پذیرد و صیادی است که در هر روزگای صید خود را به دام می اندازد و هر گونه راه فراری را به روی او می بندد و روزنه ای برای دفع آن نمی گذارد.

وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ: (۱)

و ستمکاران را به کیفر آن که همواره نافرمانی می کردند به عذابی سخت گرفتیم.

فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ: ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ... (۲)

پس خدا بنیانشان را از پایه و اساس ویران کرد، و سقف خانه هایشان را از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت و از جایی که درک نکردند عذاب به سویشان آمد سپس روز قیامت رسوایشان می کند.

نزول عذاب به سبب نافرمانی پیوسته

گاهی انسان بر اثر جهل، غفلت، غلبه هوا و هوس، فریب کاری دیگران به معصیتی مبتلا می شود ولی پس از پایان معصیت به پشیمانی و ندامت می نشیند و از حضرت حق عذرخواهی می کند و به جبران گناه بر می خیزد و خلاصه به توبه و انابه و جلب رحمت و مغفرت موفق می گردد، چنین گناهکاری البته از دایره ی استحقاق عذاب خارج می شود و مورد لطف و محبت حق قرار می گیرد.

ولی گاهی انسانی یا خانواده ای یا جامعه ای آلوده به گناه می گردد، و در معاصی و فسق و فجور غرق می شود و بر تداوم گناهش و مخالفت با حق اصرار می ورزد و اندیشه و فکری نسبت به عواقب خطرناک گناه نمی کند، و نیتی هم

ص: ۸۴

۱-۱) - اعراف ۱۶۵.

۲-۲) - نحل ۲۶-۲۷.

برای قرار گرفتن در فضای توبه ندارد، و با غرور و کبر در برابر حق می ایستد و حتی انحراف فکری اش به جایی می رسد که کارهای زشت خود را خوب و پسندیده می انگارد، چنین فردی یا خانواده ای یا جامعه ای پس از پایان مهلت الهی که در آن مهلت می توانستند در مقام توبه و انابه در آیند و به تدارک گذشته برخیزند و آینده را به صورت آینده ای پاک و نورانی پی ریزی کنند مستحق کیفر و عذاب الهی در دنیا و آخرت می شوند.

در میان امت های گذشته بسیاری از امت ها فقط و فقط بخاطر تداوم دادن به گناهانشان و روی گردانی از توبه و اصلاح نفوسشان و توجه نمودن به موعظه و پند و نصیحت دلسوزانشان هم چون بنی اسرائیل زمان موسی و پس از او مستحق عذاب استیصال شدند، عذابی که برای دفع و رفع آن چاره ای نیافتند و بناچار در گردونه عذاب افتادند عذابی که نظم و انضباط زندگی آنان را به هم ریخت و آرامش و سکونت باطن آنان را نابود کرد و قدرت و قوتشان را بر باد داد و نگرانی و ضعف و دلهره بر آنان حاکم کرد و گاهی سالیانی طولانی در آن عذاب و به فرموده قرآن و رجزی که از ناحیه حق به عنوان کیفر گناهان مداومشان بر آنان نازل شد دست و پا زدند، و فریاد و ناله کشیدند، ولی از آن خلاصی نیافتند و احدی را هم برای یاری خود پیدا نکردند، تا با ذلت و خواری و ضعف و زبونی و افتضاح و رسوائی به کام مرگ در افتادند و از گلوی مرگ به معده دوزخ و عذاب ابد رهسپار شدند.

جابجا کردن و تبدیل حق به باطل در امت اسلام

در آیات مورد بحث خواندید که بنی اسرائیل توجه به خدا و عبادت معبود حق را به توجه به گوساله و عبادت معبود باطل تغییر دادند که برای این جابجائی و تغییر و تبدیل که محصول پستی روح و ضعف عقل و حس گرائی مستحق کیفری سخت چون کشتن یکدیگر شدند، و نیز خواندید که پس از ورود به شهر

برای شهرنشینی بعد از چهل سال سرگردانی در بیابان فرهنگ خدا و توحید ناب و توبه و استغفار را به فرهنگ هوا و هوس و عصیان و معصیت و کبر و طغیان در برابر حق تغییر داده و جابه جا کردند و بر آن هم اصرار ورزیدند تا دچار نزول رجز شدند یعنی عذابی که شیرازه زندگی آنان را از هم گسیخت و صفا و صمیمیت را نابود کرد، و وحدت آنان را از میان برد و ستمکاران از آن قوم را به ضعف و زبونی و دلهره و ناآرامی و بیماری و ناتوانی نشانید و به تدریج آنان را دل مرده و خسته و ناامید و بدبخت نمود و از رسیدن به آنچه که در سایه فرهنگ الهی می توانستند به آن برسند مأیوس و ناامید کرد.

چنین تبدیل و تغییری هم در صدر اول اسلام برای امت اسلام با دستگیری منافقین مکه و مدینه، و اهل هوا و هوس و آنان که حق را در هیچ زمینه ای تحمل نداشتند و هنوز عادات و رسوم جاهلیت و روش و منش پدران بت پرستان از درونشان ریشه کن نشده بود و خصلت و خوی جاه طلبی و کبر و غرور بر قلبشان حکومت داشت پدید آمد و امت را از آن روز تا به امروز گرفتار تبعات و آثار شوم و نتایج تلخ آن کرد و از امروز تا روز برقراری حکومت عدل جهانی هم گرفتار خواهد داشت.

اگر خدا بخواهد در ضمن شرح و توضیح آیه سوم سوره مبارکه مائده که بخشی از آن مربوط به حادثه بسیار بسیار عظیم مفید غدیر و نصب امیرمؤمنان به ولایت و امارت و حکومت بر جامعه اسلامی برای رسیدن جامعه به اوج ارزش و رشد و کمال و یافتن سعادت دنیا و آخرت است به طور مفصل به حادثه بسیار بسیار دردناک پس از وفات پیامبر که مانع جلوه کامل و تجلی جامع حادثه غدیر و مانع برافراشته شدن پرچم اسلام در میان همه ملت ها و همه قاره ها و کل جهان تا قیامت شد اشاره خواهیم کرد و شما را به گوشه هائی اندک از نتایج زیانبار

تبدیل علی (ع) و ولایت و حکومت و خلافتش و علم و معنویت و نور و نورانیت و حکمت و بصیرتش به دیگران و نهایتاً تغییر حق به غیر حق آشنا خواهیم نمود.

بی تردید شرح این مصیبت غیر قابل جبران کتابی به پهنای روزگار و اوراقی به تعداد انسان های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

اوصاف امیرمؤمنان در آیات مربوط به ایمان و عمل صالح و اخلاق و جهاد و انفاق و ایثار و امثال آن بیان شده تا جائی که نه فقط شیعه بلکه منصفان از دانشمندان اهل سنت به این که امیرمؤمنان مصداق اتم و اکمل این آیات است در کتاب های معتبرشان اقرار و اشاره کرده اند و برخی از آنان کتاب هایی به عنوان (الآیات النازله فی علی) نوشته اند.

سلمان و مقداد و ابوذر روایت کرده اند که: مردی بر علی بن ابیطالب فخر کرد، هنگامی که رسول خدا از این جریان با خبر شد به علی (ع) فرمود تو بر ملت عرب و مراتب و کمالات او فقط به یک روایت بسیار مهم که دانشمند بزرگ اهل سنت معروف به حجه الاسلام ناصر بن ابی المکارم المطرزی الخوارزمی صاحب کتاب الغرب و المغرب و الايضاح فی شرح المقامات بعد از ذکر مقدمه ای با سلسله سندی متین نقل کرده اکتفا می کنم:

او می گوید این روایت را حسن بن عطاء همدانی از اخطب الخطباء موفق بن احمد مکی خوارزمی، از سید مرتضی ابوالفضل الحسین از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب حسینی شیبانی، از ابو النجم محمد بن عبدالوهاب از ابوسعید محمد بن احمد بن حسین نیشابوری از محمد بن علی بن جعفر ادیب از معافا بن زکریا از محمد بن احمد بن ابی الثلج از حسن بن محمد بن بهرام، از یوسف بن

موسی القطان از جریر از لیث، از مجاهد از ابن عباس نقل می کند که او گفته: پیامبر فرمود:

«لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب!» (۱)

اگر همه درختان قلم شوند و همه دریاها مرکب گردند و همه جن به حسابرسی اقدام کنند و همه انسان ها به نوشتن اقدام نمایند نمی توانند فضائل و ارزش های علی بن ابی طالب را بشمارند!

پیامبر خدا وجود مبارک امیرمؤمنان را که جامع همه کمالات و ارزش ها و خزینه همه فضائل و حقایق بود به فرمان حق نه از نزد خود به مقام خلافت از خود و ولایت بر امت تا قیامت انتخاب کرد، تا در سایه بصیرت و دانش و عدالت، و مدیریت و اخلاص و ایمان و جهاد و عمل او درخت اسلام در سرزمین فطرت ناس ریشه دارتر گردد و مردم با استفاده کردن از همه ارزش های او به رشد عقلی و روحی و تربیت اسلامی و انسانی و کمالات و سعادت دنیا و آخرت برسند و یک پارچگی و وحدت امت با یک کتاب و یک قبله و یک آئین آئینی که جلوه وحی و نبوت و ولایت است حفظ شود و شعاع این ولایت و تربیت شده هایش به تدریج به ملت های هم جوار جزیره العرب و از آنان به دیگر جوامع و ملل برسد و زمانی نگذرد مگر این که از برکات آن ولایت و زعامت و رهبری آسمانی و امامان بعد از او در فضائی از امنیت و جاذبه های پر قدرت معنوی اسلام ناب و خالص همه ملت ها یک پارچه به اختیار خود به انتخاب اسلام برخیزند و جهان و مردمش جهان اسلامی و مردمی مسلمان و پاکدل گردند و همه در همه جهان و همه مناطق گیتی در کمال محبت به هم و تعاون و برادری و مساوات در کنار هم زندگی را بدون حکومت زر و زور و تزویر و

ص: ۸۸

خدعه و فریب و ستم و ستم کاری بگذرانند و از سلامت همه جانبه در زندگی و سعادت دنیا و آخرت بهره مند شوند، اما هزاران افسوس و با جهانی تأسف با نقشه های از پیش تعیین شده (۱) و با کمک هواپرستان و دل مشغولان به دنیا در حالی که آب کفن پیامبر خشک نشده بود زیر سایبانی حصیری در منطقه سقیفه تغییر و تبدیلی انجام گرفت که روزگاران پیش از اسلام و پس از اسلام نمونه آن را ندیده، تغییر و تبدیلی که وحدت امت را شکست، و دیوار محبت به یکدیگر را فرو ریخت و حرکت اسلام ناب را متوقف کرد و سبب پدید آمدن احزاب و دار و دسته ها و دین سازان و هفتاد و سه فرقه شدن مسلمانان و تفرق و تفرقه آنان گشت، و سالی چند نگذشت که حکومت بناشده به دست پیامبر در منطقه شام تبدیل به حکومت سلطنتی و موروثی شد، و نزدیک صد سال دشمن ترین دشمنان اسلام یعنی حزب اموی را بر مسلمانان چیره کرد و سپس بنی عباس را بر امت مسلط نمود و تاکنون فرصت متحد شدن مسلمانان و برگشتشان را به اسلام ناب محمدی که پس از پیامبر از افق ولایت امیرمؤمنان و امامان معصوم طلوع داشت از دست گرفت و این فرصت سوزی و آثار بسیار بسیار شوم و نکبت بار آن تغییر و تبدیل صدر اول اسلام بی تردید تا روز ظهور مهدی موعود و برقراری عدالت و حاکمیت اسلام ناب محمدی ادامه خواهد داشت!

همانطور که فضائل علی بن ابی طالب به فرموده پیامبر اسلام قابل شمارش نیست، آثار تخریبی آن تغییر و تبدیل هم جداً قابل احصا و شمردن نمی باشد.

کتاب هائی چون الغدير، النص والاجتهاد، عبقات الانوار، المراجعات، ماجرای سقیفه، گم شده ای در سقیفه، لماذا اخترت الاسلام، آنگاه که هدایت شدم، عدالت صحابه، معالم المدرستین، نقش ائمه در احیاء دین، صد و پنجاه صحابی ساخته

ص: ۸۹

شده، نقش عایشه در اسلام، و امثال اینها که برخی از آنها مانند عیقات به پنجاه جلد می رسد نشان گرفته ها و بلاها و مصائب و آثار تخریبی غیر قابل شمارش تغییر و تبدیلی است که در سقیفه انجام گرفت، در آن تغییر و تبدیل علی بن ابی طالب منع همه فضائل و ارزش ها کنار زده شد، و به محرومیت از رهبری و هدایت و ولایت و کارگردانی امت بدون کم ترین دلیل محکوم شد، و به جای او دیگری به وسیله چند تن که از ملت اسلام هیچ گونه وکالت و نمایندگی نداشتند انتخاب شد و کار امت به جای این که در اختیار امام قرار بگیرد به دست مأموم واگذار شد مأمومی که خود او پس از نشستن به جای امام انتخاب شده خدا در برخی از پیش آمدها با صدای رسا از روی مسندی که خود می دانست حق او نبود چنان که اهل سنت نقل کرده اند به مردم گفت:

«اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم» (۱)

مرا از این مقام بردارید، مرا از این مقام بردارید من بهتر از شما نیستم.

ولی دوستش با سه شبانه روز سخن گفتن با او وی را از ترک آن منصب پشیمان و منصرف کرد (۲) و آن تغییر و تبدیلی که ایجاد کردند ریشه دار شد و تاکنون منشأ بسیاری از اختلافات امت در همه امور دین و دنیا است.

ابن عباس از عبدالرحمن بن عوف در حدیثی طولانی که بخشی از آن اعتراف به این حقیقت است که عمر گفت:

«ان بیعه ابی بکر کانت فله فقد کانت کذلک و لکن الله وقی شرّها» (۳)

بی تردید بیعت با ابوبکر و استقرار خلافت بر او اتفاقی ناگهانی بود که بدون تدبیر و اندیشه صورت گرفت، یقیناً همین بود ولی خدا از شر این بیعت و حکومت مردم را حفظ کند!

ص: ۹۰

۱- ۱) - الصواعق المحرقة ۳۰- الامامه و السیاسه ۲۰.

۲- ۲) - بحار ج ۲۸ ص ۲۰۱ ح ۱۲ از فرمایشات حضرت صادق *

۳- ۳) - بخاری ج ۸ ص ۲۱۰- مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۵۵- طبری ج ۳ ص ۲۰۳.

یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت به نام قاضی ابوعبدالله محمد بن علی بن محمد مغازلی حدیث مفصلی را از حارث بن زید نقل می کند که بخشی از آن به این مضمون است:

عمر به حارثه گفت در اوج بیماری پیامبر وارد بر آن حضرت شدم، دوست داشتم محضرش خلوت باشد و من آن خلوت را درک نمایم، علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس حضور داشتند، آنقدر نشستیم یا ابن عباس برخاست و مجلس را ترک کرد من و علی (ع) ماندیم، آنچه از حضورم نیت داشتم برای پیامبر گفتم، روی به جانب من کرد و فرمود: عمر آمدی از من پرسشی پس از من سرپرستی امت و حکومت و ولایت از کیست؟ گفتم: یا رسول الله درست گفتمی حضرت به علی اشاره کرد و گفت: این وصی و خلیفه من پس از من است گفتم: ای رسول خدا صادقانه سخن گفتمی پیامبر فرمود علی خزانه سر من است، هر کس از او اطاعت کند یقیناً از من اطاعت کرده است، و هر کس نسبت به او عصیان بورزد به من عصیان ورزیده و هر کس از من سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است و هر که خود را بر او مقدم بدارد و نسبت به او پیشی گیرد بی تردید نبوت مرا انکار کرده و به تکذیب رسالت و پیامبری من برخاسته، سپس او را نزدیک خود برد و میان دو چشمش را بوسید، آنگاه او را گرفت و به سینه خود چسبانید سپس گفت: یا علی ولی و دوست تو و یار و مدد کار تو خداست خدا دوست دارد آن که تو را دوست بدارد، و دشمن دارد آن که با تو دشمنی کند تو جانشین و خلیفه من در امت من هستی، صدای پیامبر در این وقت به گریه بلند شد و سیل اشک از دیدگانش جاری گشت در حالی که صورت علی روی صورتش بود سوگند به کسی که با اسلام بر من منت نهاد آن ساعت آرزو کردم جای علی بودم آنگاه پیامبر روی به من کرد و فرمود:

ای عمر هنگامی که بیعت شکنان بیعت شکستند و منحرفان به انحراف نشستند و خارج شوندگان از دین از مدار دین خارج گشتند او در نبود من قیام می کند تا خدا خیر را به روی او بگشاید که او بهترین گشاینده گان است.

حارثه می گوید داستانی که عمر از خودش برای من گفت برایم بزرگ و سنگین جلوه کرد به او گفتم: ای عمر وای بر تو در حالی که آن مسائل بسیار مهم را در رابطه با ولایت و رهبری و جانشینی علی از پیامبر شنیدی چگونه گروه و دار و دسته شما خود را بر او مقدم کردید و در جایگاهی که حق او بود نشستید و مقامی که ویژه او بود به خود اختصاص دادید؟! گفت حارثه حادثه ای بود که شد گفتم: عمر این جابجائی از طرف خدا یا رسول خدا یا علی بن ابی طالب شد؟ گفت نه بلکه الملک عقیم حادثه مقام و جاه و حکومت و سلطنت این امور را بر نمی تابد که انسان به خاطر خدا و پیامبر و سفارشات این و آن از آن چشم پوشد ولی اقرار دارم که این حق به طور یقین از علی بن ابی طالب است. (۱)

امیرالمؤمنین (ع) درباره کسانی که دست از حق برداشتند و از حقیقت چشم پوشیدند و به راه دیگر رفتند در ایامی که حق به غارت رفته او به او بازگشت می فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَ سَيَقْوَةُ الْعُزُورِ، وَ حَصِيَّةُ دُورِ الثُّبُورِ، لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) مَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِذْ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ إِذْ بَدَأَ، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَ عِمَادُ الْيَقِينِ، إِيَّاهُمْ يَفِيءُ الْعَالِي، وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي، وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ، الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُتَّقَلِهِ.» (۲)

دانه سرپیچی و نافرمانی از حق را در کشتگاه دلهایشان کاشتند، و با مایه فریب و غفلت آن را آبیاری کردند، و با از دست دادن سعادت دنیا و آخرت هلاکت

ص: ۹۲

۱-۱ - روضه کافی ۱۶.

۲-۲ - نهج البلاغه خطبه ۲.

و بدبختی درو کردند، احدی از این امت در هیچ امری با آل محمد مقایسه نمی شوند، و آنان که پیوسته از نعمت وجود اینان و علوم و معارفشان بهره مندند با آنان مساوی و برابر نیستند، [پس برای بهره مند شدن چه جای برتری و ترجیحی است که خود را پیشوا و امام بدانند و مردم را به سوی خود بخوانند؟!] در حالی که آل محمد پایه و اساس دین و ستون ایمان و یقین اند.

دور افتادگان از راه حق برای قرار گرفتن در راه حق چاره ای جز بازگش به اینان ندارند، و واماندگان برای جبران و واماندگی باید به ایشان ملحق شوند، ویژه گی های امامت در آنان جمع و فقط حق اینان است وصیت پیامبر وارث بردن از آن حضرت درباره آنان ثابت است، آل محمد به محمد از هر جهت نزدیک تر و نسبت به خلافت از او به او سزاوارترند، این امت است که به وصیت آن حضرت عمل نکرد، ارث او را پایمال نمود و تخم فساد و اختلاف در سرزمین زندگی امت پاشید، در این هنگام که بسیاری از فرصت ها از دست رفته حق به سوی اهلس بازگشته و به محلی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده.

در هر صورت این تغییر و تبدیل و جابجائی که در صدر اسلام صورت گرفت: حق را محل خودش خارج کردند و غیر حق را به جای آن نهادند، امام را در صف مأمومین قرار دادند و مأموم را در منصب امام گذاشتند آثار و عوارضی از خود ظهور داد که زیان آن آثار و عوارض از پیکر اسلام و از پیکر امت زدودنی نیست، و خسارتی بر جای گذاشت که قابل جبران نمی باشد و زخمی بر هویت اسلام و امت زد که علاج شدنی نیست، وجود مبارک فاطمه زهرا سلام الله علیها که عارف به معارف الهی و آگاه به قرآن و اعماق آیات آن، و عالم به سنت پیامبر اسلام بود در رابطه با این تغییر و تبدیل و جابجائی بیجا و غیر منطقی دردمندان و با اشک چشم و با دل سوخته فریاد برداشت:

«بای سند استندوا، ام بایه عروه تمسکوا، لبس المولی و لبس العشیر، و بس للظالمین بدلاً.»

«استبدلوا الذنابی بالقوادم، و الحرون بالقاحم، و العجز بالكاهل فتعساً لقوم يحسبون انهم يحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون.» (۱)

به کدام تکیه گاه پس از محروم کردن علی از حقش و خالی کردن منصب امامت از امام سزاوارش تکیه کردند، و با نبود علی در جایگاهش به کدام دستگیره نجات متمسک شدند؟ بد است سرپرستی که به جای علی انتخاب کردند، بد است هم نشین و معاشری که در این زمینه برای خویش گرفتند، برای این ستم پیشگان بد است بدلی که به جای امیرالمؤمنین برگزیدند.

سپس فاطمه مرضیه مطالب بسیار مهم خود را به کنایه بیان کرد و فرمود: پره‌های ضعیفی که در پرواز مرغان پرنده به کار نمی رود، و در حرکتشان به سوی فضا نقشی ندارد به جای پره‌های اصلی پر قدرت که پرواز پرنده در گرو آن است انتخاب نمودند یعنی افراد ناچیز و خالی از سرمایه عقلی و علمی و دور از مدیریت و مدیریت را به جای علی که عقل مجسم و علم محض و هنرمندترین مردم روزگار در مدیریت است برگزیدند. و اسب سرکش نافرمان را به جای وجود مطیع حق و وزین و سنگین قرار دادند، یعنی موجودی ترسو و بی خبر از حقایق و ناآگاه به امور را که تسلیم حق نیست به جای انسانی شجاع و قویدل و آگاه به همه امور نهادند و زمام حکومت و ولایت را به کسی که هیچ تخصصی در این زمینه ندارد سپردند، بار مسئولیت اسلام و امت را به جای این که بر کوهانی قوی و پر قدرت که آن را به منزل مقصود رساند بگذارند به دمی و دنباله ای ضعیف بستند که یک قدم هم نمی تواند آن را به جلو ببرد، یعنی مسئولیت اسلام و امت را که خدا و پیامبر بر دوش قوی ترین انسان های روزگار نهاده بودند با نهادن بر عهده انسانی ضعیف و ناتوان که شایسته آن نبود گذاشتند و بر این اساس باید بر این باور بود که این بار عظیم و امانت الهی هرگز به وسیله او و دستیارانش و جانشینان پس از او به منزل نمی رسد، بلکه از دوش

ص: ۹۴

جان ضعیف می افتد و غارت گران سنگدل میان خود تقسیم می کنند و هر یک حصه ای را به غارت می برند!

سپس حضرت در کمال دردمندی و رنج درونی فریاد زد: هلاکت و بدبختی باد بر قومی که با این همه زشتی فساد و ستم و افساد و تغییرات نابجا و تبدیل حق به باطل خیال می کنند خوب عمل می کنند.

در هر صورت حادثه بسیار بسیار تلخ و کوبنده و زیانباری که در میان بنی اسرائیل در جا به جا به جایی حق به باطل پیش آمد و آنان را دچار عذاب تفرقه و پراکندگی و ضعف و زبونی و طاعون روانی کرد با کمال تأسف در این امت هم پیش آمد و سبب خسارت های غیر قابل جبران شد.

عابدان و زاهدان، عارفان و آگاهان گریه کردن و اشک ریختن خود را اختصاص به سحر و خلوت شب می دهند و سعی می کنند احدی از حال و راز و نیاز و مناجاتشان با خبر نشود، اینان که در شب در سجاده عبادت در اوج فرتنی و تواضع اند در روز شیر میدان کارزار و جهاداند و هرگز در راه خدا اندوه و غصه به خود راه نمی دهند، و در برابر کسی اشک نمی ریزند، ولی ملاحظه کنید که هواپرستان و مقیدان به قیود جاهلیت، و پایمال کنندگان حق با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب چه رفتاری کردند که عبدالملک بن عمیر که از فقهای کوفه محسوب می شد از عبدالرحمن بن ابوبکر، ابوبکری که مأموم بود ولی در مقام امامت نشست نقل می کند که عبدالرحمن گفت: من با دو گوش خودم از علی بن ابیطالب شنیدم فرمود: آنچه ما آل محمد از مردم دیدیم احدی ندید، سپس با صدای بلند گریه کرد با آن که اولیاء حق فقط در تاریکی سحر و در خلوت شب از خوف خدا ناله می کنند!! (۱)

ص: ۹۵

تلخی و آثار زیانبار جابجائی و تغییر و تبدیل در صدر اول اسلام به جائی رسید که ابو عمر نه‌دی می‌گوید: حضرت زین العابدین که خزانه علم، کرم، هدایت، بصیرت، سخاوت، صداقت و همه ارزش‌ها بود فرمود: ابو عمر از مکه گرفته تا مدینه بیست نفر یافت نمی‌شوند که ما را دوست داشته باشند! (۱)

در این جابجائی‌ها و تغییر و تبدیل‌ها فَيَدَّلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ کار امت به جائی می‌رسد که خالد بن ولید قاتل مالک بن نویره که از مؤمنان پاک‌دل بود و قاتل افرادی از قبیله مالک و هم‌بستر شده با زنان پاکدامنی که از کشته شدن شوهرانشان چند ساعتی نگذشته بود ملقب به سیف الاسلام می‌شود، و امارت ارتش را به عهده می‌گیرد، و کار امت به جائی می‌رسد که وزارت در حکومت به دست خاندان مروان لعنت شده پیامبر می‌افتد و بیت المال مسلمین به غارت می‌رود، کار امت به جائی می‌رسد که قلدران و زورگویان و ثروتمندان در کنار امنیتی که حکومت برای آنان به وجود آورده به عیش و عشرت می‌گذارند و ابوذر آن انسان والائی که خدا به او سلام رسانیده و به او بشارت بهشت داده در تبعیدگاه بی‌آب و علف ربذه گرسنه و تشنه جان می‌دهد. انحراف از حق تا جائی که رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی، میثم تمار، حجر بن عدی و دوستانش فقط به جرم محبت علی به دار آویخته می‌شوند و به قتل می‌رسند.

این جابجائی و تغییر و تبدیل کار امت را به جائی می‌رساند که دچار انحراف فکری و حاکمیت فرهنگ اموی می‌شود و در آن فضای انحراف و حاکمیت فرهنگ شیطانی برخورد لازم و واجب می‌داند که برای حفظ حکومت یزید شرابخوار و سگ‌باز و میمون پرست و برای بقاء تسلط او بر امت به جنگ با

ص: ۹۶

ریحانه رسول خدا و جگر گوشه زهرا، و پاره تن علی مرتضی امام معصوم و پیشوای به حق امت برخیزد و او و اهل بیت و یارانش را با لب تشنه قطعه قطعه کند تا یزید و پیروانش بی دردسر به عیش و عشرت و غارت گری خود ادامه دهند، همانطور که در سطور گذشته نوشتم شرح آثار شوم این جابجائی کتابی به پهنای روزگار و اوراقی به تعداد انسان های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

البته در آن ظلمات خوفناک و فضای پر فسادى که محصول آن تغییر و جابجائی بود تعدادی اندک ثابت قدم در دین، دارنده یقین، مؤمن به حقایق، وفادار به پیامبر و اهل بیت، از جان گذشته در راه خدا وجود داشتند که پروانه وار گرد شمع وجود امیرمؤمنان و امامان معصوم از اولاد او پرواز معنوی داشتند و هم آنان با کمک امامان بر حقشان با مایه گذاردن از همه وجودشان به حفظ اسلام ناب محمدی همت گماشتند و در میان آن همه خطوط و جادهای انحرافی که محصول تلخ آن جابجائی غیر منطقی بود صراط مستقیم را با عبور از لابلای سختی ها، مشقت ها، زندان ها، تبعیدگاهها، و شهادت از این که زخمی بخورد و گژی در آن راه یابد نگاه داشتند تا حجت خدا در پرتو قرآن و دانش و بصیرت و بینش و فرهنگ اهل بیت تا قیامت بر مردم تمام باشد و عذر و بهانه ای برای منحرفین باقی نماند.

از جمله آن پاکدلان و ایثارگران، و مؤمنان و وفاداران شخصیت کم نظیر شیعه عمرو بن حمق خزاعی است که در کوران سختی ها و مصائب و مضیقه ها و فشارها و حاکمیت فرهنگ تجدید شده جاهلیت در پوستین اسلام به محضر امیرمؤمنان (ع) آمد و عاشقانه به آن حضرت گفت:

من برای دریافت مال و ثروتی از دنیا نزد تو نیامده ام تا به من عطا کنی، به تمنای ریاست و حکومت و سلطنت نیامده ام تا نامم را به آن بلند آوازه نمائی، ملاک آمدنم این است که تو مولای مائی، پسر عم رسول خدائی، برای ولایت و رهبری و امامت و پیشوائی از همه مردم سزاوارتری، همسر سیده زنان جهان فاطمه ای، ریشه نسلی هستی که باید از پیامبر باقی و برجا بماند، در میان مهاجر و انصار صاحب سهم عظیمی در اسلام هستی.

به خدا سوگند اگر بر عهده من مسئولیت گذاری که کوه های عظیم و استوار را از جای بر کنم و جابجا کنم و آب های دریاها را لبریز را بکشم، و پیوسته و دائم شمشیر در دستم باشد که دشمنان را بلرزانم و دوستت را تقویت کنم تا خدا بدین وسیله جایگاه قدمت را بالا برده و حجت نمایان شود باز گمان ندارم از اداء حق تو آنچه بر من واجب شده همه را ادا کرده باشم.

امام او را دعا کرد و گفت: پروردگارا قلب او را منور دار، و در صراط مستقیم پایدار و ثابت قدم نگاهش دار. (۱)

ص: ۹۸

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قَتَائِهَا وَ فُومَهَا وَ عَدْسَهَا وَ بَصِيلَهَا قَالَ أَلَسْتَبَدِّلُونَ الَّذِي هُوَ أَذْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اِهْبُطُوا مِصْرًا مِصْرًا لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسِيكَنَةَ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

و یاد کنید آنگاه که موسی برای قومش از خدا درخواست آب کرد، پس گفتیم عصایت را به این سنگ بزن، در نتیجه دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی از دوازده گروه بنی اسرائیل چشمه و آبشخور ویژه خود را شناخت به آنان گفته شد از روزی خدا بخورید و بیاشامید و تبهکارانه در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

و یاد کنید زمانی که گفتید: ای موسی ما هرگز بر یک نوع غذا شکیبائی و صبر نمی ورزیم بنابراین از پروردگارت بخواه تا آنچه از زمین می رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش را برای ما آماده کند. موسی گفت: آیا شما تبدیل آنچه را که پست تر است به جای آنچه که بهتر است می خواهید، (اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید) به شهری فرود آئید که آنچه خواستید برای شما آماده است.

و داغ خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند، این خواری و بیچارگی و قطعی شدن خشم حق بر آنان به سبب آن بود که همواره آیات خدا را تکذیب می کردند و وحی را وحی نمیدانستند و پیامبران را به ناحق می کشتند، همه این جنایات به خاطر این بود که از فرهنگ من سرپیچی نمودند و پیوسته از حدود حق تجاوز می کردند.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می شود: ۱- معجزه موسی ۲- تقسیم عادلانه ۳- نهی از سرکشی و فساد ۴- زشتی عافیت طلبی و تن پروری ۵- نتیجه شوم عصیان و تجاوز

معجزه موسی

شاید با توجه به آیاتی که سرگذشت پر از حادثه و پر از عصیان و طغیان اکثر بنی اسرائیل را بیان می کند و نیز دقت در ترتیب حوادث زندگی این قوم بتوان گفت: زمانی که جمعیت کثیر و پر نفرات یهود که بنا به گفته مفسران و تاریخ نویسان در آن زمان حدود هفتاد هزار نفر بوده پس از ورود به قریه ای که در آیات گذشته به آن اشاره شد به خاطر کثرت قوم و نیاز فراوان آنان، با کم آبی مواجه شدند و نسبت به خود و حیوانات و احشام و مرکب های سواری شان از نظر آب این ماده حیاتی و برترین نعمت دنیا و آخرت دچار مضیقه و سختی شدند، و از آنجا که می دانستند به خاطر کثرت گناهان و تجاوزات و ستم کاری هایشان آبروئی در پیشگاه خدا ندارند و دعایشان مستجاب نمی گردد و رجزی که بر آنان نازل شده نتیجه شوم طغیان و عصیانشان می باشد دست تمنا به سوی عبدصالح خدا و بنده خالص حضرت رب پیامبر عظیم الشان حضرت موسی دراز کردند و ملتسمانه از او خواستند که از خدا بخواهد مشکل کم آبی آنان را حل کند و آنان را از مضیقه و سختی برهاند، البته آنان فراوانی آب را با توجه به رفتار و منششان به هدف رنگین تر کردن سفره زندگی و پر کردن شکم، و رفاه و عیش و نوش می خواستند، لذا در آیه شریفه درخواست آب به موسی نسبت داده شده که درخواستش جنبه عبادت و معنویت داشت و دعایش از باب دلسوزی و ترحم به تشنگان و مهرورزی به حیواناتشان بود و نیز به خاطر این که شاید با دعایش و مستجاب شدنش از بیماری حس گرائی بنی اسرائیل بکاهد و آنان را از طریق سیراب کردنشان به وسیله معجزه از شك و تردید نسبت به قدرت حق و نبوت خود نجات دهد و برایمان و اعتقادشان به حقایق بیفزاید.

لذا با خلوصی کامل و قلبی پاک، خضوع و خشوعی عارفانه و با صدق نیت و به عنوان عبادت که همه و همه بخشی از شرایط دعاست دست نیاز به درگاه

بی نیاز برداشت و از حضرت ارحم الراحمین که می دانست دعای دعا کننده واجد شرایط را برنمی گرداند درخواست آب کرد.

از جانب حضرت حق به موسی فرمان داده شد که با عصایش همان عصائی که به اذن خدا تبدیل به مار عظیم می شد و بر صدق نبوت او دلالت داشت به تخته سنگی معین که به اراده خدا می توانست از دل آن دوازده چشمه جاری شود و دوازده قبیله و احشامشان را از تشنگی نجات دهد بزند.

موسی با دست موسوی اش که نور و قدرت از قلب پر از ایمانش می گرفت و کاربرد آن عصا به خاطر اتصال به آن دست مخصوص بود عصا را بلند کرد و بر تخته سنگ زد و بدون معطلی « فَأَنْفَجَرَتْ » دوازده چشمه همسان و هم اندازه آب جوشید تا دوازده قبیله هر یک به طور مساوی از چشمه مربوط به خود که به آن آگاهی داشت استفاده کند.

زده شدن عصا بر تخته سنگ و جوشیدن دوازده رشته آب که از معجزات ویژه موسی به حساب می آید نعمتی بود که حضرت حق به بنی اسرائیل ارزانی داشت تا با دقت در آن و تعقل و اندیشه نسبت به آن از غفلت و بیتوجهی به حقایق بدر آیند و در مرحله اول قدرت بی نهایت حضرت حق را درک کنند، و در مرحله دوم نبوت موسی را تصدیق نمایند و اگر نسبت به قدرت حق و نبوت موسی تردید و شکی دارند از برکت این معجزه تردید و شکشان زدوده شود، و قلبی پر از ایمان و اعتقاد و یقین پیدا کنند، و از پرتو آن ایمان و یقین به عمل صالح و اخلاق حسنه و رفتاری مناسب انسانیت دسترسی پیدا کنند، تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین گردد و به رضا و لقای حق و بهشت جاوید برسند، آیا بنی اسرائیل با دیدن این معجزه که تحولی عجیب در زندگی مادی آنان ایجاد کرد و با دیدن معجزات پیش از این معجزه به حضرت حق و اوصاف جمال و

جلالش و به نبوت موسی بن عمران و به تورات ایمان آوردند؟ پاسخ این پرسش را باید در آیات بعد مورد دقت قرار دهید.

تقسیم عادلانه

از آنجا که آب مایه حیات و زندگی است، و املاک و زمین های قابل کشت با بودن آب ارزش و قیمت دارند، و محصولات لازم جز با آب و آبیاری به دست نمی آید، و هر چراگاهی و مرغزاری و باغ و گلستانی سرسبزی و نشاط و رشد و علف دهی و سبزه دهی و میوه دهی اش بستگی به آب دارد، و افزون شدن ثروت و مال وابستگان به املاک و سرزمین های کشاورزی به سیراب نگاه داشتن منطقه های زراعت و سیراب نگاه داشتن احشام و دام هاست، و هر صاحب ملکی که دستی در زراعت دارد، و هر صاحب دامی که گذران زندگی اش بستگی به چراگاه سرسبز و دارای آب است و ممکن است زیاده خواهی و آز و طمع او در به دست آوردن آب بیشتر برای زراعت و کشت و محصول فراوان تر مایه زورگوئی و نزاع و جنگ و دعوا و اختلاف با طرف های مقابلش شود و از این طریق به جان و مال مردم تجاوز و تعدی گردد و چه بسا خون ریزی شود بهترین راه جلوگیری از این امور به این است که آب رودخانه ها و چشمه ها و قنات ها که به سوی زمین های کشاورزی هدایت می شوند از جانب اهل حل و عقد و عاقلان قوم نسبت به کشاورزان و زمین داران عادلانه تقسیم شود تا هر کسی به تناسب ملک و املاکی که در بخش کشاورزی در اختیار دارد آب مورد نیازش تأمین شود، بر این اساس حضرت حق از طریق عصای موسی از تخته سنگ معین به عدد قبائل بنی اسرائیل دوازده چشمه که همه آب مساوی داشتند جاری ساخت تا عدالت در آب رسانی به همه قبائل رعایت شود و موردی برای نزاع و اختلاف و جنگ قبیله ای پیش نیاید و جان و مال و ملک مردم محفوظ بماند، و فضای امنیت و آرامش که از اعظم نعمت های الهی است بر زندگی آنان حاکم

باشد، شاید که با معجزه روان شدن آب از دل سنگ خارا، به صورت دوازده آبشخور و تقسیم عادلانه اش، و فراوان شدن کشت و زراعت از برکتش بنی اسرائیل را به ایمان و یقین و باور کردن قدرت حق و نبوت موسی و نهایت به نقطه تسلیم شدن در برابر حق و انجام عبادت حق و خدمت به خلق برساند.

نهی از سرکشی و فساد

در پایان آیه شریفه بنی اسرائیل را از سرکشی و فساد و طغیان و افساد که از مصادیق بارز و خانمان سوزش اختلاف و ناسازگاری با یکدیگر و جنگ و خون ریزی و نهایتاً تباه شدن جان و مال و ناتوان شدن بنیه جامعه و از دست رفتن اتحاد و وحدت است اکیداً نهی می کند آنجا که می فرماید:

از همه نعمت هائی که به شما عطا کرده ام یا به سبب این دوازده چشمه روان به دست شما می رسد بخورید و مصرف کنید و تبهکارانه و از روی فساد در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

به حکم عقل و فطرت و بر اساس فرمان های دینی باید از همه نعمت های حق و خوردنی ها و آشامیدنی های حلال برای برپائی و قوام معیشت استفاده کرد و از انرژی های به دست آمده آن که در بدن ظهور می کند به عبادت و خدمت و همه امور خیر و کارهای مثبت برخاست، و منبعی از خوبی و برکت شد و در یک کلمه حق نمک خورده شده را ادا کرد.

و از هزینه کردن انرژی های به دست آمده از خوراکی ها و آشامیدنی ها در گناه و معصیت و به ویژه در نزاع و اختلاف و کشمکش و جنگ و جدال و خون ریزی پرهیز کرد که این امور مورد نهی حق و اموری زشت و خانمان برانداز و پایمال کردن حق نمک الهی و کمال نامردی و ناجوانمردی و در حقیقت آتش زدن به خرمن انسانیت و ویران کردن کاخ آدمیت و ایجاد زحمت و مزاحمت برای مردم به ویژه بی گناهان است: \square وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

شما کافی است به آثار بسیار اسفناک و خانمان سوز اختلافات صدر اول اسلام به ویژه اختلافاتی که پس از بیعت مردم با امیرمؤمنان صورت گرفت و منشأی جز هواپرستی و جاه طلبی و مادی گری نداشت بیندازید تا شومی گناه اختلاف و خسارت غیر قابل جبران نزاع و کشمکش را در هر امتی و در هر زمان و روزگاری درک کنید.

امیرمؤمنان درباره بیعت شکنان منطقه بصره که بیعت شکنی آنان با طرح و نقشه طلحه و زبیر و عایشه صورت گرفت و به شکستن وحدت ملت اسلام منتهی شد و دنبال آن برای دشمنان سوگند خورده قرآن و جامعه اسلامی یعنی امویان زمینه ایجاد جنگ صفین و نهروان و نهایتاً منجر به شهادت امیرمؤمنان و محروم شدن مردم آن روزگار و پس از آن تا قیامت از دریای بی پایان علم و حکمت و بصیرت شد می فرماید:

«فقدموا علی عمالی و خزان بیت مال المسلمین الذی فی یدی و علی اهل مصر کلهم فی طاعتی و علی بیعتی، فشتوا کلمتهم و افسدوا علی جماعتهم و وثبو علی شیعتی فقتلوا طائفه منهم غدراً و طائفه عضوا علی اسیافهم فضاربوا بها حتی لقوا الله صادقین:»
(۱)

طلحه و زبیر پیروانشان که از بیعت من سر باز زدند و عهد خود را نسبت به من شکستند و از ملت جدا گشتند بر کارگزاران از جانب من عثمان بن حنیف و دیگران، و بر خزانه داران بیت المال مسلمین که در اختیار من بود و بر مردم شهری که همه مطیع و پیرو من و در مدار بیعت بودند وارد شدند و میانشان اختلاف انداختند اتفاق و اتحادشان را بر ضد من به پراکندگی تبدیل کردند و جمعی از آن مردم را به شکستن بیعت وادار نمودند و بر پیروانم هجوم برده گروهی از آنان را به حيله و به ناحق کشتند و گروه دیگری از شیعیانم با آنان همراه با شمشیرهایشان به شدت زد و خورد کردند تا صادقانه و با نیت و

ص: ۱۰۴

اعتقادی پاک به ملاقات خدا شتافتند. یقیناً اگر اصحاب جمل بیعت امام به حق و پیشوای عادل و چراغ هدایت و حقیقت دین را نشکسته بودند، شیعیان بی گناه در بصره به شمشیر ستم کشته نمی شدند، زنانشان بیوه نمی گشتند، اطفالشان به خاک یتیمی نمی نشستند، دل‌هایشان بریان و جگرهایشان کباب و اشک مظلومانه شان بر رخسار معصومشان جاری نمی شد، و سپس آتش جنگ زبانه نمی کشید و صدها تن از دو لشکر به قتل نمی رسیدند، و نیروی جامعه به ضعف و ناتوانی کشیده نمی شد، و زمینه برای جنگ صفین و کشته شدن هزاران نفر فراهم نمی گشت، و کار به جنگ نهروان و نهایتاً به شهادت امیرمؤمنان و افتادن حکومت و سرپرستی مسلمانان به دست امویان منافق و ضد حق و پدید آمدن فرهنگ اموی تعطیل حدود و احکام اسلام و ظهور عالمان درباری و توجیه گر حکومت ستم، و دستبرد به اصول اسلام و تخریب عقول، و تهدید پاکان و نوشته شدن هزاران کتاب به ظاهر اسلامی و به باطن اموی مسلک کشیده نمی شد، و زمینه برای حکومت عباسیان منافق تر از بنی امیه فراهم نمی گشت، و جایی برای یورش مغول و تیموریان و بتدریج فراهم آمدن زمینه ورود استعمارگران به مناطق اسلامی و مسلط شدنشان به جان و مال و فرهنگ مردم و معادن و ثروتشان به وجود نمی آمد، من همه این بلاها و مصائب و زبونی‌ها و ستم‌ها و ظلم‌ها و غارت‌گری‌ها و رو در رو بودن مسلمانان با یکدیگر و گسترش کینه‌ها و تعصبات جاهلی و بیجا را محصول اختلاف اندازی اهل سقیفه و تکمیل آن به وسیله اصحاب جمل به ویژه طلحه و زبیر و عایشه می دانم و بر اثباتش دلیل‌های محکم و استوار و متین دارم که اگر عمرم کفاف دهد در بررسی کاملی که در تاریخ صدر اول اسلام و حوادث بسیار تلخ و آثار شومش خواهم داشت هر موضوعی را با دلیل استوار و محکمش به تحریر خواهم کشید.

در هر صورت اختلاف و ناسازگاری غیر منطقی و نامعقول که گاهی میان مردم پیش می آید، و اختلاف هواپرستان و جاه طلبان امت با اهل خدا و مردان حق و حقیقت آثار شومش و خسارت های غیر قابل جبران قابل شماره نیست.

چنانچه کسی بگوید در روایتی از رسول اسلام آمده:

اختلاف امتی رحمه : اختلاف امت من رحمت است، اگر کلمه اختلاف در این روایت به معنای تردد و رفت و آمد مثبت باشد جائی برای پذیرفتن روایت وجود دارد و اگر به معنای پراکندگی و چند دستگی و ضد اتفاق و اتحاد باشد به دلایلی مردود و بوی جعل و ساختگی بودن از آن می آید، و نسبت دادن آن به پیامبر رحمت و منادی وحدت جز افترا و تهمت به آن حضرت که گناهی بزرگ است چیزی نیست علاوه بر این که متن روایت با توجه به این معنا با صریح آیات قرآن از جمله وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا صِدْرًا وَ تَضَادٌّ مَبَیْنَتٌ دَارِدٌ وَ دَلِیْلٌ بَرِ سَاخْتِگِی بُوْدُنِ اَنْ اَسْت.

از حضرت باقر (ع) درباره ی ناسازگاری دو روایت مهم نقل شده:

«من قسم له الخرق حجب عنه الايمان»: (۱)

کسی که ناسازگاری بهره اش شود ایمان از او در حجاب رود.

و آن حضرت از پیامبر روایت می کند:

«لو كان الخرق خلقا يرى ما كان شییء مما خلق الله اقبیح منه»: (۲)

اگر ناسازگاری موجودی قابل دیدن شود، چیزی در میان مخلوقات خدا زشت تر از آن نباشد.

اتحاد و وحدت صف پولادینی است که با هجوم هیچ حادثه ای در هم نمی شکنند، و ساختمان محکم و استواری است که با کلنگ هیچ دشمنی فرو

ص: ۱۰۶

۱-۱) - کافی ج ۴ ص ۱۰ باب خرق حدیث ۱-۲.

۲-۲) - کافی ج ۴ ص ۱۰ باب خرق حدیث ۱-۲.

نمی ریزد، و سد با بنیانی است که با هیچ عاملی از جا در نمی آید، و شجره طیبه ای است که شاخ و برگش زرد و خشک نمی گردد.

می گویند مردی دوازده پسر داشت نزدیک مرگش همه آنان را کنار بسترش خواند به هر یک چوبی خشک داد و گفت آن را بشکنید و آنان هم چوبی که در دست داشتند شکستند سپس به هر یک دو چوب داد و گفت بشکنید و آنان هم با مایه گذاشتن زور بیشتر شکستند، تا دوازده چوب را با رشته ای به هم بست و گفت آن را بشکنید ولی هیچ کدام موفق به شکستن دوازده چوب به هم پیوسته نشدند، آنگاه روی به آنان کرد و گفت: اگر پس از مرگ من جدای از هم گردید و هر کدام مکتب تک روی پیشه گیرید دشمن به آسانی به شما چیره می شود، اگر دست در دست هم نهد و با هم متحد باشید و یک پارچگی خود را حفظ کنید قطعاً هیچ دشمنی با همه قدرتی که دارد نمی تواند بر شما چیره گردد.

گر چه قرآن برای هدایت ناس و همه انسان ها در هر روزگاری نازل شده و مربوط به طایفه ای خاص نیست و نمی تواند و نباید بر پایه مشرب خاصی اعم از مشرب ادیب، فیلسوف، متکلم، عارف، دانشمند علم طبیعی تفسیر شود، ولی گاهی مطالبی ذوقی نه به عنوان تفسیر از بعضی مشرب ها به ویژه عرفان در سایه بعضی از آیات نقل شده که دارای جاذبه معنوی و دلیل بر بعضی از حقایق روحی و بیشتر جنبه زنگ بیدارباش و هدایت به پاره ای از مطالب باطنی دارد.

در پرتو این آیه شریفه در تأویلات نجمیه آمده:

روح انسانی و صفاتش در جهان قلب به منزله موسی و قوم اوست، روح در هویت ذاتش از خدا درخواست مایه ای دارد که آتش عطش او را بنشانند و از آن مایه که در حقیقت حکمت و معرفت است سیراب گردد.

ص: ۱۰۷

او از سوی حضرت حق مأموریت می یابد که عصای لاَ-إِلَهَ إِلَّا-اللَّهُ را بر قلب که به خاطر دوری از حق، و آلوده شدنش به رذایل چون سنگ شده یا سخت تر از سنگ گشته بزند تا از آن دوازده چشمه حکمت و معرفت به عدد حروف لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ که دوازده حرف است جاری گردد، و دوازده سبط وجود که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قلب و نفس است هر یک به فراخور ظرفیتشان از آن چشمه های معنوی استفاده کنند و از تبهکاری و عصیان و فساد که محصول روگردانی از حق و ترک اوامر و احکام او و میل به شهوات غیر منطقی است در امان بمانند.

زشتی عافیت طلبی و تن پروری

با توجه به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و عبور از میان امواج رود نیل در کمال سلامت و آزاد شدن از چهل سال بیابان گردی، و به دست آوردن نعمت شهرنشینی، و روان شدن دوازده چشمه آب که منشأ برکات و منبع نعمات بود، می بایست این قوم با تنظیم امر معیشت و همدلی و تعاون با موسی بن عمران و عمل به احکام تورات خیمه عزت خود را برپا کنند، و با روی آوردن به کارهای مثبت، و عبادت و بندگی و صداقت و درستی دنیای خود را بسازند، و به آباد نمودن آخرتشان اقدام کنند، ولی از همراهی با موسی و فرمان بردن از دستورات او و عمل به کتاب خدا عصیان ورزیدند و با بدبینی و بدگمانی به او با حضرتش به مناظره و مجادله و گفتگوی بی منطق پرداختند و چنان که در سفر خروج باب ۱۷ نقل شده بر ضد او برآشفتنند و گفتند: روی چه حسابی ما را از مصر بیرون آوردی، آیا اراده داشتی همه ما و اولاد ما را از تشنگی نابود کنی؟ و تا جایی بدخوئی کردند که موسی به درگاه حضرت حق عرضه داشت: خدایا با این مردم چکنم؟! بهمین زودی سنگسارم می کنند!!

در عین این همه خیره سری و لجاجت و بهانه گیری به بهانه جدیدی متوسل شده که نشان از مادگیری و شکم پروری و عافیت طلبی و سستی و ضعف اراده آنان داشت، و نشان می داد که این قوم مردمی انگلی و مفت خور و یاوه گویند و قدر نعمت های خدا را ندارند و از هدایت و تقوا و شکرگزاری گریزان اند.

به موسی گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما از محصولات زمین از سبزی و خیار و عدس و پیاز و... بیرون آرد!

آری با بی شرمی از موسی و خدا درخواست رویاندن محصولات زمینی کردند تا به سفره ای متنوع و موادی گوناگون برسند و از مصرف کردن غذاهای ساده و طبیعی صحرا و نهایتاً محصولات لبنی که یک جور و یک نواخت بود بدر آیند.

محصولات لبنی ساده که اغلب سفره بیابان گردان و صحرائشینان است و عادت به آن تقویت کننده روح قناعت و ضامن سلامت بدن در سایه تلاش و کوشش بیابان نشینی و صحراگردی است یقیناً زمانی که با محصولات زمینی بر اساس ذوق هنر آشپزی ترکیب گردد، به غذاهای رنگارنگ و خورش های لذیذ، و سفره های آن چنانی تبدیل می شود و بازار تفنن و تنوع در غذا داغ می گردد، و زمینه شکم بارگی و سور چرانی و چشم هم چشمی فراهم می آید.

«شروع شهرنشینی و تشکیل جمعیت شهری چنانچه از مبادی شهوات و تامین لذات، و توجه همه جانبه به شکم و شهوت آغاز شود لازمه اش پس از مدتی اندک هبوط و سقوط قوای معنوی و عقلی و جسمی از بلندای با ارزش محیط زندگی فطری بدوی است، زیرا زندگی بیابان و دور از غوغای شهر از هر جهت محفظه ای طبیعی است که عقل فطری و نفسیات و جسم را از آفت ها ننگه میدارد و قوای فطری را پرورش می دهد، در بیابان عقل فطری روبروی نظام خلقت است و جسم از نور و هوا و غذاهای طبیعی تغذیه می کند و بند و قید قوانین و

حدود محدودش نمی نماید و هر فرد و قبیله ای پیوسته هشیار دشمن و مالک نفس و مدافع حق خود می باشد.

مردم و قبائل صحرائشین و بیابان گرد مانند شهرنشینان بیچاره عیال و انگل دیگری نیستند، خوی های بد و مسری و بیماری هائی که از تفنن و شکم خوارگی در شهرها شایع است در حریم حیات صحرا نشینان راه ندارد به این خاطر این گونه مردم بهتر و بیشتر قابل تربیت و هدایت اند، چنان که پیوسته پیامبران و مصلحین و مدافعین از حریم حق از میان آنان ظهور کرده اند.

ولی شهرنشین هائی که برای تفنن و پرخوری و تنبلی گرد هم جمع می شدند و نام چنین اجتماعی را تمدن می گذارند، جسم و روحشان ناتوان می گردد و همواره اندیشه و قوای عقلی شان در پی حيله های معیشت و جستن راه های آن بکار می رود، بدین جهت مغزها از ادراکات فطری تهی می شود و اندیشه های شیطانی درون آن را تاریک می سازد و از توجه و درک هدف عالی زندگی و تشخیص خیر و صلاح باز می مانند و اراده ها در برابر قوانین و قهر حکومت ها که لازمه چنین زندگانی است سست می گردد.

اینگونه شهرنشینان پیوسته در معرض تقلید و محاکات قرار می گیرند و به تحریک حرص و طمع و هیجان عواطف می جوشند و می خموشند و دنبال هر صدائی و از پی هر دعوت و فرهنگی می روند و هر روز با آهنگ هوسی دمسازند.

چون در زیر سیطره و سایه قوانین و پلیس بسر می برند قدرت دفاع ندارند و هشیار دشمن نیستند و پیوسته در بستر راحت بی خیالی می لمند.

هر چه قدرت مقاومت و اراده و جسم این شهرنشینان ضعیف تر می گردد، در زنجیرهای بندگی که به صورت قوانین و برای سلطه هیئت حاکمه و اربابان

استعمارگیشان است بیشتر در می آیند، تا جائی که باطنشان از استعداد خیر و روح عزت و شرافت و دیگر خصلت های آدمی تهی می شود، فرومایگانی می گردند آدم نما و جاهلانی عالم نما، و بیمارانی سالم نما و بندگان آقا منش، و محکومینی حاکم روش، با بدن های بیمار و نفوسی زبون و بی بند و بار، چنین مردمی دشمن هر ضعیف و بنده هر قومی، و شکار هر صیاد و مسخره هر شیادند، محیطی که از چنین مردمی پدید آید جز ناتوانی و بیچارگی و زبونی نزاید و درهای سعادت و خیر به رویشان بسته و درهای شر و فساد باز گردد.

آری شتاب زدگی برای رسیدن به شهوات کاذب و روی آوردن به تنوع و تفنن به چنین محیطی می کشاند.

شعار یهود برای رسیدن به چنین محیطی که از عواقب شومش بی خبر و از آثار خطرناکش ناآگاه بودند، و به هدایت موسی و روشنگری تورات هم توجه نداشتند این بود که: **لَنْ نَضْبِرَ عَلَيَّ طَعَامٍ وَلَا حِدًّا!**

موسی بن عمران آن پیامبر بزرگ خیراندیش و عاقبت بین گفت:

أَتَشْتَبِدُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ: که همزه در آن برای انکار و تعجب است، الذی موصوف به ادنی محیط و زندگی پست شرانگیزی را می نمایاند که از تنوع در غذا و شهوات شروع می شود، الذی موصوف به هو خیر محیط زندگی بسیط و سربلند پیشین را یادآوری می کند که منشأ هر خیری می باشد

اهْبِطُوا مِصْرًا: بنی اسرائیل در ابتدای کار و درگیری موسی با فرعون با پیروی از هدایت آن پیامبر الهی از هبوطگاه خوف و حزن و شکنجه و اسارت مصر صعود نمودند و به بهشت امنیت و آزادی و فطرت بازگشتند، تا آن که جاذبه ی

شهوآت دوباره آنان را پائین کشانید و با سرپیچی از هدایت حق دچار هبوط در شهر و اجتماع شرخیز گشتند.

مقصود از مصر در آیه شریفه که به صورت نکره با تنوین آمده «مِصْرًا» شهر و مجتمع وسیع است نه کشور معروف و موصوف به مصر که کنار رود نیل است، زیرا یقینی است که بنی اسرائیل دیگر به مصر معروف بازنگشتند.

موسی پس از تقاضای نابجای آنان که نشان از شکم بارگی و لذت جوئی و تن پروری و عافیت طلبی آنان داشت به آنان اعلام کرد به شهر بزرگ و مجتمع وسیع هبوط کنید که در آنجا لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ

در شهرنشینی بدون تقوا آنچه بخواهید هست و جلوی شهوات و تنوع در غذا و تفنن در زندگی باز است.

و همراه چنین زندگی نکبت بار و آلوده ای ذلت و مسکنت و خشم خداست.

در این زندگی هر چه جلوی آرزوهای فریبنده بازتر گردد، بندهای بندگی مال که وسیله آنهاست و بندگی قدرتمندان و حاکمان بر نفوس محکم تر می گردد و شعله ی هدایت عقل و حرارت غیرت و مردانگی و همت خاموش تر، و خوی نفاق و ریا و دروغ و تملق در نفوس راسخ تر می شود.

ذلت چون خیمه ای از هر سو چنین مردمی را احاطه می کند یا چون نقش ثابت بر نفوسشان باقی میماند و به صورت ملکات و اخلاق در می آید ضَرْبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ . .

چنان که دیگر شعور به عزت و سربلندی در چنین مردمی بیدار نمی گردد و چون آب راکد و ساکن مورد هر وارد و محل نشر و انتشار هر گونه بیماری

می شوند « وَ الْمَسْكَنَةُ » و درهای خیر به رویشان بسته و درهای شر باز می گردد تا آنجا که بهر سوی روی آرند به غضب الهی دچارند. (۱)

آری روی گردانی از وحی، و مخالفت با پیامبران، و تبدیل امور عالی و با رفعت به امور پست و ناچیز، و روی آوردن به شکم پرستی و شهوات بی قید و شرط و افتادن در چاه آرزوهای بیجا و غیر معقول و خلاصه بندگی شکم و شهوت سبب دچار شدن به غضب و خشم خداست.

جامعه ای که نسبت به حق و پیامبران و حقوق حقه انسان ها عاصی است، و گوش خود را از شنیدن و پذیرش حقایق و عبرت ها و موعظه ها بسته و زبان باز و بی قیدی بر ضد خدا و رسولانش دارد محکوم به خشم الهی و هلاکت و نابودی و عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت است.

در تمثیلات آمده: لاک پشتی در مرغزاری روزگار به خوشی می گذرانید، آب و هوای منطقه و سرسبزی و خرمی آن پر جاذبه بود، روزی دو لک لک برای گذران امور زندگی به آن ناحیه آمدند، مدتی را در آن به سر بردند تا هوا به تدریج رو به خزان رفت و سرسبزی و خرمی منطقه به سردی و به زردی گرائید، دو لک لک از آنجا کوچ کرده به منطقه گرمسیر که مناسب با گذران زندگی هر دو بود رفتند، پس از گرم شدن هوا که طاقت هر دو را طاق می کرد به همان منطقه ییلاقی که محل زندگی لاک پشت بود رفتند، چون منطقه به خزان نزدیک شد و دو لک لک آماده رفتن به قشلاق شدند و لاک پشت هم در آن مدت با هر دو طرح رفاقت و دوستی ریخته بود و به همراهی به آنان عادت داشت از آن دو درخواست کردی که وی را نیز به همراه خود به قشلاق ببرند، دو لک لک به او گفتند: تو با این قدم های کند و آهسته ای که بر میداری اگر به سوی قشلاق

ص: ۱۱۳

حرکت کنی تا به آنجا برسی گرما شدت گرفته و بهار خوش این منطقه آغاز شده بلافاصله باید بازگردی و چون به اینجا برسی نوبت خزان رسیده، بنابراین از این سفر چشم پیوش ما به قشلاق می رویم و به محض شروع گرمای سخت به این ناحیه باز می گردیم.

لاک پشت به اصرار و التماس نشست و با بیان این که من فراق و دوری شما را نمی توانم تحمل کنم از آنان خواست طرحی برای بردن او در اندازند.

دو لک لک قطعه چوب کوچک و مناسبی را تهیه کردند، به لاک پشت گفتند: تو با دهانت وسط این چوب را باید محکم بگیری ما هم با پای خود دو سر چوب را می گیریم سپس با پرهای قوی خود به پرواز آمده تو را همراه خود به قشلاق خواهیم برد اما باید با ما شرط کنی که دهان برای سخن باز نکنی و تا رسیدن به قشلاق تسلیم این برنامه که به خیر تست باشی تا بتوانی در کنار ما با رفت و آمد به بیلاق و قشلاق زندگی را به خوبی و خوشی بگذرانی.

لاک پشت شرط آمیخته به مصلحت آنان را پذیرفت و بنا گذاشت که تسلیم طرح و نقشه دو یار مهربان و دلسوزش باشد و از نقض عهد و شکستن پیمان پرهیزد.

با دهان وسط چوب را محکم گرفت دو لک لک دو سر چوب را با پای گرفتند و به پرواز در آمدند، در مسیر حرکت از روی آسمان قریه ای بر چند نفر قریه نشین که کنار دیواری به بحث و گفتگو درباره کارهایشان نشسته بودند عبور کردند، قریه نشینان وقتی لاک پشت را تسلیم دو پرنده قوی پر و پر قدرت دیدند که او را با خود در فضای باز و آزاد پرواز می دهند زبان به طعن و ملامت گشودند که: سنگ پشتی قوی و موجودی با داشتن همه نوع وسائل زندگی از آب و غذا و هوا در مرغزارها چرا باید در برابر دو لک لک تسلیم شود و اینان خضوع

و فروتنی نشان دهد، لاک پشت که شرط کرده بود دهان باز نکند تا به سلامت به مقصد برسد شرط را از یاد برد، و عهد استوار را شکست، و عاقبت اندیشی را به نسیان سپرد، و مصلحت خواهی دو یارش را به هیچ انگاشت، برای پاسخ به قریه نشینان دهان باز کرد ولی دهان باز کردن همان و جدا شدن از دستگیره نجات و افتادن به روی سنگ های خارای زمین و هلاک شدن همان.

آری در برابر دلسوزان و خیرخواهان و مصلحت اندیشان و به ویژه حضرت حق و پیامبران و امامان فقط گوش باشید و گوش و پذیرنده باشید و عمل نه زبان، به راهنمایی آنان توجه کنید و از آنان فرمان ببرید و زبان به وضع قانون به ضد قانون آنان باز نکنید و در برابر مکتب و آئین حق فرهنگ مخالف نسازید که در این صورت سقوط شما و هلاکت ابدی شما حتمی و قطعی است.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: (۱)

و هنگامی که قرآن بر شما خوانده شود نسبت به آن سراپا گوش باشید و از آوردن فرهنگی در برابر آن ساکت باشید تا مشمول رحمت شوید.

غوغای شکم پرستی و طوفان شهوت

بزرگانی از دانشمندان اسلامی هم چون ابو حامد غزالی و فیلسوف کم نظیر و محدث خبیر و عارف بصیر ملامحسن فیض کاشانی با تکیه بر آیات قرآن و روایات به زیان های پر خوری و عادت داشتن به غذاهای متنوع و سفره های رنگین و اسراف و به منافع کم خوری و ساده خوری و قناعت به حلال پرداخته و در این زمینه کتاب مستقلى تدوین کرده اند، من به دورنمایی اندک از مطالبی که از آن بزرگواران رسیده اشاره می کنم باشد که مطالعه کنندگان از آن بهره مند شوند.

ص: ۱۱۵

از قوی ترین عوامل هلاک کننده بنی آدم شهوت شکم و میل او به انواع غذاها و سفره های رنگین است.

به خاطر توجه نامعقول به شکم و شهوت خوردن، آدم و حوا از خانه قرار و دوام به خانه ذلت و افتقار و نیاز و احتیاج در آمدند، سببش این بود که از نزدیک شد به شجره منیه و خوردن میوه آن نهی شده بودند ولی شهوت و میل خوردن بر آنان چیره شد، و نهی خدا را در تاریکی نسیانشان پنهان کرد تا از میوه آن درخت خوردند و زشتی بدن هایشان آشکار شد.

بدون تردید شکم چشمه شهوات و روئید نگاه بیماری ها و آفات است، زیرا شهوت جنسی و شدت علاقه و اشتیاق به عمل غریزی در زن و مرد از آثار و تبعات شهوت شکم و خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوع است.

سپس شهوت خوردن و شدت میل به ارضاء غریزه جنسی مایه عشق شدید به ثروت و شهرت و مقام است که این امور اقتضای گسترش انواع سفره ها و مایه شهوات جنسی را در پی دارد، آنگاه زیاد کردن ثروت و اضافه نمودن به مقام و جاه افتادن در امور بی نتیجه و کارهای دور از عقل و احمقانه و انواع فخر فروشی ها و حسد و چشم هم چشمی را به دنبال می آورد و بی تردید از این مسائل و امور غوغای تفاخر و تکاثر و خود بزرگ بینی به وجود می آید و همین حالات شیطانی است که انسان را به حسد و کینه و دشمنی و خشم می کشد و او را به چاه تجاوز به حقوق دیگران و هر منکر و فحشائی می اندازد.

همه اینها میوه بسیار تلخ آزاد گذاردن شکم و طغیان گرسنگی شکم پرست و سیری او در جهت اسراف و افراط است.

اگر انسان با نیرو گرفتن از ایمان و تقوا و توجه به آخرت و دادگاه های آن و در نظر گرفتن عاقبت امور وجودش را رام گرسنگی کند و به وسیله آن راه های ورودی

شیطان را به حوزه باطن و درونش تنگ نماید نسبت به طاعت خدا و بندگی او فروتن و خاضع می شود، و راه فساد و طغیان را نمی پاید، و کارش به غرق شدن در دنیا و ترجیح دادن آن بر آخرت و دچار شدن به حرص شدید نسبت به امور مادی و تبعاتش نمی انجامد در این زمینه روایات بسیار بسیار مهمی از رسول خدا، اهل بیت طاهرینش رسیده که دانستنش بر همه واجب و لازم است.

«جاهدوا انفسکم بالجوع والعطش فان الاجر فی ذلك کاجر المجاهد فی سبیل الله و انه لیس من عمل احب الی الله تعالی من جوع و عطش:» (۱)

با خالی بودن شکم از خوراکی ها و آشامیدنیها با نفس سرکش مبارزه کنید، بی تردید پاداش در این زمینه مانند پاداش جهادگر در راه خداست و یقیناً عملی در پیشگاه خدا محبوب تر از گرسنگی و عطش نیست.

«لا یدخل ملکوت السماوات قلب من ملأ بطنه:» (۲)

قلب کسی که شکمش از خوراکی و غذا پر است وارد ملکوت آسمانها نمی شود.

آری پرخوری مانع صعود به آسمان حقایق و باطن امور و اسرار و رموز است.

«ان الله یناهی الملائکه بمن قل طعمه فی الدنیا یقول: انظروا الی عبدی ابتلیته بالطعام و الشراب فی الدنیا فترکهما لاجلی اشهدوا یا ملائکتی ما من اكله ترکها لاجلی الا ابدلته بها درجات فی الجنة:» (۳)

خدا به فرشتگان به کسی که خوراکش در دنیا کم است مباحات می کند می فرماید: به بنده ام بنگرید، او را به خوراک و آشامیدنی در دنیا آزمایش کردم و او به خاطر من پرخوری و مصرف آشامیدنی زیاد را ترک کرد، فرشتگانم شاهد باشید لقمه ای را بخاطر من ترک نکرد مگر این که به ترک آن درجاتی را در بهشت عوض قرار دادم.

«ادیموا قرع باب الجنة یفتح، قیل و کیف ندیم قرع باب الجنة؟ قال بالجوع و الظماء:» (۴)

ص: ۱۱۷

۱-۱ - محجه البیضاء ج ۵ ص ۱۴۶.

۲-۲ - محجه ج ۵ ص ۱۴۷.

۳-۳ - محجه ج ۵ ص ۱۴۷.

۴-۴ - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۱.

کوبیدن در بهشت را ادامه دهید تا باز شود، گفتند: چگونه کوبیدن در بهشت را ادامه دهیم؟ فرمود به خالی بودن شکم از خوراکی و آشامیدنی.

«بئس العون علی الدین قلب نخب و بطن رغیب و نعظ شدید:»

بد عامل مخربی بر ضد دین است: قلب ترسوی بی درک، و شکم پرخور، و میل شدید به ارضاء غریزه جنسی.

«ما من شیء ابغض الی الله من بطن مملؤ:» (۱)

چیزی نزد خدا مبعوض تر از شکم پر خوراک نیست.

«ویل للناس من القیقین فقیل: و ما هما یا رسول الله؟ قال: الحلق و الفرج» (۲)

وای بر مردم از دو قبب گفتند: ای پیامبر خدا دو قبب چیست؟ فرمود: شکم و شهوت.

«من شبع و نام قسی قلبه ثم قال: ان لكل شیء زکاه و زکاه البدن الجوع:» (۳)

کسی که پرخوری کند و بخوابد قلبش دچار قساوت می شود، سپس فرمود: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن گرسنگی است.

«شرار امتی الذی غدوا بالنعیم الذین یا کلون من الطعام الوانا، و یلبسون الوان الثیاب و یتشدقون فی الکلام:» (۴)

بدان امت من کسانی هستند که غذاهای متنوع می خورند، و لباس های قیمتی رنگارنگ می پوشند و در سخن گفتن رعایت حزم و احتیاط را نمی کنند و بدون قید و بند با مردم سخن می گویند.

علاوه بر پرخوری که از علل تحریک شهوت جنسی است، زمینه های دیگری چون نظر بازی، رابطه با نامحرمان، تماشای تصاویر و فیلم های زشت نیز محرک شهوت و کشاننده انسان به انواع گناهان و لذائذ غیر مشروع است که بخواست خدا در ضمن توضیح آیات مربوطه مفصل این مسائل خواهد آمد.

نتیجه شوم عصیان و تجاوز

ص: ۱۱۸

۱-۱ - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۲-۲ - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۳-۳ - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۴.

۴-۴ - جامع الصغیر باب شین ص.

بنی اسرائیل چون روی از حق و حقیقت برگرداندند، و با احکام تورات مخالفت کردند، و پی در پی به آزار موسی برخاستند، و فرهنگ الهی را به حاشیه زندگی راندند و خلاصه از شهوات بی مهار و بی قید و شرطشان در همه امور زندگی پیروی نمودند، چراغ عقل و خردشان با تندباد هوای نفس و طوفان خودپرستی خاموش شد، و به تدریج خلیات زشت و ناپسند طبیعت ثانوی و عادت دائمی آنان گشت و به این خاطر فطرتشان رنگ باخت و از حالات انسانی محروم شدند و در ظلمات متراکم حیوان صفتی افتادند و نهایتاً به این نتیجه شوم دچار گشتند که تکذیب آیات الهی و کفر به احکام پروردگار و بی اعتقادی به کتاب خدا و وحی آسمانی و انکار نبوت پیامبران فرهنگ و پیشه و کار آنان شد، و همین تکذیب پیوسته و انکار دائم عامل خوردن داغ ذلت و مسکنت و گرفتار شدنشان به خشم الهی گشت [□]ذَلِكْ [□]اُولِ [□]اِشْرَارِهِ [□]بِه [□]ذَلْتٍ [□]و [□]مَسْكَنْتِ [□]اَنْا [□]و [□]خَشِم [□]خدا بر ایشان است که عاملش تکذیب آیات خداست [□]ذَلِكْ [□]بِاَنْهَمْ [□]كَانُوا [□]يَكْفُرُونَ [□]بِآيَاتِ [□]اللّٰهِ.

و از پی افتادن در شهوات و تکذیب آیات حق به ظالمانه ترین کار و زشت ترین عمل که کشتن پیامبران است اقدام کردند، پیامبرانی که همه وجود خود را برای هدایت و نجات آنان هزینه کردند ولی آن ستم کاران حرفه ای چون پیامبر و رسولان حق را در جهت مخالف با خواسته ها و شهوات خود دیدند به کشتن آنان برخاستند، چنان که پیامبران باطن خود را که عقلشان بود کشته بودند.

این همه حالات زشت و بدکاری و کشتن پیامبران به خاطر این بود که از فرمان های خدا سرپیچی کردند و در چهارچوب خواسته های حق استقامت نمودند، و از تکالیف الهیه سرباز زدند و پیوسته به تجاوز و تعدی از مرزها و حدود الهی و حقوق مردم مشغول بودند.

آری عصیان از دستورات حق، و تجاوز و تعدی دائم چنان روح را کدر، و قلب را سیاه، و نفس را چموش و عقل را خاموش، و فطرت را نابود می کند که نتیجه شوم و میوه تلخی از آن جز تکذیب دائمی آیات خدا و کشتن پیامبران به میان نمی ماند، و نتیجه شوم تر و میوه تلخ تر از آن علاوه بر عذاب استیصال در دنیا عذاب دردناک و آتش هولناک دائمی و همیشگی در عرصه گاه قیامت است که گرفتار آن نجاتی ندارد، و بیمار آن شفائی و درمانی نمی یابد.

وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ: (۱)

و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند و از اجرای خواسته های آنان که به مصلحت دنیا و آخرت خود اوست سر باز زند و از مرزهای او که احکام و اخلاقیات و حلال و حرام است تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که جاودانه است، و برای او عذابی خوار کننده خواهد بود.

گناه و تجاوز و تعدی چنان زشت و پلید است که گاهی نیت انجام آن هم اثر سوء و نتیجه شوم دارد.

در روایتی از پیامبر اسلام در مورد دو مسلمان که در اختلاف و برخورد شخصی به روی یکدیگر اسلحه بکشند و یکی کشته شود آمده:

هر دو در دوزخ اند، یکی از شنوندگان گفت: ای پیامبر خدا وضع قاتل روشن و معلوم است که به دوزخ وارد می شود ولی مقتول چرا؟ حضرت پاسخ داد بخاطر این که او نیز نیت و قصد داشت که طرف مقابلش را بکشد! (۲)

در روایات و زیارات آمده: که خوشنود به کردارهای ناپسند و اعمال زشت دیگران هم در گناه با آنان شریک و هم چون انجام دهندگان آن است.

«فلعن الله امه قتلتك و لعن الله امه ظلمتك و لعن الله امه سمعت بذلك فرضيت به:»

ص: ۱۲۰

۱-۱ - نساء ۱۴.

۲-۲ - جامع السعادات ج ۳ ص ۱۶۳.

لعنت خدا بر مردمی که تو را ای حسین بن علی کشتند و لعنت خدا بر جمعی که به تو ستم روا داشتند و لعنت خدا بر گروهی که حادثه قتل تو و ستم بر تو را شنیدند و به آن راضی و خوشنود بودند.

قرآن مجید بخشی از عذاب های دنیائی و مصائب و بلاها را معلول گناهان مردم میداند:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: (۱)

و هر آسیب و بلائی به شما رسد به سبب گناهیانی است که مرتکب شده اید و خدا از بسیاری از اعمال زشت شما هم در می گذرد.

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: (۲)

پس باید کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می کنند بر حذر باشند از این که بلائی در دنیا یا عذابی دردناک در آخرت به ایشان رسد.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِطْرًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ: (۳)

آیا ندانسته اند که پیش از ایشان چه بسیار از ملت ها و اقوام را هلاک کردیم که به آنان در پهنه زمین نعمت ها و امکاناتی دادیم که به شما ندادیم و بر آنان باران های پی در پی و پر ریزش فرستادیم و نهرهایی از زیر پای آنان جاری ساختیم ولی ناسپاسی کردند، پس آنان را به کیفر گناهانشان هلاک نمودیم و بعد از آنان اقوامی دیگر را پدید آوردیم.

در توضیح آیات دیگر قرآن به انواع عذاب ها که محصول انواع گناهان است به خواست حق اشاره خواهد شد.

ص: ۱۲۱

۱-۱ - شوری ۳۰.

۲-۲ - نور ۶۳.

۳-۳ - انعام ۶.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

بی تردید کسانی که به ظاهر ایمان آوردند و یهود و نصاری و صابئین هر کدامشان از روی حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

شرح و توضیح

از آیه شریفه استفاده می شود ایمان ظاهری و بی پایه که مایه ای از معرفت و شناخت حقیقی و یقین و باور به همراه ندارد در پیشگاه حضرت حق از ارزش برخوردار نیست و سبب رفعت و مرتبه و درجه و پاداش نخواهد بود.

تظاهر به ایمان و دینداری و باور داشتن حقیقت در باطن و بی ارتباط بودن با آخرت، و خالی بودن از عمل صالح که از جلوه های ایمان قلبی و یقینی است جز نفاق و دورویی چیزی نیست.

دقت در آیاتی که پس از این در سوره های دیگر قرآن به ویژه در سوره مائده آمده است بیان گر این معناست که قوم عنود یهود که بارها از طرف قرآن مورد توبیخ و سرزنش و ملامت قرار گرفته اند، و قوم نصاری که قرآن مجید هم چون قوم یهود به آنان ایراد و اشکال دارد افتخار و مباهات می کردند که آئینشان از آئین های دیگر بهتر است و بهشت قیامت منحصرأ در اختیار آنان خواهد بود و دیگر اقوام را در آن نصیب و سهمی نیست.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أُمَّاتُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: (۱)

ص: ۱۲۲

و گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آن که یهودی یا نصرانی باشد این است دروغ ها و سخنان بی پایه این دو قوم بگو: اگر در این گفتار اهل صدق و راستی هستید دلیل و برهان خود را بیاورید.

آیه مورد بحث مسلمانان به ظاهر مسلمان و یهودی و نصرانی و صابئیان را که در گذشته پیرو یکی از پیامبران چون نوح یا ابراهیم یا یحیی بودند ولی زمان نزول آیه دینشان مانند آئین یهود و نصاری آمیخته با مطالب انحرافی و بی پایه بود مورد خطاب قرار داد که عنوان ظاهر مسلمانان و یهودیت و نصرانیت و صابئیت بدون ایمان قلبی به خدا و آخرت و بدون داشتن عمل صالح کارساز نیست، و قدرت تأمین خیر دنیا و آخرت و سعادت ابدی را ندارد، و مایه رشد و کمال نمی باشد، و توان رسانیدن انسان را به مقام امنیت و آرامش ندارد.

بر همه این اقوام و اوجب و لازم است از عناوین ظاهر دست شسته و دین شناسنامه ای را کنار گذارده، و شعار ظاهری خالی از شعور را از خود دور کرده معرفت واقعی به خدا و قیامت را از قرآن و معلم آن محمد (علیهما السلام) کسب نموده سپس اعماق قلب خود را به آن بیارایند و دلی مؤمن به خدا و قیامت پیدا کنند، ایمانی که آنان را به دایره عمل صالح و کارهای مثبت در آورد و تبدیل به انسانی جامع کمالات و فاقد عیوب و نقایص نماید، تا شایسته پاداش مناسب در دنیا و آخرت گردند و خوف و حزن از خیمه حیات آنان رخت بندد و به جایش امید مثبت به حق و نشاط و سرور ابدی بنشینند: **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**.

برخی از سطحی نگران و آنان که تنها و بدون کمک گرفتن از خود آیات قرآن و روایات اهل بیت با ژست عالمانه قرآن را تفسیر می کنند و تفسیر نابجای خود را که در حقیقت تحمیل افکار و بافته ها و یافته های محدود خودشان به

آیات قرآن است به خورد عده ای بی خبر می دهند گفته و می گویند و نوشته و می نویسند که این آیه نشان از درستی مکتب صلح کل دارد و این که پیروان هر دینی در صورت عمل به دین خود اهل نجات اند و لزومی ندارد از دین خود دست کشیده به آئین اسلام که در قرآن مجید و نبوت پیامبر بزرگ تجلی دارد بیوندند بهمین اندازه که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح بجای آورند سبب سعادت و رستگاری آنان است.

در پاسخ این یاوه گویان و بی خبران از حقایق، و تنها به قاضی رفتگان و ستم گران به آیات قرآن باید گفت:

شما پس از نزول قرآن و بعثت پیامبر اسلام که بر اساس آیات قرآن راه نجات منحصر به اسلام محمدی اعلام شد و جز آن را در قیامت از احدی نمی پذیرند چه پاسخ مثبت و منطقی برای گفتارتان دارید؟

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ: (۱)

و هر که جز اسلام دینی طلب کند و آئینی انتخاب نماید هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

شما بر خلاف آیه صریح قرآن چگونه زیانکاران واقعی را که به قضاوت حضرت حق زیانکار هستند با اصرار بر آئین تحریف شده خودشان یهودیت و نصرانیت و صابئیت اهل نجات می دانید و می گوئید موسی به دین خود، عیسی به دین خود، همه و همه از هر دین و آئینی هستند اهل نجات اند؟!

شما به تورات و انجیل دو کتاب یهودی ها و نصرانی ها و کتاب های «کیزاربا» «ادرافشادهی» «قلستا» که از کتاب های آئین صابئی است به دقت بنگرید تا برای شما روشن شود که این کتاب ها به وسیله دست های خائن تحریف شده و دلیل تحریف شدن و تغییر آیاتش مطالب بسیار بی اساس و زننده ای است که نسبت به

ص: ۱۲۴

خدا در این کتاب ها است و معلوم است که خدای تورات و انجیل و دیگر کتاب های مشابه آنها خدای دست ساز بشر است نه خداوندی که خالق همه موجودات و دارای صفات جمال و جلال و بری از هر عیب و نقص است.

و نیز به این کتاب ها به دقت بنگرید تا معلومتان شود که در آنها سخنی از قیامت به معنای واقعی اش وجود ندارد، و دعوتی به سوی عمل صالح به معنای حقیقی اش در آنها نیست، و بر این اساس کدام یهودی و کدام نصرانی و کدام صائبی می تواند با تکیه بر کتاب موجودش مؤمن به خدا و قیامت و انجام دهنده عمل صالح شود، ایمان به خدای آن کتاب ها که خدائی دست ساز است واقعاً ایمان نجات بخش است و سبب پاداش نزد حضرت حق و عامل رفع خوف و حزن؟

ایمان به قیامتی که آن کتاب ها مطرح کرده اند که هیچ شباهتی با قیامت مطرح شده در قرآن ندارد ایمان نجات بخش و سبب پاداش نزد خدا و عامل رفع خوف و حزن است!

کتاب هائی که موارد عمل صالح را بیان نکرده اند، و آیات مربوطه به آن تحریف شده و وابستگان به آنها چنان که در همه کشورها می بینید از خوردن انواع مشروبات الکلی و گوشت خوک و انواع گوشت های نجس و حرام، و روابط نامشروع و زنا و غارت ملت ها و ستم و دروغ و خیانت و... امتناع ندارند به نظر شما اهل نجات و شایسته اجر و در امان رفتن از خوف و حزن هستند؟

ای کاش برای فهم یک آیه به همان آیه بسنده نمی کردید و به دیگر آیات که مفسر آن آیه است مراجعه می کردید، و از روایات اهل بیت پیامبر هم کمک می گرفتید تا یافته باطل خود را بر آیه تحمیل نمی کردید و سبب گمراهی و

اغوای دیگران که بر اساس ساده لوحی مرید شمایند و شما نمی گذارید برای فهم دین به روحانیت اصیل و عالمان ربانی مراجعه کنند نمی شدید.

شما با این تفسیر ناروا و غلط و اشتباه خود در برابر آیات فراوانی که یهود و نصاری و پیروان دیگر ادیان را به سوی اسلام ناب قرآنی و آئین پاک محمدی دعوت می کند چه سخن معقول و منطقی دارید، اگر تفسیر شما نسبت به این آیه صحیح باشد که موسی به دین خود و عیسی به دین خود پس هر کس متدین به هر دینی است آنقدر که خدا و قیامت را قبول داشته باشد اهل نجات است با قسمت عمده ای از صریح آیات قرآن در تقابل و تضاد است، از طرفی قرآن پیروان همه ادیان را قاطعانه دعوت کند که از آئین تحریف شده خود دست برداشته به اسلام که دینی جامع و کامل است مؤمن شوید، و از طرفی هم تفسیر شما بگوید ای اهل ادیان غیر اسلام بر اساس آیه مورد بحث بر آئین خود بمانید که ماندن بر آئین خود به شرط ایمان به خدا و قیامت و داشتن عمل صالح اهل نجات و شایسته پاداش و بهشت هستید!!

به راستی این تضاد و تقابلی که از تفسیر شما به وجود می آید چگونه قابل حل است و این معمای پیچیده که محصول فکر علیل شما است گره اش چگونه گشوده خواهد شد؟!

یهود و نصاری که دو گروه معروف اند و نفراتشان با نفرات مکتب صابئی که تقریباً منقرض شده یا در حال انقراض اند اگر بر آئین صحیحی هستند و به گفته شما اهل نجات و پاداش اند چرا پروردگار مهربان برای حفظ امت اسلام از خطرات و مهالک به شدت مسلمانان را از رابطه با آنان و برقرار کردن دوستی با ایشان و پذیرش خواسته هایشان منع می کند، و آنان را در هیچ زمینه ای قابل اعتماد نمی داند.

آنان با توجه به خالی بودن کتاب هایشان از حقایق اصیل، امکان ندارد مؤمن به خدا و قیامت و اهل عمل صالح باشند، چون این گونه نیستند مسلمانان باید آنان را به عنوان دشمن حق بدانند و از ارتباط تنگاتنگ با آنان بپرهیزند، این فرهنگ اخلاق خداست که مسلمانان را فرمان می دهد با صالحان و مؤمنان و اهل صدق و صفا دوست باشید، و از دشمنان و دوستی با آنان بپرهیزید، بنابر تفسیر شما اگر اهل ادیان دیگر مؤمن و اهل نجات باشند چرا خدای حکیم ملت اسلام را از دوستی با آنان بر حذر می دارد؟!

معلوم است که تفسیر واقعی این آیه شریفه این نیست که شما می گوئید، تفسیر شما تفسیر به رأی و تحمیل آراء بی پایه خویش به آیات کتاب الهی قرآن مجید است.

بنابراین باید گفت یا منظور آیه این است که اگر اهل ادیان دیگر با توجه به بشارت هائی که از کتاب های خود نسبت به ظهور پیامبر اسلام و قرآن مجید در دست دارند، اگر به همان بشارت ها تکیه کنند و به پیامبر و قرآن ایمان بیاورند قطعاً ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح سرمایه آنان می شود و این سرمایه بی تردید سبب نجات و پاداش و آزادی از خوف حزن است و آیاتی از قبیل آیه زیر این معنا را تقویت می کند:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ... (۱)

بگو از اهل کتاب شما بر مسلک صحیح نیستید و هیچ ارزش و قیمتی ندارید تا زمانی که تورات و انجیل که آیاتش به ظهور پیامبر و آئین اسلام خبر داده اقامه کنید و به آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده که قرآن است عمل نمائید.

ص: ۱۲۷

یا منظور آیه شریفه این است که هر یک از قوم یهود و نصاری و صابئین در زمان پیامبر خودشان و پس از آن با تکیه بر آیات کتابشان از روی یقین و اخلاص به خدا و روز قیامت ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند دارای پاداش مناسب اند و خوف و اندوهی بر آنان در قیامت نخواند بود.

و در حقیقت آیه شریفه پاسخ به بسیاری از گرویدگان به اسلام است که می پرسیدند اگر عامل نجات و راه سعادت و خوشبختی فقط و فقط در گرو مؤمن بودن به اسلام محمدی است پس تکلیف گذشتگان ما چه خواهد شد؟ آیا آنان به خاطر این که عصر ظهور پیامبر و تجلی اسلام ناب را درک نکرده اند مستحق کیفر و عذاب اند؟ آیه پاسخ می دهد قبل اسلام هر انسانی که بر اساس دعوت انبیاء مؤمن به خدا و قیامت و دارای عمل صالح بوده اعم از یهودی یا نصرانی یا صابئی یقیناً اهل نجات است.

در هر صورت ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح بر اساس آیات قرآن از نشانه های اولیاء خدا و مؤمنان صادق و مایه برتری آنان بر همه موجودات زنده عالم هستی است.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ: (۱)

آگاه باشید یقیناً اولیاء خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند، هم آنان که ایمان آورده و همواره اهل تقوا هستند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ: (۲)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند فقط اینان بهترین مخلوقات اند.

ص: ۱۲۸

۱-۱ - یونس ۶۲-۶۳.

۲-۲ - بینه ۷.

آیا یهود و نصاری با آن همه انحرافشان، و اعمال زشتشان و دور بودنشان از خدا و خالی بودن قلبشان از ایمان واقعی با حفظ یهودی گری و نصرانی گری شان می توانند مصداق اولیاء خدا و خیر البریه باشند، و آیه مورد بحث:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى... (۱)

اعلام کننده نجات آنان و سزاوار بودنشان به پاداش الهی است؟! زهی تفسیر باطل و توضیح بی مایه و اُف بر آنان که آیات کتاب خدا به نظر شخصی خود تفسیر می کنند.

در رابطه با آیه شریفه تفسیر جامع البیان طبری جلد اول شأن نزولی را روایت می کند که با این معنا منطبق است که هر کس پیش از ظهور اسلام محمدی با پیروی از پیامبرش ایمان به خدا و قیامت داشت و اهل عمل صالح بود قطعاً اهل نجات و شایسته پاداش است و بر او خوف و اندوهی نخواهد بود:

سلمان از مردم جندی شاپور بود، با فرزند حاکم زمانش پیوند دوستی استواری داشت، روزی برای خاطر صید با هم به دشت و صحرا رفتند، در آنجا به راهبی برخوردند که سرگرم خواندن کتابی بود، درباره آن کتاب از او جویا شدند و او در پاسخ آنان گفت: کتابی است که از سوی خدا نازل گشته و در آن به اطاعت از خدا دستور داده شده، و از سرپیچی و نافرمانی اش نهی شده است، در این کتاب همه را از انجام زنا و دست اندازی به اموال مردم باز داشته اند و این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل گشته است.

گفتار بی شائبه و صادقانه راهب بر قلب پاک سلمان و دوستش مؤثر افتاد و پس از تحقیق و تفحص به آئین راهب گرویدند، او به آنان دستور داد که از خوردن گوشت گوسپندانی که مردم آن منطقه ذبح می کنند به علت حرام بودنش خودداری کنند. سلمان و فرزند حاکم به تدریج از او مسائل مذهبی و حقایق

ص: ۱۲۹

معنوی تعلیم می گرفتند تا روز عیدی پیش آمد، حاکم مجلسی در خور حکومتش تشکیل داد و از چهره های معروف شهر و بزرگان قوم دعوت کرد که در آن مجلس حضور یابند و از فرزندش خواست که او هم در آن مجلس شرکت نماید ولی آن جوان پاک سیرت و مؤمن به آئین مسیح از شرکت در مجلس خود را معذور دانست، هنگامی برای حضور در آن میهمانی به او اصرار ورزیدند پاسخ داد به علت حرام بودن غذایشان در آن مجلس شرکت نمی کند، پرسیدند چه کسی غذای ما را بر تو حرام دانسته و این فرمان را به تو داده که از غذای ما نخوری! او آن مرد راهب را معرفی کرد، حاکم راهب را به مقرر حکومت خواست و به او گفت: چون مسئله اعدام نزد ما سنگین و کار بسیار زشتی است به اعدامت فرمان نمی دهم ولی از منطقه ما دور شو و خیمه زندگی را در جایی غیر از این سرزمین بر پا کن.

سلمان و رفیق بزرگوارش دور از چشم حاکم و عواملش راهب را دیدار و در دیر موصل وعده ملاقات گذاردند.

پس از بیرون رفتن راهب از منطقه سلمان چند روزی به انتظار دوستش بسر برد تا آماده حرکت شود، او مشغول تهیه مقدمات سفر بود اما سلمان بیش از آن طاقت و تاب نیاورد و تنها عازم سفر شد.

سلمان خود را به دیر موصل رسانید و در آنجا به عبادت فوق العاده مشغول گشت، راهب که سرپرست آن دیر بود وی را از عبادت بیش از اندازه نهی کرد مباد آن که سلمان از توان و تاب بیفتد ولی سلمان پرسید بندگی و طاعت فراوان فضیلتش بیشتر است یا عبادت اندک؟

راهب گفت: مسلماً عبادت بیشتر پاداش بیشتر دارد.

راهب دیر پس از مدتی به شوق بیت المقدس حرکت نمود، و سلمان را با خود به آن سرزمین پر برکت برد و به او فرمان داد روزها در مجلس درس علمای مسیحی که در آن محل منعقد می شد شرکت کند و کسب دانش نماید.

روزی سلمان را محزون و غصه دار دید، از او جویای حالش شد، سلمان در پاسخ گفت: همه خوبی ها نصیب پیشینیان شده که در خدمت انبیاء خدا بوده اند.

دانشمند دیر و راهب با انصاف به او مژده داد که در همین ایام در میان جامعه عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از همه پیامبران برتر است و با حزن و اندوه به سلمان گفت: من سنین پیری را طی می کنم و گمان ندارم بتوانم او را درک نمایم ولی تو جوانی و امیدوارم به محضر او راه یابی ولی این را بدان که آن حضرت دارای نشانه هائی است از جمله نشانه و علامت ویژه ای بر نشانه ی اوست، آن جناب صدقه نمی گیرد ولی هدیه را می پذیرد.

در بازگشت آنان به موصل بر اثر جریان ناگواری سلمان راهب دیر را در بیابان گم کرد، دو مرد عرب از قبیله بنی کلب از راه رسیده سلمان را به اسارت گرفتند و به مدینه آورده او را به زنی از قبیله جهینه فروختند.

سلمان و غلام دیگر آن زن روزها نوبت به نوبت گله او را به چرا می بردند، در آن مدت سلمان مقداری پول به دست آورد و عاشقانه انتظار ظهور پیامبر اسلام را می کشید.

در یکی از روزها که در اوج انتظار بود و گله آن را می چرانید دوستش رسید و گفت: امروز شخصی وارد مدینه شده و گمان میبرد پیامبر خداست.

سلمان به رفیقش گفت: اینجا باش تا من سری به شهر بزنم و برگردم، آنگاه وارد شهر شد و در مجلس پیامبر حضور یافت و پروانه وار دور پیامبر می چرخید

و انتظار می کشید پیراهن پیامبر کنار رود و نشانه ویژه نبوت را در شانه مبارکش مشاهده نماید.

پیامبر متوجه خواسته او شد لباسش را کنار زد، سلمان نشانه را دید، آنگاه رهسپار بازار شد گوسپند و مقداری نان تهیه کرد و به محضر آن حضرت آورد، فرمود: این چیست؟ سلمان گفت: صدقه پیامبر فرمود: من به آن نیاز ندارم آن را به مسلمانان تهیدست ده تا به مصرف خود برسانند.

سلمان دوباره به بازار رفت و مقداری گوشت و نان خرید و به محضر پیامبر آورد حضرت پرسید چیست؟ سلمان گفت هدیه است حضرت فرمود بنشین سپس آن حضرت و یارانش از آن خوردند، حقیقت بر سلمان آشکار شد زیرا هر سه نشانه را یافته بود.

در این هنگام سلمان درباره دوستانش و راهبان دیر موصل سخن آغاز کرد و نماز و روزه و ایمان آنان به پیامبر و انتظار بعثت آن حضرت را بیان کرد.

کسی از حاضران به او گفت: همه آنان اهل دوزخ اند، این مطلب بر سلمان سخت و گران آمد زیرا یقین داشت اگر آنان پیامبر را می یافتند و محضر نورانی اش را درک می کردند از او اطاعت و پیروی می نمودند، در اینجا بود که آیه مورد شرح و توضیح یعنی آیه ۶۲ سوره بقره نازل شد و بیان داشت:

آنان که به آئین های واقعی ایمان درست و جدی داشته گرچه پیامبر اسلام را درک نکرده اند دارای پاداش و اجر شایسته هستند.

پس تحقیقاً یا آیه می خواهد بگوید همه مؤمنان واقعی پیش از ظهور اسلام محمدی اهل نجات و پاداش اند، یا می خواهد بگوید برای آنان که به ظاهر مؤمن اند و یهود و نصاری و صابئان در صورتی راه نجات و سعادت باز است که

خود را از این عناوین ظاهری آزاد کنند و از طریق شریعت محمدی به خدا و قیامت ایمان آورند و به عمل صالح آراسته گردند.

ص: ۱۳۳

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

و یاد کنید هنگامی که از شما به پیروی از حق پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را به شما عطا کرده ایم که کتاب تورات حاوی همه حقایق هدایت است با قوت و قدرت دریافت کنید و آنچه را در آن است برای اجرا نمودن به خاطر داشته باشید تا پرهیزکار شوید.

آنگاه پس از آن پیمان گرفتن از وفای به آن روی گردان شدید، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یقیناً از زیانکاران بودید.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می شود: ۱- پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل ۲- بر افراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل، ۳- فرمان توجه به تورات و عمل به آن ۴- پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق.

پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل

پیمان حق از بنی اسرائیل در حقیقت دعوت از آنان به یک سلسله مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی است که در تورات آمده و آنان هم پس از حوادثی به آن حضرت آراسته شدن به آن حقایق را وعده دادند.

پیمان الهی از آنان بر اساس آیات هشتاد و سه و هشتاد و چهاره سوره بقره و آیه دوازدهم سوره مائده عبارت بود از این که جز خدا را عبادت نکنند و به پدر و مادر و خویشان و ایتام و مساکین احسان کنند و با مردم با خوش زبانی سخن گویند و نماز را بر پا دارند و زکات پردازند و خون یکدیگر را به ناحق نریزند و یکدیگر را از خانه هایشان آواره نکنند و به همه پیامبران پیش از موسی و پس از موسی به ویژه پیامبر اسلام ایمان آورند و آنان را در همه زمینه ها تقویت کنند و یاری دهند و به پرداخت قرض الحسنه اقدام نمایند تا با اجرای این حقایق به

رشد و کمال برسند، و سعادت دنیا و آخرت خود را تامین نمایند و خداوند مهربان گناهانشان را ببامرزد، و آنان را به بهشت در آورد.

برافراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل

این مسئله هم که قطعاً جنبه اعجاز داشت سببی برای توجه دادن آنان به عظمت و قدرت حضرت حق بود به امید آن که از ترس و خوف آن باطنشان تلطیف شود و دست از لجاجت و تکبر نسبت به خواسته های حق بردارند و به پیمانشان عمل کنند و در راه اجرای فرمان های حق که به سود دنیا و آخرت خودشان بود استقامت ورزند.

این معجزه نه برای اجبار آنان به عمل به تورات بود، زیرا دین اجباری نیست و اگر بنا به گفته بعضی آن را برای مجبور نمودن آنان به گردن نهادن در برابر دین بدانیم باید اکثر معجزاتی که به دست موسی جاری شد مستلزم ایجاد اجبار بدانیم، این معجزه راه روحی و روانی و عقلی آنان را برای تسلیم شدن به حقایق هموار می کرد و به آنان در جهت عمل به خواسته های خدا و موسی آمادگی می داد.

به قول پرتوی از قرآن: آنچه از حالات و نفسیات یهود قرآن و تورات نقل می کند شاهد بر این است که ایمان محکم به دستورات و رسالت پیمبرشان نداشتند، و احساس به مسئولیت در آنان بیدار نبود، نه عقل عاقبت اندیش داشتند و نه وجدان بیدار و نه گوش شنوا، در چنین مغزهای جامد و اندیشه های کوتاه، پند و عاقبت اندیشی نیز اثر ثابت و همیشگی ندارد، این گونه مردم را تنها از راه حس ظاهر و نشان دادن عواقب سرپیچی از دستورات میتوان برای چندی تسلیم و خاضع نمود، باید چنان هراس و منظره هول انگیزی در دلشان ایجاد کرد و در برابر چشمشان نمایاند که همیشه در خاطرشان بماند، چنان که علمای اجتماع و

تربیت معتقدند که عواقب گناهها و لغزش ها را برای عامه کوتاه اندیش از مردم باید در صورت های محسوس و منظور نشان داد.

نمایاندن کوه... بالای سر یهود گویا نمایش خوفناک عاقبت سست گرفتن و ترک قانون بوده تا با جای گرفتن این منظره مهیب در خاطر آنها، همه نیروی خود را برای حفظ و اجراء دستورات به کار اندازند. (۱)

فرمان توجه به تورات و عمل به آن

پس از آن که آن معجزه عظیم به وقوع پیوست و بنی اسرائیل این باز قدرت حق را که نازل کننده تورات بر آنان بود در قرار گرفتن کوه بالای سرشان دیدند فرمان یافتند که تورات را با عقل و قلب دریافت کنند و نسبت به آن معرفت یابند و آنچه از مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی در آن است به خاطر بسپارند و با اعضا و جوارح به آن عمل کنند و به عبارت دیگر درون تاریک را با نور معارفش روشن کنند، و عقل خود را با آیتش تقویت نمایند، و نفوس خویش را از نگار زشتی های اخلاق بزایند و چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و پا را در سیطره تصرف آیات آن در آورند تا با چشم به آیات و نشانه های حق بنگرند و به مطالعه حقایق برخیزند، و سحر گاهان مناجات و عباداتشان را با گریه چشم جلا و صفا دهند و دیده از بد دیدن حفظ کنند، و با گوش آیات و معارف الهی را از زبان موسی و قاریان حقیقی تورات بشنوند و مستمع تسلیمی در برابر حق باشند، و با زبان مجهولات خود را پرسند، و پرسش های دینی و علمی و اخلاقی به میان آرند، و آن را به عنوان ابزاری مثبت در ابراز حق و امر بمعروف و نهی از منکر بکار گیرند و گمراهان را به راه راست هدایت نمایند و به تبلیغ دین خدا اقدام کنند، و با دست به نوشتن حقایق و حل

ص: ۱۳۶

مشکل مردم، و کار خیر برخیزند، و در شکم جز حلال خدا را قرار ندهند، و شهوت را با حفظ عفت و پاکدامنی جز از طریق ازدواج مشروع بکار نگیرند و با پای، جز در راه مثبت و طریق علم و زیارت اولیاء و دیدن صلحا و رفتن به مجالس معرفت و مساجد و معابد برای عبادت گامی برندارند و روشن تر این که تورات را با قلب و باطن و با بدن و جسم در کمال قوت دریافت کند چنان که در حدیثی از حضرت صادق (ع) رسیده هنگامی که از حضرت توضیح خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ را پرسیدند که:

«أبقوه بالابدان ام بقوه بالقلوب فقال بهما جميعاً» (۱)

آیا به قوت و قدرت بدنها یا به قوت و قدرت قلب ها حضرت فرمود هم با قدرت جسمانی، هم به قوت قلبی و باطنی هر دو با هم.

که البته این فرمان ویژه بنی اسرائیل نیست بلکه پیروان مکتب الهی در هر عصر و زمانی باید با درون و برون یعنی با معرفت و شناخت و عمل و اجرا کتاب خدا را دریافت کنند و با علم به آن و عمل به آن مصداق عینی آیات خدا شوند، و الا هوای نفس آنان را به اطاعت خود درآورد، و بر وجودشان لگام زند، و سوار جان و عقلشان گردد و به هر سو که خاطرخواه اوست آنان را سوق دهد.

هر که گریزد ز خراجات حق بارکش غول بیابان شود

توجه به داستان زیر که صورت و نمای کوچکی از حقیقت بالاست خالی از لطف نیست.

سلطانی نسبت به زنان و معاشرت و مجالست و هم خوابگی با آنان شوق و رغبت فراوانی ابراز می کرد، اکثر اوقات و ساعات شبانه روز را با آنان و در خلوت حرمسرا می گذرانید، وزیرش پیوسته او را از انس و معاشرت زیاد با زنان

ص: ۱۳۷

نهی می کرد تا جائی که نصیحت های وزیر در او مؤثر افتاد و او ساعات کمتری را مصروف زنان می داشت.

یکی از کنیزان او که سخت مورد توجهش قرار داشت علت کناره گیری سلطان را از انس با زنان جویا شد.

سلطان گفت: وزیرم مرا از این کار و شهوت رانی در حد افراط بازداشته، کنیز گفت ممکن است با بخشیدن من به او مرا در اختیارش قرار دهی تا ببینی با او چه می کنم؟

سلطان کنیز را به وزیر بخشید، کنیز پس از آن که به خانه وزیر رفت با فنونی که می دانست و با طنازی و عشوه گری خود را به شدت مورد توجه وزیر قرار داد، و با زیبایی خویش و دلفریبی اش او را مفتون خویش ساخت، وزیر که سخت نسبت به کنیز دل از دست داده بود هر چه می خواست به آن بت طناز و لعبت دل فریب نزدیک شود کنیز به او راه نمی داد و می گفت به خدا سوگند از پذیرفتن امتناع دارم مگر این که یک بار بر گرده ات سوار شوم!

شعله های سرکش غریزه و قدرت شهوت عنان اختیار از دست وزیر ربود و او را به سواری دادن به کنیز حاضر ساخت!

کنیز که قبلاً لگام و آنچه برای یک اسب لازم بود تهیه دیده بود بر پشت جناب وزیر نهاد و در میان اطاق سوارش شد، این سوارکاری وقتی انجام گرفت که سلطان در جایگاه مخصوصی بنا به قرار از پیش تعیین شده آن وضع را مشاهده می کرد، ناگاه سلطان از محل مذکور بیرون آمد و با شگفتی به وزیر گفت: این چه بلائی است که به آن مبتلا شده ای تو که مر از مجالست و معاشرت با زنان نهی می کردی و آن را بر من نمی پسندیدی!

گفت پادشاهها من شما را می ترسانیدم تا به چنین بلای ناگواری دچار نگردی و اینان بر تو سوار نشوند، اینک با دیده خود چیره دستی اینان را دیدی که تا

جائی است که می توانند بر تمام شئون زندگی مردان مسلط گردند و بر آنان حکومت کنند!! (۱)

پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق

با پیمان استواری که از بنی اسرائیل دائر بر معرفت به کتاب خدا و عمل به آن و پیروی از دستورات موسی که مواد آن پیمان به تفصیل در آیات دیگر آمده گرفته شد و با این که آن معجزه عظیم یعنی کوه را بالای سرشان مشاهده کردند و تا اندازه ای دانستند که روی گردانی از برنامه های حق و پیمان شکنی به دلیل آن معجزه عذابى سخت به دنبال دارد باز به پیمان شکنی برخاستند و از هوا و هوس خود و شهوات بی مهارشان پیروی نمودند، و از بکار گرفتن عقل دوراندیش امتناع ورزیدند و با کتاب خدا و موسی سر مخالفت و ناسازگاری نهادند، ولی فضل و رحمت خدا شامل آنان شد و آنان را از دچار شدن به عذاب سخت ایمن داشت و باز هم راه مهلت را برای توبه و خودسازی و برگشت به تورات و تسلیم شدن در برابر حق و ایمان به پیامبران و انجام عبادت رب و خدمت به خلق باز گذاشت، ولی آنان آن مهلت را غنیمت ندانستند و به شکستن پیمان ادامه دادند، و از اجرای آیات تورات سر باز زدند و تجاوزات از حدود الهی و عبور از مرزهای ممنوعه و ستم بر خود و دیگران را تداوم دادند چنان که در آیات بعد می خوانیم.

ص: ۱۳۹

اشاره

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

و یقیناً شما سرگذشت کسانی از خودتان را که در روز شنبه از فرمان خدا تجاوز کردند و به صید ماهی پرداختند که به آنان به خاطر تجاوزشان گفتیم: بوزینگانی رانده شده و خوار شوید.

در نتیجه آن مجازات را عبرتی برای کسانی که شاهد حادثه بودند و کسانی که پس از آنان می آیند و پندی برای اهل تقوا قرار دادیم.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه سه حقیقت را درمی یابیم: ۱- حرمت شکنی یهود نسبت به روز شنبه روز بسیار مقدسشان ۲- عذاب شدید حرمت شکنی. ۳- عبرت و پند.

حرمت شکنی

شعائر الهی که از نظر معنوی و ارزش وجودی مورد توجه حضرت حق هستند و هر یک راهنمائی و نشانی برای عبادت خالصانه اند به خاطر این که اضافه تشریفی به وجود مقدس پرورگار دارند بسیار قابل احترام اند و به قول قرآن مجید بزرگداشت آن شعائر مایه در تقوای قلب دارد.

وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ: (۱)

و هر کس شعائر خدا را بزرگ شمارد بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوی دلهاست.

دلی که از تکبر و غرور و ریا و بخل و بدبینی در سایه ایمان به خدا و قیامت و از برکت معرفت به حقایق در پوشش و حصار تقوا قرار گرفته البته صاحبش حرمت و احترام شعائر خدا را نگاه می دارد.

شعائر الهی گاهی مکانی و گاهی انسانی و گاهی زمانی است، و عظمت و موقعیت هر کدام از شعائر از توجه حضرت حق به آنها و انتخابشان برای جهتی خاص نشأت می گیرد.

ص: ۱۴۰

تعطیل شنبه بنا بر حکم تورات واجب و از شعائر ملت یهود و از دیگر فرائض آئین آنها بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

از خود آنان روایت شده: خداوند در روز شنبه ساختمان جهان هستی را به پایان رسانید، و بنی اسرائیل روز شنبه از مصر خارج شده و از ستم های طاقت فرسای فرعونیان نجات یافتند، بر آنان مقرر شده بود که در چنین روزی از هر کاری دست بردارند و به اجرای شعائر الهی و عبادت پردازند و به ویژه از صید ماهی پرهیزند.

وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

و به آنان فرمان دادیم در روز شنبه «از حکم حرمت صید ماهی» تجاوز نکنید و از آنان (برای اجرای احکام خود و پیروی از موسی) پیمانی بسیار محکم و استوار گرفتیم.

ولی برخی از یهود ساحل نشین که پیرو هوا و هوس و شهوات حیوانی بودند، و نمی خواستند به ارزش و عظمت احکام خدا بها دهند و همواره دنبال این بودند که به شکم و شهوت برسند و بر ثروت خود حتی با شکستن پیمان هایشان و بی توجهی به احکام الهی و دست اندازی به محرّمات بیفزایند، برای سرپیچی از حکم حرمت صید ماهی در روز شنبه حیل ای بکار بستند و حرمت این قانون الهی را شکستند و آن این بود که چون دیدند روز شنبه کناره ساحل ها خلوت و دامی برای صید در کار نیست از روز قبل حوضچه هائی می ساختند و به دریا راه می دادند، و چون روز شنبه ماهی های فراوان به خاطر نبود صید به ساحل می آمدند از آب راهها به حوضچه ها می ریختند و آن حرمت شکنان راه بازگشت آنها را به دریا می بستند تا روز بعد به دامشان انداخته و صیدشان می نمودند.

کار آنان در مدتی طولانی ادامه یافت و حرمت شکنی شان پابرجا بود، به نصیحت دلسوزان توجهی ننمودند، و از نهی منکر ناصحان پیروی نکردند، قانون

حق را که به مصلحت دنیا و آخرت انسان است پشت سر انداختند، شعائر الهی را ناچیز گرفتند، روز شنبه را که برای آنان به عنوان روز عبادت مقرر شده بود روز تأمین مادیت و شهوت و شکم انگاشتند.

به مهلتی که خدا برای بازگشت حرمت شکن می دهد اعتنا نکردند، مهلت پایان یافت و زمان کیفر و عذاب سخت در برابر آنهمه سرسختی و لجاجت رسید.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان الله یمهل الظالم حتی اذا اخذه لم یفلته:» (۱)

خدا به ستم پیشه مهلت می دهد چون مهلت پایان یابد او را به عذاب سخت می گیرد و راه رهایی و نجات را بر او می بندد.

از ابن عباس روایت شده: اهل شهری که کنار ساحل می زیستند هفتاد هزار نفر بودند و به سه گروه تقسیم شدند: گروهی راه نافرمانی پیش گرفتند و از نگاه داشتن حرمت شنبه سر باز زدند و در آن روز به فسق و فجور و شرابخواری و گناه روی آوردند، گروه دوم آنان را نهی می کردند و از عقوبت حق بر حذر می داشتند و از کارهای خلاف آنان ناراضی بودند و گروه سوم در سکوت و خاموشی نسبت به عصیان به سر می بردند، ابن عباس می گوید:

«نجی الناهون، و هلك المصطادون و لا ادری ما فعل بالساکتین:» (۲)

نهی کنندگان از منکر نجات یافتند، صیادان روز شنبه هلاک شدند، و نمی دانم به سکوت کنندگان چه رسید.

عذاب شدید حرمت شکنی

وای از روزی که مهلت خدا نسبت به اهل فسق و فجور و حرمت شکنان پایان پذیرد و نوبت عذاب رسد، آن روز برای ستم پیشگان و اهل گناه روز بسیار

ص: ۱۴۲

۱-۱ - کشف الاسرار ج ۱، ص ۲۲۲.

۲-۲ - همان مدرک ص ۲۲۲.

سختی است، تمام درهای نجات و راه های فرار بسته می شود و قدرت اهل گناه به صفر می رسد، و از طرف هیچ کس یاری نمی شوند و خود هم نمی توانند خود را یاری دهند.

امر و فرمان تکوینی خدا بر عذاب لج بازان و متکبران و حرمت شکنان فرا رسیده.

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

فاء در قلنا که فاء تفریع است و فرمان کُونُوا دلالت بر سرعت فوق العاده انجام فعل و تأثیر آن حرمت شکنی در ظهور این امر و تحقیق متعلق آن است، تجاوز به حریم مقدس شعار دین آنان را زمینه داد تا به فرمان تکوینی حق به شکل بوزینگان مطرود و خوار درآمدند.

این دگرگونی صورت انسانی به صورت حیوانی که امری ظاهری بود نه باطنی چنان که از صریح آیه شریفه استفاده می شود، نتیجه تراکم ملکات حیوانی و استواری آن در نفوس یهود پیمان شکن بود که به امر تکوینی حق در ظاهر آنان نمایان شد و شکل واقعی بوزینه آن حیوان مسخره و مقلد را گرفتند.

مفسرانی که به تاویل آیه دست انداخته اند و می گویند باطن آنان مسخ شد، یا جمله را تعبیری برای سرزنش و اهانت احتمال داده اند با آیه شریفه هیچ تناسبی ندارد، علاوه بر اینکه مسخ باطن یا عنوان سرزنش اهانت مایه عبرت نمی باشد.

مایه عبرت آن واقعیتی است که با چشم قابل مشاهده و سبب ترس انسان از افتادن در حادثه و جریانی مانند آن است.

آری بنی اسرائیل حيله گر و بازی کننده با قوانین الهی، و مقلدان هوا و هوس به ظاهر صورت و جسم به شکل بوزینه درآمدند و ایجاد این دگرگونی بر قدرت بی نهایتی که هر لحظه در عرصه گاه هستی میلیاردها دگرگونی به وجود می آورد بسیار بسیار آسان است.

تربیت های مادی و غیر دینی و شعائر قومی و ملی نمی تواند ملامتی را برپا دارد، این ملت چون شعائر و نوامیس دین را رها کنند، وحدت و قدرت و معنویات خود را یکسره می بازند و چون بوزینگان ملعبه و تقلیدچی دیگران می گردند و دیگر در سرنوشت خود تأثیری ندارند و از صحنه زندگی رانده می شوند» **كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ** .

روح البیان می گوید: این بلا- و خسارت پاداش کسی است که قدرشناس احسان نباشد، و آن که احسان منعم را با کفران نعمت هایش پاسخ دهد از عرصه عزت وصال به ذلت هجران و ممنوع شدن از فیوضات منعم درآید.

عقوبت امت های گذشته به عذاب خسف و مسخ بر اجسادشان بود و عقوبت و کیفر گناهان این امت بر قلوب آنان است، و عقوبت قلوب از عقوبت نفوس سخت تر و شدیدتر است.

وَ نُقِلُّ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ: (۱)

و دلها و دیدگانیشان را که وسیله فهم و بصیرت است به کیفر گناهانشان وارونه و دگرگون می کنیم تا از اتصال به حقایق محروم شوند و از آلوده شدن به هر گناهی احساس ندامت نکنند، و به توبه و انابه باز نگردند!!

آری کسی که در خدمت حضرت ربّ ادب نورزد، و در اثناء سلوک قدم از جاده حق بیرون گذارد، و با قدم احترام و حرمت به بساط قرب در نیاید مستوجب حرمان از فیوضات، و جلب کننده ی خسارات، و مبتلای به عقوبات مولا می شود.

علامت مسخ قلب افتادن در انواع محرمات و غلطیدن در انواع معاصی، و آلوده شدن به گناهان گوناگون است.

ص: ۱۴۴

خوک با ولع و حرص نجاسات و لاشه های گندیده را می خورد، صاحب قلب مسخ شده هم با حرص و ولع سراغ انواع گناهان و خوردن محرّمات از قبیل رشوه و غضب و مشروبات الکلی و... می رود.

نشانه مسخ قلب سه چیز است: شیرینی طاعت و عبادت را در نمی یابد، از معصیت ترس و هراس ندارد، و از مرگ دیگران و حادثه ها عبرت نمی گیرد.

عبرت و پند

خداوند می فرماید آن کیفر سخت و مجازات سنگین را که دگرگونی چهره انسانی خطاکاران به صورت بوزینه بود برای شاهدان حادثه و همه امت هائی که پس از آنان می آیند مایه عبرت و برای اهل تقوا مایه آماده سازی بیشتر برای رجوع به خدا اصلاح باطن قرار دادیم، زیرا زمینه پندپذیری در اهل تقوا آماده و فراهم است، چون خواست باطن آنان این است که به هر وسیله ممکن خود را از عذاب دنیا و آخرت حفظ کنند، و آن که چنین حالتی دارد پند و موعظه بیشتر در او مؤثر می شود.

ما اگر مانند بیداران و اهل بصیرت به جهان و دگرگونی ها آن، و به تاریخ انسان و حوادثی که بر آن گذشته به دقت بنگریم به این نتیجه می رسیم که جهان و دگرگونی هایش و تاریخ انسان و همه حوادثش مایه عبرت و پند است، و میتوان از هر عبرت و پندی برای خودسازی و تربیت نفس، و پختن عقل، و بیدار کردن وجدان و تقویت فطرت، و بازگشت به حق، و آراسته شدن به عبادت رب و خدمت به خلق استفاده کرد.

امور برای عبرت آموزی و پند گرفتن بسیار فراوان است، ولی عبرت گیرنده و پندآموز بسیار کم است به قول امیرمؤمنان (ع):

«ما اکثر العبر و اقل الاعتبار!»

عبرت چه بسیار است و عبرت گیرنده چه اندک!

بیداران و سالکان و حکیمان و شاعران با بصیرت از هر چیزی و از هر جریان عبرت گرفتند و برای اهلش عبرت ارائه کردند.

لسان الغیب با تماشای گنبد خضرای فلک و هلال ماه نو عبرت می گیرد و عبرت می آموزد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نوج

یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو حافظ، حافظ قرآن با دیدن آب جاری در جوی عبرت می گیرد و عبرت می آموزد:

بر لب جوی نشین و گذر عمر بین جج

کین اشارت ز جهان گذران ما را بس جصائب از هر مطلبی حادثه ای و جریانی عبرتی به دست می دهد: صائب مخور فریب ز

ابناء روزگار

tt یوسف به ریسمان برادر به چاه شد

صائب از دیدن اشک کباب که به روی آتش می ریزد و آتش را شعله ورتر می کند پندی جانانه می آموزد:

اظهار عجز پیش ستم پیشگان خطاست

ttt اشک کباب باعث طغیان آتش است

صائب با دیدن خار خشک و بی قیمت سر دیوارهای گلین می گوید:

من از روئیدن خار سر دیوار فهمیدم

که ناکس کس نمی گردد به این بالا نشیمنهاشاعری بینا برای علاج خودبینی از مردمک دیده پند و نصیحت ساخته می گوید:

از مردمک دیده بیاید آموخت ج

دیدن همه کس را ندیدن خود را شاعری از حوادث پی در پی که در منطقه عراق به ویژه کوفه به وقوع پیوست عبرت و پند

می سازد و همه را به بیداری می خواند: نادره مردی ز عرب هوشمند ج

گفت به عبدالملک از روی پند ججروی همین مسند و این تکیه گاه ججزیر همین قبه و این بارگاه جبودم و دیدم بر ابن زیاد

ججآه چه دیدم که دو چشمم مباد ججتازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهران

بد بر مختار به روی سپر بعد که مصعب سر و سردار شد دستکش او سر مختار شد نک سر مصعب به تقاضای کار جتا چند کند با تو دگر روزگار ججالبته در میان همه عبرت های روزگار از همه مهم تر و برای بیداری از همه قوی تر عذاب ها و بلاها و گرفتاری ها و سختی هائی است که متوجه گناهکاران و بی ادبان و عاصیان و خطاکاران و مبتکران مغرور و فرعون ها و نمرودها و ستم گران روزگار گردید که وضع نکبت بار آنان در پایان کارشان برای دیگران بخصوص هم مسلکانشان بهترین عبرت و بیدار کننده ترین پند است. هارون روزی بهلول را دید، به او گفت مدتی است در آرزوی دیدارت بودم، بهلول گفت: اتفاقاً من به هیچ صورت به دیدار تو مشتاق نیستم، هارون از او درخواست پند و موعظه کرد بهلول گفت: تو را چه موعظه ای داشته باشم و به کدام برنامه پندت دهم؟ سپس اشاره به ساختمان های بلند و قصرها و قبرستان کرد و گفت: این قصرها و کاخ های سر به فلک افراشته از کسانی است که هم اکنون در زیر خاک تیره این قبرستان اسیر و از همه جا رانده سر در خاک دارند، ای هارون چه حالی خواهی داشت روزی که برای بازپرسی و بازخواست در پیشگاه حقیقت و عدل الهی بایستی و حضرت حق به اعمال و کردارت رسیدگی کند، در کمال دقت از تو حساب بخواهد؟ و چه خواهی کرد در آن زمانی که خداوند به اندازه ای در حساب دقت و عدالت ورزد که حتی از عملت گرچه به اندازه هسته خرما و پرده ی نازکی که آن هسته را در میان گرفته و آن نخ باریکی که در شکم هسته است و آن خط سیاهی که در کمر آن هسته است باشد بازپرسی نماید و در تمام این مدت بازخواست تو گرسنه و تشنه و برهنه و در میان جمعیت محشر روسیاه و دست خالی باشی؟

!

در چنین روزی همه به تو می خندند و بیچاره و درمانده خواهی بود، هارون از این موعظه و پند بی اندازه متأثر شد و اشک از دیده فرو ریخت، [\(۱\) ولی](#) به خاطر تعلق افراطی اش به اموری مادی و حکومت چند روزه دنیا از آن موعظه طرفی نیست.

ص: ۱۴۸

۱-۱ - بهلول عاقل

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالِ اعْوِذْ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

و یاد کنید زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می دهد گاوی را ذبح کنید گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از این که از نادانان باشم.

شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: ۱- شکستن حرمت موسی ۲- جایگاه ادب در زندگی

شکستن حرمت موسی

گویا از جمله اول آیه شریفه به ویژه از کلمه «لِقَوْمِهِ» بتوان استفاده کرد که موسی به بنی اسرائیل گفته باشد یا قومی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ. . . . ای قوم من، ای جامعه من خدا به شما فرمان می دهد. . . .

این تعبیر که از مفهوم آیه استفاده می شود و به عبارت دیگر از عمق آیه شریفه بر می آید نشانگر محبت و علاقه و ارزش دهی موسی هم چون دیگر پیامبران و مصلحان واقعی به انسان هاست.

علاقه و محبتی که به پشتوانه ی آن از مردم جدا نمی شدند و از آنان روی نمی گرداندند و بر اثر آن به کار با عظمت و بی نظیر خود دستگیری از بندگان برای نجاتشان از نکبت ها و تاریکی ها و جهالت ها و هدایتشان به سوی خدا و آئین الهی و هر عمل خیری ادامه می دادند و بر آن پافشاری می نمودند و به آزارها و مضیقه ها و مشکلات و مصائبی که از این ناحیه به آنان می رسید صبر و استقامت و شکیبائی غیر قابل وصف از خود نشان می دادند.

موسی (ع) ذبح گاو را در کلامش به بنی اسرائیل فرمان و دستور خدا اعلام می کند و می گوید: خداوند به شما امر می نماید که گاوی را ذبح کنید و هیچ قید و شرطی را هم برای گاو بیان نمی کند، اگر آنان گاوی معمولی را ذبح می کردند،

فرمان خدا را اطاعت کرده بودند، و امر حضرت حق را به اجرا گذاشته بودند و با سئوالات گوناگونشان کار را سخت و دشوار نمی کردند، اما به اختیار خودشان کار را به مضیقه و سختی کشاندند و برای پیدا کردن گاو مورد نظرشان خود را در رنج و زحمت قرار دادند.

□
نسبت فرمان ذبح به حضرت حق که حقیقت هم داشت و به راستی فرمان خدا بود إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِرَأْسِ الْبَقَرِ وَ شَكِ وَ شبهه بنی اسرائیل در رابطه با این مسئله مهم که هم برای آنان مایه تصفیه اعتقاد بود و هم مشکل بزرگی را حل می کرد جلوگیری کند و تصور نکنند موسی این مطلب را از پیش خود گفته و می خواهد آنان را به کاری معمولی وا دارد.

این گاوکشی برای این بود که «بنی اسرائیل چون سالیان دراز محکوم مصریان بودند، مانند هر قوم محکوم و زبون دیگران، خواه ناخواه اوهام و معتقدات مصریان بر آنان چیره شده بود، یکی از مقدسات مصری ها گاو بود، گویا احترام و تقدیس گاو در مصر مانند هند بیشتر در طبقه کشاورزان و دام داران شایع بود، چون بنی اسرائیل با این طبقه که اکثریت مردم آن سرزمین بودند آمیزش داشتند، تقدیس و پرستش گاو آنچنان سرایت کرد که بیشتر آنان عقیده یگانه پرستی و اعتقاد توحیدی پدران خود را فراموش کردند، شاید تقدیس گاو پس از خروج از مصر و زندگی طولانی در بیابان و معاشرت با قبائل گاوپرست نیز در آنان مؤثر بوده، در هر جا و به هر طریق باشد تقدیس گاو و گوساله در نفوس آنان ریشه داشته و محبت آن قلوبشان را فرا گرفته بود، چنان که در همین سوره بقره آیه ۸۸ به آن اشاره می کند:

وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ.

بنابراین اتخاذ گوساله پس از چند روز غیبت موسی از جهت غفلت و پیش آمد ناگهانی یا اغفال نبوده بلکه منشأش علاقه و کشش باطنی آنان به چنین پرستشی بود.»

این گاوکشی آنهم به دست خودشان برای این بود که خاطره تقدیس و پرستش آن از ذهن ها و باطن ها زدوده شود، و اعتقادشان از آلودگی پاک گردد و تصفیه شود، و از این بت قطع گردد و متوجه خدای جهان آفرین شوند و دلی پاک از بت ها و صنم ها به سوی او برند، و آن خانه معنوی را پس از در هم شکستن بت گاو و گوساله افق تجلی توحید نمایند و در سایه ایمان خالص به حضرت حق به عبادت عارفانه و عاشقانه برخیزند.

از جهت دیگر پیش آمد قتل که همه بنی اسرائیل را مضطرب کرد، و اوضاعشان را به هم ریخت، و امنیت خاطرشان را در معرض تهدید قرار داد و می رفت که به نزاع و جنگ قبیله ای منجر شود و آتش خانمان سوزی را شعله ور سازد به موسی میدان داد که فرمان خدا را درباره کشتن گاو با آن که اجرایش بر بنی اسرائیل بخاطر تقدیس گاو بسیار سخت و دشوار بود اعلام کند تا با زدن عضوی از آن به بدن مقتول حیات به او باز گردد و قاتل را معرفی کند و آتش فتنه را بخواباند، اعتراضات و سئوالات گوناگون و بهانه جوئی های عجیب و غریب که در تاریخ معروف به بهانه های بنی اسرائیلی شده برای این بود که شاید فرمان حق به ذبح گاو متوقف شود و راه فراری از این حکم به رویشان باز شود تا به قداست گاو به اعتقادشان تجاوز نشود و حریم مقدس گاو محفوظ بماند!!

اما فرمان الهی بدون برو برگرد باید اجرا می شد، و تعویق نسبت به آن جا نداشت، ولی بنی اسرائیل که دل به گاو داشتند و نمی خواستند دست به ذبح آن

ببرند با همان روح جمود و تعصب جاهلی و تردید و شک درباره هر دستور با زبانی تند و لحنی زننده به موسی گفتند:

أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا؟!!

و آن حضرت با لحنی آرام و زبانی ملایم و کلامی با مفهومی معنوی و عالی به آنان گفت:

من از این که از نادانان به موقعیت ها، و حقایق و به ویژه مقام والای انسان باشم به خدا که پناه دهنده هر پناهنده ای است و قدرتش نسبت به هر چیز فراگیر است پناه میبرم.

نسبت دادن بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن انسان به یک پیامبر آن هم سومین پیامبر اولوالعزم و دارنده مقام کلیم الهی و بنده صالح و خالص و مخلص پروردگار که منبع کرامت و بزرگی و شرف و عزت و اصالت و صداقت بود از هر نسبت ناروایی نارواتر و نابجاتر است!

به بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن آنان کار مردم پست و فرومایه و بی ادب است، اینانند که دیگران را ملعبه هوا و هوس خود می سازند و ارزش خویش و دیگران را نمی شناسند.

پیامبران می دانند که انسان مقامی مادون حق و مافوق همه موجودات است.

پیامبران می دانند که انسان بنیان الله و خلیفه خدا روی زمین است.

پیامبران می دانند که انسان سرّ خدا و خدا سرّ انسان است، پیامبران همه استعدادها و ارزش های معنوی انسان را می شناسند، آن بزرگواران هدفی در مقام تعلیم جز شناساندن این استعدادها و ارزش ها و از قوه به فعلیت رسانیدن آنها ندارند، و با دستوراتی که از جانب خدا و خود ابلاغ می کنند می خواهند این استعدادها و ارزش ها را بالا ببرند و از سقوط نگاه دارند.

آنان می دانند که استهزاء به انسان و به مسخره گرفتن او کاری بسیار ناروا و ناشایست است و استهزاء کردن دیگران از گناهان محسوب شده، و مقام بلند عصمت آنان امتناع از این کار داشت.

ابن عباس در ذیل آیه ۴۹ سوره کهف:

«یا ویلتنا مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها» می گوید:

«الصغیره التبسّم بالاستهزاء بالمؤمن والكبیره القهقهه بذلك (۱) و هو اشاره الی ان الضحک علی الناس من الجرائم و الذنوب:»

صغیره تبسم مسخره آمیز به مؤمن و کبیره خنده قهقهه استهزائی به اوست از گفتار ابن عباس که شاگرد امام معصوم بوده استفاده می شود که خنده مسخره نسبت به مردم از جرائم و گناهان است.

مسخره کردن مردم در حقیقت کوچک شمردن آنان و سبک انگاشتن ایشان و فرومایه دیدن آنان است.

آیا چنین کاری آنهم بر پیامبری معصوم و دلسوز و علاقه مند به هدایت همه انسان ها سزاوار است؟!!

ولی بنی اسرائیل بی تربیت، و آلوده به تردید و شک در نبوت موسی، با توجه به حسّ گرائی و سبک مغزی که حاکم بر آنان بود مقام موسی را که مقامی عرشی و الهی بود تا حد یک دلقک و بازی گر پائین آوردند و در ارتباط با فرمانی که موسی از جانب خدا به آنان ابلاغ کرد گفتند:

أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا؟!!

جایگاه ادب در زندگی

ادب زمینه ساز رشد و بستر آراسته شدن انسان به تربیت اسلامی و سبب آبرو و احترام انسان نزد خدا و میان مردم است.

ادب به کوچک و بزرگ چه در گفتار و چه در کردار عامل جلب فیوضات الهی و سبب سعادت و خوشبختی، و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

ص: ۱۵۳

از رسول خدا و امیرمؤمنان و دیگر امامان در این زمینه روایات بسیار مهمی رسیده که توجه به آنها و فراگیری آنها جداً بر هر مسلمان و بلکه هر انسانی لازم و واجب است.

رسول خدا فرمود:

«الحرمان التي تلزم كل مؤمن رعايتها و الوفاء بها: حرمة الدين، حرمة الادب، و حرمة الطعام:» (۱)

حرمت هائی است که رعایت و وفای به آنها بر هر مؤمنی لازم است: احترام به دین، حرمت ادب، و حرمت غذا.

از امام موحدان امیرمؤمنان روایت شده است:

«ما هلك امرء عرف قدره:» (۲)

کسی که اندازه و قدر خود را شناخت و همه جا این قدرشناسی را به کار گرفت هلاک و بی آبرو نشود.

«العلم وراثه کریمه، و الادب حلل حسان، و الفکره مرآه صافیه، و الاعتذار منذر ناصح، و کفی بک او با لفسک ترکک ما

کرهته لغیرک:» (۳)

دانش و علم میراثی گران، و ادب زینت و زیوری زیبا، و اندیشه آئینه ای صاف، و پوزش پندآموزی خیرخواه، و ادب تو آنچه را که برای خود نمی پسندی برای دیگران بکار نمی بندی تو را کافی و بس است.

«فسد حب من لیس له ادب:» (۴)

حب و شرافت کسی که فاقد ادب است تباه و ضایع است.

«لا حب ابلغ من الادب:» (۵)

حب و شرافتی رساتر از ادب نیست.

«الادب خیر میراث و حسن الخلق خیر قرین:» (۶)

ادب بهترین میراث و خوش خلقی بهترین همدم است.

ص: ۱۵۴

۱-۱ - تحف العقول ۵۴.

۲-۲ - بحار ج ۷۲ ص ۶۶.

۳-۳ - بحار ج ۷۲ ص ۶۷.

٤-٤) - تحف العقول ٩١.

٥-٥) - بحار ج ٧٢ ص ٦٧.

٦-٦) - تحف العقول ٩١.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خمس من لم تكن فيه لم يكن فيه كثير مستمتع قيل و ما هن يا بن رسول الله؟ قال: الدين، و العقل، و الحياء و حسن الخلق و حسن الادب:» (۱)

پنج چیز در هر کس نباشد، در او بهره زیادی نیست: گفتند آنها چیست؟ فرمود: دین، عقل، حیا، خوش خلقی، و ادب نیکو. علی (ع) فرمود:

«لا غنى كالعقل، و لا فقر كالجهل، و لا ميراث كالادب، و لا ظهير كالمشاوره:» (۲)

هیچ ثروتی چون عقل، و هیچ تهیدستی چون نادانی، و هیچ میرای چون ادب، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست. و نیز آن حضرت فرمود:

«انکم الی الکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الذهب و الفضته:» (۳)

به راستی شما به تحصیل ادب نیازمندتر از کسب طلا و نقره هستید.

موسی (ع) که منبع ادب و کرامت بود از تهمتی که به او زدند به خدای قادر پناه برد و به آنان گفت:

أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

آری تمسخر و استهزاء جز از مردم بیادب و نادان صادر نمیشود، استهزاء به غیر یا استهزاء به خلقت اوست یا به کاری از کارهای وی مسخره کردن کیفیت خلقت مردم هیچ جایگاهی در عقل و منطق ندارد، و اما فعل غیر اگر قبیح و نادرست است واجب و لازم است او را نسبت به زشتی کردارش بیدار کنند و با امر بمعروف و نهی از منکر از انحراف فعلی نجاتش دهند در هر صورت استهزاء گناه سنگینی است که جز از مردم جاهل و نادان صادر نمی شود.

ص: ۱۵۵

۱-۱ - بحار ج ۷۲، ص ۷۳.

۲-۲ - بحار ج ۱، ص ۹۵.

۳-۳ - غرر الحکم. ج ۱ ص ۳۰۳.

ذبح بقره فلسفه و هدفی بسیار عالی داشت، بنی اسرائیل بی توجه به آن هدف به موسی توهین روا داشتند، حضرت حق که فرمان به ذبح از پیشگاه مقدسش صادر شده بود اراده داشت تا با ذبح گاو به دست بنی اسرائیل که محبوب آنان و در نظرشان مقدس بود به توحید خالص برگردند، و به عرصه توبه و انابه از آلودگی باطن درآیند، و ریشه ارادت و وابستگی به گاو به عنوان موجودی مقدس و معبود و مورد پرستش از سرزمین قلب آنان کنده شود، تا با زدوده شدن غبار شرک باطنشان آماده تجلی توحید ناب شود، و نیز مشکل قتلی که برای آنان پیش آمده بود برطرف گردد، ولی آنان از طرفی موسی را متهم به بازیگری با دیگران و به مسخره گرفتن افراد نمودند و از طرف دیگر با سئوالات گوناگون درباره گاو که چگونه باشد، چه رنگی او را پوشانده باشد، و کار را بر خود سخت نمودند و خدا هم کار را بر آنان به خاطر لجاج بازی و اصرار بر پرسش های بیجا که در حقیقت به خیال خودشان راه فراری برای انجام نگرفتن ذبح بود سخت گرفت.

اشاره

قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ قَالَتْ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَّانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ

قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَتْ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقْعِ لَوْثُهَا تَسْرُّ النَّظِيرِينَ

قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا تَشِيءُ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ فَدَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد که آن گاو چگونه گاوی باشد، گفت: خدا می فرماید: آن گاوی است نه پیر از کار مانده نه جوان نارسیده بلکه گاوی میان این دو نوع گاو است پس آنچه را به آن فرمان داده اند انجام دهید. گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما بیان نماید رنگ آن چگونه است؟ گفت: خدا می فرماید: گاوی است زرد رنگ که بینندگان را شاد و مسرور می کند.

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد نهایتاً آن گاو چه گاوی است؟ زیرا این گاو بر ما مبهم و مشبه شده و اگر خدا بخواهد به شناخت آن هدایت خواهیم شد.

گفت: خدا می گوید: گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه زراعت را آبیاری نماید، از هر عیبی سالم است، و رنگی مخالف رنگ اصلی در او نیست، گفتند: اکنون حق را برای ما آوردی، پس آن را ذبح کردند در حالی که مایل نبودند فرمان خدا را اجرا کنند.

شرح و توضیح

در میان سئوالات گوناگون یهود از موسی چند بار غرور و کبر این قوم عنود و به طور مکرر بی حرمتی به حریم حضرت حق به چشم می خورد، که دلالت بر انحراف اخلاقی و عملی بنی اسرائیل و نهایت بی ادبی و بی تربیتی آنان دارد.

تکرار دو بار «لَنَا» در آیه ۶۸ دلیل بر غرور و کبر و خود بزرگ بینی این قوم است که حکایت از فساد اخلاق آنان دارد، جمله اذْعُ لَنَا رَبَّكَ ای موسی به پروردگارت بگو که نشان می دهد حضرت رب را فقط رب موسی می دانستند و میان خود و رب جدائی قائل بودند، و گویا ربوبیت حضرت حق را نسبت به

خود قبول نداشتند حکایت از انحراف اعتقادی و بی ادبی آنان نسبت به پروردگار دارد. در بخش آخر آیه که موسی به آنان می فرماید آنچه را فرمان یافته اید انجام دهید، ولی آنان از انجام فرمان حق سر باز زدند و باز سئوالات بیجای خود را دنبال کردند حکایت از بی دینی و بی ایمانی و عدم احترام آنان به قانون الهی دارد، تکرار دو بار «لَنَا» و یک بار اُدْعُ لَنَا رَبِّكَ در آیه شریفه ۶۹ باز دلیل بر کبر و غرور خود بزرگ بینی آنان و بی حرمتی به حضرت حق و بی ادبی نسبت به موسی دارد، و ادامه سوال نشان از فرار آنان برای اجرای فرمان خداست.

تکرار دو بار لَنَا و یک بار اُدْعُ لَنَا رَبِّكَ در آیه ۷۰ باز هم بیانگر اخلاق و اعتقاد فاسد و انحراف عملی آنان است، و جمله إِنَّ شَاءَ اللَّهُ لُمُهَيِّدُونَ بیانگر توهین به حضرت موسی است که اگر خدا برای ما نوع آن گاو را روشن کند ما راه را خواهیم یافت ولی بیان تو قاصر از راهنمایی ماست و بلکه سخنان تو گمراه کننده است!! جمله اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ در آیه ۷۱، اکنون حق را برای ما آوردی نشان گر این معناست که گویا موسی پیش از این با آوردن عصا، و شکافتن دریا، و ارائه تورات و دیگر معجزه ها حق را نیاورده بود فقط روشن کردن اوصاف گاو در مکتب او حق بوده!! این برخورد نیز کمال بی ادبی آنان را نسبت به موسی و نداشتن ایمان نسبت به معجزات آن حضرت را نشان می دهد و در پایان آیه می گوید: گاو را بالاخره ذبح کردند ولی به خاطر قداست بی مبنائی که گاو نزد آنان داشت مایل به انجام این کار نبودند، که عدم تمایلشان به ذبح گاو نشان می دهد که هنوز ریشه گاو و گوساله پرستی در باطن آنان فعالیت داشت و گاو نزد آنان بر فرمان خدا و فرهنگ موسی مقدم بود!!

اشاره

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

و یاد کنید هنگامی که کسی را کشتید و درباره (قاتل او که از کدام قبیله دوازده گانه بنی اسرائیل است) به نزاع و ستیز برخاستید و خدا آشکار کننده چیزی است که پنهان می داشتید.

پس گفتیم پاره ای از آن گاو ذبح شده را به مقتول بزنید تا زنده شود و قاتل را معرفی کند، خدا مردگان را اینگونه زنده می کند و نشانه های قدرت و ربوبیت خود را به شما می نمایاند تا بیندیشید.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب قابل استخراج است: ۱- قتل نفس ۲- ظهور پنهانی ها به اراده حق. ۳- زنده شدن مردگان به خواست خدا. ۴- زمینه های تعقل و اندیشه.

قتل نفس

کشتن انسان و ریختن خون او به ناحق و براساس ستم و ظلم، و نشانیدن خانواده هائی بی گناه به داغ و عزای او از گناهان کبیره و معاصی بزرگ است و برای شفای زخم داغ دیدگان داروئی وجود ندارد و چه بسا پدران و مادران و همسران و یتیمان که پس از مقتول به رنج های فراوان، و افسردگی و درماندگی، و مشکلات گوناگون و اختلالات روانی دچار شدند که همه و همه نشانگر عظمت گناه قتل و جنایت نسبت به انسانی مظلوم و بی گناه است، و بسیار پیش آمده که قتل بی گناهی سبب اختلاف و نزاع و ستیز سنگین میان خانواده ها و قبائل شده و به کشتارهای زیاد به عنوان انتقام و زخمی شدن و مجروحیت افراد کشیده شده و خلاصه موجی سنگین از فتنه و فساد به وجود آورده است.

قرآن مجید گناه قتل به ناحق را بسیار سنگین دانسته تا جائی که می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا. . . (۱)

به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر نمودیم که هر کس انسانی را جز برای حق قصاص، یا بدون آن که فساد در زمین کرده باشد به قتل برساند، چنان است که همه انسان ها را کشته است.

و درباره کشتن مؤمن به ناحق و از روی عمد می فرماید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا: (۲)

و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده نماید. راستی چه گناه سنگینی است گناه قتل مؤمن که چهار کیفر به دنبال دارد، دوزخ، خشم خدا، لعنت حق، عذاب بزرگ.

از رسول خدا و اهل بیت در این زمینه روایات مهمی رسیده است، رسول خدا می فرماید:

«و الذی نفسی بیده لو ان اهل السماوات و الارض اجتمعوا علی مؤمن او رضوا به لادخلهم الله النار:» (۳)

سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر همه اهل آسمانها و زمین بر کشتن مؤمنی اتفاق کنند یا به قتل او رضایت دهند، خدا همه آنان را قطعاً به آتش درآورد.

و از آن حضرت روایت شده:

«لا يزال قلب العبد يقبل الرغبة و الرهبة حتى يسفك الدم الحرام فاذا سفكه نکس قلبه صار كانه كثير محم اسود من الذنب لا يعرف معروفاً و لا ينکر منکراً:» (۴)

پیوسته قلب عبد شوق به عبادت و ترس از گناه و کیفرش را می پذیرد تا خون محترمی را بریزد و انسان بی گناهی را به قتل برساند، چون این گناه بزرگ را

ص: ۱۶۰

(۱-۱) - مائده ۳۲.

(۲-۲) - نساء ۹۳.

(۳-۳) - امالی مفید ۱۲۶.

(۴-۴) - تفسیر معین ۱۱۳.

مرتکب شود قلبش واژگون می شود و بر اثر آن گناه چون کوره حدادی سیاه گردد، آن زمان است که خوبی را خوبی نمی داند و از بدی احساس نفرت نمی کند.

«لذوال الدنيا جميعاً هون على الله من دم يسفك بغير حق:» (۱)

نابودی همه دنیا نزد خدا آسان تر از ریخته شدن خونی به ناحق است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«ان اعتی الناس علی الله من قتل غیر قاتله و من ضرب من لم یضربه:» (۲)

متجاوزترین مردم بر خدا کسی است که انسان بی گناهی را به قتل برساند، و کسی که او را مورد ضرب قرار نداده بزند.

و نیز حضرت فرموده:

«من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها:» (۳)

کسی که عمداً خودکشی کند در آتش دوزخ جاودانه است.

داستان قتل نفس محترمه در بنی اسرائیل

این داستان با تکیه بر روایات و تاریخ به دو صورت نقل شده است:

۱- یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که صاحب ثروت فراوان و انبوه بود، وارث ببری جز پسری عموی خود نداشت عمرش طولانی شد، پسر عمو هر چه انتظار مرگ او را کشید که پس از مرگش به ثروتش برسد خبری نشد، لذا نقشه کشید او را به قتل برساند، و نهایتاً به دور از چشم مردم او را کشت و جنازه اش را در میان راه گذاشت، و با ناله و فریاد به نزد موسی آمد که نزدیک مرا کشته اند.

۲- قاتل با مراجعه به عموی خویش از دخترش خواستگاری می کند عمو به او پاسخ منفی می دهد، و دخترش را به جوانی پاک و نیک سیرت عقد می بندد، جوان شکست خورده تصمیم به کشتن عمو می گیرد و او را از پای درمی آورد،

ص: ۱۶۱

۱-۱ - الرغیب و الرهیب ج ۳، ص ۳۹۶.

۲-۲ - وسائل ج ۱۹، ص ۶.

۳-۳ - وسائل ج ۱۹، ص ۱۳.

آنگاه شکایت واقعه را نزد موسی می برد و از او می خواهد که قاتل عمویش را پیدا کند.

از آنجا که قتل نفس در بنی اسرائیل بسیار سنگین بود و مجهول بودن قاتل سبب شد که هر قبیله ای ماجرای قتل را به عهده قبیله دیگر بیندازد و مسئله را از خود دفع کند زمینه نزاع و خون ریزی گسترده فراهم شد، لذا نزد موسی آمدند و از آن پیامبر بزرگ حکمیت در آن وضع مبهم را درخواست کردند که حاضر حق فرمان ذبح گاوی را به آنان داد، و آنان هم با سئوالات بیجا و غیر منطقی و بهانه تراشی های غیر معقول برنامه را به گاوی منحصر و گران قیمت رسانیدند و گرچه به فرموده قرآن مجید میلی به کشتن گاو نداشتند، ولی ناچاراً برای دفع فتنه عظیم میان دوازده قبیله بنی اسرائیل تن به اجرای فرمان دادند.

عیاشی در تفسیرش از حضرت رضا (ع) روایت می کند که در جستجوی گاو مورد نظر برآمدند و آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند و از او خواستند که گاوش را به آنان بفروشد و او هم به قیمت پر کردن طلا در پوستش اعلام فروش کرد!

خریداران که چاره ای جز خرید نداشتند و برای دفع فتنه عظیم باید به این خرید تن می دادند نزد موسی آمدند و از قیمت سنگین گاو شکایت کردند، موسی به آنان گفت: چاره و گریزی نیست آن را بخرید.

عده ای از رسول اسلام درباره این خرید و فروش و به ویژه قیمت سنگین پرسیدند حضرت فرمود: جوانی بنی اسرائیل نسبت به پدرش بسیار نیکوکار بود، جنسی را خرید که برای او سود فراوان داشت نزد پدر آمد تا کلید صندوق پول را از او بگیرد و به فروشنده جنس بپردازد، ولی پدر را در حالی که کلید زیر سرش بود در خواب خوش یافت، از این که او را بیدار کند کراهت داشت، خرید آن جنس پرسود را رها کرد، هنگامی که پدر بیدار شد ماجرا برایش گفت،

پدر او را مورد نوازش و تمجید و تحسین قرار داد و گاو مورد نظر را به او بخشید و گفت این به جای سودی که از دست رفت آنگاه پیامبر فرمود:

«انظروا الی البر ما بلغ باهله:» (۱)

با دقت عقلی به نیکی بنگرید که اهلش را به کجا می رساند و با او چه می کند؟!!

ظهور پنهانی ها به اراده حق

البته این پنهان و غیب و راز و سری که در معارف و در گفته ها و در کتاب ها مطرح است نسبت به ما که دارای دانشی بسیار محدود و منظرگاهی معلوم و مرزبندی شده داریم و از دیدن پشت پای خود عاجز و هیچ اشرافی بر یک لحظه از آینده نداریم و در یک کلمه مخلوق ضعیف، ذلیل، مسکین و مستکین هستیم و با کمترین حادثه همین دانش اندک بودید محدود را از دست می دهیم به عنوان غیب و پنهان صحیح است، ولی نسبت به وجود مقدسی که ازلی و ابدی و ذاتی بی انتها و غیر محدود و آفریننده ملک و ملکوت و بالا و پستی، و سماوات و ارض و میلیارها سحابی و کهکشان و منظومه و ثابت و سیار، و مخلوقات گوناگون در عرصه گاه هستی و خیمه حیات است، صحیح نیست، برای او غیبی و پنهانی و سر و رازی وجود ندارد آنچه هست و آنچه موجود است با هر هویت و حیثیتی، با هر وجودی و موجودیتی، با هر باطن و ظاهری، و مقید به هر زمانی، گذشته، حال، آینده نزد او حاضر است و حضرتش به همه امور گذشته و فعلی و آینده او آگاه و دانا و عالم و بصیر است.

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ (۲)

و همه بدون استثنا نزد ما حاضرند.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ: (۳)

ص: ۱۶۳

۱-۱ - مجمع البیان ج ۱، ص ۲۵۷.

۲-۲ - یس ۳۲.

۳-۳ - سبا ۲.

خدا میداند آنچه را در زمین فرو می رود، و آنچه از آن بیرون می آید، و آنچه از آسمان فرود می آید، و آنچه در آن بالا می رود و او مهربان و بسیار آمرزنده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ: (۱)

دانان هر پنهان است در آسمان ها و زمین هم وزن ذره ای از او پوشیده نیست و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن هست مگر این که در کتابی روشن «که صفحه بی نهایت علم اوست» ثبت است.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْثَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ: (۲)

آگاهی و دانش به قیامت [و این که چه زمانی برپا می شود و چه خواهد شد] فقط ویژه اوست، و میوه ها از غلافهایشان بیرون نمی آیند، و هیچ ماده ای حامله نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به آگاهی او.

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ: (۳)

کلیدهای غیب و آنچه پنهان است نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمیداند، و به آنچه در خشکی و دریاست آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آن که آن را میداند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [که صفحه بی نهایت علم اوست] ثبت است.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غَنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَ عَزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ، مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عِلْمَ سِرِّهِ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ... كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ.» (۴)

ص: ۱۶۴

۱-۱ - سبا.

۲-۲ - فصلت ۴۷.

۳-۳ - انعام ۵۹.

۴-۴ - خطبه ۱۰۷، نهج البلاغه.

هر چیزی برای او خاشع و فروتن است، و هر چیزی بر پای به اوست، ثروت هر تهیدستی است، و عزت هر خواری است، و نیروی هر ناتوانی است، و پناهگاه هر دل سوخته و محزونی است، هر کس سخن بگوید سخنش را می شنود، و هر کس ساکت باشد راز و باطنش را می داند، و آن که زندگی می کند رزقش بر عهده اوست، و آن که می میرد بازگشتش به سوی اوست، خدایا هر پنهانی نزد تو آشکار است، و هر غیبی و نهانی نزد تو حاضر و مشهود است.

و نیز آن حضرت فرموده:

«لا يعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء» (۱)

شماره قطره های همه آب های جهان هستی، و عدد همه ستارگان آسمان ها از او پوشیده نیست.

او عدد قطرات باران، تگرگ، برگ درختان، دانه ها و حبه های نباتات، شمار میوه ها، عدد مخلوقات و هر چیزی را بدون استثناء می داند، او به بنی اسرائیل اعلام می کند خدا چیزی را که پنهان می داشتید آشکار می کند او که به تمام جریانات هستی، و حوادث گذشته و آینده، و تعداد همه موجودات آگاه است و چیزی از او پنهان نیست و پنهان نمی ماند معرفی قاتل مقتول با زنده کردن مقتول به وسیله عضوی از گاو ذبح شده برایش کاری بسیار بسیار سهل و آسان است.

علم هر چیزی و دانش و آگاهی به باطن و ظاهر هر امری و هر حقیقتی نزد اوست.

در تعقیب نماز عشا به نقل مفاتیح الجنان از قول معصوم (ع) می خوانیم:

«اللهم انه ليس لي علم بموضع رزقي، و انما اطلبه بخطر علي قلبي فاجول في طلبه البلدان فانا فيما انا طالب كالحيران لا ادري افي سهل هو ام في جبل ام في ارض ام في سماء ام في بحر و علي يدي من و من قبل من و قد علمت ان علمه عندك و اسبابه بيدك»

ص: ۱۶۵

من از جایگاه روزی خودم آگاه نیستم، رزقم را به خیالی که بر قلبم می گذرد می طلبم، در به دست آوردنش دور شهرها می گردم، نهایتاً من در آنچه خواهان آن هستم مانند شخصی متحیر و سرگردانم که نمیدانم روزی من در صحراست یا در کوه، در زمین است یا در آسمان، در خشکی است یا دریا، و به دست کیست و نزدیکست و به یقین و بدون شک و تردید می دانم که علم و دانش آن نزد توست و اسباب روزی من در اختیار توست.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«یعلم عجیب الوحوش فی الفلوات، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف الحیتان فی البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات:» (۱)

فریاد حیوانات وحشی را در بیابان، و گناهان بندگان را در پنهانی ها و رفت و آمد ماهیان را در دریاها عمیق، و تلاطم آب ها را با بادهای وزنده می داند.

زنده شدن مردگان به خواست خدا

این مسئله بسیار مهم گرچه تا اندازه ای در توضیح آیه شریفه بیست و هشتم سوره بقره گذشت، ولی به خاطر ارزش اعتقادی آنان و آثاری که بر آن مترتب است بخواست خدا در آیات دیگر در حد لازم تفسیر خواهد شد و به صحنه هائی از آن در عالم طبیعت و در قیامت کبری اشاره می شود.

زمینه های تعقل و اندیشه

اندیشه و تفکر در مخلوقات و مصنوعات حق، و عظمت هستی و قوانین حاکم بر آن، و تعقل در ساختمان آسمان ها و زمین و ساختمان نباتات و حیوانات و ساختمان شگرف و اعجاب انگیز بدن و حالات روانی انسان برای رسیدن به خالق هستی و ایمان و اعتقاد به او و صفات و افعال حضرتش از اعظم عبادات و مهم ترین حرکات معنوی است.

اندیشه سبب رشد و کمال، تربیت، دست یافتن به حقایق، تغییر مجهولات به معلومات، پختگی عقل و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

ص: ۱۶۶

حضرت حق در قرآن و پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت جابه جای هستی، و هر یک از مخلوقات، و جریاناتی که بر پهن دشت خلقت و بر حیات انسان می گذرد موردی برای تعقل و اندیشه قرار داده اند، و از همه خواسته اند که در همه امور عقل خود را بکار بیندازند و از این مسیر قدرت و ربوبیت و رحمت و لطف حضرت حق را دریابند و در برابر حضرت او سر تعظیم فرود آورند، و به پیشگاه مقدسش فروتنی آورند و پیشانی عبادت و تواضع و بندگی بر خاک نهند و با قرار دادن خود در مدار اجرای فرمان های حکیمانه اش به برپا کردن خیمه حیات طویه برخیزند، و آخرت خود را آباد نمایند و منبعی و کانونی از خیر و برکت شوند.

آیات قرآن مجید در رابطه با ارزش عقل، خردورزی، تعقل و اندیشه در حقایق و منافع و اثرات تعقل و تفکر به تدریج در ضمن صفحات آینده مورد توضیح قرار خواهد گرفت.

در این بخش به گوشه ای از روایات این باب اشاره می شود.

رسول خدا می فرماید:

«ما قسم الله للعباد شيئاً افضل من العقل، فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و اقامه العاقل افضل من شخوص الجاهل...» (۱)

خداوند بر بندگانش چیزی را برتر از عقل تقسیم نکرده، خواب عاقل از بیداری جاهل بهتر، و ماندنش در یک محل از سفر نادان برتر است.

«إذا بلغكم عن رجل حسن حالٍ فانظروا في حسن عقله فانما يجازي بعقله:» (۲)

هر گاه خبر نیکی حال شخصی به شما رسید، در نیکی عقلش بنگرید، که فقط به عقلش او را پاداش می دهند.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی در این زمینه می فرماید:

«كثره الصواب ينبئ عن وفور العقل:» (۳)

ص: ۱۶۷

۱-۱ - کافی، ج ۱ ص ۱۲ ح ۱۱.

۲-۲ - کافی، ج ۱ ص ۱۲ ح ۱۱.

۳-۳ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۰۰.

درستی و کار صحیح فراوان از فراوانی عقل گزارش می دهد.

«من غلب عقله شهوته، و حلمه غضبه، کان جديراً بحسن السيرة:» (۱)

کسی که خرد و عقلش بر شهوتش، و حلم و بردباری اش بر خشمش چیره شود، شایسته ی خوش رفتاری در همه امور است.

«الکيس من كان يومه خيراً من امسه:» (۲)

هوشیار و زرننگ کسی است که امروزش بهتر از دیروزش باشد.

«العقل يطلب الكمال، الجاهل يطلب المال:» (۳)

خردمند در مسیر به دست آوردن کمال و نادان دنبال یافتن ثروت است.

«الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقك بحلمك، و قاتل هواك بعقلك:» (۴)

بردباری پرده ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است برنده، پس کاستی های اخلاقت را با بردباری بپوشان، و هوای نفست را با عقل بمیران.

«العقل يتغظ بالآداب، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب:» (۵)

خردمند با آداب پند می پذیرد، ولی چهارپایان جز با کتک پند نمی پذیرند.

خداوند همه نشانه های عظمت و قدرت و ربوبیتش را تا جایی که شایسته و درخور انسان است ارائه می دهد تا این موجود والا و صاحب عقل و خرد، اندیشه و تعقل کند و به تعمق بنشیند و خود را از برکت اندیشه و تعقل و به حسنات بیاراید و از زشتی ها مصون بدارد، وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

ص: ۱۶۸

۱-۱ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲-۲ - مستدرک نهج البلاغه، ۱۷۹.

۳-۳ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۳.

۴-۴ - نهج البلاغه حکمت ۳۸.

۵-۵ - نهج البلاغه نامه ۳۱.

اشاره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعِيدٍ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

سپس دل های شما پس از آن همه معجزات سخت شد مانند سنگ بلکه سخت تر، زیرا پاره ای از سنگ هاست که از آنها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید و پاره ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می کند و خدا از آنچه انجام می دهید بی خبر نیست.

شرح و توضیح

آنچه در آیه شریفه باید محور شرح و توضیح قرار گیرد قلب است، قلبی که با تواضع و خشوعش و با بیم و خشیتش که نتیجه ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است جذب کننده همه فیوضات الهی و عنایات ربانی است، قلبی که با غرور و کبرش، و فساد و ذلتش که نتیجه بی ایمانی و حس گرائی و لذت جوئی و زشتی های اخلاق و اعمال است مانع و حاجب و سدّی در برابر فیوضات الهی و عنایات ربانی است، و زمینه ساز شقاوت ابدی و هلاکت دائمی و سزاوار شدن انسان به عذاب دنیائی و آخرتی است.

آری چنین قلبی از نظر قرآن قلب قاسی و سیاه و هم چون سنگ، سخت بلکه سخت تر از آن است.

صاحب چنین قلبی تا مرحله جمادی سقوط می کند و به عبارت دیگر برای همیشه از دریافت معارف و حقایق و پند و موعظه محروم می شود.

ارائه معجزات و آیات به وسیله انبیا به انسان برای این است که عقل و قلب از حالت سکون و ایستائی برآیند و با فعال شدنشان از برکت معجزات و آیات انسان را در راه معرفت و حکمت و عمل و رشد و کمال قرار دهند و از ذلت و پستی و خواری و بدبختی برهانند، هنگامی که قلبی در برابر این همه معجزات و

آیات اثر نپذیرد و منفعل نشود و از سکون در نیاید روشن است که چون سنگ بلکه سخت تر از آن است.

بی تردید اگر بنا بود کوه ها در برابر چیزی فروتن و در هم ریزند و با آن صلابت و سختی از هم بپاشند، با نزول آیات خدا بر آنها خاضع و فروتن شده و از هم می پاشیدند، ولی قلب بسیاری از یهود بر اثر سیاه کاری های مداوم و زشتی اخلاق، و غرور و تعصب و نژادپرستی و حس گرائی نه این که در برابر آیات الهی و معجزات پیامبران نرم نشد، بلکه خود را به مثابه سنگ و بلکه سخت تر از آن نشان داد!

به قول خذیفه بن الیمان که از چهره های با کرامت و گرانقدر صدر اول اسلام است:

سفره فتنه ها را بر دل ها باز گسترانند چنان که حصیر را بر زمین گسترانند، هر دل که به فتنه ها مایل باشد و آنها را جذب کند نقطه سیاهی بر آن زنند، و هر دل که فتنه ها را دفع کند و با آنها از در سازش در نیاید و به دفع آن و انکار و تکذیب همت گمارد نقطه نورانی و سپید بر آن زنند، پس دل ها بر دو نوع است: یکی از صلابت ایمانی سپید که هیچ فتنه ای را نپذیرد، و دیگر سیاه خاک آلود و هم چون کوزه ی سرنگون که در آن چیزی از آب نماند، چنین دلی هیچ خیر و طاعت قبول نکند و صدق و صفائی و ثواب و حسنه ای در آن نماند. (۱)

اگر از پاره ای از سنگ ها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و پاره ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می کند، به خاطر این است که در ذات آن سنگ ها موجی از شعور و درک فرمان خدا وجود دارد، و تأثر و انفعال توأم با شعور آنها همان خشیت و تسبیح و حمد و فرمان بری

ص: ۱۷۰

آنهاست که قوم عنود یهود در تبه کاری و فسق و فجور و لجاجت و سر باز زدن از حقایق کار خود را به جایی رسانیدند که از مقدار شعور جمادی هم خود را محروم ساختند و به اندازه فروتنی سنگی که بر پایه شعورش از خشیت حق از بلندی فرود می افتد در برابر معجزات و آیات الهی فروتنی و نرمی نشان ندادند!

بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ: (۱)

آنچه در آسمان ها و زمین است مخلوق و مملوک اویند و همه در پیشگاه او مطیع و فرمانبردارند.

و يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ: (۲)

و رعد همراه با سپاس نسبت به خدا تسبیح می گوید، و فرشتگان نیز از بیم حق تسبیح گوی او هستند.

و لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ: (۳)

کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از روی میل و رغبت و اجبار و کراهت و نیز سایه هایشان بامداد و شامگاه برای خدا سجده می کنند.

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: (۴)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.

قلب یهود به دنبال تجاوزات و ستم کاری ها و موضع گرفتن در برابر پیامبران، و شکستن مرزهای اخلاقی و دچار بودن به انحرافات عملی از قابلیت افتاد، و معجزات و آیات بر آن اثر نگذاشت و با داشتن چنین قلبی به خواری دنیا و عذاب آخرت گرفتار شدند.

«این دل ها سخت تر از سنگ خاراست، نه پذیرای حق و نه دارای حیات معنوی و کمال عقلی است.

ص: ۱۷۱

۱-۱ - بقره ۱۱۶.

۲-۲ - رعد ۱۳.

۳-۳ - رعد ۱۵.

۴-۴ - حشر ۲۱.

نه از درونش عواطف و خیر می جوشد، نه پند و حکمت و عبرت از راه گوش و چشم به ضمیر و وجدان خشک و مرده ی آنان راه می یابد، نه در برابر عظمت و قدرت و آیات محسوس سر فرود می آورد با آن که سنگ های سر برافراشته کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات خدا فرو می ریزد.

قرآن با این تشبیه و تمثیل مراتب و درجات و اقسام قساوت آن قلوب را نمایانده است، وجه اشتراک این قلوب با سنگ، مردگی و جمود و فقدان قابلیت کمال و تکامل است، با مقایسه با سنگ و فرق با آن سه صورت یا سه درجه قساوت را می رساند:

۱- از دل و باطن سنگ ها چه بسا آب می جوشد و نهر جاری می شود ولی این قلوب قاسیه جوشش درونی ندارد.

۲- سنگ از تأثیر عوامل خلقت شکافته می شود و از آن آبهای بیرون می آید ولی مواعظ و عبرت ها به دل های اینان راه نمی یابد و از آن خیری ترشح نمی کند.

۳- سنگ ها در برابر قهر خداوند سر فرود می آورند ولی دل های اینان در برابر عظمت و آیات حق خضوع نمی کند.

سختی دل های مردمان تا این حد، از جهت سرشت آنان نیست، این آثار اعمال است که دل های قابل را از قابلیت می اندازد و مسخ می نماید.» (۱)

قرآن و قلب منفی

کتاب خدا قلب را که اختیار ساختنش با حقایق الهیه، و پرداخت و تصفیه کردنش با انوار ملکوتیه به دست خود انسان است، و تخریبش با اعمال ناشایست، و اخلاق ناپسند، و تاریک نمودنش با خواسته های بی جا و آمال و آرزوهای غیر منطقی و شهوات حرام بر عهده ی خود آدمی است. از هر جهت مورد توجه و بحث

ص: ۱۷۲

قرار داده، و در این زمینه آیات عجیبی که فوق العاده قابل دقت است ارائه نموده، و همگان را به اندیشه و تفکر در آن آیات دعوت نموده است.

تفکر و اندیشه که عبادتی بس بزرگ، بلکه از افضل عبادات است از حقایقی است که مورد توجه فرهنگ الهی است، و همه مردم به آن ترغیب و تشویق شده اند تا از این طریق به واقعیات دست یابند، و به سفر معنوی موفق شوند، و به درک امور و مسائلی که در زندگی دنیا و آخرتشان کاربرد دارد نایل گردند.

تعطیل تفکر و اندیشه از اعظم گناهان و اکبر کبائر و موجب تیره بختی و شقاوت، و بسته شدن درهای فیوضات الهی در دنیا و آخرت به روی انسان است.

برترین منبعی که حاوی پربهاترین حقایق هستی، و واقعیات زندگی و مواعظ و حکمت ها، و پندها و عبرت ها، و بیانگر حقوق و مسئولیت ها و روشن گر حلال و حرام و لطائف اخلاقی است قرآن مجید است، که اندیشه در محتویات آن، و تفکر در آیاتش آدمی را از نقطه ذلت به اوج عزت و از پستی شقاوت به قله سعادت، و از حیوانیت به انسانیت، و از ظلمت به نور و از باطل به حق، و از نادانی به علم و بصیرت، و از نادرستی به درستی میرساند.

اندیشه در قرآن و تفکر در آیات آن در صورتی میسر است که درهای دل، و ابواب قلب به روی حقایق باز باشد، و این مایه ی کمال آلوده به لجن گناه و بسته در پرده ی معصیت، و فرو رفته در ظلمات فسق و فجور نباشد و از هر طرف قفل های خطرناک معاصی و رذائل، و حالات شیطانی، و صفات ابلیسی بر درهای آن آویخته نشده باشد.

اگر درهای قلب که منافذ ورود فیوضات و الهامات، و حقایق ملکوتیه است با چنان قفل هائی بسته باشد در حقیقت طریق تفکر و اندیشه که عاملی به سوی

رشد کمالات است به روی انسان مسدود می باشد، و آدمی از همه خیرات و حسنات و فیوضات دنیائی و آخرتی حضرت رب العزه محروم خواهد بود.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: (۱)

آیا در قرآن اندیشه نمی کنند؟ نه! چون فرو رفته در غفلت اند اندیشه نخواهند کرد بلکه عدم اندیشه آنان به خاطر این است که بر دلهایشان قفل هائی است، که درهای این صندوق الهی و معنوی را بسته نگاه داشته و از ورود فیوضات و الهامات و انوار حقایق محروم نموده است.

عقل و فطرت و وجدان و پاکان جهان، و اهل فهم و بصیرت انسان را به پذیرش و قبول آیات و احکام و خواسته ها و فرمان های الهی که سراسر علم و حکمت و نور و زمینه ساز سعادت ابدی انسان است دعوت می کنند، سرسختی نسبت به این دعوت و عصیان و لجاجت در برابر این درخواست، و گفتار بی منطق و بی پایه و یاوه در برابر هدایتگران کمال بی انصافی و ناجوانمردی و نشانه بسته بودن درهای قلب به وسیله قفل های غفلت و جهل و نسیان و بی توجهی است.

طبع قلب که از اصطلاحات قرآن مجید است به معنای مهر خوردن بر قلب و کور شدن چشم باطنی است، از عذاب های دنیائی خداست که نهایتاً سبب عذاب آخرت است و این عذاب دنیائی زمانی بر انسان نازل می شود که انسان در برابر معجزات، و آیات خدا، و نبوت پیامبران و امامت امامان بایستد و از قبول حقایقی که موجب رشد و کرامت اوست عصیان بورزد، و نسبت به حق و فرمان های او سرکشی کند، و از آراسته شدن به ایمان سر باز زند، و به سعادت و خوشبختی خود با اختیار خودش پشت پا بزند، در این صورت است که صاحب قلب مهر خورده از فهم حقایق و قبول واقعیات و تسلیم در برابر حق محروم می شود، و

ص: ۱۷۴

قدم در مسیر هلاکت ابدی می گذارد و بی بهره از الطاف و احسان و رحمت خدا می گردد.

تَلَمَّكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَثْبَانِهَا ۖ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ ۚ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ: (۱)

این شهرهاست که بخشی از داستان هایش را برای تو بیان می کنیم، و بی تردید پیامبرانشان برای آنان دلایل روشن آوردند، ولی آنان بر آن نبودند که به حقایقی که پیش از آمدن آن دلایل تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند، خدا این گونه بر دل های کافران [به کیفر عناد و عصیانشان] مهر می زند.

قلب و گوش و چشم ابزار معرفت و شناخت حقایق و وسایلی برای آراسته شدن به تربیت و رشد و کمال، و زمینه هائی برای رسیدن به مقام قرب و خوشنودی پروردگارند، ولی گروهی از مردم قلب را در عشق شهوانی به دیگران به کار می گیرند، و از گوش برای شنیدن حقایق استفاده نمی کنند، و چشم را برای چشم چرانی و تماشای ظاهر جهان مصرف می کنند، و از این سه وسیله بسیار مهم هیچ گونه استفاده معنوی و انسانی نمی برند، نهایتاً به کیفر این خیره سری و طغیانشان به ختم قلب و گوش و پرده و حجابی بر چشم که از عذاب های الهی است گرفتار می آیند، و از هر چه که به سود آنان است محروم می شوند.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ ۖ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: (۲)

خدا [به کیفر طغیان و عصیانشان] بر دل ها و گوششان مهر زده و بر چشم هایشان پرده ای است که فروغ هدایت را نمی بینند و برای آنان عذابی بزرگ است.

ص: ۱۷۵

۱-۱) - اعراف ۱۰۱.

۲-۲) - بقره ۷.

آنان که راه هدایت را در حالی که می شناسند رها کرده و برای چند روز لذت گرائی و تجاوز و ظلم و آزاد زیستن در فضای هر فسادی به راه گمراهی و انحراف می روند، و از همه حقایق معنوی و الهی و انسانی که هر کدامشان در رشد و تربیت انسان نقشی محوری دارند غفلت می ورزند و حسنات باطنی و ظاهری را به فراموشی می سپارند به کیفر این انحراف وحشتناک و غفلت خطرناک قلبی خالی از قدرت درک و چشمی کور از واقعیات و گوش می که در برابر صدای حق پیدا می کنند و خود را سزاوار آتش دوزخ می کنند:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ۖ وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ۖ وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ۚ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: (۱)

و محققاً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هائی است که به وسیله آن معارف الهی را نمی فهمند، و چشم هائی است که به وسیله آن نشانه های حق را نمی بینند، و گوش هائی است که به وسیله آن سخن حق را نمی شنوند آنان در دوری از هدایت تشریحی مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند و هم اینان اند که بی خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

گردش و سفر در مناطق مختلف زمین و دیدن آثار حضرت حق، و نشانه های عبرت آموز، و زمینه های پند و موعظه، و نشست و برخاست با اهل دانش و فضیلت که دیدارشان موجب بیداری و بصیرت است، قلب ها را زنده می کند و به تعقل می نشاند، و گوش را آماده شنیدن حقایق می نماید، ولی گروهی از مردم سفرهای گوناگون می کنند ولی از سفرهای خود جز عیش و نوش و لذت ظاهری چیزی نصیب آنان نمی شود، و عقلشان در همان مرحله کودکی باقی می ماند، و گوششان هزینه صدای هدایت نمی گردد و نهایتاً به کوردلی که زیان بارترین مصیبت است دچار می شوند:

ص: ۱۷۶

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ: (١)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا برای آنان دل هائی بیدار و بینا پیدا شود که با آن بیندیشند یا گوش هائی که با آن صدای هدایت را بشنوند حقیقت این است که دیده های ظاهر کور نیست بلکه دل هائی که در سینه هاست کور است.

شجره طیبه ایمان به آخرت در سرزمین دل هر کس بروید از میوه ها و محصولات بسیار شیرینش این است که قلب را در برابر یاد خدا مسرور و شاد می کند، و رغبت و شوق به سوی حق را زیاد می نماید، این سرور و شادی و رغبت و شوق محرک انسان به سوی عمل صالح و هر کار خیر و شکل گیری از خواسته های پروردگار است، ولی آنان که ایمان به آخرت ندارند و زندگی را جز زندگی چند روزه دنیا نمی دانند و مانند حیوانات غرق در شکم چرانی و لذت جوئی جسمی هستند ابداً میل و رغبت ندارند که نام حضرت حق را که خالق و رازق و احسان کننده به آنان است بشنوند و اگر بشنوند دلشان غرق نفرت می شود، ولی هنگامی که از معبودان باطلشان که هیچ نقشی در حیات آنان ندارند یاد شود قلبشان به سرور و شادی می نشیند!

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ: (٢)

و هنگامی که خدا به وحدت و یگانگی یاد می شود [و نامی از معبودان باطلشان به میان نمی آید] دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند دچار نفرت می شود و چون یادی از معبودان باطل و ضد حق به میان می آید ناگاه مسرور و شاد می شوند!!

گاهی مردم از پی حسد به مقام معنوی مردان الهی، و کبر در برابر حق، و عشق به پیمودن راه ضلالت و آزاد بودن در هر گناه و فساد، چون در برابر سخن

ص: ١٧٧

١-١) - حج ٤٦.

٢-٢) - زمر ٤٥.

حق قرار می گیرند به قلب خود تهمت زده به گوینده کلام بیدار کننده می گویند: دل ما در پوشش ضخیمی است به این خاطر سخن شما را درک نمی کنیم و خواسته شما را نمی فهمیم اینان که هنوز در مرز قبول هدایت قرار دارند به دروغ از قلب خود خبر می دهند، قلبشان حق را می فهمد ولی بخاطر پای بندی به شهوات به چنین بهانه واهی و پوچی متوسل می شوند و از پذیرفتن هدایت و قرار گرفتن در راه سلامت امتناع می ورزند:

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ: (۱)

و گفتند: دل های ما در پوشش و حجاب است به این علت کلام حق را نمی فهمیم ولی چنین نیست که می گویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش طرد کرده در نتیجه از پذیرفتن حق خودداری می کنند، پس اندکی ایمان می آورند. قلبی که از پی عصیان و رذایل نفسی و زشتی های اخلاق و کبر و غرور دچار انحراف از هدایت می شود صاحبش در مسائل الهی و به ویژه آیات قرآن دخالت بی جا می کند و به تأویلات باطل در آیات خدا دچار می شود و از این طریق به برافروختن آتش فتنه در میان جامعه دست می یازد تا بر پیکر اعتقاد مردم و وحدت و یک پارچگی آنان زیان وارد نماید.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ: (۲)

دل هایی که دچار بیماری ترس از دشمن و نفاق و دورئی است سبب می شود که صاحبانشان از تکیه بر اهل ایمان و یک روئی با آنان دوری گزینند و به خیال خود برای امان ماندن از آسیب رسانی دشمن به دشمن تکیه کنند و عمله و پادوی آنان گردند و نهایتاً به زیان اهل ایمان تغییر جهت دهند و خشم خدا و اهل ایمان را برای خود فراهم نمایند، اینان توجه ندارند که خدا در همه جا و در

ص: ۱۷۸

۱-۱ - بقره ۸۸.

۲-۲ - آل عمران ۷.

همه امور با مؤمنان است و درهای خزائن لطف و رحمتش به روی آنان باز است و به دشمن جز با نظر نفرت و کینه نمی نگرد و هر راه و طریقی را به روی دشمن می بندد و او را و عواملش را به خسارت ابدی و عذاب همیشگی دچار می کند:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ: (۱)

کسانی که در دل هایشان بیماری ترس و دورویی است می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند و [بر پایه خیال باطلشان که مبدا اسلام و مسلمانان تکیه گاه استواری نباشند] می گویند: می ترسیم آسیب و گزند ناگواری به ما برسد [پس باید برای دوستی به سوی یهود و نصاری بشتابیم] امید است خدا از سوی خود پیروزی یا واقعیت دیگری به سود مسلمانان پیش آرد تا این بیماردلان بر آنچه در دل هایشان پنهان می داشتند پشیمان شوند.

قلب بنا به فرموده قرآن مرکز فهم حقایق و گوش برای شنیدن واقعیات و صدای حق است، انسان اگر نسبت به حق دچار کبر گردد و در برابر حق قد علم کند، و سینه سپر نماید و در فساد و طغیان و معصیت دست و پا بزند مایه معنوی قلب را که زمینه فهم حقایق است از دست می دهد و قلبی چون قلب حیوان پیدا می کند، و مایه شنوائی صحیح را از دست می دهد و گوشی چون گوش خر برای او باقی می ماند، از دست رفتن قلب و گوش انسانی کیفر طغیان و معصیت و کبر و قد علم کردن در برابر حق است، چون به این کیفر گرفتار آید هر معجزه ای یا آیه ای از آیات حق را ببیند ایمان نمی آورد و به حقیقت گرایش پیدا نمی کند، بلکه در برابر معجزات و آیات به ستیزه و مجادله برمی خیزد و سخنان بی منطق می گوید و حقایق را در کمال بی شرمی انکار می کند:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِلَيْهِ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: (۲)

ص: ۱۷۹

۱-۱ - مائده ۵۲.

۲-۲ - انعام ۲۵.

گروهی از آنان به سخنان گوی می دهند و ما به کیفر لجابت و کفرشان بر دل هایشان پوشش هائی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی نهادیم تا نشنوند، و اگر همه معجزات و آیات حق را ببینند باز هم ایمان نمی آورند تا آنجا که وقتی به محضرت می آیند با تو گفتگوی بی منطق و ستیزه می کنند آری کافران از روی نفهمی و عناد می گویند این قرآن جز افسانه های پیشینیان نیست!!

خیانت به امانت های حق و ظلم و زور گوئی به مردم، و ادامه گناه و معصیت سبب انواع عذاب ها در همین دنیا است، و فلسفه عذاب در این دنیا این است که مردم با دچار شدن به آن به فروتنی نسبت حق و تضرع و زاری به پیشگاه خدا برخیزند تا عذاب از آنان برداشته شود و در فضای فروتنی و تواضع به حق به زندگی و حیات پاک برسند و در رفاه و امنیت قرار گیرند.

برخی از عذاب ها چنانکه در آیات قرآن گوشزد شده عبارت است از قحطی، خشک سالی، بیماری های فراگیر، ضعف و زبونی، تسلط اشرار بر امت، طوفان، سیل، زلزله، مرگ ناگهانی و... ولی هنگامی که تراکم گناهان و تداوم معاصی، و دوری از حق دل را سیاه و سنگ مانند کرد، انسان در برابر بلاها و آسیب ها به فلسفه عذاب پی نمی برد و در اسارت عذاب می ماند تا به هلاکت ابدی و شقاوت همیشگی بنشیند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (۱)

پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید فروتنی و زاری نکردند؟ سببش این بود که دهانشان سخت شد و شیطان اعمال ناپسندی که همواره مرتکب می شدند در نظرشان آراست.

ص: ۱۸۰

بیماری عظیم و خطرناک نفاق و دورویی زمانی که بر قلب حاکم شود، انسان را در میان امت دچار فتنه گری، جاسوسی به نفع دشمن، مکر و حيله، و دروغ گوئی و یاوه سرائی می کند، و برای به دست آوردن متاعی اندک و مالی ناقابل به هر گناه معصیتی می کشاند، این بیماری اگر با توبه و انابه و اتصال به ایمان واقعی درمان نشود سبب می گردد که در باطن انسان آلودگی روی آلودگی قرار گیرد و نهایتاً از انسان دیوی مهیب و خطرناک به وجود آورد، و همه درهای رحمت و فیوضات و عنایات حق را به روی آدمی ببندد:

وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَا تَوَّأَوْا وَ هُمْ كَافِرُونَ: (۱)

اما کسانی که در دل هایشان بیماری نفاق است پس پلیدی بر پلیدی شان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

ایمان به آخرت که از راه مطالعه در معارف الهیه و آیات قرآن و روایات و دقت در منش پیامبران و امامان تحقق می یابد، و باور کردن حقایق آن روز چون مواقف پنجاه گانه، محاسبات، پرونده، پاداش، کیفر، صراط، بهشت، دوزخ دل را از حالت جمود و سختی بیرون می آورد و به آن رقت و صفا می دهد، و نسبت به آنچه در زندگی ضروری نیست زهد و بی رغبتی می بخشد، و آن را کانون مهر و عاطفه و محبت قرار می دهد، و به خشوع و فروتنی می آراید، ولی هنگامی که بر اثر کثرت گناه روی دل از آخرت برگردد، و از باور و قبول قیامت خالی شود، و در پوشش خطرناک غفلت قرار گیرد به انکار حقایق برمی خیزد و صاحبش را دچار خوی استکباری می کند، در نتیجه بر ضد حقایق حرکت می نماید و آزادانه به هر جنایت و خیانت و زور گوئی و ظلمی دست می یازد.

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲)

ص: ۱۸۱

۱-۱ - توبه ۱۲۵.

۲-۲ - نحل ۲۲

پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند دل هایشان به انکار حقایق دچار می شود و به مسند استکبار می نشینند.

مطالعه در حقایق، و فهم معارف، و گوش سپردن به سخنان حکیمانه پاکان فهم و درک و حس انسان را جهت می دهد تا امور را به صورت صحیح و درست دریابد و از اشتباه نگری و به غلط نظر کردن به امور در امان باشد.

انحراف در فهم و درک، و اشتباه حس کردن امور حالتی بسیار خطرناک، و مسئله ای بسیار زیانبار است، که بنیان سعادت را ویران و کاخ انسانیت را خراب، و بنای اخلاق را در هم می ریزد، و انسان را به هر عمل ناپسندی آلوده می کند و این همه نتیجه و محصول تلخ فرو رفتن قلب در بی خبری و غفلت بسیار عمیق است.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ: (۱)

کافران تکالیف الهیه و مسئولیت های دینی و وظائف انسانی را به اشتباه بیش از اندازه گنجایش و ظرفیت خود می دانند ولی چنین نیست بلکه دل هایشان از این حقیقت که همه تکالیف هماهنگ با گنجایش و ظرفیت و سعه وجودی انسان است در بی خبری عمیقی است و برای آنان غیر از این بی خبری اعمال زشت و ناپسندی است که همواره آنها را انجام می دهند.

ایمان حقیقی رشته ای است که دل های مؤمنان واقعی را به هم پیوند میدهد، و آنان را چون دانه های تسبیح، در یک صف متحد و متفق و منسجم می سازد، ظاهر و باطنشان را یک نیرو نشان می دهد، و نهان و آشکارشان را چون یک جسم واحد به دیده و چشم تجلی می دهد، غم خوار یکدیگر و پشتیبان هم و همه با هم دست واحدند، وحدت و اتفاق و اتحاد و هم بستگی منش آنان، و دفاع از یکدیگر روش آنان و خلاصه هزاران روح و قلب در یک جسم واحدند.

ص: ۱۸۲

ولی دشمنان خدا و مؤمنان، و کافران و منافقان، و مشرکان و فاسقان گرچه به صورت صفی متحد و جامعه ای واحد به نظر می آیند ولی در باطن نسبت به یکدیگر نظر خوشی ندارند، و هر یک برای تأمین منافع نامشروع خود بدون توجه به دیگر افرادی که هم مسلک اویند خاطری پریشان و دغدغه ای سخت دارد و از اینکه با ضربه خوردن به دوستانش به منافع شخصی خود برسد هیچ امتناعی ندارد و در یک کلمه جسم های بی دینان در صفی واحد کنار یکدیگر و دلها جدا و متفرق و پراکنده از هم است.

تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَانَهِمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ: (۱)

آنان را متحد و همدست می پنداری در حالی که دلهایشان نسبت به یکدیگر جدا و پراکنده است زیرا آنان گروهی هستند که در حقایق تعقل نمی کنند.

گناهان و معاصی و فسق و فجور دل را چرکین و آلوده به زنگار می کنند و در نتیجه راه تعقل را بر انسان می بندند و آدمی را وادار می کنند که به انکار حقایق برخیزد و در برابر حق موضع گیری مستکبرانه کند و دریاوار دروغ بگوید و افتراء و تهمت بزند:

إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: (۲)

هر گاه آیات ما را بر هر متجاوز گناه پیشه بخوانند گوید: افسانه پیشینیان است!! این چنین نیست که می گویند، بلکه سبب تهمتشان به قرآن این است که گناهایی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته که حقایق را افسانه می پندارند.

قرآن و قلب مثبت

قلبی که در این دنیا آراسته به توحید و ایمان به حقایق و یقین به آخرت است، و نیز قلبی که افق طلوع نور نبوت و خورشید هدایت و شمس ولایت

ص: ۱۸۳

۱-۱ - حشر ۱۴.

۲-۲ - مطففین ۱۳-۱۴.

است، و نسبت به حق در قله فروتنی و خشوع و تضرع و زاری قرار دارد، و از عشق و محبت به واقعیات هستی و امور معنوی لبریز است و به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرت از رذایل و زشتی هائی چون نفاق، حسد، بخل، حرص، کبر، غرور، ریا، کینه، پاک است، قرآن مجید آن قلب را با صفت سلیم یاد کرده و چنین قلبی را در قیامت کبری و محشر عظمی نفع رسان به صاحبش می داند، و گوهر گرانی که در بازار آخرت از طرف خداوند در برابر بهشت خریداری می شود.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: (۱)

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمیدهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و آلودگی ها و آراسته به ایمان] به پیشگاه خدا بیاورد.

دلی که به خدا و اولیاء عظامش و آیات کتابش، و حقایقی که در زندگی جنبه کاربردی مثبت دارد روی کرده و به آنچه غیر خدا و بی ارتباط به خداست پشت نموده و صاحبش را با کمک فرهنگ الهی به سوی مقام قرب و لقاء و به جانب رضایت حق میبرد، به راستی پاداشی جز بهشت عنبر سرشت ندارد:

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَّنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: (۲)

و بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می کنند بی آن که فاصله ای با آنان داشته باشد، به آنان می گویند این همان است که در دنیا به شما وعده داده شد، این جایگاه رفیع برای هر کسی است در دنیا به سوی خدا باز می گشته و حافظ و نگهبان عهد و پیمان الهی و حقوق خدا و مردم بوده است، همان کسی که در نمان از خدای رحمان میترسید و دلی رجوع کننده به سوی خدا آورده است.

عبرت آموختن و پند گرفتن از سرگذشت های شیرین و مثبت و تلخ و منفی ملت ها گذشته آثار تربیتی شگرفی در وجود انسان دارد، سرگذشت ها برای

ص: ۱۸۴

۱-۱ - شعراء ۸۸-۸۹.

۲-۲ - ق ۳۱-۳۳.

مطالعه کنندگان و شنوندگان زنگ بیدارباش و هشدار بس مؤثر در حیات آدمیان است، سرگذشت ها درس زندگی برای قافله انسانی است، انسان ها می توانند از امور مثبت زندگی گذشتگان و خصلت های منفی و روش های غلط آنان پند گرفته خود را به جهات مثبت که منبع منافع است بیارایند، و خیمه حیات را از جهات منفی که مایه زیان و خطر است پاک نگاه دارند، این همه در صورتی است که انسان به جریانات حیات گذشتگان بیندیشد و علل پیروزی و شکست آنان را با عمق قلب که از وسایل درک و فهم است دریابد، و به داستان شیرین و تلخ پیشینیان برای درس گرفتن گوش بسپارد، و شنیده ها را فرا گرفته با آن برخورد صحیح نماید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۱)

بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی نیروی درک و فهمش زنده و در کار است، یا با تأمل و دقت به سرگذشت ها گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.

قلبی که مطمئن به ایمان است، و به زلف حقیقت گره خورده، و افق طلوع توحید، و در حال یقین به آخرت است، و در هیچ شرایطی حاضر به جدائی از حق نیست، اگر در محاصره دشمنان برای مصلحت برتر از آنچه در دل دارد بیزاری جوید و خود را از دست دشمنان با این نقشه و طرح برهاند تا به اسلام و اهل ایمان خدمت بیشتر نماید نه این که گناهکار نیست بلکه مورد رحمت خدا و تدبیرش پذیرفته و خودش معذور است.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ: (۲)

ص: ۱۸۵

(۱-۱) - ق ۳۷.

(۲-۲) - نحل ۱۰۶.

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر گردد [البته به عذاب دنیا و آخرت گرفتار آید] مگر کسی که در محاصره دشمن و فشار و آزار او به اقرار به کفر و دست برداشتن از حق مجبور گشته ولی قلبش مطمئن به ایمان است، که او را در این زمینه حرج و گناهی نیست، زیرا اقرار او به کفر و دست برداشتنش از حق زبانی و ظاهری بوده و خللی در ایمانش ایجاد نشده است.

ایمان واقعی به پروردگار و روز قیامت آثار عجیبی در باطن و ظاهر انسان دارد، ایمان جدی و حقیقی خورشیدی است که انسان را در گردونه رشد و کمال قرار می دهد و وی را به سوی عبادت و خدمت به خلق به حرکت وا میدارد، و نظمی استوار بر زندگی حاکم می کند و از انسان کوهی از وقار و وفا و صفا و درستی و صدق و امانت می سازد و از همه بالاتر این که دل انسان را برای دریافت حقایق و فیوضات ربانیه و الهامات الهیه هدایت می کند:

وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: (۱)

و هر کس مؤمن به خدا شود خدا قلبش را [به سوی حقایق و فیوضات و ثبات در ایمان] هدایت می نماید.

اضطراب و ناامنی درونی بیماری خطرناک و حالت بسیار شومی است که زیان های سختی در ناحیه جسم و روان ببار می آورد و چه بسا دنیا و آخرت انسان را از دست می گیرد.

اضطراب و ناامنی موجب بسیاری از امراض، و بن بست ها و سبب ناامیدی و حرمان و مورث رنج و آزار اطرافیان و گاهی علت مرگ ناگهانی و محروم شدن از حیات و زندگی است.

داروی این بیماری خطرناک که باید قلب آن را مصرف کند و به درمان و شفا برسد و از برکتش اضطراب و ناامنی از خیمه وجود انسان رخت بر بندد، و آدمی را در آرامش و امنیت قرار دهد تا در سایه آن بتواند به راحتی مسیر زندگی را با

ص: ۱۸۶

حرکات مثبت طی کند، و به مقاصد عالی دست یابد، و سعادت دنیا و آخرتش را تأمین نماید یاد خداست.

توجه قلب به خدا که منبع همه خیرات و برکات و حلال همه مشکلات، و شفابخش همه بیماری ها، و نجات دهنده گرفتاران از گرفتاری ها، و فریادرس بیچارگان، و آمرزنده گناهان، و فیض بخش به محتاجان و نیازمندان است عامل آرامش درون و امنیت باطن و ضامن خیر دنیا و آخرت آدمی است.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: (۱)

آگاه باشید دلها فقط به یاد خدا آرامش می یابد.

برترین مرتبه ایمان، ایمانی است که در سرزمین قلب ثابت و استوار باشد و در برابر طوفان حوادث و مصائب و بلاها و سختی ها و مشکلات ضربه و زبانی نبیند، ایمانی که در دنیا و آخرت همراه انسان باشد، و آدمی در همه لحظات از منافع آن بهره مند، و همواره مورد توجه و عنایت خدا باشد و هر لحظه بر ارزش معنوی انسان بیفزاید.

کسی که خواهان چنین ایمانی برای قلب خود است باید علاوه بر عبادت خدا و خدمت به خلق به طور پیوسته و مداوم، از دوستی و هم گرائی با دشمنان خدا گرچه از نزدیک ترین خویشان و اقربایش باشد جداً پرهیزد و تلخی جدا زیستن از آنان و فرهنگشان را بر خود هموار نماید.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا

ص: ۱۸۷

۱-۱) - رعد ۲۸.

۲-۲) - مجادله ۲۲.

فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانانش باشند، اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار نموده و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هائی که از زیر درختانش نهرها جاری است در می آورد، در آنجا جاودانه اند خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خشنودند اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

بررسی آیات شریفه قرآن در رابطه با قلب به طور گسترده و تحقیق در آثار قلب مثبت و عوارض قلب منفی کاری بس سنگین و بی تردید نیازی به دانشی وسیع و زمانی طولانی دارد به این خاطر از ادامه آن صرف نظر نموده و رشته بحث را در این مسئله به روایات استوار و حکیمانه پیامبر و اهل بیت طاهرینش می سپارم.

قلب در آئینه روایات و معارف الهیه

شرافت و برتری انسان که به وسیله آن فوق همه موجودات قرار می گیرد بی تردید از برکت استعداد او نسبت به معرفت و شناخت حضرت حق است، شناختی که جمال و کمال و افتخارش در دنیا و توشه و ذخیره اش در آخرت است.

انسان با قلبش برای شناخت حق و معرفت به حضرت او مستعد و آماده می شود نه به عضوی از اعضایش، عالم و آگاه به حق و عامل برای خدا قلب است نه دیگر نواحی وجود انسان.

کوشای به سوی حق و نزدیک شونده به حضرت دوست و کشف کننده آنچه نزد خدا و در حریم اوست قلب است.

اعضا و جوارح پیروان و خادمان و فرمانبرداران قلب هستند و جایگاهشان جایگاه ابزار و آلات است که قلب آنها را به کار می گیرد.

موقف قلب نسبت به اعضا و جوارح موقف مالک نسبت به برده و ارباب نسبت به رعیت و صنعت گر نسبت به ابزار است.

قلب هرگاه از غیر حق خالی و سالم باشد مقبول خداست، و چون غرق در امور غیر حق باشد محبوب از حضرت محبوب است، آنچه از عبد خواسته اند در حقیقت از قلب خواسته شده، و مخاطب به تکالیف و مسئولیت ها قلب است، پاداش و کیفر مربوط به اوست، قلب است که چون از رذایل تزکیه شود آماده قرار گرفتن در مقام قرب می شود، و چون به زشتی ها آلوده گردد، و در چاه عیب و نقص افتد، گرفتار محرومیت از رحمت حق شود.

در حقیقت مطیع خدا اوست و اوست که انوار عبادات را بر دیگر اعضا و جوارح می تاباند و پخش می کند، و بی تردید عصیان گر واقعی بر خدا اوست که آثار زشتی ها را بر اعضا و جوارح جاری می کند.

خوبی ها از افق وجود انسان به نورانیت او آشکار می گردد، و زشتی ها از شومی تاریکی او بر انسان ظاهر می شود، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست.

قلب است که هرگاه انسان به حقیقت آن آگاه گردد و او و شئونش را بشناسد خود را شناخته، و چون خود را بشناسد خدا شناخته است، و اگر نسبت به آن جاهل باشد قطعاً به غیر آن جاهل تر است و یقیناً انسان بدون شناخت قلب نه خود را شناخته و نه خدا را و نه غیر خدا را.

متأسفانه اکثر مردم به قلب و شئون قلب خود ناآگاهند، و بین آنان و قلبشان حایل و حاجب قرار دارد و نشانه قرار داشتن حایل این است که به مشاهده حقیقی قلب و مراقبت از او و درک صفاتش، و کیفیت زیر و رو شدنش در دست قدرت خدا و این که چرا گاهی میل به اسفل سافلین و زمانی رغبت به اعلا علیین دارد موفق نمی شوند.

آری کسی که قلبش را نشناسد و به شئون و صفات آن عارف نشود تا به مراقبت و رعایت او برخیزد، و حقایقی که از خزائن ملکوت بر او ظاهر می شود و می درخشد رصد کند از کسانی است که به بیماری خود فراموشی که از بدترین بیماری ها است دچار آمده (۱) چنان که حضرت حق می فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: (۲)

و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد، اینان همان بیرون رفتگان از مدار انسانیت اند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان للقلب اذنين فاذا هم العبد بذنب قال له روح الايمان: لا- تفعل و قال له الشيطان: افعل و اذا كان على بطنها نزع منه روح الايمان:» (۳)

برای قلب دو گوش است، زمانی که انسان آهنگ گناه کند روح ایمان به او می گوید انجام نده و شیطان به او می گوید به گناه برخیز چون با گناه درآمیزد روح ایمان از او کنده می شود.

از رسول خدا روایت شده:

«فی الانسان مضغه اذا هی سلمت و صحت سلم بها سائر الجسد، فاذا سقمت سقم لها سائر الجسد و فسد و هی القلب:» (۴)

در انسان پاره گوشتی است چون سالم و صحیح باشد دیگر اعضاء جسد در پرتو سلامت او سالم است، و هنگامی که بیمار باشد به خاطر او دیگر اعضاء بدن بیمار و فاسد است و آن پاره گوشت قلب است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«اذا طاب قلب المرء طاب جسده، و اذا خبث القلب خبث الجسد:» (۵)

هنگامی که قلب انسان پاک و پاکیزه باشد جسم و بدنش پاک است، و چون قلب آلوده باشد جسد هم آلوده خواهد بود.

ص: ۱۹۰

۱- ۱) - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۳ بحار ج ۷۰، ص ۳۴.

۲- ۲) - حشر ۱۹.

۳- ۳) - کافی ج ۲، ص ۲۶۷.

۴- ۴) - بحار ج ۷۰، ص ۵۰، حدیث ۴.

امیر المؤمنین (ع) به فرزندش فرمود: پسر من

«ان من البلاء الفاقه و اشد من ذلك مرض البدن و اشد من ذلك مرض القلب، و ان من النعم سعه المال و افضل من ذلك صحه البدن و افضل من ذلك تقوى القلوب:» (۱)

از مصائب رنج ها فقر و تهیدستی است و بدتر از آن بیماری بدن و سخت تر از آن بیماری قلب است، و از نعمت ها گشایش و سعه مالی است و بهتر از آن سلامت بدن و برتر از آن تقوای قلب است.

از حضرت باقر (ع) نقل شده است:

«القلوب ثلاثه: قلب منكوس لا يعثر على شئ من الخير و هو قلب الكافر، و قلب فيه نكته سوداء فالخير و الشر فيه يعتلجان فما كان منه اقوى غلب عليه و قلب مفتوح فيه مصباح يزهر فلا يطفأ نوره الى يوم القيامة و هو قلب المؤمن:» (۲)

قلب ها سه نوع است: قلبی است و از گون که بر چیزی از خیر پی نمی برد و آن قلب کافر است، و قلبی است که در آن نقطه سیاهی وجود دارد که خیر و شر در آن در تلاطم اند، پس هر کدام از خیر و شر نیرومندتر گردد بر دیگری چیره می شود، و قلبی گشاده است که در آن چراغی درخشنده است و نورش تا قیامت خاموش نمی گردد و آن قلب مؤمن است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از پیامبر روایت می کند:

«من علامات الشقاء جمود العين و قسوه القلب و شده الحرص في طلب الرزق و الاصرار على الذنب:» (۳)

از نشانه های بدبختی چشم بی اشک و سنگدلی، و حرص شدید در طلب رزق و پافشاری بر گناه است.

و نیز آن حضرت به امیر المؤمنین فرمود:

«يا على اربع خصال من الشقاء: جمود العين و قساوه القلب و بعد الامل و حب البقاء:» (۴)

چهار خصلت از تیره بختی است: چشم بی اشک، و سنگدلی، و آروزهای غیر قابل دسترسی، و عشق به ماندن در دنیا است.

ص: ۱۹۱

۱-۱ - امالی طوسی ج ۱، ص ۱۴۶.

۲-۲ - بحار ج ۵۰، ص ۵۱، ج ۹.

۳-۳ - خصال ج ۱، ص ۱۱۵.

۴-۴ - بحار ج ۷۰، ص ۵۲، حدیث ۱۲.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

شگفت‌ترین چیزی که در انسان است قلب اوست و برای قلب موادی از حکمت و اضدادی خلاف حکمت است، اگر امید و دلگرمی نسبت به دنیا برای آن پیش آید طمع او را به خواری می‌نشانند، و اگر طمع او را به جنب و جوش وادارد حرص او را به هلاکت دچار می‌کند، و اگر ناامیدی و یأس بر او چیره شود غصه و اسف او را می‌کشد، و اگر خشم و غضب به او برسد غیظ سنگین بر او حمله ور گردد، و اگر خود را به خوشی و رفاه خوشبخت ببیند تحمل سختی و بلا را فراموش می‌کند، و اگر ترس و بیم به او برسد، پرهیز و حذر او را گرفتار می‌کند و اگر امنیت به او فراخی و وسعت ندهد غفلت او را می‌رباید، و اگر نعمت بر او تازه شود رشک و حمیت او را می‌گیرد و اگر مصیبتی به او برسد بی‌تابی او را رسوا می‌کند، و اگر ثروتی جمع کند ثروتمندی او را به طغیان آرد، و اگر تهیدستی او را بگذرد بلا او را سرگرم مشغول سازد، و اگر گرسنگی او را بی‌تاب کند ناتوانی او را از پای اندازد، و اگر پرخوری کند سیری بیش از اندازه وی را افسرده نماید، هر کوتاهی برای او زیان آور، و هر زیاده روی برای او مفسده‌انگیز است. (۱)

حضرت صادق (ع) به مردی فرمود: فلانی بدان و آگاه باش که جایگاه قلب نسبت به بدن جایگاه امام و پیشوا نسبت به مردم است که اطاعت از امام بر مردم واجب است، آیا نمی‌بینی همه اعضاء سپاهی برای قلب هستند و ترجمان وضع او، و اداکننده خواسته‌های او.

دو گوش، دو چشم، بینی، دهان، دو دست، دو پا و عضو شهوت، قلب هرگاه آهنگ نظر کند انسان دو چشم خود را می‌گشاید، و هرگاه قصد شنیدن نماید دو

ص: ۱۹۲

گوش برای شنیدن تحریک می شود و راه های شنیدن باز می گردد، و چون آهنگ بو کشیدن کند با بینی استشمام می کند و چون اراده سخن گفتن نماید با زبان سخن می گوید، و چون نیت حرکت کند دو پا به حرکت می آید، و هنگامی که قصد شهوت نماید عضو شهوت به حرکت می آید، همه اعضا و جوارح از جانب قلب کار می کنند، اینگونه شایسته است که از پیشوا اطاعت شود زیرا فرمان ویژه اوست. (۱)

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

برای انسان چهار چشم است: دو چشم است که به وسیله آنها کار دین و دنیایش را نظر می کند و دو چشم است که امور آخرتش را به وسیله آن دو ملاحظه می نماید، هرگاه خدا خیری برای بنده اش بخواهد دو چشم قلبش را می گشاید پس به آن دو چشم غیب و آخرت را می نگرد، و اگر غیر آن را بخواهد دو چشم قلب را وا می گذارد. (۲)

حضرت صادق (ع) می فرماید پدرم همواره می فرمود:

«ما شیء افسد للقلب من الخطیئه ان القلب لیواقع الخطیئه فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اسفله اعلاه و اعلاه اسفله:» (۳)

چیزی برای قلب فاسد کننده تر از گناه نیست، بی تردید قلب به گناه می افتد و همواره به آن ادامه می دهد تا جائی که پستش برتر، و برترش پست می شود.

از حضرت موسی بن جعفر (ع) به روایت علی بن جعفر نقل شده:

«اوحی الله عزوجل الی موسی (ع) یا موسی لا تفرح بکثره المال و لاتدع ذکری علی کل حال فان کثره المال تنسی الذنوب و ان ترک ذکری یقسی القلوب:» (۴)

ص: ۱۹۳

۱-۱ - بحار ج ۷۰، ص ۵۲.

۲-۲ - خصال ج ۱، ص ۱۱۴.

۳-۳ - بحار ج ۷۰، ص ۵۴.

۴-۴ - بحار ج ۷۰، ص ۵۵.

خدا به موسی وحی فرمود: ای موسی به فراوانی ثروت شادمان نباش، و یادم را در هیچ حالی ترک نکن، زیرا فراوانی ثروت گناهان را از یاد می برد، و ترک یادم دلها را گرفتار قساوت می کند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ما جفت الدموع الالقسوه القلب، و ما قست القلوب الا لكثرة الذنوب.» (۱)

چشم ها از اشک خشک نشد مگر به خاطر سنگدلی و قلب ها سیاه و سخت نشد مگر بخاطر گناهان.

در کتاب فقه الرضا روایت شده:

«ان الله في عباده آتیه و هو القلب، فاحبها اليه اصفاها و اصلبها و ارقها، اصلبها في دين الله و اصفاها من الذنوب و ارقها على الاخوان.» (۲)

برای خدا در بندگانش ظرفی است و آن قلب است، محبوب ترین قلب نزد خدا صاف ترین و سخت ترین و نرمترین آنها است، سخت ترینش در دین، و صاف تر و پاک ترینش در گناهان و نرم ترینش نسبت به برادران.

از رسول خدا روایت شده در مناجاتی که حضرت داود با خدا داشت گفت:

«الهی لكل ملك خزانه فاین خزانتک؟ قال جل جلاله: لی خزانه اعظم من العرش و اوسع من الكرسي و اطيب من الجنه و ازین من الملكوت، ارضها المعرفه، و سماءها الايمان، و شمسها الشوق، و قمرها المحبه، و نجومها الخواصر، و سحابها العقل، و مطرها الرحمه، و اثمارها الطاعه، و ثمرها الحكمه، و لها اربعة ابواب: العلم والحلم والصبر والرضا الا وهي القلب.» (۳)

خدایا برای هر پادشاهی خزانه ای است، خزانه تو کجاست؟ خدای بزرگ فرمود: برای من خزانه ای است بزرگ تر از عرش، وسیع تر از کرسی، پاکیزه تر از بهشت، و زیباتر از ملکوت، زمینش معرفت، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهش محبت، ستارگانش مطالب استوار در ذهن، ابرش عقل، بارانش رحمت، میوه هایش طاعت، محصولش حکمت است، برای آن چهار در است: علم، بردباری، صبر و رضا است بدانید که آن خزانه قلب است.

ص: ۱۹۴

۱-۱ - علل شرایع ج ۱، ۷۷.

۲-۲ - بحار ج ۷۷، ص ۵۶، حدیث ۲۶.

۳-۳ - بحار ج ۷۰، ص ۵۹، به نقل از غوالی الثالی.

ابوحامد غزالی در احیاء العلوم و محدث بزرگ و فیلسوف عالی قدر در کتاب پر قیمت محجه البیضاء درباره قلب گفته اند:

بدان که مثل قلب مثل قلعه ای استوار است، و شیطان دشمنی است که می خواهد وارد این قلعه شود و آن را تملک نماید و بر آن چیره گردد، و حفظ این قلعه از هجوم دشمن ممکن نیست جز به پاسداری از درهای قلعه و روزنه های ورودی اش و کسی که درهای ورودی این قلعه را نمی شناسد قدرت پاسداری از درهای آن را ندارد.

حفظ قلب از فساد شیطان واجب است واجبی بر هر انسان مکلف و چیزی که جز به آن نمیتوان به واجب رسید قطعاً واجب است، انسان به دفع شیطان قدرت پیدا نمی کند مگر درهائی که شیطان از آن وارد می شود بشناسد، پس شناخت درهای ورودی شیطان واجب است و این درها و منافذ ورود شیطان صفات منفی و ناپسند آدمی است که زیاد و فراوان است و ما در این بخش به درهای بزرگ و عظیمی که شیطان از آنها به قلب وارد می شود اشاره می کنیم.

از درهای عظیمی که ورود شیطان را به قلب میسر می کند حرص و حسد است، هر گاه انسان به چیزی حرص و میل شدید بورزد این صفت ناپسند او را کور و کر می سازد مگر نه این است که پیامبر اسلام فرمود:

«حبك الشئ یعمی و یصم:» (۱)

عشق و رزی ات به چیزی تو را کور و کر می کند.

نور بصیرت در وجود انسان حقیقتی است که درهای ورودی شیطان را می شناسد، هنگامی که حرص و حسد این نور را بپوشاند نور بصیرت از دیدن و شناخت باز می ماند و فرصت برای شیطان فراهم می گردد پس هر چه که حریص

ص: ۱۹۵

را به شهواتش برساند نزد او زیبا جلوه می دهد گرچه از قبیل منکر و فحشا باشد، در فضای کوردلی است که انسان منکر را منکر و فحشا را فحشا نمی بیند بلکه منکر و فحشا به نظر او زیبا و نیکو می آید و به این خاطر به سوی آن و برای به دست آوردن آن حرکت می کند.

روایت شده زمانی که نوح در کشتی قرار گرفت و از هر نوع موجود به همان گونه که فرمان یافته بود یک جفت در آن قرار داد، فردی مسن را در کشتی دید که او را نشناخت، به او گفت برای چه و چگونه در این کشتی وارد شدی؟ گفت برای ضربه زدن به قلب یارانت آمده ام تا دلشان با من و بدنشان با تو باشد! نوح گفت: ای دشمن خدا بیرون شو که تو از درگاه حق رانده شده ای، ابلیس گفت: پنج چیز است که به وسیله آنها مردم را هلاک می کنم من سه چیز آن را به تو می گویم و دو چیز آن را پنهان می دارم، خدا به نوح وحی کرد به سه چیز از آن پنج چیز نیازی نداری او را فرمان ده که دو مرحله ی آن را برایت بگوید، پس نوح به او گفت: آن دو چیز چیست؟ گفت: دو وسیله ای است که مرا انکار نمی کنند و از من برای هلاک کردن مردم تخلف نمی نمایند، مردم را حرص و حسد به هلاکت نشانید، بر اثر حسد بود که من به لعنت دچار شدم و شیطان رجیم گشتم، و ایا حرص صفتی بود که توانستم به وسیله آن درخت ممنوعه را بر آدم حلال کردم و با بیرون شدنش از بهشت به مقصودم رسیدم. (۱)

از درهای بزرگ و خطرزائی که شیطان میتواند از آن وارد قلب گردد و بر آن چیره شود و هر گونه که بخواهد این عضو حساس را جهت دهد خشم و شهوت است، خشم دیوی قاتل و غولی کشنده برای عقل است هنگامی که سپاه عقل ناتوان شود سپاه شیطان هجوم می کند، و هر گاه انسان دچار خشم شود شیطان با او به بازی می نشیند چنان که کودک با توپ سرگرم بازی می شود.

ص: ۱۹۶

در روایت آمده ابلیس با موسی دیدار کرد و به او گفت: خدا تو را برای ابلاغ پیام هایش برگزید و با تو سخن گفت، من از مخلوقات خدایم که گناهی مرتکب شدم علاقه دارم توبه کنم برای من نزد خدا شفاعت کن که توبه ام را بپذیرد موسی گفت از خدا برای تو درخواست پذیرش توبه می کنم، بر این اساس موسی برای ابلیس درخواست قبول توبه کرد، خطاب رسید درخواستت برای ابلیس پذیرفته است او را فرمان ده بر قبر آدم سجده کند، موسی ابلیس را دید و به او گفت از تو خواسته اند به قبر آدم سجده کنی تا توبه ات پذیرفته شود، ابلیس از سجده بر قبر آدم امتناع کرد و تکبر ورزید و از فرمان حق دایر بر سجده بر قبر آدم خشمگین شد و گفت: من در حالی که آدم زنده بود به او سجده نکردم، اکنون به قبر او سجده کنم!!

سپس به موسی گفت: تو به خاطر این که برای من نزد خدا شفاعت کردی بر من حق پیدا کردی پس لازم است تو را هشدار دهم که مرا در سه موقعیت به یاد داشته باش تا به وسیله من دچار هلاکت نگردی، هنگام خشم توجه داشته باش که وجودم در قلبت و دو چشمم در دو چشم توست، چون خود را از خشم و آتارش حفظ کنی قلبت را از من خالی و دو چشمت را از دو چشم من آزاد نموده از هلاک شدن در امان می مانی، من هنگام خشم تو و غضبت چون خون در همه وجودت در حرکت و رفت و آمدم.

و نسبت به من در هنگام جنگ حق علیه باطل توجه داشته باش که در آن موقعیت من سراغ فرزند آدم می آیم و فرزندان و همسرش و اهلش را بیادش می اندازم تا از جهاد دلسرد گردد و به جنگ پشت کند.

و تو را از نشست و برخاست و خلوت کردن با زن نامحرم بر حذر میدارم زیرا من او را نزد تو فرستاده ام و تو را به جانب او گسیل داشته ام (۱).

شیطان در این داستان به شهوت و خشم و حرص اشاره کرده زیرا فرار از جهاد بر پایه حرص بر دنیا است، و امتناع از سجود بر آدم منشأ حسد است که از بزرگترین درهای ورودی او به باطن انسان است.

برخی از انبیاء به ابلیس گفتند: به چه چیز بر فرزندان آدم چیره می شوی؟ گفت: آنان را هنگام خشم و خواسته های بی مهار به اسارت می گیرم.

از درهای ورودی شیطان به قلب انسان عشق آدمی به آراستن خویش به لباس و جمع کردن انواع ااث چشم گیر برای زندگی و ساختن خانه زیبا و مزین به انواع وسایل و گچ بری و آئینه کاری و وسائل گوناگون روز است، ابلیس چون این امور را بر قلب انسان چیره و حاکم می بیند در قلب تخم گذاری نموده و تولید جوجه می کند تا لشگری از خود فراهم آورده و همه نواحی قلب را تسخیر کند، او همواره انسان را وسوسه نموده و دعوت می کند که خانه اش را به هر صورت ممکن آباد سازد و نوسازی نماید و سقف و دیوارش را به انواع زینت ها بیاراید و هر چه میتواند به بنای آن اضافه کند و بدن را به لباس های گوناگون بیاراید و بهترین مرکب ها را فراهم نماید و با دل انسان کار می کند که این راه را بدون بازگشت تا پایان عمر ادامه دهد و در این زمینه از وضعی به وضع دیگر منتقل گردد تا عمرش سر آید و اجلس برسد و او هم چنان در راه شیطان و اسیر هوا بماند!!

از درهای عظیم دیگر که راه ورود ابلیس به باطن است سیری و پرخوری است گرچه غذای پاک و حلال باشد، قطعاً سیری و پرخوری به شهوات به ویژه

ص: ۱۹۸

شهوت جنسی نیرو می دهد و مسلماً شهوات اسلحه شیطان است که با آن انسان را به اسارت در آورده بر او چیره می گردد.

در روایت آمده: ابلیس در برابر یحیی (ع) آشکار شد و یحیی قفل های زیادی را نسبت هر چیز در او دید پرسید این قفل ها چیست؟ گفت اینها شهوات است که به وسیله آنها بلا- و زخم بر بنی آدم می زنم، یحیی گفت در این قفل ها برای من هم سهمی هست؟ ابلیس گفت: چون شکم از غذا سیر کنی و پر خوری نمائی تو را نسبت به نماز و ذکر ثقیل سنگین نموده و زمین گیر می کنم، یحیی گفت برای من در پر خوری زیانی غیر این هست؟ گفت: نه یحیی گفت: به خدا سوگند بر عهده ی من است که هرگز شکم را از غذا سیر نکنم، ابلیس هم گفت: به خدا سوگند بر من است که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم. (۱)

از درهای ورودی شیطان به قلب طمع به مردم است، هنگامی که طمع بر قلب چیره گردد، ابلیس پیوسته ظاهر سازی و خود آرائی را در برابر کسی که آدمی به او طمع دارد در نظرش نیکو جلوه می دهد تا جائی که انواع ریا و پوشانیدن حقیقت و جلوه دادن غیر آنچه را که در انسان است به انسان تحمیل می کند در حدی که مورد طمع را به صورت معبود در قلب انسان می آراند و در این مرحله است که آدمی پیوسته در اندیشه محبوب نمودن خویش در برابر طرف برمی آید و این که از هر راه ممکن خودش را به گردونه آن محبوبیت در آورد و کمترین حال او این می شود که طرف خود را به آنچه در او نیست و سزاوارش نمی باشد ستایش کند و مدح و تعریف نماید، و با او به قیمت ترک امر به معروف و نهی از منکر نر می به خرج دهد و در مقام سازش بر آید.

از دیگر درهای ورودی شیطان به قلب عجله و شتاب زدگی در امور و دوری از اندیشه در عاقبت کار و اجتناب از تفکر در برخوردارهاست.

از رسول خدا روایت شده:

ص: ۱۹۹

شتاب ورزی از شیطان و درنگ و تأمل از خداست بر انسان لازم است که انجام همه امور و کارهایش را بر اساس بصیرت و معرفت قرار دهد و بصیرت و معرفت نیازمند تأمل و مهلت است و شتاب و عجله فرصت بصیرت و آگاه شدن را به نسبت به هر کاری و عاقبت آن از انسان سلب می کند، در فضای شتاب و عجله است که شیطان از جایی که انسان پی نمی برد شر و زیانش را رواج داده و وارد حوزه حیات و زندگی آدمی می کند.

در روایت آمده هنگامی که عیسی به دنیا آمد همه شیاطین نزد بزرگشان ابلیس آمدند و گفتند: همه بت ها به صورت واژگون شده اند، گفت در مکان شما حادثه ای اتفاق افتاده، همه جا را گشت ولی چیزی نیافت تا دید عیسی به دنیا آمده و فرشتگان الهی اطراف او جمع اند، به سوی شیاطین بازگشت و گفت شب گذشته پیامبری به دنیا آمده، زنی در دنیا حامله نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من نزدش حاضر بوده ام جز این مولود، پس از این زمان از این که مردم بت ها را به عنوان معبود پرستند ناامید باشید اگر می خواهید بنی آدم را بفریبید از جانب شتاب و عجله نزد آنان آئید!

از درهای بزرگی راه ورود شیطان به قلب است و دری از آن عظیم تر نیست ثروت و مال و پول و منال است و به دنبال آن اثاث و ابزار زندگی و مرکب و محل کسب و مغازه و کارخانه و خانه قصر مانند و باغ و امثال آن.

در این زمینه ها هر چه که مازاد بر نیاز و احتیاج باشد همان جایگاه شیطان و مرکز استقرار او و کمین گاهش برای صید آدمی است.

کسی که به اندازه کفاف و به مقدار احتیاج و گذران امور زندگی اش دارد خیالش راحت و نفسش آرام و قلبش فارغ از هم و غم است، اگر بر فرض یک میلیون تومان به طور ناگهان پیدا کند صدها رشته خواسته و شهوت از قلبش

ص: ۲۰۰

برانگیخته می شود که هر خواسته و شهوتی برای تحققش نیاز به یک میلیون تومان دیگر دارد، اینجاست که آن یک میلیون اولیه برای او کافی نیست بلکه خواستار چند میلیون است تا خانه ای اشرافی بخرد، و آن خانه را از اثاث و ابزار مناسب آن پر کند، و کارگر و کارمند برای اداره امور خانه و بیرون استخدام نماید، و بدن خود و اهل و عیالش را با لباس های فاخر و گران قیمت بپوشاند که هر یک از اینها برنامه دیگری را می طلبد که در چهارچوب زندگی نهایت ندارد، و از این طریق است که انسان دچار غفلت و نسیان و دور شدن از عبادت و بندگی می شود و چون قارون غرق در مادیت می گردد و عاقبت در هاویه و عمق دوزخ افتاده و همه درهای نجات به رویش مسدود می شود!

از ثابت نامی روایت شده: هنگامی که پیامبر عزیز اسلام مبعوث به رسالت شد ابلیس به لشگریانش و شیاطین زیر مجموعه اش گفت: حادثه ای به وقوع پیوسته بنگرید چیست آنان روانه شدند و به جستجو برآمدند سپس نزد او برگشته و گفتند: چیزی به دست نیاوردیم، ابلیس گفت: من برای شما خبر حادثه اتفاق افتاده را می آورم رفت و برگشت و گفت محمد (علیهما السلام) مبعوث به رسالت شده پس شیاطین زیر دستش را سراغ اصحاب پیامبر فرستاد وی آنان ناامید از فریب دادن یاران پیامبر بازگشتند و به ابلیس گفتند ما تاکنون چنین قومی را نیافته بودیم که به آنان هجوم بریم و در گناه را به رویشان باز کنیم ولی آنان به نماز برخیزند و زحمات ما را نابود سازند، ابلیس گفت آنان را مهلت دهید شاید دنیا به آنان رو کند و شما از طریق آن به فریب آنان موفق گردید.

از دیگر درهای بزرگ که راه ورود شیطان به باطن انسان می باشد بخل و ترس از تهیدستی است که این دو صفت بسیار مذموم انسان را از اتفاق و صدقه و کار خیر

باز می دارد و آدمی را به ثروت اندوزی و انباشته کردن مال و منال می کشاند و نهایتاً مستحق عذابی می کند که قرآن به ثروت اندوزان وعده داده است.

از قول شیطان نقل شده که در مسئله بخل و خوف از فقر آدمیان بر من چیره نشده اند تا از دام من بگریزند و نسبت به سه چیز هرگز بر من چیره نخواهند شد هنگامی که از آنان بخواهم ثروت را از طریق نامشروع به دست آورند، و در غیر طریق صحیح انفاق کنند، و از پرداخت حقوق مالی باز ایستند.

از آفات بخل و حرص پای بندی به مراکز تجارت و بازارها برای جمع کردن ثروت و هزینه کردن همه عمر در این مورد است.

ابو امامه از رسول خدا روایت کرده: هنگامی که ابلیس را به زمین فرود آوردند گفت پروردگارا مرا در زمین جای دادی و مطرود و رجیم نمودی برای من خانه ای قرار ده خطاب شد حمام، گفت درخواست مجلس و محفلی دارم خطاب شد بازارها و راه هائی که در آن جمعیت گرد می آید، گفت: طعامی مقرر کن خدا فرمود آنچه نام خدا بر آن برده نشود، گفت درخواست آشامیدنی دارم خدا پاسخ دهد هر نوع مستکننده، گفت موذن و اعلامکنندهای می خواهم، خطاب رسید وسائل نوازندگی و آلات موسیقی، گفت کتابی که بر مردم بخوانم، حضرت فرمود شعر و ترانه گفت مکتوب و نوشته ای برایم قرار ده خطاب رسید خال کوبی بر بدنها، گفت سخنی برایم مقرر فرما، خدا فرمود دروغ و کذب، گفت دام هائی برایم قرار ده خطاب رسید زنان بیتقوا و بیپروا که با عشوه و ناز عقل مردان را می ربایند.

مؤمن واقعی و مسلمان حقیقی و اهل الله کسی است که در این چند روزه عمر کوتاهش با توجه به خدا و لحاظ کردن قیامت به کمک عمل به احکام الهی و رعایت تقوا تمام درهای ورودی شیطان و وسوسه های او را به قلب ببندد و پیوسته

این درها را بسته نگه دارد تا قلب از آفات شیاطین در امان بماند و از این طریق خیر دنیا و آخرت انسان تأمین شده به خواست خدا به سعادت ابدی نائل گردد.

مدعی دینداری بخصوص کسی که خود را پیرو اهل بیت می داند، و شعار تشیع می دهد باید عمل و حرکات و منش و اخلاق و اطوارش این ادعا را تصدیق کند، اگر کسی مدعی مذهب اهل بیت باشد ولی اعمال و حرکاتش با اعمال و حرکات اهل بیت هماهنگ نباشد قطعاً در ادعایش کاذب و راه نجات بر او بسته است.

تشیع و دینداری با ادعا و گفتار تنها قابل قبول نیست، ادعای سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و علی بن ابی رافع و امثال اینان در شیعه بودن که عملشان با گفتارشان یکی بود ادعائی صادق و سخنی راست و درست است ولی کسی که ادعای دینداری و تشیع می کند ولی در عمل پیرو ابلیس و دنباله روی شیاطین و رنگ گرفته از مکتب یهود و نصرانیت و شکل گرفته از بیدینان است ادعایش در دنیا و در دادگاه های آخرت قابل قبول نخواهد بود زیرا دینداری و شیعه بودن به عمل است نه به لقلقه زبان.

مذهب اهل بیت که شاخه های پرمحصول درخت نبوت اند ترکیبی از عقاید حقه، و اعمال صالحه و اخلاق حسنه، و صلاح و سداد و عفت و اجتهاد و قناعت و کرامت و عبادت ربّ و خدمت به خلق و اجرای امر بمعروف و نهی از منکر و نیت پاک و تبلیغ دین و هدایت مردم به سوی خدا و روشن نگاه داشتن مشعل درستی و راستی و صدق و صداقت است، هرکس به اندازه گنجایش وجودیاش پای بند به این حقایق باشد، و در برابر هجوم فرهنگ بیگانه خود را حفظ کند، و خویش را از افتادن در دام ابلیس و جنودش نگاه دارد قطعاً در ادعای دینداری و به ویژه تشیع راست گفتار و در دنیا و آخرت اهل نجات و

همراه با سعادت و سلامت و امنیت همه جانبه و اهل بهشت است، در هر صورت موفقیت انسان در همه امور، و نجاتش از همه شرور در گرو قلب سالم و دل مملو از ایمان و داشتن عمل صالح می باشد، و جز این راه نجاتی برای احدی وجود ندارد

ص: ۲۰۴

أَقْتَطَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ

آیا شما اهل ایمان انتظار دارید که آن سخت دلان دعوت شما را به سوی اسلام بپذیرند؟! در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را همواره می شنیدند، سپس بعد از آن که معنا و مفهومش را درک می کردند به سبب دنیا طلبی و امور مادی به دل خواه خود تغییرش را می دادند در صورتی که می دانستند به کلام خدا و به مردم جویای حق خیانت می کنند.

شرح و توضیح:

پیامبر اسلام و مردم مؤمن با توجه به این که یهود دارای کتاب آسمانی و علم دین بودند، انتظار شدید و امید فراوان و طمع سخت داشتند که آنان پیش از هر طایفهای از طوایف ساکن در مدینه و اطراف آن و به شتاب و سرعت دعوت به اسلام و هدایت به قرآن را قبول کنند و در این زمینه کمترین عناد و لجاجتی نشان ندهند، ولی حضرت حق با بیان اوضاع یهود و موضع گفتنشان در برابر حق، و تکبر و نفاقشان، و سرسختی نشان دادنشان نسبت به آیات خدا و عدم توجهشان به معجزات و دلایل، و این که این طایفه موسی را بسیار آزرده و از عمل به تورات روی گرداندند و نسل های بعدشان پیامبران را کشتند و تا زمان بعثت پیامبر اسلام همواره در ظلم و خیانت و جنایت و همدستی با دشمنان حق بسر بردند، یکباره پیامبر و اهل ایمان را از تسلیم شدن این قوم به اسلام و قرآن، و پذیرش دعوت آن ناصحان و دلسوزان نا امید و مأیوس نمود.

قرآن مجید به پیامبر و مؤمنان که به شدت در دعوتشان به اسلام و هدایتشان به حق و قبولاندن واقعیات به یهود حرص می زدند و با همه وجود مشتاق بودند که این گروه به اسلام گرایش پیدا کنند و حق را بپذیرند، و در زمره مؤمنان قرار گیرند و به سعادت دنیا و آخرت برسند و همای خوشبختی را در آغوش گیرند، سابقه نکبت بار و قلب سخت تر از سنگ و پرونده سیاه و پر از جنایت یهود را متذکر می

شود و امید آنان را به ناامیدی تغییر می دهد و آن خیرخواهان را نسبت به حزن و غصه فراوانی که برای گمراهان داشتند تسلیت و دلداری می دهد.

بیان سرگذشت پر از ظلم و جنایت یهود در طول تاریخ در آیات پیش از آیه مورد بحث یعنی آیات ۴۰ تا ۷۴ برای بیان فلسفه و علت فراری بودن آنان از حق و عدم تمایل به اسلام و عدم پذیرش قرآن و نبوت پیامبر بزرگوار است.

از قومی که با دیدن آن همه معجزات شگفت انگیز و شنیدن آیات الهی حتی در کوه طور بدون واسطه فرشته و در دست داشتن انواع نعمت ها به کفر گرائیدند، و گوساله را به جای خدا به عنوان معبود انتخاب کردند و نسبت نادانی به موسی دادند، و آن بزرگ مرد ملکوتی و عرشی و هم سخن با خدا را مسخره کردند و پس از او از پاسخ به دعوت دیگر پیامبران خودداری نمودند، چه انتظار و امیدی باید داشت که به آسانی به نبوت پیامبر ایمان آورند و قرآن مجید را به عنوان وحی آسمانی بپذیرند، و به حقیقت مسلمان و مؤمن گردند؟!!

آنان نه از روی سهو و نسیان و جهل و نادانی بلکه از علم و عمد کلام خدا را که در آن حلال و حرام بیان شده بود و به وضوح اوصاف پیامبر در آن آمده بود از نظر معنا و مصداق تحریف کردند و تغییر دادند تا به درآمد دنیائی و کسب مال و ثروتشان و حفظ دیگر یهودی ها در جهل و غفلتشان و متولی بودنشان نسبت به کینه ها لطمه های وارد نشود و به این خیانت عظیم و تصرف نابجایشان در امور دینی واقف و آگاه بودند، و می دانستند که با تحریف معنوی و ظاهری کلام خدا اکثر یهود تا قیامت از هدایت محروم و از دست یابی به حق ممنوع و از یافتن راه سعادت باز می مانند، ولی بخاطر منافع مادی خود به این خیانت عظیم و جنایت بزرگ یعنی تحریف کلام خدا و بازداشتن مردم از اتصال به حق تن دادند و شقاوت ابدی، و تیره بختی دائمی و عذاب جاودانه قیامت را برای خود خریدند.

مسئله تحریف درموارد دین، و تغییر مفاهیم شرع، از گناهان بسیار بزرگی است که توبه از آن مشکل و کاری است که دیگران را از ورود به گردنه حق و درک حقیقت باز می دارد، و آنان را در چاه ضلالت و گمراهی نگاه میدارید و از دست یافتن به سعادت ابد محروم می نماید.

باید به این مسئله توجه داشت که دین پذیری و حقیقت خواهی، و اثر گرفتن از موعظه و پند و پای بند شدن به حقایق و التزام عملی به احکام الهی نتیجه دو واقعیت است:

۱- قلب بیدار ۲- گوش شنوا چنان که در قرآن مجید بیان شده:

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ: (۱)

یهود در همه زمان های پیش از بعثت پیامبر و در عصر ظهور رسول بزرگ اسلام قلبشان هم چون سنگ و سخت تر از آن بود لذا با این که حقایق را می فهمیدند مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ از قبول آن امتناع می ورزیدند، و بر اثر کثرت گناه و تداوم آن گوش شنوا را از دست داده و گوشگی چون گوش حیوانات پیدا کرده بودند به این خاطر از شنیدن صدای حق و ندای اهل حقیقت کر بودند و از تسلیم شدن در برابر دعوت پیامبر و مؤمنان امتناع داشتند.

یهود بر اثر عمای قلب و کری گوش، و تاریکی باطن، و حجاب های ظلمانی که در این روزگار هم همین گونه اند به تحریف حقایق و تغییر و تبدیل معانی و مفاهیم آیات خدا در تورات و حتی تحریف لفظی کتاب دست می بردند و آنچه را برابر با خواسته های نامشروعشان بود بر صفحات می نوشتند و به عنوان تورات بر مردم تحمیل می کردند و حتی از نیرنگ زدن و فریب و حيله برضد غیرخودشان به ویژه مؤمنان ابداً امتناع نداشتند تا جائی که صاحب جواهر فقیه

ص: ۲۰۷

بزرگ شیعه از تاریخ نویسی مشهور روایت می کند که گفته: «در زمان یکی از حاکمان از یهود خبیر جزیه خواستند، آنان مکتوبی به امضای معاویه پسر ابوسفیان و معاذبن جبل ارائه کردند که براساس آن پیامبر اسلام آنان را از جزیه معاف کرده بود، پس از تحقیق و بررسی معلوم شد که در زمان نوشته شدن این قباله، معاویه در مکه بوده و هنوز با فتح مکه به نفاق و اسلام ظاهری روی نیاورده بود و جریان فتح خبیر مربوط به پیش از فتح مکه بود و نیز روشن شد که معاذبن جبل نیز یک سال پیش از فتح از دنیا رفته بود و بدین وسیله آشکار شد که این قباله به نام رسول بزرگوار اسلام و با امضای معاویه و معاذ به دست یهودیان خبیر جعل شده است از این رو حاکم مملکت با آشکار شدن این مسأله از آنان جزیه گرفت. (۱)

با توجه به آیات گذشته به این آیه شریفه یعنی آیه هفتاد و پنج سوره بقره: *أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ* که گروهی از یهود را محرف معانی و مفاهیم حقایق و حيله گر و فریبکار و حس گرا و قلبی پول پرست، و قاتل، و مسخره کننده پیامبران، و نیرنگ زننده و جعلکننده اسناد می داند بر مسلمانان به ویژه دولت های اسلامی واجب است از دوستی و معاشرت با آنان و داشتن روابط تجاری و سیاسی پرهیزند و آنان را در همه زمینه ها دشمن خدا و خود بدانند و نیز از یاران آنان یعنی مسیحیان اروپا و آمریکا که در این چند قرن اخیر سبب تقویت این قوم عنود و منشأ وجود دولت نامشروع اسرائیل بودند حذر کنند که هرگونه روابط با آنان موجب خشم و غضب خدا و زیان های غیرقابل جبران به جامعه اسلامی است.

ص: ۲۰۸

اشاره

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ مِنْهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْرَبُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

و هنگامی که با مؤمنان دیدار کنند می گویند ما ایمان آوردیم، و چون با یکدیگر خلوت میکنند از روی اعتراض و ایراد به یکدیگر می گویند چرا حقایقی را که خدا در تورات درباره پیامبر اسلام برای شما بیان کرده به مؤمنان می گوئید تا روز قیامت با این حقایق در پیشگاه پروردگارتان برضد شما استدلال کنند آیا اندیشه نمی کنید که نباید زمینه استدلال برضد خود را در اختیار مؤمنان گذارید؟!

آیا آن سخت دلان نمی دانند که خدا آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار میکنند میدانند؟!

و گروهی از یهود بیسوادانی هستند که باورشان به تورات جز به بافته های دروغی که عالمان خائن یهود به عنوان تورات ارائه کرده اند نیست و در امر دین اتکایشان جز به ظن و گمان نمی باشد.

پس وای بر کسانی که با دست خود نوشته های را می نویسند سپس می گویند: این نوشته از سوی خداست تا با این کار زشت و خائنانه بهائی اندک به دست آورند، پس وای بر آنان از آنچه دست هایشان نوشت و وای بر آنان بخاطر رشوه گیری و بدعت گذاری آنان.

شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب استفاده می شود: ۱- برخورد منافقانه گروهی از یهود با اهل ایمان ۲- اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن ۳- اعتقاد یهود بر جهل خدا نسبت به نهانها ۴- کتمان کردن حقیقت ۵- علم خدا به همه نهانها و آشکارها ۶- زشتی باورکردن سخن دروغگویان و تهمت زندگان ۷-

زشتی اتکاء به گمان و خیال ۸- وجوب تحصیل علم و یقین ۹- زشتی دین فروشی ۱۰- عذاب دین فروشان.

برخورد منافقانه یهود با اهل ایمان

مسئله نفاق و منافق و زیان های غیرقابل جبران دورویی و یکی نبودن ظاهر با باطن و هماهنگ نبودن سیرت با صورت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره به طور مفصّل مورد بحث قرار گرفت، لذا در این بخش از تفصیل آن صرف نظر نموده به صورتی مختصر به آن اشاره می کنم.

اگر دل انسان بر پایه ایمان و اخلاق انسانی، و خصائص ملکوتی و انصاف و میانه روی استوار و ثابت نباشد، هر لحظه با طوفانی مخرب، و آمالی بیپایه، و حملات هوا و هوس به طرفی میل پیدا می کند و حالات مثبتش به حالات منفی تغییر می یابد، و دگرگونی های زیان آور به بالا و پائینش میبرد و لحظه به لحظه به شکلی در می آورد و انسان و دنیا و آخرتش را به دنبال خود میبرد و نمی گذارد در معرض رحمت و الطاف حق قرار گیرد، و از فیوضات الهیه و عنایات ربانیه بهره مند گردد و به سعادت ابدی بیندیشد، و نظم و انضباطی هماهنگ با فرهنگ الهی در شئون ظاهر و باطن خود برقرار نماید.

قلب هرجائی و دل خالی از انصاف شاگردی است که در کلاس توحید، و مدرسه نبوت، و فضای اعتدال و میانه روی حاضر نمی شود، و ثبات و قراری در امور مثبت ندارد، و اگر هم در کلاس توحید و مدرسه نبوت حضور یابد جمعیت خاطر پیدا نمی کند و از تخت پریشانی و اضطراب به زیر نمی آید، و به توحید و ایمان و قبول نبوت و یقین به آخرت متصل نمی گردد و دمی آرامش نمی یابد و هر چیزی و هر حقیقتی را فقط و فقط برای ارضای هوای و هوس و شهواتش می خواهد و صاحبش را برای جلب خوشنودی ارباب کفر و شرک هزینه می کند و بیباکانه او را به هر گناهی آلوده می نماید، و برای ضربه زدن به اهل ایمان و ادار می کند.

پیامبر بزرگوار اسلام درباره قلبی که بنیانش به توحید و یقین به آخرت و ایمان به نبوت استوار و محکم نیست در روایاتی می فرماید:

«القلب ابن آدم اسرع تقلباً من القدر اذا استجمعت غلیا:» (۱)

هر آینه دل آدمیزاد از دیگ در حال جوشیدن تغییر پذیرتر است.

«ان قلب ابن آدم مثل العصفور ینقلب فی الیوم سبع مرات:» (۲)

دل آدمیزاد هم چون گنجشک، هفت بار در روز دگرگون می شود و تغییر پیدا می کند.

«انما مثل القلب مثل ریشه بالفلاه تعلقت فی اصل شجره یقلبها الريح ظهراً لبطن:» (۳)

داستان قلب مانند پری است که در بیابانی از شاخه درختی آویزان شده که باد بیابانی هر لحظه آن را به این سو و آن سو می کند.

«مثل القلب مثل ریشه بارض تقلبها الريح:» (۴)

حکایت دل مانند پری روی زمین است که بادهای آن را جابهجا می کند.

گروهی از یهود زمان پیامبر به خاطر دنیاپرستی، و آلوده بودن به هوا و هوس، و مکتب خطرناک حس گرائی و برای ارضاء آمال و آرزوهای باطلشان و این که هم از اسلام و هم از کیش خودشان بهره مادی و نفع ظاهری ببرند، و با نگرانی سخت و دلهره شدید از اینکه اسلام با پیشرفت محیرالعقولش وضع مکتب ها و آئین های گذشته را در هم ریزد و در همه شئون پیش افتد و آنان در فضای عقب ماندگی بمانند و دنباله رو شوند و دچار اقلیت و خواری گردند از روی مصلحت اندیشی نسبت به زندگی و مکتب خویش چون با مؤمنان دیدار می کردند اعلام می داشتند که ما به آنچه شما ایمان آوردید ایمان آوردیم، و گواهی می دهیم که پیامبر شما در همه امورش صادق و درست کردار و گفتارش محکم و استوار است و ما او را با توجه به همه اوصافش که در آیات تورات که کتاب دینی

ص: ۲۱۱

۱-۱ - نهج الفصاحه، ۵۴۸.

۲-۲ - نهج الفصاحه، ۵۵۰.

۳-۳ - نهج الفصاحه، ۵۵۰.

۴-۴ - نهج الفصاحه، ۵۵۱.

ماست بیان شده شناخته ایم و بر خود با تکیه بر آیات تورات واجب دیده ایم که به او ایمان آورده، و نبوت او را بپذیریم و تسلیم او شویم.

اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن

سنگدلان یهود و صاحبان قلب بیمار، و دل هائی که به وسیله بادهای هوا و هوس و طوفان مادیگری و حس گرائی با تکیه بر آیات تورات به اوصاف پیامبر آگاه بودند، و آن اوصاف را در حد کمال در حضرت او مشاهده می کردند، و حق بودن نبوت او را لمس می نمودند، و به آن نزد مؤمنان اعتراف داشتند، ولی پس از آن که با یکدیگر به خلوت می نشستند و به گفتگو می پرداختند، آنان که در میانشان نفوذ بیشتری داشتند و به تورات آگاه تر بودند، و خود را متولی دین و کنیسه و کارگردانی قوم یهود می دانستند به اعترافکنندگان به حقیقت در نزد مؤمنان حمله کرده و از روی انتقاد به آنان می گفتند آیا آنچه را خدا در تورات از اوصاف محمّد و نبوت او بیان نموده و باب چنین علمی را به روی شما گشوده نزد مؤمنان به محمد و اهل اسلام اقرار و اعتراف می کنید تا روز قیامت این اعتراف شما به حقیقت بر ضد شما که می خواهید یهودی بمانید به کار گرفته شود و مؤمنان در دادگاه قیامت با شما محاجه کنند و نزد خدا گواهی دهند که اینان به اوصاف محمد به عنوان پیامبر بر حق بر اساس آیات تورات اعتراف و اقرار نمودند ولی به ظاهر اسلام را پذیرفتند و به باطن یهودی ماندند، آنگاه شما را محکوم به عذاب کنند!!

بر شماست که به ظاهر اظهار ایمان کنید ولی در باطن یهودی بمانید تا مؤمنان بر شما به عنوان هم کیش خودشان اعتماد کنند، و اطمینان نمایند، و شما بتوانید با جلب اعتماد آنان به اسرار آنان آگاه گردید، و خبرهایشان را نزد ما آورید، و به جاسوسی بر ضد آنان برخیزید و با این برخورد ظاهری هم جیب خود را از آن طرف پر کنید و هم کیسه خود را از این طرف پر نمائید.

آیا اندیشه نمی کنید که آنچه را از اوصاف پیامبر در باطن خود می دانید اگر آشکار کنید خدا به آن عالم می شود، و در قیامت بر علیه شما حکم می راند، بر

شما لازم است اسرار و مسائل را برای این که خدا آنها را نفهمد و به آنها آگاه نگردد در باطنتان حفظ کنید!!

اعتقاد یهود بر عدم آگاهی خدا به امور پنهان

این بخش از آیه شریفه که از زبان یهود روایت شده این معنا را نشان می دهد که عالمان و سران یهود و مدعیات تولیت کنیسه ها و متولی گری امور این قوم بر این اعتقاد بودند که اسرار و امور پنهان تا زمانی که به وسیله آنان اظهار نشود، و آشکار نگردد از حضرت حق پنهان می ماند و خدا به آن آگاه نمی شود!!

آن بیخردان جاهل که خوی حس گرائی بر آنان حاکم بود، و خود را از ملکوت هستی و حقایق غیبی، و شناخت اوصاف حق و کمالات بینهایت پروردگار دور نگاه داشته بودند و جز به شکم و شهوت و غرایز حیوانی خود فکر نمی کردند و هر چیزی را برای رسیدن به مال دنیا و ارضاء شکم پرستی خود می خواستند، حضرت حق را هم چون خود می پنداشتند که تا نهانی آشکار نگردد، و سرّی فاش نشود، و غیبی به ظهور نیاید به آن آگاه نمی شود، روی این حساب به مقلدان میمون صفت خود سفارش می کردند از اظهار آنچه در درون دارید پرهیزید که کتمانش به صلاح شما و اظهارش با معلوم شدن نزد خدا به زیان شماست!!

کتمان کردن حقیقت

حقیقی که بر انسان از طریق تعقل و مطالعه، یا از راه شنیدن از متخصصان و محققان، یا از مسیر وحی و کتاب های آسمانی معلوم و آشکار می شود، و آدمی نسبت به آنها آگاه می شود، و لازم است آن حقایق در راه تحقق سعادت دنیا و آخرت خویش و دیگران بکار گرفته شود، کتمانش و پنهان نگاه داشتنش حرام و موجب زیان و خسارت در دنیا و آخرت است، و در این زمینه گوش دادن به

فرمان کسانی که انسان را به پنهان نگاه داشتن حقایق می خوانند گناه بزرگ و معصیتی سنگین است.

ولی گروهی از یهود بر اساس جمود ورزیدن به امور ظاهری، و تقلید کور کورانه از رؤسا و عالمان دنیاپرستان که دین خدا و تورات را در راه اعمال قدرت و نفوذ کلام و حفظ مقامشان به کار می گرفتند و از این راه به نان و نوا و ارضاء خواسته های نامشروعشان دست می یافتند به کتمان حقیقت روی می آوردند و خود را به ارتکاب این گناه سنگین آلوده می کردند و از این طریق درهای سعادت را به روی خود می بستند، و به رسانیدن رؤسا و علمای یهود به خواسته های نامشروعشان و آرزوهای شیطانی و کارهای ابلیسی و بستن راه خدا به روی مردم کمک می کردند.

کتمان حقیقت سبب زیان ها و خسارت های غیرقابل جبران به خود و دیگران و علت دور شدن انسان از رحمت و مغفرت خدا و عامل پایمال نشدن حقوق شرعی و مادی مردم است.

علم خدا به همه نهانها و آشکارها

دست خائنان، و هوا و هوس مادی گران، و اندیشه انحرافی کج اندیشان آیات توحید تورات را تحریف، و مفاهیم حقایق را تغییر داده بود، و بر این شجره طیبه که اصل هرچیز و اساس و بنیان هستی است پیرایه های زیادی بسته و تأثیرگذاری آن را در زندگی به تعطیلی و نابودی کشیده بود، تا جائی که یهود خدا را در علم و آگاهی مانند خود پنداشته و او را بیخبر و ناآگاه از غیب و پنهان و اسرار هستی می پنداشت.

این بیخبران بیخرد و حس گرایان پول پرست به این معنا توجه نداشتند که وجود مقدسی که هستی و موجوداتش را آفریده، و این بنای عظیم را به وجود آورده، و هر موجود زندهای را به تناسب وجودش روزی بخشیده، به تمام شئون

ظاهر و باطن آنان آگاه است و اصولاً در حریم حضرت او غیب و نهانی و سرّ و رازی وجود ندارد، غیب و پنهان به تناسب وجود ما که وجودی بسیار محدود است، و به تناسب دانش ما که بسیار بسیار اندک است معنا می دهد نه نسبت به حضرت او که در ذات و صفات بینهایت و احاطه علمی و قیومی اش ظاهر و باطن هر چیزی را فرا گرفته و ذره‌های در جهان هستی چه ظاهرش و چه باطنش از حضرت او غایب و پنهان نیست و دانش و آگاهی اش همه چیز را به تمام هویت و خصوصیت فرا گرفته است.

در این زمینه به چند جمله از نهج البلاغه اکتفا می کنم تا خوانندگان عزیز به دورنمایی از علم و آگاهی حق واقف شوند و معلومشان گردد که یهود نسبت به حضرت حق گرفتار چه اندیشه های انحرافی و باطلی هستند و زندگی نکبت بارشان بر این اندیشه های انحرافی و باطل بنا گذاشته شده، و به این خاطر از خائنان و ظالمان و کج اندیشان و باطل گرایان صف اول روزگاراند.

«الا- ان الله قد كشف الخلق كسفه لا- أنه جهل ما اخفوه من مصون اسرارهم و مكنون ضمائرهم و لكن ليلوهم «ايهم احسن عملاً» فيكون الثواب جزاءً والعقاب بواء» (۱)

آگاه باشید که خداوند همه اسرار درون و حالات نهانی خلق را (با آنچه از امور دینی که با زبان پیامبران آنان را مکلف به انجام آن ساخت) ظاهر و آشکار ساخت، این آشکار نمودن نهان ها نه بخاطر این بود که او به چیزهایی که مردم در درون خود نهان دارند آگاهی نداشت، بلکه برای آزمودن بندگانش بود که عمل کدامیک بهتر است تا ثواب پاداش نیکوکاران و عقاب کیفر بدکاران باشد.

«الباطن لكل خفيه، الحاضر لكل سريره، العالم بما تكن الصدور و ما تخون العيون» (۲)

ص: ۲۱۵

۱-۱ - خطبه ۱۴۴.

۲-۲ - خطبه ۱۳.

خدائی که آگاه به هر امر پنهان، و شاهد و حاضر هر سرّ و راز است، به آنچه سینه ها آن را در خود نگاه می دارند داناست، و به آنچه چشم ها خیانت می ورزد عالم است.

«عالم اذ لامعلوم، و رب اذ لامربوب و قادر اذ لامقدور:» (۱)

او دارای دانش بینهایت و علم گسترده بیحد بود زمانی که چیزی موجود نبود تا علم به آن چیز وجود داشته باشد، و مالک و مربی بود در آن هنگام که هنوز پرورش یافته‌های به وجود نیامده بود، و قدرت بینهایت داشت آن زمان که خلقی وجود نداشت تا قدرت درباراه آن به کار رفته باشد.

«لايعزب عنه عدد قطر الماء، ولا نجوم السماء ولا سوافى الريح فى الهواء ولا ديب النمل على اصفاء، ولا مقيلا الذر فى الليله الظلماء، يعلم مساقط الاوراق و خفى طرف الاحداق:» (۲)

شمار قطره های باران، و ستارگان آسمان، و ذرات گرد و غباری که باد آنها را در هوا پراکنده می کند، و نیز صدای بسیار آهسته حرکت مورچگان بر روی سنگ صاف و جای استراحت مورچه های بسیار ریز در شب تاریک از نظرش پنهان نیست و همه را می داند و به همه این امور آگاه است.

«فسبحان من لا يخفى عليه سواء غسق داج، ولا ليل ساج فى بقاع الارضين المتطأطنات، ولا فى يفاع السفح المتجاورات، و ما يتجلجل به الرعد فى افق السماء، و ما تلاشت عنه بروق الغمام و ما تسقط من ورقه تزيلها عن مسقطها عواصف انواء و انهطال السماء و يعلم مسقط القطره و قعرها و مسح الذره و مجرها و ما يكفى البعوضه من قوتها و ما تحمل اثنى فى بطنها:» (۳)

از هر عیب و نقصی منزّه و پاک است وجود مقدسی که نه سیاهی ظلمت بسیار تاریک و نه شب ساکن و آرام « که موجودات زنده در آن آرامش می یابند» در بلندی ها و پستی های زمین و در بلندی کوه هائی که مجاور یکدیگرند از او پنهان نیست و غرشی که رعد در کرانه آسمان پدید می آورد، و آنچه از برق هائی که از ابر می جهد و در کرانه آسمان متلاشی و ناپدید می گردد، و هر

ص: ۲۱۶

۱-۱ - خطبه ۱۵۲.

۲-۲ - خطبه ۱۷۸.

۳-۳ - خطبه ۱۸۲.

برگ درختی که بادهای شدید برخاسته از منازل دور آن را از شاخه ها فرو می ریزد و نیز ریزش قطرات باران از آسمان از علم و آگاهی او پنهان نمی باشد.

محلی که قطره های باران از آن فرو می ریزد و جایی که قطره های باران در آن فرو می افتد، و منطقی که مورچه بسیار ریز از آن دانه به لانه خود می کشد، و هر چه از خوراک پشه که گرسنگی او را برطرف می سازد و آنچه جنس ماده در شکم خود دارد همه و همه را می داند و به غیب و نهان آنها و به ظاهر و آشکارشان دانا و علم فراگیر و احاطه همه جانبه دارد.

این فرازا گوشه های از دیدگاه امام علی (ع) نسبت به علم خدا به ظاهر و باطن هستی، و نهان و آشکار موجودات است که اگر این فرازا همراه آیات قرآن و روایاتی که از پیامبر و اهل بیت در معتبرترین کتاب های شیعه آمده یک جا جمع شود و تفسیر گردد کتابی ارزشمند همراه با مجلدات زیاد خواهد شد، به راستی اگر آگاهی خدا به همه هستی و غیب و نهانش نبود، و علم حضرت او به تک تک موجودات و شئون و خواسته هایشان احاطه نداشت اداره امور موجودات پهن دشت هستی امکان داشت؟!

ننگ و نفرین بر یهودی باد که علم خدا را محدود می داند و امور پنهان را از او مخفی به حساب می آورد، و دانش حضرت او را چون دانش بشری ضعیف و ناتوان قلمداد می کند و عقیده دارد که باید رازها و اسراری که آشکار شدنش بر ضد آنان بکار گرفته می شود ظاهر نکرد که مبادا خدا از آنها آگاه شود و بر او معلوم گردد تا با پنهان ماندنش از عقوبت و عذاب عدم تسلیم به حق در امان بمانند!!

دانش غیب و آگاهی به امور پنهان اصالتاً ویژه خداست و حضرت حق هر کس را لایق و شایسته بداند رشته های را به او عطا می کند.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ... (۱)

ص: ۲۱۷

خدا دانای غیب و نهان و اسرار و رازهاست و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که برای آگاه شدن از غیب به اراده حکیمانه اش برگزیده است.

با توجه به این آیه شریفه قرآنیه وقتی پیامبران و براساس روایاتی که نشان می دهد امامان معصوم و اولیاء الهی هر کدام به اندازه سعه وجودی خود از امور پنهان خبر داده اند به طریق اولی روشن است که احاطه علمی حق به همه موجودات و ظاهر و باطنشان امری مسلم و حقیقتی قطعی و واقعیتی ثابت و استوار است.

در قرآن مجید است که عیسی به بنی اسرائیل می گفت:

وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ: (۱)

و شما را به اذن خدا از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید آگاه می سازم.

به خواست خدا در توضیح آیات مربوط به غیب و این که حضرت حق گروهی از فرستادگانش را برای عطا نمودن این دانش به آنان انتخاب کرد بحث مفصلی خواهد آمد و در آن فصل به امور پنهانی که پیامبر اسلام و امامان نسبت به اشخاص و پدید آمدن تحولات در زمان های بعد از خودشان خبر داده اند و نشان می دهد که آن بزرگواران به توفیق حق از امور پنهان آگاهی داشتند اشاره خواهد شد.

نه تنها پیامبران و امامان از امور پنهان و اسرار و رازها به اذن حق آگاه بودند، بلکه برخی از اولیاء الهی که با ترک همه گناهان ظاهری و باطنی و انجام همه فرائض و آراسته بودن به ارزش های اخلاقی به مقامات بلند و درجات عالی

ص: ۲۱۸

رسیدند تا حدی بر باطن امور آگاهی داشتند که به نمونه هائی از آگاهی های آنان هم اشاره خواهد شد.

خبرهای غیبی پیامبران و امیرالمؤمنین

در این بخش به چند روایت که پیامبر و امامان در آنها از تحولات و اوضاع زمان های پس از خود به ویژه آخر الزمان که طلعه اش در زمان نوشتن این تفسیر آشکار شده اکتفا می کنم.

شیخ بهائی در کتاب اربعین ص ۱۳۳ حدیث ۱۸ از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: زمانی بر مردم بیاید که برای صاحب دینی دینش سالم نماند مگر آن که از سر کوهی به سر کوه دیگر فرار کند و از سوراخی به سوراخی، مانند روباه که بچه هایش را با خود برداشته به جایی می برد بگریزد، گفتند چنین زمانی کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که مرد به معیشتش و ابزار زندگی اش جز به وسیله معصیت خدا نرسد، پس در آن زمان است که ترک ازدواج و عزب زیستن حلال خواهد بود، گفتند: شما ما را به ازدواج فرمان می دادید فرمود آری ولی هنگامی که آن روزگار پیش آید هلاک و نابودی دین و ارزش های اخلاقی مردان به دست پدران و مادرانش خواهد بود، و اگر پدر و مادر در میان نباشند به دست همسر و فرزندان انجام می گیرد، و اگر همسر و فرزند نداشته باشد به دست خویشان و همسایگانش خواهد بود، گفتند این هلاکت چگونه اتفاق می افتد؟ فرمود: او را به تنگی معیشت و مضیقه در زندگی سرزنش نموده و نهایتاً به امور مادی طاقت فرسا وادارش میکنند تا این که تن به کارهایی دهد که آن کارها هلاکش نمایند.

آیا در روزگار فعلی چنین اتفاقی که پیامبر از آن خبر داده به وقوع نپیوسته؟ آیا بسیاری از مردان برای فرار از سرزنش دیگران، خود را به حرام های مالی و عملی آلوده نمیکنند؟!

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده:

زود است بر امت من زمانی برسد که از عالمان دین چون فرار گوسپند از گرگ فرار کنند، چون این برنامه پیش آید خدا آنان را به سه چیز مبتلا کند:

اول: برکت را از اموالشان بردارد.

دوم: حکومت ستمکاری را بر آنان چیره سازد.

سوم: از دنیا بیایمان به آخرت وارد شوند! (۱)

از رسول الهی روایت شده:

«ستكون عليكم ائمه يملكون ارازاكم، يحدثونكم فيكذبونكم، و يعملون فيسيئون العمل، لا يرضون فيكم حتى تحسنوا قبيحهم، و تصدقوا كذبهم فاعطوهم الحق مارضوا به فاذا تجاوزوا فامن قتل على ذلك فهو شهيد:» (۲)

در آینده رهبرانی بر شما حکومت میکنند که روزی هایتان را تصرف میکنند و در مالکیت خود قرار می دهند، با شما در امورتان سخن به دروغ می گویند، بد عمل میکنند، از شما خوشنود نشوند تا کارهای بدشان را نیک بدانید و دروغشان را تصدیق نمائید، پس زمانی که به حق گردن نهند شما نیز حقشان را عطا کنید، ولی اگر تجاوز نمودند هر که برای پیش گیری از تجاوزشان کشته شود شهید است.

آیا اکثر حکومت های گذشته که پس از پیامبر بر امت مسلط بودند، و اغلب حکومت های این روزگار به صورتی که پیامبر خبر داده اند نیستند؟

آیا گفتار پیامبر که خبر از آینده امت بوده از اخبار غیبی و از معجزات رسول خدا نیست؟

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی از آینده بعد از خودش چنین خبر می دهد:

ص: ۲۲۰

(۱-۱) - جامع الاخبار ۱۳۰.

(۲-۲) - نهج الفصاحه ۵۰، حدیث ۲۰۷.

بر مردم زمانی برسد که کارشان در امر فحشا اوج گیرد و آن را پیشه خود قرار دهند، حرمت ارزش ها در آن روزگار پایمال گردد، و زنا علنی شود، خوردن مال و ثروت ایتم را به ناحق حلال شمارند، و ربا خواری نمایند، کم فروشی در کالا و متاع بر آنان حاکم گردد، و مسکرات را با تغییر اسم بر خود حلال کنند، رشوه حرام را با نام هدیه قبول نمایند، و به اسم امانت خیانت ورزند، مردان شبیه زنان، و زنان به شکل مردان درآیند، حدود نماز را سبک انگارند، و برای غیرخدا به حج روند، هلال شب اول ماه خود را دوشبه نشان دهد و گاهی هم از دید مردم مخفی گردد به طوری که اول ماه رمضان به عنوان این که اول ما نیست روزه نگیرند و آخر آن را که روز عید است روزه دار باشند در این هنگام بترسید، بترسید که مبادا خدا فرصت توبه را از شما سلب کند، زیرا پس از وقوع این امور مرگ ها به سرعت و شتاب گریبان مردم را بگیرد، تا جائی که مردم به ناگهان بمیرند به صورتی که صبح سالم باشند، و شب دفنشان کرده باشند، یا شب زنده باشد، و صبح مرده، پس زمانی که روزگار اینگونه باشد واجب است پیش از آن که بلا فرا رسد وصیت را مقدم بدارید (۱).

خبرهای غیبی حضرت موسی بن جعفر

از عبدالله بن سنان روایت شده که برای هارون الرشید لباس های قیمتی و با ارزش آوردند و او همه آنها را به وزیرش علی بن یقطین بخشید و از میان آن لباس ها لباسی روباز از پوست خز و طلا باف بود که به لباس شاهان شباهت داشت.

علی بن یقطین که از شیعیان مخلص موسی بن جعفر بود همه آن لباس ها را به انضمام اموالی بسیار برای آن حضرت فرستاد، امام آن لباس روباز گران قیمت

ص: ۲۲۱

را که دراعه می گفتند توسط شخصی امین و راز نگاهدار برای علی بن یقظین فرستاد، علی بن یقظین از پس فرستادن دراعه به شک افتاد و سبب برگردانده شدن آن را ندانست، حضرت به او نامه‌های نوشتند و تذکر دادند دراعه را حفظ کن و از منزل بیرون نبر زیرا زمانی به آن نیازمند خواهی شد، او هم پس از نامه امام به حفظ لباس همت گماشت.

علی بن یقظین پس از مدتی بر یکی از خادمان خود خشم گرفت و او را از خدمت معزول نموده از دستگاه خود بیرون راند، آن خدمتکار نزد هارون به بدگوئی از علی بن یقظین پرداخت، و از او سخن چینی و سعایت کرد و گفت: علی بن یقظین عقیده مند به امامت موسی بن جعفر است و خمس درآمد خود را همه ساله برای او می فرستد و در فلان روز دراعه پر قیمت تو را برای امام خود فرستاد!

هارون فوق العاده خشمگین شد و گفت باید این مسئله را روشن سازم، چنانچه وزیر من شیعی و با دشمن من در ارتباط باشد او را به عقوبت سختی مبتلا کنم، در همان وقت دنبال علی بن یقظین فرستاد، هنگامی که به دربار آمد گفت: آن دراعه‌های را که به تو بخشیدم چه کردی؟ علی بن یقظین گفت در خانه است و آن را در پارچه‌های پیچیده‌ام و هر صبح و شام پارچه را باز کرده و به آن نظر می‌کنم و از باب تبرک آن را می‌بوسم، هارون گفت هم اکنون آن را نزد من بیاور.

علی بن یقظین یکی از خادمان خود را فرستاد و گفت وارد فلان اطاق شود و دراعه‌های پیچیده در پارچه در فلان صندوق است فوراً آن را بیاور، غلام رفت و دراعه را آورد، هارون هنگامی که دراعه را در پارچه و عطرآلود دید خشمش فرو نشست و گفت: آن را به منزل خود برگردان، من دیگر سخن کسی را درباره تو

می پذیرم، سپس جایزه فراوانی به او داد و دستور داد غلام سخن چین را هزار تازیانه بزنند و بیش از پانصد تازیانه به او نزده بودند که از دنیا رفت. (۱)

میثم تمار و خبر از آینده

سالی که حضرت حسین (ع) از مدینه عازم مکه و از مکه به کربلا رهسپار شد، میثم در همان سال به مکه مشرف گشت.

میثم همان سال خدمت ام سلمه همسر بزرگوار پیامبر رسید، ام سلمه پرسید کیستی؟ گفت: میثم تمارم سلمه گفت: به خدا سوگند بسیار شنیدم که رسول خدا در دل شبهای تاریک از تو یاد می کرد و تو را به امیرالمؤمنین سفارش می نمود.

میثم جویای حال حضرت حسین شد، ام سلمه گفت: به یکی از باغستان های خود رفته، میثم گفت هنگامی که بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و به آن حضرت بگو در آینده نزدیک در پیشگاه خدا یکدیگر را دیدار خواهیم کرد.

ام سلمه مقداری عطر از کنیز خود خواست و به او گفت محاسن میثم را خشبو کن، میثم گفت: تو صورت مرا خوشبو کردی، ولی طولی نخواهد کشید که همین محاسن در راه دوستی شما اهل بیت به خون آغشته می شود، ام سلمه گفت: حضرت حسین تو را بسیار یاد می کند.

میثم گفت: من هم همواره یاد اویم ولی پون شتاب دارم نمی توانم توقف کنم، من و آن حضرت را کاری در پیش است که به آن خواهیم رسید، در این هنگام از نزد ام سلمه خارج شد، در بیرون سرای مشاهده کرد ابن عباس روی زمین نشسته گفت: ای پسر عباس از تفسیر قرآن هرچه می خواهی از من بپرس، من قرآن را نزد امیرالمؤمنین فرا گرفته ام و تأویل آیاتش را از او شنیده ام، ابن عباس دوات و صفحه های را خواست، سپس از میثم می پرسید و می نوشت تا آن که گفت: ای پسر عباس حال تو چگونه خواهد بود هنگامی که بینی مرا با نه نفر دیگر به دار آویخته باشند، ابن عباس پس از شنیدن این سخن صفحه را پاره کرد

ص: ۲۲۳

و گفت: تو جادوگری و اهل کفالت و سحری، میثم گفت صفحه را پاره نکن اگر آنچه گفتم دروغ از آب درآمد آنگاه پاره کن. (۱)

خبر دادن پیامبر از راز میان دو نفر از دشمنان

وهب بن عمیر با صفوان بن امیه در حجره نشسته بودند، و هب که از دشمنان پیامبر بود به صفوان که هم کیش و هم عقیده اش بود گفت:

«لولا عیالی و دین علی لاحتببت ان اکون انا الذی اقتل محمداً لنفسی.»

اگر مسئولیت عیالم را نداشتم و دینی که بر عهده دارم دوست داشتم با دست خود پیامبر را می کشتم و شما را از بند تبلیغات او نجات می دادم.

صفوان گفت: با چه نقشه‌های این کار را عملی می کنی و چگونه دست به اقدام می زنی؟ پاسخ داد من مردی شجاع و دلاورم، او رامی فرییم و سپس ضربهای به او می زنم آنگاه بگونه‌های فرار می کنم که هیچ کس مرا نیابد.

صفوان گفت: نگهداری از عیالت با من و ادا کردن قرضت بر عهده من، همان برخیز و دنبال این کار برو تا ببینم در چنته ادعایت چه داری؟

وهب شمشیر خود را تیز کرد و سم کشنه بیالود و به قصد مدینه از مکه خارج شد.

هنگامی که وارد مدینه شد عمر بن خطاب از دیدن حالت و وضع او اندیشناک گشته به اهل ایمان و یاران پیامبر گفت: و هب بن عمیر به مدینه آمده، از وضع او دلم به شک و تردید افتاده، من او را مردی غدار می بینم، اطراف پیامبر را خالی مگذارید که مبادا آسیبی به آن حضرت رسد.

پیامبر میان اصحاب نشسته بود که و هب وارد شد و به رسم جاهلیت گفت: انعم صباحا یا محمد!

حضرت فرمود:

«قد ابدلنا خیراً منها - السلام - ما اقدمک»

ص: ۲۲۴

خدا به جای این جمله بهتر از آن را که سلام است به ما عنایت کرده، چه سبب شد به مدینه آمده ای؟ گفت: آمده ام تا اسیران را از شما بخرم و آزاد نمایم، حضرت فرمود، شمشیری که در میان داری چیست؟ گفت: ای محمد روز بدر نیز آن را همراه داشتم و ما را از آن پیروزی ظفر است، حضرت فرمود:

«فما شیئی قلت لصفوان و انتما فی الحُجر.»

تو با صفوان هنگامی که در حجره بودید چه قرای گذاشتی و چه امری را بر عهده گرفتی؟!

وهب گفت: آه من چه گفتم؟ حضرت گفتار خود را تکرار کرد و هب گفت:

«قد كنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنكذبك فاراكَ تحدثنا بخبر اهل الارض! اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله:»

تو ما را از ملکوت عالم خبر می دادی ما تو را تکذیب می کردیم اکنون می بینم از اسرار ما زمینیان خبر می دهی معلوم است که در نبوت راستگویی من به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت می دهم و ایمان می آورم.

آنگاه به رسول خدا گفت عمامه خود را از باب تبرک به من ببخش حضرت عمامه خود را به او بخشید، سپس راهی مکه شد.

(۱)

در هر صورت وقتی پیامبران و اولیاء الهی به خاطر ایمان و تقوای بینظیرشان به توفیق حق و به اذن رب از اسرار و امور غیبی آگاه باشند، بر حضرت حق که خالق آنهاست و علم و آگاهی اش بینهایت و نسبت به ظاهر و باطن هستی و همه موجوداتش فراگیر است همه چیز روشن و معلوم و برای او غیب و سرّ و رازی وجود ندارد و برخلاف عقیده باطن و سخیف یهود آنچه را انسان پنهان می دارد و آشکار می کند می داند و بر دقائق امور آگاهی کامل دارد.

زشتی باور کردن سخن دروغگویان

پلیدی و قبح دروغ و افترا بر کسی پوشیده نیست، دروغ در حقیقت فریب دادن مردم و سخن گفتن به باطل است.

ص: ۲۲۵

دروغ نشانه ضعف ایمان یا بیایمانی و زبونی و پستی و علامت نبود شخصیت و کرامت انسانی است.

قرآن مجید به خاطر عظمت و شدت زشتی این گناه آلودگان به آن را در دایره لعنت شدگان قرار داده است.

ثُمَّ نَبَّهْلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ: (۱)

پیامبر اسلام به مسیحیان نجران که منکر نبوت حضرت بودن فرمود:

بیائید یکدیگر را نفرین کنیم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم، از آیه شریفه استفاده می شود که اهل دروغ مستحق لعنت خدا هستند.

درباره زشتی دروغ روایات فراوانی در کتاب های باارزش حدیث آمده که به بخشی از آن اشاره می شود:

از رسول خدا روایت شده:

«کبرت خیانه ان تحدث اخاک حدیثا هو لک مصدق وانت به کاذب:» (۲)

خیانت بزرگی است که با برادر دینی ات سخن بگوئی سخنی که مورد باور و تصدیق او قرار بگیرد در حالی که به او دروغ می گوئی.

«من اعظم الخطایا اللسان الکذب:» (۳)

زبان بسیار دروغگو داشتن از بزرگ ترین گناهان است.

«ایاکم والکذب فانه یهدی الی الفجور و هما فی النار:» (۴)

بر شماست که از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ شما را به کارهای زشت می کشاند و دروغ و کارهای زشت سبب ورود به دوزخ است.

«ایاکم والکذب فان الکذب لایصلح لابلجد ولابالهزل، ولا یعد الرجل صبیبه لایفی له وان الکذب یهدی الی الفجور وان الفجور

یهدی الی النار وان الصدق یهدی البر وان البر یهدی الی الجنة:» (۵)

ص: ۲۲۶

۱-۱ - آل عمران ۶۱.

۲-۲ - تنبیه الخواطر ۹۲.

۳-۳ - نهج الفصاحه ۵۵۸.

٤-٤) - الرّغيب والرّهيب، ج ٣، ص ٥٩٢.

٥-٥) - نهج الفصاحه، ٥٥٨-٥٥٩.

از دروغ پرهیزید، زیرا جدی و شوخی دروغ روانیست و انسان نباید به کودک خود وعده دروغ بدهد، دروغ آدمی را به بدکاری و بدکاری به دوزخ می کشاند، و راستی و صدق انسان را به نیکی و نیکی نیز به بهشت رهنمون می گردد.

«علیکم بالصدق فانه باب من ابواب الجنه وایاکم والکذب فانه باب من ابواب النار» (۱)

راستی پیشه کنید زیرا درستی دری از درهای بهشت است، و از دروغ پرهیزید، زیرا دروغ دری از درهای دوزخ است.

«ویلٌ للذی یحدث فیکذب فیضحک به القوم، ویل له ویل له» (۲)

وای بر کسی که سخن دروغ گوید تا مردم را بخنداند، وای بر او، وای بر او.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی می فرماید:

«إذا کذب العبد کذبه تباعد الملک منه مسیره میل من نتن ما جاء به» (۳)

هنگامی که انسان دروغی بگوید، فرشته الهی به اندازه یک میل بخاطر بوی بدی که به سبب دروغ تولید کرده از او دور می شود.

«الکذب باب من ابواب النفاق» (۴)

دروغ دری از درهای دورویی و نفاق است.

«الصدق امانه والکذب خیانه» (۵)

راستی نشانه امانت، و دروغ علامت خیانت است.

«تحفظوا من الکذب فانه ادنی الاخلاق قدراً و هو نوع من الفحش و ضرب من الدناءه» (۶)

خود را از دروغ حفظ کنید زیرا پست ترین مورد اخلاقی، و نوعی از زشتی و بخشی از پستی است.

حضرت باقر (ع) فرمود:

«ان الله عزوجل جعل للشر اقبالاً وجعل مفاتیح تلك الاقفال الشراب والکذب اشر من الشراب» (۷)

ص: ۲۲۷

۱-۱ - نهج الفصاحه، ۵۵۸-۵۵۹.

۲-۲ - نهج الفصاحه ۵۵۹.

٣-٣) - شرح نهج البلاغه، ج ٦، ص ٣٥٧.

٤-٤) - تنبيه الخواطر ٩٢.

٥-٥) - بحار، ج ٧٢، ص ٢٦١.

٦-٦) - بحار، ج ٧٨، ص ٦٣.

٧-٧) - بحار، ج ٧٢، ص ٢٣٦.

همانا خدای عزوجل برای شر قفل هائی قرار داده، و کلید این قفل ها شراب مستکننده است و دروغ از شراب بدتر است.

با توجه به این روایات باید گفت سخن دروغگویان از هیچ نظر ارزش ندارد، و شناخت دروغگویان هم کار مشکلی نیست، و براین اساس باور کردن سخن دروغگویان و تصدیق نمودن آنان، و زندگی را بر پایه دروغ ایشان جهت دادن کاری بسیار زشت و موجب افتادن انسان در خسارت، و درو شدنش از کرامت و هدایت است، با این همه گروهی از یهود که از سران خود شناخت داشتند، و عالمان خود را به مادی گری و مایل به پرکردن جیب و شکم خود می دیدند، و اوصافی را که با تکیه بر آیات تورات در پیامبر مشاهده می کردند مورد انکار آنان ملاحظه می کردند دروغ های آنان را تصدیق نموده، و از ایمان به پیامبر امتناع کرده و انسانیت خود را زیر پای سران و عالمانشان قربانی می کردند و میکنند.

زشتی اتکاء به گمان و خیال

به راستی تکیه کردن بر گمان و خیال که پایه عقلی و منطقی ندارد کاری ناپسند و زشت است، پیروی از گمان و خیالی که علمیت و عینیت ندارد تباه کردن زندگی، و ضایع نمودن عمل، و برباد دادن کوشش، و درود به خسارتی سنگین و زیانی عظیم است.

کتاب خدا در این زمینه آیات بسیار قابل توجهی دارد که دانستن آن آیات و نکاتش برهمگان لازم است.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا: (۱)

و از چیزی که به آن علم نداری و عینیت و حقیقتش بر تو روشن نیست، بلکه برگرفته از شنیده ها و ساده نگری ها و خیالات و اوهام است پیروی مکن، زیرا

ص: ۲۲۸

گوش و چشم و دل که ابزار علم و شناخت واقعی اند مورد بازخواست و سؤال هستند.

از رسول خدا روایت شده:

«اذا حسدتم فلا تبغوا واذا ظننتم فلا تحققوا واذا وزنتم فارحجوا»

هنگامی که دچار حسد شدید تجاوز به حقوق محسود نکنید، و هرگاه گرفتار گمان و ظن و خیال و وهم شدید آن را حقیقت مپندارید، و چون چیزی را وزن کردید اضافه بدهید.

فرعون نسبت به موسی بن عمران که پیامبر اوالوالعزم حق و دارای معجزات استوار بود دچار خیال و ظن گشت و همان خیال و ظن او را به هلاکت رسانید، او با دیدن معجزات بینظیر موسی باید حساب معجزات را با سحر و جادو جدا می کرد و میان آن دو به قبول تفکیک تن می داد، ولی به خیال و گمانش که هیچ پایه علمی و منطقی نداشت تکیه زد و معجزه را از دریچه خیال و گمان نوعی سحر پنداشت و تصور کرد با به میدان کشیدن ساحران، فرستاده حق را دچار شکست می کند ولی با رو در رو قرار دادن ساحران و موسی نقشه اش نقش بر آب شد، و تدبیرش باطل گشت او بر ضد موسی با کمال بیشرمی خطاب به ساحران گفت:

إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ: (۱)

ای جادوگران موسی بزرگ شماست که جادوگری را به شما آموخته است!

او به خیال و گمان خود موسی را با آن همه معجزات و بینات جادوگر و معلّم جادوگری پنداشت و تا لحظه هلاکتش در خیال و گمان واهی خود غوطه ور بود.

قوم هود نسبت به نبوت و تبلیغات هود که پیامبری از پیامبران حق بود و جز اصلاح قوم عاد نظری نداشت و باهمه وجود دلسوز امت بود متکی به خیال

ص: ۲۲۹

واهی و ظن باطن بودند و براساس گمان و خیالشان هود را که در صف اول عاقلان و راستگویان قرار داشت سبک مغز و دروغگو می انگاشتند:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهِهِ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ: (۱)

سران و اشراف و ثروتمندان قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم!!

کافران قوم نوح که بدون دلیل و منطق و بدون آگاهی و علم بر گمان و خیال تکیه داشتند براساس گمان بیبایه و باطلشان خطاب به نوح و مؤمنان گفتند:

مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ: (۲)

ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشد مشاهده نمی کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود احساس نمی نمائیم، بلکه همه شما را دروغگو می پنداریم.

راستی گمان و خیال با انسان چه می کند، و چه خسارت سنگینی بار می آورد، و چگونه سعادت دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد، و عمر را به تباهی می کشد، کدام زیان از این بالاتر که پیامبر اولوالعزم و مؤمنان به او دروغگو خوانده شوند، و عاقلان و خردمندان به نظر سبک مغزان آیند!!

اهل گمان و خیال در برابر وحی و همه پیامبران، و اولیاء الهی موضع گیری مخالف دارند و هزاران دلیل و برهان را نادیده گرفته و بر اعتقاد خود که متکی به خیال واهی و گمان باطل است اصرار و پافشاری می ورزند، و حاضر نیستند از گمان دست برداشته و به علم و آگاهی که میوه شیرین دلایل و بینات و نظرات ارزشمند است تکیه کنند.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ: (۳)

ص: ۲۳۰

۱-۱ - اعراف ۶۶.

۲-۲ - هود ۲۷.

۳-۳ - جاثیه ۲۴.

و اعتقادشان بر این است که زندگی و حیاتی جز همین زندگی و حیات دنیای ما نیست، همواره گروهی از ما می میریم و گروهی زندگی می کنیم و فقط روزگار ما را هلاک می کند آنان را نسبت به اعتقادی که دارند یقین و علم استواری نیست، آنان فقط حدس و گمان می زنند!

وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ: (۱)

اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی و به فرهنگ ها و آراء و خواسته هایشان گردن نهی تو را از راه خدا گمراه میکنند، آنان فقط از گمان و پندار که پایه علمی و منطقی ندارد پیروی میکنند و تنها به حدس و گمان تکیه میزنند.

توهم و خیال، و حدس و گمان که اساس و ریشه علمی ندارد، و بر هیچ برهان و دلیلی استوار نیست وقتی مهار زندگی را به دست گیرد، و شکل دهنده حیات انسان شود، بدون تردید فضای زندگی و عرصه حیات را انباشته از انحرافات و کج فهمی ها و کژ راهه ها می کند، و زمینه تولید انواع فساد و معصیت و ظلم و ستمگری و جنایت و خیانت را فراهم می سازد، و متأسفانه در همه دوره های حیات اکثریت مردم با خیال پردازان و گرفتاران به حدس و گمان بوده، و پیروی از آنان سبب گمراهی و دور شدن از راه خدا و محرومیت از درک حقایق، و موجب خسارت های غیرقابل جبران است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ... (۲)

این بتان که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید، چیزی جز نام های بی معنا و بی مصداق که شما و پدرانتان بر اساس حدس و گمان نام گذاری کرده

ص: ۲۳۱

۱-۱ - انعام ۱۱۶.

۲-۲ - نجم ۲۳.

اید نیستند خدا بر حقانیت آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است، این بت پرستان فقط از گمان و پندار بیپایه و هواهای نفسانی پیروی میکنند در حالی که برای نجاتشان از این گمان های بیپایه و پندارهای بیاساس از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيْسَ مُؤَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَهُ الْأَنْثَى (۲۷) وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا: (۱)

بی تردید کسانی که به آخرت که یک حقیقت مسلم و واقعیتی منطقی و بر پایه دلیل و برهان استوار است ایمان ندارند فرشتگان را که موجوداتی نیرومند و ملکوتی و مجری فرمان های حق در عرصه هستی هستند در نامگذاری به نام زن نامگذاری میکنند، آنان در این زمینه متکی به علم و معرفت و آگاهی و بصیرت نیستند، آنان فقط از حدس و گمان پیروی می کنند و یقیناً گمان به انسان برای دریافت حق هیچ سودی نمیدهد و حدس و ظن هرگز جای علم و یقین و آگاهی و بصیرت را نمی گیرد.

وجوب تحصیل علم و یقین

در فرهنگ پاک اسلام تحصیل علم و معرفت به ویژه معرفت دینی برای خداشناسی، و یقین به آخرت و فهم حلال و حرام و درک مسائل با ارزش اخلاقی و دانشی که سعادت دنیا و آخرت انسان را تأمین نماید از اوجب واجبات و از مهم ترین فرائض است.

علم و معرفت نور و روشنائی و چراغ پرفروغ ملکوتی است که انسان از برکت آن به حقایق اصیل هستی متصل می شود، و به آداب با منفعت آراسته می گردد، و در گردونه عبادت خدا و خدمت به خلق قرار می گیرد، و چشمهای سودمند و منبعی پرخیر، و موجودی با ارزش می گردد.

ص: ۲۳۲

مسئله علم و عالم و متعلم و شئون هریک از این سه حقیقت به طور مفصل در توضیح عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا در سوره بقره گذشت، در این بخش فقط به چند روایت بسیار مهم که در آن باب نیاوردم اشاره می کنم:

از رسول خدا روایاتی به این مضمون در این زمینه نقل شده است:

«افضل الاعمال العلم بالله ان العلم ينفعك معه قليل العمل و كثيره وان الجهل لاينفعك معه قليل العمل ولا كثيره:» (۱)

برترین کارها شناخت خداست، کار عالمانه و کوشش آگاهانه چه اندک و چه بسیارش برای تو مفید است ولی کار از روی نادانی و جهل کم و زیادش برای تو سود ندارد.

«ضاله المؤمن العلم كلما قيد حديثا طلب اليه آخر:» (۲)

دانش گم شده مؤمن است که هر لحظه از پی آن است، هرگاه سخنی بیاموزد و علمی فرا گیرد علم دیگری مطلوب او شود.

«العلم حياه الاسلام و عماد الايمان ومن علم علماً اتم الله له اجره ومن تعلم فعلم علمه الله مالم يعلم:»

دانش مایه حیات اسلام و ستون و پایه دین است، هرکس علمی فرا گیرد خداوند پاداشش را کامل می کند، و هرکس دانش بیاموزد و به آن عمل نماید خداوند به او آنچه را نمی داند یاد می دهد.

«العلم میراثی و میراث الانبياء قبلي:» (۳)

دانش میراث من و میراث پیامبران پیش از من است.

«العلم افضل من العباده وملاك الدين الورع»

دانش برتر از عبادت است و معیار دین داری ورع و تقواست.

«خَيْرُ سليمان بين المال والملك والعلم فاختر العلم فاعطى الملك والمال لاخياره العلم:» (۴)

ص: ۲۳۳

۱-۱) - کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۴، حدیث ۲۸۷۳۱.

۲-۲) - کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳، حدیث ۲۸۷۲۴.

۳-۳) - نهج الفصاحه، ص ۴۷۲، ح ۲۴۹۷.

۴-۴) - الجامع الصغير، ج ۱، ص ۶۳۴.

حضرت سلیمان در قبول مال و پادشاهی و دانش مخیر شد، او دانش را انتخاب نمود، به خاطر این که دانش را انتخاب کرد پادشاهی و مال هم به او عطا شد.

«ایمانا شیئی نشأ فی طلب العلم والعباده حتی یکبر اعطاء الله یوم القیامه ثواب اثنین وسبعین صدیقا:» (۱)

هر نوجوانی در راه تحصیل دانش و عبادت رشد نموده تا بزرگ شود، خداوند در قیامت پاداش هفتاد و دو صدیق به او عطا کند.

«سارعوا فی طلب العلم فالحدیث من صادق خیر من الدنیا وما علیها من ذهب وفضه:» (۲)

در راه تحصیل دانش بشتابید، که علم از راستگو آموختن از دنیا و آنچه از طلا و نقره در آن است بهتر است.

«لیس منی الا عالم او متعلم:» (۳)

جز دانشمند و دانش آموز از من نیست.

«العماء مصابیح الارض، وخلفاء الانبیا، وورثتی وورثه الانبیا:» (۴)

دانشمندان چراغ های زمین، جانشینان پیامبران، وارثان من و وارثان پیامبران هستند.

تحصیل علم و آگاهی آن هم تحصیلی که مبتنی بر آیات و براهین و دلایل و بینات، و تحقیقات عقلی و منطقی و استوار بر حکمت و معارف حقه باشد، چراغی است که آدمی را به سوی حقایق ملکی و ملکوتی، و واقعیات ظاهری و باطنی رهنمون می گردد، و از خیالات و اوهام و حدس ها و گمان های بیاساس می رهند و زمینه ساز خیر دنیا و آخرت می گردد، و باطن را به توحید و نور و حال و صفا می آراید، و ظاهر را به حسنات و درستی ها و اعمال صالحه زینت می دهد.

زشتی دین فروشی

ص: ۲۳۴

۱-۱ - نهج الفصاحه ۴۷۴.

۲-۲ - کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۴، ح ۲۸۷۸۸.

۳-۳ - الفردوس، ج ۳، ص ۴۱۹.

۴-۴ - جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۹۱.

اگر بنا شود همه اشیاء و حقایق از نظر ارزش ارزیابی شوند باید گفت حقیقتی با ارزش تر از دین وجود ندارد.

اگر بنا شود همه اشیاء و حقایق از نظر منفعت و سود سنجیده شوند باید گفت حقیقتی در همه عرصه هستی سودمندتر از دین نیست.

اگر بنا شود نعمت ها از نظر منزلت و مرتبت و درجه رفعت مورد دقت قرار گیرند باید گفت نعمتی از نظر مرتبه و رفعت بالاتر و والاتر از دین نیست.

دین مجموعه‌ای از حقایق حقه، و ارزش های اصیل اخلاقی، و اعمال شایسته است که حضرت حق بنابر حکمت و رحمت و لطفش نظام داده، تا به وسیله آن انسان را به اوج کمال، تربیت، انسانیت و سعادت دنیا و آخرت برساند.

دین حقیقتی است که صدویست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام و اولیاء الهی و عالمان اندیشمند مسئول تبلیغ آن در جامعه انسانی بوده اند.

آبادی به معنای واقعی دنیا و آخرت انسان در گرو دینداری و دین مداری و عمل به حقایق دینی است.

انسان بدون دین چهارپائی شکم پرست، و شهوت ران، یا درنده‌های پرخشم و کینه، یا شیطانی اغواگر، یا ستمگری بیرحم، یا خائنی پست، یا جنایت کاری وقیح، یا غارت گری بیرحم، یا فرعون زشت، یا قارونی بخیل، یا بلعمی دنیا پرست است.

خشوع درون، تواضع بیرون، نورانیت قلب، صفای باطن، محبت و عشق، آرامش و بردباری، حوصله و تحمل، درستی و صدق، امانت و کرامت، عبادت رب، خدمت به خلق، نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه، معرفت و بصیرت و دیگر ارزش ها همه و همه محصول دین و دینداری و ایمان و یقین است.

باغستان طبیعت شجره طیبه‌های چون دین ندارد، گلستان هستی گلی دائمی و خوشبوتر از دین ندارد، دریای آفرینش گوهری پرقیمت تر از دین ندارد، دین مایه سعادت دنیا و آخرت و رهائی و نجات انسان از پیش آمدهای خطرناک و

سبب مصون ماندن انسان از ضربه های هولناک هوای نفس و شیاطین درونی و برونی، و خسارت های غیرقابل جبران است.

انسان از هنگام ولادت محجوب به حجاب هائی است که هریک مانعی از تابش نور ملکوتی و فیض ربانی و تحقق علل سعادت در وجود انسان است.

هر حجابی که کنار زده شود نور قوی تری تجلی کرده و به سوی ذات و عمق باطن انسان در حرکت خواهد آمد، این جریان معنوی و حقیقت ملکوتی آدمی را تجلی گاه صفات و اسماء حق می کند و زمینه ظهور مقام خلافت الهی را فراهم می نماید.

تنها نیرو و قدرتی که می تواند حجاب ها را از چهره جان بردارد و پرده ها را از روی قلب کنار بزند، و باطن را از خسارت های آنها نجات دهد دین است و دین، و جز دین نیروئی که بتواند چنین خدمت عظیمی به انسان بنماید وجود ندارد.

هنگامی که از برکت دین و دینداری حجاب جسم، حجاب غرائز، حجاب شهوات، حجاب حس گرائی، حجاب منیت، حجاب خودفراموشی از میان برداشته شود نور حق از افق قلب طلوع می کند و همه فضای دل و عرصه گاه باطن را می گیرد، و شرح صدر، و بردباری باطن، و تحمل بسیار بالا که از اعظم نعمت های الهی است برای انسان حاصل می شود، و پس از شرح صدر حقایق اشیاء بر آدمی منکشف و به این نتیجه می رسد که هرچه خدا به وسیله وحی اعلام نموده و آنچه را پیامبران عظام او آورده اند نظام اتم تشریحی و سبب خیر دنیا و آخرت است، و برای او یقین حاصل می شود که راه واقعی برای رسیدن به کمالات و آداب و کرامات و خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت فقط و فقط صراط مستقیم الهی است.

نتیجه این شرح صدر و انشراح باطن و تابش نور پاک شدن قلب از لوث صفات ذمیمه و اوصاف بهیمیه، و حالات شیطانی است که هر کدامشان می تواند علّتی برای خواری دنیا و خذلان آخرت، و شقاوت ابدی و بدبختی همیشگی و هلاکت سرمدی گردد.

این نور زداینده شرک، ریا، نفاق، عجب، غرور، کینه، خودپسندی، پستی و... سایر رذایل و آلودگی هاست.

أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٌ مِنْ رَبِّهِ: (۱)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشاده است و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟

چون نور صفات با ارزش و ملکات فاضله، و اخلاق انسانی به نور معرفت اضافه گردد، انسان مصداق نور علی نور می شود.

البته هنگامی که حجاب ها برداشته شود و نور در عرش جان تجلی نماید خاصیت این نور باز کردن جلوی پای انسان برای رفتن به سوی مقام لقا و قرب و وصال است، و خاصیت دیگرش چون بر صراط قیامت بگذرد خاموش شدن آتش دوزخ به احترام اوست صراطی که هنگام از آن این آواز را بشنود:

«جُزِيَا مُؤْمِنٍ فَا نَ نُورِكَ اَطْفَالُ هَبِي»

ای مؤمن بگذر که نورت شعله های من را خاموش کرد.

هنگامی که قلب مملو از این نور شود، و غرق صفا و سلامت گردد نتیجه اش این می شود که انسان نسبت به همه فرمان های حق کمر اطاعت بربندد، و از همه منهیات و محرّمات اجتناب نماید، و هر عبادتی را آنگونه که شایسته است انجام دهد، و از خدمت به خلق خدا ابداً دریغ نرزد.

ص: ۲۳۷

در این صورت است که قلب آماده انشراح بیشتر می گردد، و یقین و معرفت افزون شود، و این معرفت و یقین او را بر عبادت و اخلاص بیشتر وادار کند، و همینطور معرفت و یقین از پس معرفت و یقین و عمل و اخلاص از پس عمل و اخلاص تا جائی که فقط خدا داناست

یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم: (۱)

خدا به وسیله آن نور کسانی را که از خوشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت راهنمایی می کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی های جهل و کفر و شرک و نفاق به سوی روشنائی معرفت، ایمان، و عمل صالح بیرون می آورد و به جانب راه راست هدایت می کند.

گاهی با پیش آمدن جریانانی برای گروهی که منافع مادی در آن است، و راهی برای شکم چرانی و شهوت رانی و رسیدن به آنها را جز از طریق دین فروشی و کتمان حقیقت و گمراه نگاه داشتن مردم نمی توانند تأمین کنند صبر و تحمل را از دست داده، و نسبت به آخرت سست شده و زر و زیور دنیا بر چشم قلبشان حجاب می اندازد و آنان را به بازار دین فروشی و تبدیل کفر به ایمان و عوض کردن آخرت به دنیا می کشاند.

از مصادیق قطعی این گروه سردمداران مذهبی و عالمان یهود و نصاری هستند که برای حفظ شئون ظاهری، و جلب منافع مادی، و باز بودن میدان شکم پرستی اوصاف پیامبر را نزد عوام ملت خود منکر شدند، و راه ایمان آوردن آنان را به پیامبر اسلام که سبب سعادت دنیا و آخرتشان بود مسدود کردند، و دچار گناه بسیار عظیم صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ شدند و با گرفتن اندکی پول و به تعبیر قرآن

ص: ۲۳۸

ثمن قلیل دین خود را که ارزشش مافوق ارزش ها بود به مشتری پست و فتنه گر و تهیدستی چون شیطان و هوای نفس فروختند:

اَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (۱)

آیات خدا را در برابر بهائی اندک فروختند، در نتیجه مردم را از راه خدا باز داشتند همانا بد است آنچه را همواره انجام می دادند.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبَسَّ مَا يَشْتَرُونَ: (۲)

بیاد آرید هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد «یعنی یهود و نصاری» پیمان گرفت که حتماً باید حقایق آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمائید پس آن عهد را ترک نمودند و به آن اعتنائی نکردند و در برابر ترک آن بهائی اندک به دست آوردند پس بد چیزی است آنچه به دست می آورند.

عذاب دین فروشان

کسانی که نسبت به نعمت با عظمت دین ناسپاسی نمایند، و ظالمانه به کفران این نعمت برخیزند، و چنین گوهر بینظیری را در برابر بهائی اندک از دست بدهند، و با این کارشان مردم را از راه خدا و حرکت به سوی کمالات و آراسته شدن به ایمان و اخلاق و عمل صالح باز دارند البته در برابر این جنایت بزرگ و خیانت عظیم مسحتق سخت ترین عذاب خواهند بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ: (۳)

یقیناً کسانی که آنچه را خدا از کتاب تورات و انجیل به عنوان اوصاف پیامبر اسلام و حلال و حرام نازل نموده از بیسوادان یهود و نصاری به سود خود پنهان میکنند و در برابر این پنهان کاری بهائی اندک به دست می آورند جز آتش به شکم های خود نمی ریزند و خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی

ص: ۲۳۹

۱-۱) - توبه ۹.

۲-۲) - آل عمران ۱۸۷.

۳-۳) - بقره ۱۷۴-۱۷۵.

گوید و از گناهان و زشتی‌ها پاکشان نمی‌کند و برای آنان عذابی دردناک است، اینانند که گمراهی را بجای هدایت و عذاب را به عوض آموزش خریده‌اند شگفتا چه شکیبایند بر آتش!

چه آیات عجیبی است و چه عذاب‌های سختی در آن بیان شده! لقمه‌هایی که از پول دین فروشی می‌خورند فردای قیامت همان را به صورت آتش دوزخ باید بخورند، آن روز که انسان با همه وجود به رحمت و لطف خدا نیازمند است خدا از این دین فروشان روی رحمت را برمی‌گرداند و ابداً با آنان یک کلمه سخن نمی‌گوید و پاسخ درخواست‌های آنان را نمی‌دهد!

از گناهان و زشتی‌هایشان گذشت نمی‌کند و با آنان تصفیه حساب نمی‌نماید و گناهانشان همراه با عذاب‌هایی که دارند تا ابد وبال وجود آنان خواهد بود.

به خواست خدا در توضیح آیات مربوط به عذاب دورنمائی از دوزخ را با تکیه بر روایات استوار شرح خواهم داد و در این بخش فقط به یک روایت اکتفا می‌کنم تا معلوم شود این دین فروشان خائن در قیامت به خاطر این ظلم و جنایت بزرگشان در چه موقعیتی بسر می‌برند.

انس بن مالک روایت می‌کند جبرئیل در ساعتی که در آن ساعت کسی نزد پیامبر نمی‌آمد با رنگ پریده به محضر آن حضرت مشرف شد، پیامبر به او فرمود: چه شده تو را رنگ پریده می‌بینم؟ امین وحی گفت: ای محمد در ساعتی نزد تو آمده‌ام که خدا فرمان داده به دم‌های آتش بدمند و سزاوار نیست کسی که می‌داند دوزخ حق است و عذاب خدا بسیار سنگین و سخت می‌باشد دل خوش زندگی کند مگر این که از آن در مصونیت و امان باشد.

پیامبر فرمود: ای جبرئیل آتش را برای من وصف کن، جبرئیل گفت ای محمد هنگامی که خدا دوزخ را آفرید هزار سال آن را برافروخت پس قرمز شد، سپس

هزارسال برافروخت تا سپید گشت، آنگاه هزار سال برافروخت تا سیاه شد، سیاهی بسیار تاریک، شعله هایش روشنایی ندارد، و قرمزی اش قابل دیدن نیست.

به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر عذاب دوزخ به اندازه شکاف سوزنی بر دنیا افتد همه اهل دنیا را می سوزاند، به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر لباسی از لباس های اهل آتش میان زمین و آسمان آویخته شود همه اهل دنیا از بویش به کام مرگ می افتند، به خدائی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد اگر ذره‌ای از زنجیری که در قرآنش از آن یاد کرده روی کوهی گذارده شود آن را چنان ذوب می کند که به طبقات پائین زمین رسد، به خدائی که تو را به حق به رسالت فرستاد اگر مردی در مغرب به عذاب دوزخ معذب شود هر آینه کسی که در مشرق است از شدت آن عذاب می سوزد، حرارت آتش دوزخ بسیار شدید، و قعر آن بسیار دور و زینتش آهن گداخته، و آشامیدنی اش آب بسیار جوشان و چرک و خون و لباسش پاره های آتش است:

این گوشه‌های از عذاب خداست که دین فروشان باید تا ابد در آن اقامت کنند! (۱)

ص: ۲۴۱

اشاره

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یهود گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد بگو: آیا بر این عقیده خود از نزد خدا پیمان گرفته اید که هرگز خدا از آن پیمان تخلف نخواهد کرد یا جاهلانه چیزی را به خدا نسبت می دهید، نه چنین است که می گوئید بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه سراسر وجودشان را فرا گرفت آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند.

شرح و توضیح

حس برتری جوئی، و آلوده بودن به علو غیرمنطقی، و ایمان به مکتب نژاد پرستی، و رذیله خود بزرگ بینی و غرور و کبر حالات خطرناکی بود که بر قوم یهود حاکم بود و هم اکنون هم بر آنان حاکم است، بر اثر این حالات شیطانی و رذایل اخلاقی اسیر پندارها و خیالات و اوهام شدند، و در دنیای تاریک آن خیالات و اوهام فکر کردند نزد خدا از تقریبی ویژه برخوردارند، و در حریم حق عزیر الوجود هستند، و خدا نسبت به آنان نگاهی خاص دارد و برای این قوم خصوصیتی خاص قائل است لذا مطلبی را در رابطه با قیامت خود گفتند و آن این که ما قوم یهود در قیامت آن هم نه همه ما بلکه گروه گوساله پرستان جز به مدت هفت روز یا نهایتاً چهل روز در عذاب دوزخ نخواهیم ماند و پس از آن نجات یافته برای ابد در بهشت برین متنعم به انواع نعمت ها خواهیم بود!

این عقیده سخیف و گفتار بیمایه که فاقد هرگونه دلیل منطقی و عقلی و حجت و بینه شرعی است، چیزی جز انعکاس همان حالات شیطانی و صفات حیوانی نیست.

این عقیده باطل و سخن سست، و اندیشه غلط در رابطه با موقت بودن عذاب نشان گر بدعت گزارى، و تحریف حقایق، و دروغ و افترای بر خدا و بیخبری از واقعیات در این قوم عنود و ملت لجوج است.

عادت این قوم یاوه گوئی، گفتن سخن بیدلیل، تحریف آیات حق، افترا بر پروردگار، انکار امور مسلم، و رفتن به کژ راهه، و باطل را حق جلوه دادن است.

در کدام کتاب آسمانی، و منبع وحی، و به زبان کدام یک از پیامبران این معنی اعلام شده که خدا با یهود پیمان یک طرفه یا دو جانبه بسته که آنان را در قیامت جز چند روز به خاطر گناهان و فسادها و ستم های دریا و ارشان عذاب نمی کند؟!!

این بیخبران بیخرد و غافلان گمراه براساس کدام دلیل و برهان چنین ادعائی دارند؟

اینان با این گفتارشان دروغ و تهمت و تحریف حقایق، و بدعت گزارى در دین و مسائل مهم قیامت و از همه زشت تر انواع گناهان را سبک انگاشته و خود را هم بدون دلیل بندگان ویژه حق که نزد حق برخلاف سایر امت ها حساب و ویژهای دارند به شمار آورده اند.

اینان به آرزوهای باطل، و ساخته های ذهن علیل و مریض خود تکیه کرده و خیالات و اوهامی را به هم بافته و خود را از خلود در عذاب که معیارش احاطه خطیئه بر سراسر وجود انسان است مصون دانسته و اگر هم خود را مستحق عذابی بدانند برای هفت یا چهل روز بیشتر سزاوار عقاب نمی دانند.

در هر صورت معیار و میزان استحقاق عذاب و خلود در آن گناه و احاطه آثار شوم آن بر سراسر باطن و ظاهر آدمی است.

خطیئه کیفیت و حالت زشتی است که بر اثر گناه و تداوم آن سراسر وجود گناهکار را فرا می گیرد تا جائی که به انکار حقایق و جدا شدن از حضرت ربّ

العزّه و تعطیل درستی ها و قطع رابطه با عمل صالح و اخلاق حسنه می انجامد و نهایتاً همه درهای فیوضات و الطاف حق را به روی انسان می بندد، و وی را از توبه باز داشته به ادامه دادن گناه تا لحظه آخر عمر می کشاند، چنین انسانی نه این که به معارف الهیه و شئون دینی و مسائل مذهبی، و حقایق عملی و اخلاقی توجه نمی کند بلکه همه آنها را به تمسخر گرفته و با کبر و نخوت و غرور و منیت با آنها برخورد می کند:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ: (۱)

آنگاه بدترین فرجام و عاقبت، عاقبت کسانی است که پیوسته مرتکب گناه شدند و این بدترین فرجام نتیجه تکذیب آیات خدا و همواره به تمسخر گرفتن آنهاست.

خودپرستان و مغروران و حس گرایان یهود برخلاف اصول مسلمّ وحی و حقایقی که تجربه حیات بشر آنها را به اثبات رسانیده با خیال پردازی خود فکر می کردند اعمال و افعال زشت، و سخن و گفتار غیرمنطقی و غیرعقلی در پاکی و صفای روح انسانی که همواره میل به صعود و قرار گرفتن در بزم لقاء و قرب حق دارد هیچ اثری نمی گذارد، و هنگامی که ساعت مرگ و مفارقت روح از بدن برسد هر کدام از روح و جسم به اصل خویش باز می گردد، پس اجساد بعد از مرگ به عناصر طبیعی تبدیل می شود، و ارواح به مقام قدس می نشینند و چیزی از نتایج اعمال زشت مزاحمتی برای ارواح ایجاد نمی کند جز چند روزی معدود! در حالی که این عقیده و نظر صددرصد مخالف با حقایق الهیه و معارف عقلیه و تجربه حیات انسانی است، هر عاقل خردمند و بصیر اندیشمندی با چشم عقل و حس و با نظر قلب و خرد مشاهده می کند و می یابد که پیروی از شهوات حیوانی و غرائز بیقید و شرط و پیوسته به دنبال لذات بیمهار رفتن

ص: ۲۴۴

سبب بروز حالات زشت بر صفحه باطن و روح از قبیل حرص و آرزوهای دست نیافتنی، و کینه و حسد، و خشم و غضب و بخل و کبر و کذب و تبدیل شدن نفس انسانی به نفس اماره بالسوء است، روح از مجاورت با گناهان صاحبش بدون تردید اثر می‌گیرد، و شکل می‌پذیرد، و زنگار و کدورت و تاریکی چهره اش را می‌پوشاند و اخلاق روحانی و معنوی او را که حلم و کرم و مروت و صدق و حیا و عفت و صبر و شکر است به اخلاق حیوانی و شیطانی تغییر می‌دهد. (۱)

تغییر حالات ملکوتی بر اثر تداوم گناه به حالات حیوانی و شیطانی و در نتیجه بسته شدن راه توبه و انابه و بازگشت به حق، انسان را سزاوار عذاب و خلود در آن می‌کند.

براساس این حقایق ادعای یهود که عذاب جز چند روزی به ما نمی‌رسد ادعایی پوچ، واهی، باطل، خلاف وحی، ضد عقل، و مخالف با تجربه تاریخ حیات و زندگی انسان است.

گناه سم مهلکی است که جسم و جان و قلب و نفس و مشاعر انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و انسان را به وادی هلاکت و چاه ضلالت می‌اندازد.

گناه زنگار و چرکی است که سراسر وجود آدمی را آلوده می‌کند، و ارزش های انسانی را بر باد می‌دهد.

گناه تیشهای است که ریشه انسانیت را نابود می‌سازد و آدمی را در لجن زار غفلت و مستی غرق می‌کند.

گناه مخرب ساختمان فطرت، و برهم زننده نظام آدمیت و شمشیری قاتل برای کشتن هویت انسانی انسان است.

ص: ۲۴۵

گناه حجابی است که آدمی را از فیوضات حق و الطاف الهیه و نفعات رحمانیه، و عنایات ملکوتیه محروم می نماید.

گناه آتشی است که در خرمن آدمیت و گلستان انسانیت و باغستان کرامت می افتد و همه را تبدیل به خاکستر پستی و ذلت و نهایتاً آدمی را دچار خزی دنیا و عذاب آخرت می کند.

دیدگاه بزرگ ترین بصیر و آگاه و عالم عرصه هستی یعنی پیامبر اسلام (علیهما السلام) را نسبت به گناه در پاره‌های از روایاتی که در این زمینه در نهج الفصاحه از حضرت نقل شده به دقت بنگرید:

رسول خدا با شدت همه مردم را حتی از گناهان کوچک که گاهی به چشم نمی آید و انسان تصور می کند خیلی مهم نیست برحذر می دارد.

«ایاک و محقرات الذنوب فان لها من الله طالباً»

از گناهان کوچک بپرهیز، زیرا خداوند از آنها بازخواست خواهد کرد.

«ایاکم و محقرات الذنوب فانما مثل محقرات الذنوب کمثل قوم نزلوا بطن وادٍ فجاء ذابعد و جاء ذابعد حتی حملوا ما انصبحوا به خبزهم وان محقرات الذنوب متی یؤخذ بها صاحبها تهلک»

از گناهان کوچک بپرهیزید، همانا داستان گناهان کوچک مانند آن است که گروهی به درهای وارد شوند و هریک از آنان قطعه هیزمی کوچک بیاورد که با جمع شدن آن هیزم ها نانشان را با آتشش بپزند، و هرگاه صاحب گناهان کوچک بازخواست شود همان گناهان او را دچار عذاب دوزخ می کند.

«ان العبد اذا اخطأ خطیئه نکت فی قلبه نکته سوداء فان هو نزع واستغفرو تاب صقل قلبه، وان عاد زید فیها حتی تعلق علی قلبه وهو الران الذی ذکر الله تعالی کلاً بل ران علی قلوبهم ما کائوا یکسبون» (۱)

هرگاه عبد مرتکب گناهی شود در دلش نقطه سیاهی پدید آید، که اگر آن را زدود و استغفار و توبه نمود دوباره دلش صاف و پاک می شود، وی اگر به گناه ادامه داد، آن نقطه سیاه بزرگ تر قلب او را می پوشاند که این همان زنگار گناه است که خدا درباره اش در قرآن فرموده:

ص: ۲۴۶

هرگز! بلکه زنگار اعمالشان که همواره انجام می دادند بر قلوبشان چیره شده است.

«خمس بخمس: مانقض قوم العهد الاسلط عليهم عدوهم، وماحكموا بغير ما انزل الله الافشا فيهم الفقر، ولاظهرت فيهم الفاحشه الافشا فيهم الموت، ولاطفقوا الميكال الامنعو البنات واخذوا بالسنين، ولامنعوا الزكاه الاحبس عنهم القطر:»

پنج چیز از آثار پنج چیز است: هر قومی پیمان شکنی کند دشمنشان بر آنان چیره می شود، آنان که برخلاف آیات خدا قضاوت و داوری نمایند تهیدستی و فقر در میانشان رواج یابد، کسانی که گناهان کبیره از جمله زنا در جمعشان آشکار گردد، مرگ میانشان شایع شود، آنان که به کم فروشی آلوده گردند به کمبود جنس و قحط سالی دچار شوند، و ملتی که زکات نپردازد به نیامدن باران و خشکسالی گرفتار گردد.

«ان اعظم الناس خطاء يوم القيامة اكثرهم خوضاً في الباطل:»

گناهکارترین مردم در روز قیامت کسانی هستند که بیشتر سخن باطل و ناروا گویند.

«من اذنب وهو يضحك دخل النار وهو يبكي:»

هر که خندان گناه کند، گریان وارد دوزخ می شود.

«اثنان يعجلهما الله في الدنيا: البغي وعقوق الوالدين:»

خداوند در کیفر دو گناه در این دنیا شتاب می ورزد، تجاوز به حقوق دیگران و ناسپاسی و قدر ناشناسی نسبت به پدر و مادر.

«ثلاثه لا ينفع معهن عمل: الشرك بالله وعقوق الوالدين والفرار من الزحف:»

سه گناه است که با وجود آنها هیچ عملی سودمند نیست: شرک ورزیدن به خدا، بدرفتاری با پدر و مادر، و فرار از جنگ با دشمنان خدا و دین و ملت.

«خمس ليس لهن كفاره: الشرك بالله وقتل النفس بغير حق، وبهت المؤمن، والفرار من الزحف، ويمين صابره يقطع بها مالا بغير حق:»

پنج گناه است که کفاره و محوکننده ندارد: شرک به خدا، کسی را به ناحق کشتن، بهتان زدن به مؤمن، فرار از جهاد، و سوگند اجباری که به واسطه آن مال دیگری را به ناحق به چنگ آورند.

«ثلاث من فعلهن فقدا جرم: من عقد لواء في غير حق، او عق والدیه او مشی مع ظالم لينصره:»

سه عمل است که هر کس آنها را انجام دهد مجرم است: هر کس پرچم ناحقی را برافرازد، یا با پدر و مادرش بدرفتاری کند، یا با ستم‌گری برای کمک به ستم او قدم بردارد.

اگر به زندگی یهود زمان موسی و زمان پیامبر اسلام و این زمان بنگرید و در وضع آنان از زمان موسی تا به امروز که این نوشتار را مطالعه می‌کنید دقت نمائید به این نتیجه می‌رسید که آنان آلوده به گناهان کوچک و بزرگ هستند، و حالت گناه‌خواهی بر سراسر وجودشان احاطه داشته و دارد و اهل توبه و انابه و استغفار نیستند، و به این سبب اهل دوزخ و در آن جاودانه‌اند، و ادعایشان مبنی بر این که عذاب جز چند روزی حداقل هفت روز و حداکثر چهل روز به ما نمی‌رسد ادعائی کذب و باطل و برخلاف وحی و ضد عقل و منطق است و بر هیچ اصل مسلم و حقیقتی ریشه دار و برهانی محکم و دلیلی متین استوار نیست.

ولی اهل ایمان که شجر طیبه یقین و باور و تصدیق نسبت به خدا و همه حقایق در سرزمین قلبشان ریشه دار است و با هیچ طوفانی از جا کنده نمی‌شود، و بر پایه آن یقین و باور، مطیع خدا و پیامبران هستند، و هر عمل صالحی را مشتاقانه و با همتی بلند انجام می‌دهند و به عبارت دیگر از حُسن فاعلی و فعلی برخوردارند، یعنی باطنی پاک و سالم و ظاهری آراسته به اعمال صالح دارند اهل بهشت و در آن جاودانه‌اند.

اهل ایمان و عمل صالح که باطنشان به خاطر اتصال به حق از بصیرت و نورانیت خاصی برخوردار است گول ظاهر فریبنده دنیای مادی و کالاهایش را نمی‌خورند، و می‌دانند اگر بدون رعایت دستورات حق، و عمل به فرهنگ اسلام متاع دنیا و کالا و ثروت آن را جمع کنند روزی از آنان گرفته می‌شود، و پس از مرگشان به دست دیگران می‌افتد و جز حسرت و اندوه برای آنان تا ابد باقی نمی‌ماند، لذا در پرتو نور ایمان و یقین به آخرت از کالای دنیا و متاعش به

اندازه‌های که بر آنان حلال است قناعت میکنند، و مازاد آن را به وسیله انفاق و صدقه و زکات و خمس و هزینه کردن در امور خیر، درآباد کردن آخرتشان و به دست آوردن خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت بکار می‌گیرند و به قول امیرالمؤمنان نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند نه مانند کوردلان که فقط نظر به کالا و متاع و ثروت و خلاصه ظاهر دنیا دارند:

«الا ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها:» (۱)

یقیناً اولیاء و عاشقان حق همان کسانی هستند که به باطن دنیا نظر دارند هنگامی که دیگر مردم به ظاهر آن فریفته شده‌اند.

ظاهر دنیا در نظر اولیاء خدا به منزله چاهی عمیق است که دلبستگان به آن چشم و گوش بسته و بدون چراغ معرفت به سوی آن می‌روند و در آن می‌افتند و دچار هلاکت ابدی و تیره بختی همیشگی می‌شوند!

نراقی آن فقیه بزرگ و عارف وارسته و فیلسوف خبیر برای نشان دادن فریب خوردگان به ظاهر دنیا متوسل به تمثیلی جالب شده، می‌گوید مثل ظاهر پرستان و گرفتاران به امور مادی، و اسیران ظاهر دنیا، و گرفتاران به امور مادی محض مثل مردی است غافل که در بیابان شیر به او حمله کرد، از شیر فرار نمود و به سر چاهی رسید که ریسمانی در آن آویخته بود، برای نجات از شیر به ریسمان چنگ زد و خود را در چاه معلق نمود، شیر سرچاه آمد و منتظر بیرون آمدن او شد تا طعمه خود سازد، مرد بالای سر خود شیر را دید، از طرفی در عمق چاه چشمش به افعی بزرگی افتاد که منتظر افتادن او به عمق چاه است، در این گیر و دار صدائی به گوشش خورد، چون دقت کرد دو موش را در حال جویدن ریسمان دید، در این غوغای عظیم و فتنه همه جانبه ملاحظه کرد تعدادی زنبور در کناره دیوار چاه عسل گذارده‌اند، غافل از شیر و افعی و دو موش جونده ریسمان

ص: ۲۴۹

مشغول غسل خوردن شد و این مسئله را فراموش کرد که با پاره شدن ریسمان چه بلای سنگینی به سر او خواهد آمد؟! سپس ملااحمد نراقی نتیجه می گیرد که چاه دنیا، شیر هیولای مرگ و اجل، ریسمان عمر، دو موش شب و روز، عمق چاه قبر، و زنبور و عسل مال دنیا و کسب و کار و اهل و عیال و رفیق است.

اهل ایمان و عمل صالح با بصیرت و نورانیتی که دارند نه اینکه در چاه نمی افتند بلکه ریسمان عمر را با بیداری و آگاهی به این چاه می اندازند و هم چون غلام کاروان کنعان که با انداختن ریسمان دلودار به چاه بیابان، یوسف بیرون آورد، یوسف کمالات و آداب و ذخائر قیامت از آن بیرون می آورند.

اهل ایمان و عمل صالح به آتش دنیا فقط برای پخت و پز و پرکردن شکم و روشن کردن خانه و کاشانه سرگرم نمی شوند، بلکه هم چون موسی که از دور در وادی طور آتش دید و برای آوردن آتش جهت گرم کردن اهل و عیالش به طور قدم گذاشت، ولی نهایتاً نوری چون نور نبوت به دست آورد که جهان را با آن روشن ساخت، و گمراهان را هدایت نمود، و تهیدستان از معنویت را با فرهنگ الهی اش به مقامات و درجات ملکوتیه رسانید.

آنان مانند آدم که در این خاکدان قدم گذاشت و با خزانه وجودش به وسیله عبادت، انابه، استغفار، طاعت، اخلاص کاری کرد که از آن خزانه گنج وجود انبیا درآمد، کاری میکنند که از خزانه وجودشان گنج معرفت، ایمان، اخلاص، عمل صالح، اخلاق حسنه، صفا، وفا، حکمت، صدق، جود، سخاوت و... بیرون آید.

آنان مانند طفلی که به امید قدم در مدرسه گذاشت و سرانجام خواجه نصیرالدین طوسی، بوعلی سینا، ابونصر فارابی، صدرالمتالهین شدند، قدم به دنیا گذارند و با امید به حق زندگی کردند، و براساس معرفت و آگاهی قدم برداشتند نهایتاً منبعی از ارزش ها و کرامات و درستی ها و حقایق از کار درآمدند.

آنان در این دنیا دیدند علف بیابان که به نظر ظاهرینان چیزی نمی آید هنگامی که در کارگاه متناسب با وجودش قرار می گیرد تبدیل به پوست گران قیمت، گوشت حلال، پشم با ارزش، شیر، پنیر، کره، روغن، سرشیر، خامه، ماست، کشک و دوغ می شود، نهال وجودشان را در سرزمین ایمان و یقین به آخرت نشانند و با عمل صالح و اخلاق حسنه آن را آبیاری نمودند تا از آن نهال هنگامی که تبدیل به شجره طیبه شد انواع میوه ها از قبیل صدق، مهر، محبت، راستی، کرامت، اصالت، شرافت، حقیقت، عدالت، عبادت، طاعت، خدمت و . . . پدید آمد.

آری اهل ایمان که دارای عمل صالح اند، سزاوار ورود به بهشت و جاودانه بودن در آن هستند، زیرا وجود آنان در دنیا و ظاهر و باطنشان دارای آثار بهشتی است و نسبت به بهشت هم چون آهن و آهن ربایند.

ص: ۲۵۱

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ

و یاد کنید زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید و با مردم با خوش زبانی سخن گوئید و نماز را برپا دارید و زکات پردازید، سپس همه شما جز اندکی از پیمان خدا روی گردانیدید و شما عادتاً روی گردان هستید.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و کاربردی که تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است استفاده میشود:

- ۱- عبادت خالصانه برای خدا، ۲- احسان به پدر و مادر، ۳- احسان به خویشان ۴- احسان به ایتام، ۵- احسان به مساکین، ۶- سخن نیک گفتن ۷- اقامه نماز، ۸- پرداخت زکات.

عبادت خالصانه برای خدا

در رابطه با اصل عبادت و بندگی و عبادت غیرخدا، و عبادت مقبول، و برترین عبادت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره مسائل مهمی مطرح شد، و حق مطلب تا جایی که امکان داشت مورد بحث قرار گرفت، در این بخش نسبت به عبادت خالصانه به چند روایت اکتفا می کنم.

در توضیح حَنِيفًا مُسْلِمًا در آیه شریفه

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: (۱)

در کتاب محاسن برقی ص ۲۵۱ از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خالصاً مخلصاً لايشوبه شيئاً»

عبادت و بندگی ابراهیم با نیتی خالص و پاک و با حالی مخلصانه انجام می گرفت و چیزی در خلوصش مخلوط نبود.

ص: ۲۵۲

علامه مجلسی در توضیح این بخش از آیه: حَنِيفًا مُسْلِمًا و در توضیح روایت حضرت صادق (ع) می گوید:

حنیف یعنی مائل به دین حق که همان دین خالص الهی است، و مسلم یعنی مطیع خدا در همه اوامر و نواهیاش.

حضرت حق در آیه شریفه حنیف مسلم را در برابر مشرک قرار داده است لذا حضرت صادق حنیف یا حنیف مسلم را تفسیر به کسی کرده که همه جانبه برای خدا مخلص است و اعمالش از شرک پنهان و آشکار پاک است، بت هائی که در عبادت ناخالصانه داخل اند و عبادتشان را آمیخته با شرک میکنند، یا وجودشان را آلوده به بندگی غیرخدا می نمایند اعم از بت های حقیقی و مجازی هستند.

عبادتی که شیاطین در انحرافش از خلوص دخیل اند، و عبادتی که هوای نفس در آن مخلوط است و عبادتی که طرح احبار یهود و رهبان نصاری در آن داخل است، و عبادتی که برای رسیدن به درهم و دینار منظور است همه و همه عبادت مشرکانه و عبادت برای غیرخدا و عبادت بیرون از مدار اخلاص و عبادت غیرمقبول است.

در قرآن مجید است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ: (۱)

ای فرزندان آدم آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را بندگی نکنید.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا: (۲)

آیا کسی که هوای نفسش را معبود خود گرفته دیدی، آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ: (۳)

ص: ۲۵۳

۱-۱ - یس ۶۰.

۲-۲ - فرقان ۴۳.

۳-۳ - توبه ۳۱.

یهود و نصاری متولیان کنیسا و کارگردانان کلیسا و مسیح پسر مریم را به جای خدا معبود خود گرفتند، در حالی که مأمور نبودند مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند، خدا منزه و پاک است از آنچه در الهیت و عبادت شریک او قرار می دهند.

و پیامبر اسلام فرمود:

«ملعون ملعون من عبدالدینار والدرهم:» (۱)

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که پول و ثروت را بپرستد.

حضرت رضا (ع) از امیرالمؤمنان روایت می کند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«طوبی لمن اخلص لله العباده والدعاء، ولم یشغل قلبه بماتری عیناه، ولم ینس ذکرالله بما تسمع اذناه، ولم یحزن صدره بما اعطی غیره:» (۲)

خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش فقط برای خدا و جلب خوشنودی حق باشد و غیرحق در عبادت و دعایش مخلوط نباشد، و قلبش به آنچه از زخارف دنیا و مشتتهیات آن چشمش می نگرد مشغول نشود، و یاد خدا را با شنیدن اباطیل و آراء ساختگی و غیبت و تهمت و ندهای شیاطین و صداهای فرهنگ های مادی و ضدخدا فراموش ننماید و به قلب و زبان غرق ذکر خدا باشد، و دلش به آنچه از امور مادی به دیگران داده شده و هنوز به او عطا نشده محزون نگردد.

درباره عظمت و ارزش انسان مخلص از حضرت امام حسن عسگری (ع) روایت شده است:

«لو جعلت الدنيا كلها لقمه واحده ولقمتها من یعبده الله خالصاً لرأیت انی مقصر فی حقه، ولو منعت الکافر منها حتی یموت جوعاً و عطشاً ثم اذقته شربه من الماء لرأیت انی قد اسرفت:» (۳)

ص: ۲۵۴

۱-۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۱۰۴.

۲-۲ - بحار، ج ۷۰، ص ۲۲۹، حدیث ۵.

۳-۳ - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۵.

اگر همه دنیا را یک لقمه کنند و من آن لقمه را در دهان کسی که خدا را خالصانه عبادت می کند بگذارم بنظرم می رسد در حق او کوتاهی کرده باشم، و اگر دنیا را از کافر منع کنم تا از گرسنگی و تشنگی به کام مرگ افتد، سپس جرعه‌ای از آب به او بنوشانم بنظرم می رسد اسراف کرده باشم!

از حضرت جواد (ع) روایت شده:

«افضل العباده الاخلاص:» (۱)

برترین عبادت اخلاص ورزی در اعمال است.

از صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها روایت شده:

«من اصعد الى الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل اليه افضل مصلحته:» (۲)

کسی که عبادت خالصش را به سوی خدا بالا برد، خدای عزوجل برترین مصلحتش را بر او فرود آورد.

عبادت خالص و بندگی بیشائبه یقیناً انسان را به حیات طیبه می رساند:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (۳)

از مرد و زن هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن باشد مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام داده اند می دهیم.

عبادت خالص سبب نزول فرشتگان رحمت بر انسان به هنگام مرگ می شود.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ: (۴)

بی تردید کسانی که با دل و جان و خالصانه گفتند پروردگار ما الله است، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل

ص: ۲۵۵

۱-۱ - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۲-۲ - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۳-۳ - نحل ۹۷.

۴-۴ - فصلت ۳۰.

می شوند و می گویند: نترسید و اندوهگین مباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند بشارت باد.

عبادت خالصانه سبب راحت انسان در برزخ و متنعم شدنش به نعمات الهی می گردد:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة یاأکلون من طعامها ویشربون من شرابها ویتزاورون فیها ویقولون ربنا اقم لناالساعة لتنجز ماوعدتنا:» (۱)

ارواح اهل ایمان در برزخ در اطاق هائی در بهشت است، از طعام آن می خورند، و از آشامیدنی اش می نوشند و یکدیگر را در آنجا دیدار می نمایند و می گویند خدایا قیامت را برای ما برپاکن تا آنچه را به ما وعده دادهای وفا کنی.

عبادت خالصانه سبب ایمنی مخلص از هول عظیم و ترس سنگین روز قیامت است:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ: (۲)

آنان که کار نیک خالصانه به آخرت بیاورند، و اعمالشان از شائبه شرک و ریا پاک باشد پاداشی بهتر از آن دارند و آنان در آن روز از هول و هراسی سنگین و سخت در امان هستند.

حیات و زندگی انسان بدون عبودیت و بندگی حق جز حیات حیوانی و مشتبهات نفسانی و لذات زودگذر چیزی نیست، انسان در فضای حیات حیوانی انسانی ساخته شکم و شهوت است، و کاری جز حس گرائی و مادی گری، و خوردن و آشامیدن و شهوت رانی و تجاوز به حق و حقوق دیگران ندارد، چنین حیاتی حیات مجازی و جز خواب و خیال نیست، حیات حقیقی برای انسان که دارای آثار مثبت دنیائی و آخرتی و همراه با برکات و منافع ابدی است فقط و فقط عبودیت خالص است، عبودیت برای انسان هم چون نسیم بهار برای زمین مرده است، همان گونه که نسیم بهار به زمین مرده حیات می دهد و آن را تبدیل

ص: ۲۵۶

۱-۱ - بحار، ج ۶، ص ۲۳۴.

۲-۲ - نمل ۸۹.

به انباری از انواع نعمت ها می کند، نسیم عبودیت سبب روئیدن انواع آثار مثبت از سرزمین وجود انسان می گردد، و آدمی را آماده رسیدن به رضوان حق و مقام قرب و لقاء می نماید.

احسان به پدر و مادر

احسان در لغت به معنای کار خیر و عمل نیک انجام دادن است.

فرهنگ پاک و سعادت بخش اسلام از همه امت چه در قرآن و چه در روایات خواسته است که در همه عمر نسبت به همه کس احسان کنند، تا جائی که دستور داده بدی های دیگران را نسبت به خود با نیکی پاسخ دهید.

در آیات قرآن مجید پس از امر به احسان این موارد را می بینیم:

□
وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: (۱)

و نیکی کنید زیرا خدا عاشق نیکوکاران است.

□
إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ: (۲)

مسلماً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ: (۳)

بی تردید به پاداش نیکوکاران می افزائیم.

□
□
مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (۴)

و بر نیکوکاران هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: (۵)

پایداری و شکیبایی پیشه ساز که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

□
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: (۶)

بی تردید خدا با تقوایندگان است و آنان که واقعاً نیکوکارند.

ص: ۲۵۷

٢-٢) - اعراف ٥٦.

٣-٣) - اعراف ١٦١.

٤-٤) - توبه ٩١.

٥-٥) - هود ١١٥.

٦-٦) - نحل ١٢٨.

احسان به همه از صفات حضرت حق، و اخلاق پیامبران و امامان و اولیاء خداست، انسان محسن در صورت مؤمن بودن در زمره پیامبران و امامان محسوب می شود و در قیامت با آن صاحبان کرامت و احسان محشور می گردد.

از مصادیق بسیار بسیار مهم احسان و نیکوکاری، احسان به پدر و مادر است که آیات قرآن مجید آن را پس از وجوب عبادت خدا مطرح کرده و روایات فراوانی در این زمینه در کتاب های با ارزش حدیث وارد شده است.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا: (۱)

بگو: بیائید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر نیکی کنید.

وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا: (۲)

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که: جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری کهنسالی رسند چنانچه تو را به ستوه آورند به آنان اف که نشانه انزجار است مگوی و بر آنان بانگ مزین و پرخاش مکن و با آنان سخنی نرم و شایسته گوی و برای هر دو از روی مهر و محبت بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند مورد رحمت قرار ده.

قرآن رابطه حضرت یحیی را با پدر و مادرش اینگونه بیان می کند:

وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا: (۳)

و به پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکشی و نافرمانی نداشت.

کتاب خدا از قول حضرت عیسی در گهواره نقل می کند:

وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا: (۴)

ص: ۲۵۸

۱-۱ - انعام ۱۵۱.

۲-۲ - اسراء ۲۳-۲۴.

۳-۳ - مریم ۱۴.

۴-۴ - مریم ۳۲.

و خدا مرا نسبت به مادرم نیکوکار و خوشرفتار قرار داده و گردنکش و تیره بختم ننموده است.

پروردگار مهربان در قرآن مجید به این صورت نسبت به پدر و مادر سفارش فرموده است:

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا: (۱)

وانسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش نمودیم.

و نیز در قرآن مجید فرموده:

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهَيْنًا فِي وَصْفِ اللَّهِ فِي عَمِينَ أَنْ أُشْكِرَ لِي وَ لِيُؤَدِّيكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) ، وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: (۲)

وانسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او حامله شد درحالی که سستی به روی سستی به او دست می داد، و بازگرفتنش از شیر پس از دو سال است و سفارش کردیم که نسبت به من و پدر و مادرش سپاسگزاری کن بازگشت همه فقط به سوی من است.

و اگر پدر و مادرش تلاش کنند که تو را وادار نمایند براین که چیزی را که هیچ یقینی به خدا بودن و ربوبیت آن نداری شریک من قرار دهی از آنان پیروی مکن ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه‌های پسندیده معاشرت کن.

محمدبن مروان می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ان رجلا الى النبي (عليهما السلام) فقال يا رسول الله اوصني فقال لا تشرك بالله شيئا وان حرقت بالنار وعذبت الا وقلبك مطمئن بالايمان، ووالديك فاطعهما وبرهما حين كانا اوميتين وان امراك ان تخرج من اهلك ومالك فافعل فان ذلك من الايمان.» (۳)

مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا وصیت و سفارش کن، حضرت فرمود: چیزی را در این عرصه گاه هستی شریک خدا قرار مده گرچه به آتش سوزانده شوی، و دچار شکنجه گردی، مگر این که برای رهایی از

ص: ۲۵۹

۱-۱ - عنكبوت ۸.

۲-۲ - لقمان ۱۴-۱۵.

۳-۳ - کافی، ج ۲، ص ۱۵۸.

شکنجه در صورتی که قلب مطمئن و استوار به ایمان باشد، با زیانت اقرار به شرک کنی و از پدر و مادرت اطاعت کن و به آنان نیکی نما چه زنده باشند و چه مرده و اگر هردو به تو فرمان دادند که همسرت و مالت را رها کنی این کار را انجام بده زیرا اطاعت از آنان نشانه ایمان است.

علامه مجلسی در توضیح این روایت می فرماید: هرگز به قلب و زبان اقرار به شرک مکن، مگر این که از سوخته شدن و شکنجه به دست دشمن بترسی، در صورت گرفتار شدن به دست دشمن و اجبار شدنت هنگامی که دلت مطمئن به ایمان است مانند عمار یاسر از باب تقیه و حفظ جان به زبان به شرک اقرار کن و خود را نجات بده و وجوب اطاعت از پدر و مادر در فرمان دادنشان به طلاق همسر و دست برداشتن از مال در صورتی است که منجر به معصیت یعنی ظلم به همسر و اتلاف مال نباشد، و البته اگر طلاق همسر و اتلاف مال از مصادیق تکلیف شاق و حرج عظیم باشد اطاعت از آن دو نفر در این زمینه لازم نیست. (۱)

ابی ولاد حنّاط می گوید: از حضرت صادق (ع) از قول خدا که در قرآن فرموده: وبالوالدین احسانا پرسیدم این احسان چیست؟ حضرت فرمود: نیکو معاشرت و هم زیستی با آنان، و این که وادارشان نمائی چیزی را که نیازمندند از تو بخواهند گرچه هر دو ثروتمند باشند، بلکه پیش از درخواست آنان نیازشان را برآورده کن مگر خدا نمی فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (۲)

هرگز به نیکی نمی رسید مگر آن که از آنچه دوست دارید هزینه کنید، سپس حضرت صادق فرمود: اما قول خدای عزوجل

ص: ۲۶۰

۱-۱ - بحار، ج ۷۱، ص ۳۴.

۲-۲ - آل عمران ۹۲.

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا (۱)

به این معناست که اگر تو را در فشار و آزار قرار دادند به آنان اف که کمترین کلمه برای نشان دادن انزجار است مگو و اگر تو را زدند بر سرشان فریاد مزین بلکه با سخنی نرم و بزرگوارانه با آنان سخن بگو، و اگر در معرض کتک آنان قرار گرفتی بگو: خدا هر دوی شما را بپامرزد و جمله وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ به این معناست، که نگاهت را به سوی آنان جز به مهر و لطف پرمکن، و صدایت را فوق صدای آنان بلند نمایی، و دو دست بالای دست آنان مبر و پیش روی آنان راه مرو.

(۲)

از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده است که مردی از رسول خدا پرسید

«ماحق الوالد علی ولده؟ قال: لا یسمیه باسمه، ولا یمشی بین یدیه ولا یجلس قبله، ولا یستسب له:» (۳)

حق پدر بر فرزندش چیست حضرت فرمود فرزند پدرش را به نام صدا نزنند، و پیش روی او حرکت نکنند، و قبل از او ننشینند، و کاری نکنند که مردم به پدرش ناسزا گویند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما یمنع الرجل منکم ان یر والدیه حین او میتین: یصلی عنهما، ویتصدق عنهما، ویصوم عنهما، فیکون الذی صنع لهما وله مثل ذلك، فیزیده الله عزوجل بیره وصلاته خیراً کثیراً:» (۴)

چه چیزی مردی از شما را باز می دارد که به پدر و مادرش نیکی کند زنده باشند یا مرده، پس از مرگشان از جانب آنان نماز بخواند، و صدقه بدهد، و روزه بگیرد، قطعاً آنچه را برای آن دو نفر انجام دهد مانند همان ثوابی که برای پدر و مادرش می باشد برای او هم خواهد بود، و خدا خیر کثیری را در دنیا و آخرت به خاطر نیکی و نمازش برای پدر و مادر به او می افزاید.

ص: ۲۶۱

۱-۱ - اسراء ۲۳.

۲-۲ - بحار، ج ۷۱، ص ۳۹.

۳-۳ - بحار، ج ۷۱، ص ۴۵.

۴-۴ - کافی، ج ۲، ص ۱۵۹.

معمربن خلاد می گوید به حضرت رضا (ع) گفتم: برای پدر و مادرم در صورتی که شیعه نباشند و آگاهی به حق ندارند دعا کنم؟ حضرت فرمود: دعا کن و صدقه بده، و اگر زنده اند و به مذهب تو نیستند با آنان مدارا کن و خوش رفتار باش زیرا رسول خدا فرمود: خدا مرا به رحمت و مهر و محبت مبعوث کرد نه به آزار و اذیت.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء رجل الى النبي فقال يا رسول الله من ابر؟ قال امك قال ثم من؟ قال امك قال ثم من؟ قال امك قال ثم من؟ قال اباك.»

(۱)

مردی به محضر پیامبر آمد پرسید ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت پرسید سپس به چه کسی نیکی کنم فرمود: مادرت، باز گفت به چه کسی نیکی کنم فرمود مادرت گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: پدرت.

معاویه بن وهب از زکریابن ابراهیم نقل می کند که زکریا گفت: من به مذهب نصرانی بودم پس مسلمان شدم و حج بجای آوردم در آن ایام به محضر حضرت صادق مشرف شدم و گفتم: من بر مذهب نصرانیت بودم و اکنون مسلمان شده ام حضرت فرمود: چه چیزی در اسلام دیدی که مسلمان شدی؟ گفتم قول خدای عزوجل را که فرموده:

مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ: (۲)

خدا نور اسلام را به قلبم تابید و من به اسلام هدایت شدم، حضرت فرمود: آری خدا تو را هدایت کرد و سپس سه بار گفت: خدایا او را هدایت فرما.

آنگاه فرمود پسر من از آنچه بخواهی از من بپرس، گفتم: پدر و مادر و زن و فرزندم بر کیش نصرانیت اند، و مادرم از دوچشم کور است و من با آنان زندگی می کنم و از ظرف آنان غذا می خورم، حضرت فرمود آنان گوشت خوک هم می

ص: ۲۶۲

۱-۱ - بحار، ج ۷۱، ص ۴۹.

۲-۲ - شوری ۵۲.

خورند؟ گفتم: نه گوشت خوگ می خورند و نه با آن تماس دارند فرمود: زندگی با آنان و خوردن از ظرفشان برای تو آزاد است، به مادرت توجه داشته باش و به او احسان کن و پس از مرگش او را به کسی وامگذار که مراسم تدفینش را انجام دهد، بلکه خودت به امور او اقدام کن، و به احدی مگو که نزد من آمده‌ای تا مرا در منی دیدار کنی انشاءالله.

می گوید در سرزمین منی خدمت امام رسیدم گوئی معلم کودکان است از هر جانب مردم گرد او حلقه زده و نفر به نفر از حضرت مسئله می پرسیدند.

پس از پایان حج به کوفه آمدم به مادرم مهربانی می نمودم و شپش های لباس و سرش را از بین می بردم و به او خدمت می کردم، به من گفت: پسر من تا نصرانی بودی نسبت به من اینگونه نبودی از زمانی که به سفر رفتی و بازگشتی رفتارت با من تغییر کرده آیا مسلمان شده ای؟ گفتم مادر مردی از فرزندان پیامبران رسول اسلام مرا به این گونه رفتار با مادر فرمان داده است، مادر گفت آیا او پیامبر است؟ گفتم نه فرزند پیامبر است گفت نه فرزندم او پیامبر است زیرا این گونه کارها نسبت به مادر از سفارشات پیامبران است، گفتم: مادر پس از پیامبر اسلام پیامبری نیست او فرزند پیامبر است، مادرم گفت فرزندم دین تو بهترین دین است آن را به من عرضه بدار پس اسلام را به مادر عرضه کردم و او مسلمان شد، سپس نماز را به او تعلیم دادم، پس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند آنگاه در همان شب عارضهای به او دست داد، به من گفت پسر من آنچه به من تعلیم دادی یک بار دیگر تعلیم ده، چون بار دیگر شهادتین را به او تعلیم دادم اقرار به توحید و رسالت کرد و از دنیا رفت، چون صبح شد مسلمانان به تجهیز و تکفین او برخاستند و خود من به او نماز خواندم و وی را دفن نمودم. (۱)

ص: ۲۶۳

از حضرت صادق (ع) روایت شده خواهر رضاعی رسول خدا نزد آن حضرت آمد هنگامی که پیامبر چشمش به او افتاد از دیدن او مسرور شد، روانداز خود را برای وی انداخت و او را بر آن نشانید، سپس روی به خواهر رضاعی نموده با او سخن گفت و به چهره اش تبسم فرمود، خواهر از نزد پیامبر رفت و برادر رضاعی آن حضرت آمد ولی برخورد آن جناب با برادر رضاعی اش مانند خواهر نبود، عرضه داشتند احترام و محبتی که به خواهر فرمودید نسبت به برادر نمودید؟ فرمود: برای آن که خواهر رضاعی ام به پدر و مادرش نیکوکارتر از برادرش بود! (۱)

ابراهیم ابن شعیب می گوید به حضرت صادق گفتم:

«ان ابی قد کبر جداً وضعف فنحن نحمله اذا اراد الحاجه فقال: ان استطعت ان تلی ذلک منہ فافعل ولقمه بیدک فانه جنه لک غداً.» (۲)

پدرم جداً به کهنسالی رسیده و ناتوان گشته، هرگاه نیازمند به کاری شود خودم او را به دوش می کشم، حضرت فرمود تا جایی که امکان داری خودت این کار را انجام بده و با دست خود لقمه به دهان او بگذار زیرا اینگونه خدمت به او برای تو در فردای قیامت سپری از آتش دوزخ است.

جابر جعفی می گوید: شنیدم مردی به حضرت صادق می گفت: «ان لی ابوین مخالفین! فقال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا.» (۳)

برای من پدر و مادری غیرشیعه است، حضرت فرمود همانگونه که به مسلمانان از شیعه احسان می کنی به آنان هم نیکی و احسان کن.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ثلاث لم يجعل الله عزوجل لاحد فيهن رخصه:»

ص: ۲۶۴

۱-۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲-۲ - بحار، ج ۷۱، ص ۵۶، حدیث ۱۳.

۳-۳ - بحار، ج ۷۱، ص ۵۶، حدیث ۱۴-۱۵.

«اداء الامانه الى البر والفاجر، والوفاء بالعهد للبر و الفاجر، وبروالدين برين كانا او فاجرین:» (۱)

سه چیز است که خدا برای احدی در آن تخفیف و اجازه ترک قرار نداده است: ادای امانت به نیک و بد، وفای به پیمان نسبت به نیک و بد، و احسان و نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«اذا كان يوم القيامة كشف غطاء من اغطيه الجنة فوجد ريحها من كانت له روح من مسيره خمس ماه عام الاصنفاً واحداً قلت من هم قال العاق لوالديه:» (۲)

چون قیامت فرا رسد، پرده‌های از پرده‌های بهشت کنار رود، هر زنده‌های بوی بهشت را از مسیر پانصد سال فاصله استشمام می کند مگر یک طایفه راوی می گوید: عرضه داشتم آن طایفه کیانند؟ فرمود: عاق پدر و مادر

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«بینا موسی بن عمران یتاجی ربه عزوجل اذ رأی رجلاً تحت ظل عرش الله عزوجل فقال یا رب من هذا الذی قد اظله عرشک فقال: هذا کان باراً بوالديه ولم یمشی بالنمیمه:» (۳)

در حالی که موسی بن عمران با پروردگارش مناجات می کرد ناگهان مردی را در سایه عرش خدای عزوجل دید، گفت: پروردگارا این کیست که عرش بر او سایه انداخته؟ خطاب رسید کسی است که نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده و برای نَمّامی و سخن چینی قدم برنداشته.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«من احب ان یتخفف الله عزوجل عنه سكرات الموت فلیکن لقربته وصولاً وبوالديه باراً فاذا کان كذلك هون الله علیه سكرات الموت ولم یصبه فی حیاته فقر ابداً:» (۴)

کسی که دوست دارد خدای عزوجل سكرات مرگ را بر او آسان کند به خویشانش بسیار عطا و بخشش و پیوند داشته باشد و به پدر و مادرش

ص: ۲۶۵

۱-۱ - بحار، ج ۷۱، ص ۵۶، حدیث ۱۴-۱۵.

۲-۲ - کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳-۳ - امالی صدوق ۱۰۸.

۴-۴ - امالی صدوق ۲۳۴.

نیکوکار باشد چون اینگونه باشد خدا سكرات مرگ را بر او آسان می کند و در حیاتش فقر و تهیدستی به او نمی رسد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل امر بثلاثة مقرون بها ثلاثة اخرى: امر بالصلاه والزكاه فمن صلى ولم يترك لم تقبل منه صلاته، و امر بالشكر له وللوالدين فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله و امر باتقاء الله وصله الرحم فمن يصل رحمه لم يتق الله عزوجل:» (۱)

خدای عزوجل به سه برنامه فرمان داده که سه برنامه دیگر را با آنها قرین قرار داده: به نماز و زکات دستور داده پس کسی که نماز بخواند ولی زکات نپردازد نمازش قبول نمی شود، و فرمان به شکر و سپاس گزاری برای خودش و پدر و مادر داده پس کسی که سپاسگزار پدر و مادر نباشد خدا را سپاس نگفته، و به تقوا و صلّه رحم فرمان داده، پس کسی که صلّه رحم نکرده تقوای الهی را مراعات ننموده است. عن ابن مسعود قال: سألت رسول الله (عليهما السلام) أي الاعمال أحب إلى الله عزوجل؟ قال: الصلاه لوقتها، قلت: ثم أي شيء قال: بر الوالدین قلت: ثم أي شيء قال: الجهاد في سبيل الله عزوجل قال فحدثني بهذا ولو استزده لزدني: (۲)

از ابن مسعود روایت شده که می گوید: از رسول خدا پرسیدم چه عملی در میان اعمال نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود نماز در وقت معینش گفتم سپس چه عملی؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر، گفتم: سپس چه کاری؟ فرمود جهاد در راه خدای عزوجل ابن مسعود می گوید رسول خدا درباره همین مطالب با من سخن گفت اگر بیش از این از او می خواستم به من ارائه می فرمود.

ابوحزمه ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«اربع من كن فيه بنى الله له بيتاً في الجنة: من آوى اليتيم و رحم الضعيف، و اشفق على والديه، و رفق بمملوكه:» (۳)

ص: ۲۶۶

۱-۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲-۲ - خصال، ج ۱، ص ۷۸.

۳-۳ - بحار، ج ۷۱، ص ۷۱، حدیث ۵۱.

چهار چیز است در هر کس باشد خداوند در بهشت خانهای برای او بنا می کند: کسی که یتیم را پناه دهد، و به ناتوان رحمت آورد، و به پدر و مادر مهربانی ورزد، و با زبردستش مدارا نماید.

ابن عباس از رسول خدا روایت می کند:

«ما ولد بار نظر الی ابویه برحمه الاکان له بكل نظر حجه مبروره فقالوا یا رسول الله وان نظر فی کل یوم مأه نظره قال نعم الله اکبر و اطیب:» (۱)

فرزند نیکوکاری نیست که نگاهش به پدر و مادر نگاه رحمت و مهر باشد مگر این که به هر نگاهی حج قبول شدهای در پرونده اش ثبت می شود، گفتند ای پیامبر خدا گرچه هر روز صدار به آنان نظر کند! فرمود آری خدا در پاداش دادن بزرگ تر و پاک تر از آن است که شما حساب می کنید.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«النظر الی العالم عباده، والنظر الی الامام المقسط عباده، والنظر الی الوالدین برأفه و رحمه عباده، والنظر الی الاخ توده فی الله عزوجل عباده:» (۲)

نظر به عالم عبادت است، نظر به پیشوای عدالت پیشه عبادت است، نظر به پدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادت است، نظر به برادر دینی که او را برای خدا دوست داری عبادت است.

به ابوذر گفتند هر آینه به چهره علی بن ابیطالب چشم می دوزی، و با دقت به او می نگری، از این نگاهت چه برداشتی داری و چه امری را تحمل می کنی؟ پاسخ داد من مرتب به چهره الهی و ملکوتی او چشم می دوزم زیرا به حقیقت از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«النظر الی علی بن ابیطالب (ع) عباده، والنظر الی الوالدین برأفه و رحمه عباده، والنظر فی الصحیفه یعنی صحیفه القرآن عباده و النظر الی الکعبه عباده:» (۳)

نگاه به علی بن ابیطالب (ع) عبادت است، و نگاه به پدر و مادر به مهربانی و رحمت عبادت است، و نگاه ورق یعنی ورق قرآن عبادت است، و نظر به کعبه عبادت است.

ص: ۲۶۷

۱-۱ - امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲-۲ - بحار، ج ۷۱، ص ۷۳، حدیث ۵۹.

۳-۳ - امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۷۰.

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«من ادرك شهر رمضان فلم يغفرله فابعده الله، ومن ادرك والديه فلم يغفرله فابعده الله، ومن ذكرْتُ عنده فلم يصل علي فلم يغفرله فابعده الله:» (۱)

کسی که ماه رمضان را بیابد و کاری نکند که آمرزیده شود، خدا او را از رحمت و عنایتش دور کرده، و کسی که پدر و مادرش را درک کند و حیات آنان را ببیند، و با آنان بگونه رفتار نکند که مورد آمرزش قرار گیرد، خدا او از فیوضاتش دور کرده، و کسی که نام مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد و از این راه به گردونه آمرزش درنیابد خدا او از خودش دور نموده است.

امیرالمؤمنین از پیامبر خدا روایت میکند

«ثلاثة من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الى الآخرة: عقوق الوالدين، والبغى على الناس، وكفرا للاحسان:» (۲)

سه گناه است که در عذابش در دنیا شتاب می شود و جریمه دنیائی اش به آخرت نمی افتد: عاق والدین، و تجاوز به حقوق مردم، و ناسپاسی نسبت به نیکوکاری نیکوکاران.

سعید بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت می کند

پیامبر اسلام نزد جوانی هنگام مرگش حاضر شد و به او گفت: بگو لا اله الا الله ولی زبان جوان به چندین بار قفل شد و نتوانست کلمه توحید را بگوید! حضرت به زنی که بالای سر جوان بود فرمود: آیا این جوان مادر دارد؟ گفت: آری من مادر او هستم فرمود: آیا به او خشم داری و از وی ناراضی هستی؟ گفت: آری چند سال است با او سخن نگفته ام! حضرت فرمود: از او راضی شو، گفت بخاطر رضای تو خدا از او راضی گردد، پیامبر به جوان فرمود: بگو لا اله الا الله جوان گفت و به آسانی هم گفت، حضرت فرمود چه می بینی؟ گفت: مردی سیاه روی، بدشکل، چرکین لباس، بدبوی می بینم که در این ساعت کنار

ص: ۲۶۸

۱-۱) - امالی صدوق، ص ۳۵.

۲-۲) - بحار، ج ۷۱، ص ۷۴، ح ۶۴.

من است و مرا به شدت اندوهگین می کند و رنج می دهد، پیامبر به او فرمود: بگو:

«یا من یقبل الیسیر و یعفوا عن الکثیر، اقبل منی الیسیر، واعف عنی الکثیر انک انت الغفور الرحیم»

ای خدائی که عمل اندک را می پذیری، و گناه بسیار را می گذری، عمل اندکم را بپذیر، و گناه فراوانم را در گذر زیرا تو بسیار آمرزنده و مهربانی.

جوان دعای تعلیمی پیامبر را زمزمه کرد، رسول خدا به او گفت: بنگر چه می بینی؟ گفت مردی سپید روی، خوش صورت، همراه بوی خوش، و لباس نیکو که در کنار من است و آن مرد سیاه چهره روی گردانده از من دور می شود حضرت فرمود دعا را تکرار کن، سپس فرمود: چه می بینی؟ گفت: سیاه روی را نمی بینم و سپید روی را کنار خود می نگرم سپس بر آن حال ملکوتی از دنیا رفت. (۱)

صدوق آن عالم کم نظیر به اسناد روایتی اش از حضرت باقر (ع) روایت می کند، عابدی در بنی اسرائیل بود معروف به جریح، در حال عبادت در صومعه اش بود که ماردش آمد و او را صدا زد، جریح چون در حال نماز بود پاسخ مادر را نداد، مادر به محل سکونت خود بازگشت و پس از ساعتی کنار صومعه آمد و فرزندش جریح را صدا زد باز هم پاسخ نگفت و با مادر به سخن نیامد مادر با دل شکسته بازگشت درحالی که می گفت از خدای بنی اسرائیل مسئلت دارم که تو را به خواری و ذلت بنشانند.

فردای آن روز زنی بدکاره کنار صومعه آمد و در آنجا نشست در حالی که فرزندی را در کنار داشت و می گفت: این طفل زاده شده از جریح است!! این مسئله در میان مردم پخش شد که کسی که مردم را بخاطر زنا ملامت می کرد

ص: ۲۶۹

خودش دچار این گناه بزرگ شده، پس از این شایعه حاکم دستور داد جریح را به دار آویزند، مادر جریح با شنیدن این خبر هولناک کنار دار آمد و ناخن به چهره اش می کشید و صورت خود را لطمه می زد، جریح گفت: مادر ساکت باش که این بلا از ناحیه پاسخ ندادن به ندای تو بر سر من آمده، مردم وقتی مطلب میان جریح و مادرش را شنیدند، گفتند تکلیف ما نسبت به این حادثه چیست، جریح با تکیه بر خدا گفت کودک این زن بدکاره را بیاورید چون آوردند او را در آغوش گرفت و گفت: ای کودک پدرت کیست؟ طفل به اراده و قدرت خدا به زبان آمد و گفت: پدرم فلان چوپان از فلان طایفه است، خدای مهربان تهمت زده شده به جریح را از دامن او زدود، پس جریح سوگند یاد کرد که از آن پس از خدمت به مادر و احترام به او دست برندارد. (۱)

ابراهیم بن مهزم می گوید: شب تاریکی از خدمت حضرت صادق (ع) بیرون آمدم و به سوی منزلم در مدینه حرکت کردم در حالی که مادر هم همراه من بود، میان من و او سخن ردّ و بدل شد و من به درشتی و تندلی با او سخن گفتم، چون فردا فرا رسید و نماز صبح را بجای آوردم به محضر امام صادق رفتم حضرت شروع به سخن کرد و فرمود ای ابامهزم تو را شب گذشته چه شده بود که با مادرت به درشتی و تندلی سخن گفتی؟! آیا نمی دانی شکم او منزلی بود که تو مدت نه ماه در آن سکونت داشتی، و دامنش گهوارهای بود که تو آن را لمس می کردی، و دو پستانش ظرفی بود که از آن شیر می نوشیدی؟ گفتم همه اینها را قبول دارم فرمود: با او به درشتی سخن مگو. (۲)

ص: ۲۷۰

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۷۵، ح ۶۸- به نقل از قصص الانبیاء

۲- ۲) - بصائر الدرجات ۲۴۳.

حضرت صادق (ع) می فرماید: مردی خدمت پیامبر اسلام آمد و گفت: آمده ام تا با تو براساس اسلام بیعت کنم، حضرت فرمود بنابراین که پدرت را به قتل برسانی بیعت تو را می پذیرم آن مرد گفت قبول دارم، حضرت فرمود به خدا سوگند ما شما را به کشتن پدرانتان فرمان نمی دهیم، ولی با قبول شرط من حقیقت ایمانت را یافتم، معبودی جز خدا نگیر و از خواسته های پدرانتان اطاعت کنید ولی در معصیت خدا از آنان پیروی مکنید. (۱)

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

«جاء رجل الى النبي (عليهما السلام) فقال: يا رسول الله ما من عمل قبيح الا قد عملته فهل لي من توبه؟ فقال له رسول الله فهل من والديك احد حي؟ قال: ابي قال فاذهب فبرّه قال فلما ولي قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو كانت امّه:» (۲)

مردی نزد پیامبر آمد و گفت عمل زشتی نبوده مگر آن که به آن آلوده شده ام آیا برای من توبه‌های هست؟ حضرت فرمود از پدر و مادرت کدام زنده اند؟ گفت: پدرم فرمود: برو به او احسان کن، هنگامی که از نزد پیامبر بیرون رفت، حضرت فرمود: اگر مادرش زنده بود و به او نیکی می نمود به قبول توبه اش نزدیک تر بود.

احسان به خویشان

قرآن مجید و روایات همه امت را به احسان به اقوام و خویشان فراخوانده اند.

اخلاق انسانی و کرامت آدمی اقتضا می کند که اقوام و خویشان مورد صله و احسان قرار گیرند، ثواب این کار عظیم، و سبب هم بستگی و پیوند خویشان با یکدیگر و دارای پاداش دنیائی و آخرتی، و در یک کلمه از عبادات و قربات است.

ص: ۲۷۱

۱-۱ - بحار، ص ۷۱، ص ۷۶، حدیث ۷۰.

۲-۲ - بحار، ج ۷۱، ص ۸۲، حدیث ۸۸.

راستی چه کار زیبا و نیکوئی که انسان با حفظ شرافت و کرامت اقوام و بدون منت به یاری و کمک خویشان بشتابد و با هزینه نمودن مالش و ثروتش مشکل آنان را حل کند و دل آنان را خوش کرده از غصه و اندوه برهاند.

بی تفاوتی در این زمینه، و بیمهری در این عرصه نشانگر بیماری بخل در باطن انسان، و خوی شیطانی است.

اگر ثروتمندان اقوام به اقوام و خویشان خود توجه کنند و مشکلات آنان را حل نمایند، و درد قلب آنان را درمان کنند محتاج و نیازمندی در امت باقی نخواهد ماند.

حضرت حق در قرآن مجید اعطاء مال به اقوام را از نشانه های ایمان راستین محسوب داشته:

وَ آتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ: (۱)

و مال و ثروتشان را با آن که دوست دارند به ارحام و اقوام و خویشان می پردازند.

در پایان آیهای که این حقیقت و دیگر حقایق در آن است می فرماید

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا:

اینانند که در ادعای ایمان و مؤمن بودن صادق و راستگویند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ: (۲)

یه یقین خدا به عدالت و احسان و عطای مال به اقوام فرمان می دهد.

امام صادق از پدراناش از پیامبر اسلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان المعروف يمنع مصارع السوء، وان الصدقه تطفئ غضب الرب، وصله الرحم تزيد في العمر وتنفي الفقر وقول لاحول ولاقوه

الا بالله فيها شفاء من تسعه و تسعين داء ادناها الهم» (۳)

ص: ۲۷۲

۱- ۱) - بقره ۱۷۷.

۲- ۲) - نحل ۹۰.

۳- ۳) - بحار، ج ۷۱، ص ۸۸، ح ۲.

بی تردید کار خیر و نیکی و احسان لغزش گاه های سوء را از انسان باز می دارد، و صدقه خشم حضرت ربّ را فرو می نشاند، و صله رحم به عمر می افزاید و تهیدستی را از بین می برد، و در گفتن لاحول و لاقوها لا بالله « با نیتی صادقانه» درمان و شفاء از نود و نه درد است که کمترینش غصه است.

از رسول خدا روایت شده:

«من مشی الی ذی قرابه بنفسه و ماله لیصل رحمه اعطاه الله عزوجل اجرماً شهید، وله بكل خطوه اربعون الف حسنه ویمحی عنه اربعون الف سیئه ویرفع له من الدرجات مثل ذلک وکانما عبدالله ماه سنه صابراً محتسباً» (۱)

کسی که با وجودش و ثروتش به سوی خویش و قوم خود برود تا صله رحم انجام دهد خداوند پاداش صدشهدید به او عطا می کند، و برای او به هر قدمی چهل هزار حسنه و محو چهل هزار سیئه و چهل هزار درجه و مرتبه است، و گویا خدا را صدسال با استقامت و بخاطر خوشنودی حق عبادت کرده است.

سالمه کنیز حضرت صادق (ع) می گوید: هنگامی که لحظه درگذشت حضرت صادق از دنیا رسید من نزد آن حضرت بودم، از شدت بیماری به حال اغما افتاد هنگامی که از حال اغما درآمد فرمود: به حسن بن علی بن علی بن الحسین معروف به افطس هفتاد دینار بدهید و به فلانی به فلانی نیز آن مقدار عطا کنید، به حضرت گفتم به مردی که کارد تیزی آورد تا شما را به قتل برساند پول عطا می کنید؟! فرمود: سالمه نمی خواهی از آنانی باشم که خدای عزوجل فرموده:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ: (۲)

و کسانی که خدا آنچه را به پیوند آن فرمان داده پیوند می دهند، و از پروردگارشان می هراسند، و از سختی حساب می ترسند.

آری ای سالمه خدا بهشت را آفرید و آن را پاکیزه قرار داد و بویش را خوش نمود، بوی بهشت از مسیر دوهزار سال استشمام می شود، ولی به مشام عاق پدر و مادر و قطعکننده رحم نمی رسد. (۳)

ص: ۲۷۳

۱-۱) - امالی صدوق ۲۵۳.

۲-۲) - رعد ۲۱.

۳-۳) - متن روایت غیبت طوسی ۱۲۸.

از حضرت صادق (ع) روایت شده مردی از طایفه خثعم به محضر رسول خدا آمد و به آن حضرت گفت:

«اخبرنی ما افضل الاسلام فقال الايمان بالله قال: ثم ماذا؟ قال: صله الرحم قال ثم ماذا؟ قال: الامر بالمعروف والنهي عن المنكر:»
(۱)

مرا از برترین برنامه اسلام آگاه کن، حضرت فرمود: ایمان به خدا، گفت سپس چیست؟ حضرت فرمود: صله رحم، گفت: سپس چه برنامه‌های است؟ فرمود: امر بمعروف ونهی از منکر.

حضرت باقر (ع) یا حضرت صادق به میسر فرمودند من یقین دارم اهل صله رحم هستی میسر گفت آری جانم بفدایت من در جوانی در بازار کار می کردم و مزدم دو درهم بود، یک درهمش را به عمویم و درهم دیگرش را به دایی ام می پرداختم حضرت فرمود: به خدا سوگند دو بار مرگت فرا رسید هر کدام را کمک به عمو و دایی ات به تأخیر انداخت. (۲)

در توضیح و تفسیر آیه ۲۷ سوره مبارکه بقره بخشی مهم از روایات باب صله رحم ذکر شد، و دیگر روایات این باب را در تکمیل باب صله رحم در این بخش که توضیح و تفسیر آیه ۸۳ سوره بقره است آوردم.

احسان به ایتام

کودکی که در کنار پدر و در دامن پرمهر سرپرست خانواده با هزار آرزو زندگی می کند، و چراغ دلش با بودن پدر روشن است، و پس از خدا پدر را مطمئن ترین تکیه گاه می داند، و در حوادث و آلام به آغوش محبت پدر پناه می برد، و دردش را برای پدر بازگو می کند، و اشک ریخته بر چهره اش با دستان پرمهر پدر پاک می شود، و هرگاه پدر برای کسب معاش از خانه بیرون می رود، در انتظار و امیدوی سخت برای بازگشت پدر به سر می برد، و چون پدر را می بیند به سویش می دود تا در کنارش بنشیند و از مهر و محبت و عاطفه پدر بهره مند گردد، و برای تحقق آرزوهایش در آینده نظر به پدر دارد، فکر کنید با از

ص: ۲۷۴

۱-۱ - محاسن برقی ۲۹۱.

۲-۲ - رجال کشی ۲۱۱.

دست دادن پدر، و مرگ بسیار تلخ تکیه گاهش به چه داغی و مصیبتی، و خلایق و رنج و فشار شدیدی دچار می شود؟!!

او از بوسه های گرم پدر، و نوازش پر از عاطفه او، واز آغوش پرمهر وی به محرومیت می نشیند، و آرزوهایش را بر باد رفته می بیند، و احساس غربت و تنهایی می نماید، و دست طفلی را که در دست پدرش می بیند به یاد پدر از دست رفته اش غرق اندوه و ماتم می گردد و در درونش آه می کشد و می گوید: ای کاش سایه پدر بر سرم بود و دستش در دستانم قرار داشت و از محبت هایش و گرمی لب هایش فیض می بردم.

روز روشن برای کودک یتیم و طفل پدر از دست داده تاریک است چه رسد به شام ظلمانی و غروب تنهایی و خانه خالی از پدر!!

دنیا برای یتیم چون غمگده، و خانه و مسکن که محل استراحت و راحت است برای کودک بیپدر ماتمگده، و محل آباد برای طفل جدامانده از پدر خرابه، و لقمه های شیرین تلخ، و زندگی بیمعناست.

اصرار آیات قرآن مجید و روایات مبنی بر رعایت وضع و حال ایتام، و وجوب رسیدگی به زندگی آنان، و کشیدن دست محبت بر سرشان، و آنان را چون فرزندان خود دانستن، و هزینه کردن محبت و عاطفه برای آنان، و دل خوش داشتنشان و حفظ اموالشان، و کوشیدن در تربیتشان، و زیر پوشش گرفتن وجودشان همه و همه برای این است که اسلام می خواهد به وسیله امت اندکی از ملامت و رنج ایتام بکاهد، و زمینه تحقق آرزوهایشان را فراهم کند، و احساس بیپدیری و غربت و تنهایی را از درونشان پاک کند، و بار سنگین روحی هم چون کوهشان را از دوششان بردارد، تا یتیم در سایه مقررات اسلام بیمنت به نوائی برسد، و رعایتکننده حقوق یتیم به ثوابی نائل گردد.

در این زمینه توجه به آیات قرآن مجید، و روایات اسلامی لازم و بلکه واجب است تا معلوم شود یتیم موجودی است که با تمام وجودش مورد نظر خداست و باید به عنوان امانت در امت از هر جهت رعایت شود.

عرب جاهلی و شکم پرستان و بت پرستان و متکبران روزگار جاهلیت یتیم را به شدت تحقیر می کردند و برای او کرامت و ارزش قائل نبودند، و هرگز وی را رعایت نمی کردند و از او جانبداری نمی نمودند و در عین نیازش به محبت او را از خود می راندند و طردش می کردند، دقت در آیات قرآن و روایات و نحوه رفتار پیامبر با ایتام نشان دهنده خدمت عظیم اسلام به ایتام و برگردانیدن آنان به جایگاه شامخشان می باشد.

به رسول اسلام سفارش شد چندان که توانی یتیمان را بنواز و در مراعات و مواسات ایشان بکوش که اینان در ماندگان و اندوهگینان خلق و نواختگان و نزدیکان حق اند.

«ان الله یحب کل قلب حزین:»

بی تردید خدا هر دل اندوهگینی را دوست دارد.

از حق به پیامبر فرمان رسید ای مهتر عالمیان و چراغ جهانیان یتیمان را در پناه خود گیر، که سرا پرده حسرت جز به فناء دل ایشان نزدند، و حسرتیان را به نزدیک ما مقدار است.

ای مهتر تو را که یتیم کردیم از آن کردیم تا درد دل ایشان بدانی، و اینان را نیکو داری، با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم، تو همان کن ای کریم از خلق خود بر خلق ما ای یتیمی دیده اکنون با یتیمان لطف کن، ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا. (۱)

رفتار پیامبر با یتیم

ص: ۲۷۶

انس بن مالک می گوید: روزی پیامبر اسلام در شاهراه مدینه می رفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هریک بر وی تکبر نموده و او را به صورتی آزار می دهند، آن یکی می گفت: پدرم از پدر تو بهتر است، دیگری می گفت مادرم از مادر تو بالاتر است، سوی می گفت اقوام و طایفه ما از اقوام و طایفه تو بالاترند و آن یتیم می گریست و در خاک می غلتید، رسول خدا چون آن کودک را به آن حال دید بر وی رحمت آورد و نزدش ایستاد و فرمود: ای پسربچه کیستی؟ و چرا چنین درمانده ای؟ گفت: من فرزند رفاعه انصاری هستم، پدرم روز جنگ احد شهید شد، خواهری داشتم از دنیا رفت، و مادرم شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون منم و درماندگی و بیسرپرستی و بیکسی! و از این سخت تر بر من سرزنش این کودکان است!

پیامبر از سخن او بسیار ناراحت شد تا جائی که گریست سپس فرمود: اندوه مخور و آرام باش اگر پدرت را کشتند من که محمدم پدر توام و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادرت، کودک شاد شد و برخاست و آواز برآورد که ای کودکان اکنون مرا سرزنش مکنید و جوابتان را بشنوید:

پدرم از پدرانتان و مادرم از مادرانتان و خواهرم از خواهرانتان بهتر است، آنگاه پیامبر دست کودک یتیم را گرفت و به خانه حضرت فاطمه برد و فرمود ای فاطمه این فرزند من و برادر توست، فاطمه برخاست و او را نوازش کرد و خرما نزد وی نهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید. (۱)

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْتَبُكُمْ إِنْ
اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: (۲)

ص: ۲۷۷

۱-۱ - کشف الاسرار میبدی، ج ۱، ص ۵۹۴.

۲-۲ - بقره ۲۲۰.

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است، و اگر با آنان معاشرت کنید و رفت و آمد برقرار نمائید کاری خدا پسندانه است آنان برادران دینی شما هستند و خدا فسادگر در امور یتیم را از اصلاح گر می شناسد و اگر خدا میخواست شما را در تکلیف و مسئولیت نسبت به مال و جان یتیم به زحمت میانداخت مسلماً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا: (۱)

اموال یتیمان را پس از رشدشان به آنان بدهید، و اموال پست و بیارزش خود را با اموال مرغوب و با ارزش آنان عوض نکنید و اموالشان را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید زیرا آن گناهی بزرگ است.

وَ اِئْتُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْعَفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا: (۲)

و یتیمان را نسبت به امور زندگی بیامانید تا زمانی که به حد ازدواج برسند، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید و آن را از ترس آن که مبادا به سن رشد برسند و از شما بگیرند به اسراف و شتاب مخورید و از سرپرستان ایتم آن که توانگر است باید از تصرف در مال یتیم به عنوان حق الزحمه خودداری کند، و هر که تهیدست است به اندازه متعارف مصرف نماید، و هنگامی که خواستید اموالشان را به خودشان بدهید برای آن که در آینده اختلاف و نزاعی پیش نیاید بر آنان گواه بگیرند و خدا برای محاسبه کافی است.

وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا: (۳)

و کسانی که اگر فرزندان ناتوان پس از خود به جای می گذارند بر آنان از ضایع شدن حقوقشان بترسند پس لازم است نسبت به شأن یتیمان از خدا پروا

ص: ۲۷۸

۱-۱ - نساء ۲.

۲-۲ - نساء ۶.

۳-۳ - نساء ۹-۱۰.

کنند و درباره آنان و اموال و امورشان سخنی درست و استوار گویند تا حق یتیمان خودشان هم ضایع نگردد.

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش برافروخته در آیند.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ: (۱)

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد بلوغ برسد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من اراد ان یدخله الله عزوجل فی رحمہ و یسکنه جنته فلیحسن خلقه ولیعطی الصفه من نفسه، ولیرحم الیتیم ولیعن الضعیف، ولیتواضع لله الذی خلقه:» (۲)

آن که می خواهد خدا او را در رحمتش در آورد، و در بهشتش مسکن دهد، پس اخلاقش را نیکو سازد، و از جانب خود به مردم انصاف دهد، و به یتیم مهر ورزد، و ناتوان را یاری و کمک دهد، و برای خدائی که او را آفریده فروتنی نماید.

حضرت صادق (ع) از پدراناش از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: عیسی به قبری گذشت که صاحبش در عذاب بود، سپس سال بعد به همان قبر گذشت ولی عذاب از او برداشته شده بود، عرضه داشت: پروردگرم سال اول به این قبر گذشتم صاحبش در عذاب بود، امسال گذشتم در عذاب نبود، خدا به او وحی فرمود: از او فرزند شایسته‌های باقی ماند که راهی را اصلاح و مرمت نمود، و یتیمی را پناه داد، من او را بخاطر کاری که فرزندش انجام داد بخشیدم. (۳)

ابوذر می گوید: پیامبر فرمود: ای ابوذر من آنچه را برای خود دوست دارم برای تو هم دوست دارم.

ص: ۲۷۹

۱-۱ - انعام ۱۵۲.

۲-۲ - امالی صدوق ۲۳۴.

۳-۳ - امالی صدوق ۳۰۶.

«انی اراک ضعیفا فلا تأمرن علی اثنین و لاتولین مال یتیم:» (۱)

من تو در مسئله مدیریت ناتوان و ضعیف می بینم پس بر دو نفر هم حکومت مکن، و متولی مال یتیم هم مباش

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«من عال یتیماً حتی یستغنی عنه اوجب الله عزوجل له بذلك الجنة، كما اوجب لاکل مال الیتیم النار:» (۲)

کسی که یتیمی را سرپرستی کند تا جائی که از سرپرست بپناز گردد، خدا بخاطر این کار بهشت را بر او واجب میکند چنان که دوزخ را به خورنده مال یتیم واجب کرده است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنان روایت کرده:

«ما من مؤمن ولا مؤمنه یضع یده علی رأس یتیم ترحما له الا کتب الله له بكل شعره مرت یده علیها حسنه:» (۳)

مرد و زن مؤمنی نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر آن که خدا بر هم موئی که دستش بر آن میگذرد حسنهای برای او ثبت نماید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من عبد یمسح یده علی رأس یتیم رحمه له الا اعطاه الله بكل شعره نوراً یوم القیامه:» (۴)

بندهای نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر این که خدا به هر موئی که از زیر دستش میگذرد در قیامت نوری به او عطا میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«ان الیتیم اذا بکی اهتزله العرش فیقول الرب تبارک و تعالی: من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبتہ ابویه فی صغره؟ فوعزتی و جلالی لایسکتہ احد الا اوجبت له الجنة:» (۵)

بی تردید هنگامی که یتیم بگرید عرش بخاطر او به لرزه میافتد پس پروردگار تبارک و تعالی میگوید: کیست آن کسی که بنده مرا که در کودکی پدر و

ص: ۲۸۰

۱-۱ - امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲-۲ - بحار، ج ۷۲، ص ۴، ح ۸.

٣-٣) - ثواب الاعمال ١٨١.

٤-٤) - ثواب الاعمال ١٨١.

٥-٥) - ثواب الاعمال ١٨١.

مادرش را از او گرفته ام به گریه انداخت، به عزت و جلالم کسی او را ساکت نکند مگر این که بهشت را بر او واجب گردانم.

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«یبعث ناس عن قبورهم يوم القيامة تاجج افواههم ناراً فقیل له یا رسول الله من هؤلاء؟ قال الذین یا کلون اموال الیتامی ظلماً. . .»
(۱)

مردمی در قیامت از قبورشان برانگیخته میشوند که دهانشان از آتش برافروخته است، گفتند: ای رسول خدا اینان چه گروهی هستند؟ فرمود کسانی که مال یتیمان را ظالمانه میخورند. . .

از رسول خدا روایت شده:

«حث الله عزوجل علی برالیتامی لانقطاعهم عن آبائهم فمن صانهم صانه الله، ومن اكرمهم اكرمه الله، ومن مسح یده برأس یتیم رفقا به جعل الله له فی الجنة بكل شعره مرت تحت یده قصراً اوسع من الدنيا بما فیها و فیها ماتتھی الانفس وتلدالاعین وهم فیها خالدون:» (۲)

خداوند ابدگانش را بر نیکی بر ایتام ترغیب نموده، این ترغیب بر نیکی بخاطر این است که آنان از دامان پرمهر پدری محروم و بریده اند، کسی که به حفظ ایتام برخیزد خدا او را در حفظ خود قرار میدهد، کسی که یتیم را اکرام کند خدا او را مورد اکرام خود قرار میدهد، و کسی که از روی محبت دست بر سر یتیم بکشد خدا در بهشت به هر موئی که از زیر دستش میگذرد کاخی وسیع تر از دنیا با آنچه در او است به او عنایت مینماید و در بهشت آنچه نفوس بهشتیان بخواهد موجود است، بهشت جائی است که چشمها از دیدن مناظر آن لذت میبرد، و اهل بهشت برای ابد در بهشت جاودانه اند و همیشه به نعمت هایش متنعم اند.

امیرمؤمنان (ع) چند لحظه پیش از شهادتش بخاطر عظمت مسئله رعایت ایتام در وصیتش به فرزندان فرمود:

«الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم ولا یضیعوا بحضرتکم:» (۳)

ص: ۲۸۱

۱-۱ - بحار، ج ۷۲، ص ۱۰، حدیث ۳۳.

۲-۲ - بحار، ج ۷۲، ص ۱۲، ح ۴۴.

۳-۳ - نهج البلاغه، وصیت ۴۷.

شما را به خدا درباره یتیمان، آنان را با غذا دادن یک در میان گرسنه مگذارید و هرگز مباد آن که در جمع شما تباه شوند و حقوقشان پایمال گردد.

محمد بن مسلم از یکی از دو امام، حضرت باقر یا حضرت صادق میبرد:

«فی کم تجب لاکل مال الیتیم النار؟ قال: فی درهمین» (۱)

در چه مقدار از مال یتیم برای خورنده آن دوزخ واجب میشود؟ فرمود: دو درهم.

از حضرت رضا (ع) سؤال شد

«کم ادنی ما یدخل به النار من اکل من مال الیتیم فقال: کثیره و قلیله واحد اذا کان من نیته ان لا یرده» (۲)

کمترین چیزی که خورنده مال یتیم را به آتش دوزخ وارد میکند چیست فرمود: کم و زیادش یکی است هنگامی که در نیت خورنده آن برگرداندن مال یتیم به یتیم در کار نباشد.

احسان به مساکین

گاهی بر اثر بینظم شدن امور اقتصاد عدهای دچار ورشکستگی و تهیدستی میشوند، گاهی بر اثر حوادث خانمانسوز مانند طوفان، سیل، زلزله، آتش سوزی، جنگ گروهی خانه و کاشانه و اموالشان را از دست میدهند، گاهی بر اثر پیش آمدهای غیر مترقبه مانند بیماری های ناگهانی، مشکلات خانوادگی هزینه سال یک آبرومند از درآمدش بیشتر میشود، و دچار کسر مال میگردد، و در فشار مالی قرار میگیرد.

گاهی چرخ کسب و کار و تجارت و خرید و فروش نمیچرخد و زحمت کشی آبرومند در مضیقه میافتد و دچار سختی میشود، اینان و امثال اینان مانند هر مرفهی علاقه دارند به زن و فرزند برسند، مخارجشان را تأمین کنند، مسکن و مرکب و پوشاک و خوراک اهل بیتشان را در حد لازم به آنان برسانند ولی بخاطر تنگدستی و تهیدستی دچار فشار روحی و روانی میشوند و در برابر نیازهای زن و فرزند که نمیتوانند تأمین کنند گرفتار خجالت و شرمساری میگردند،

ص: ۲۸۲

۱-۱ - بحار، ج ۷۲، ص ۸، ح ۲۶.

۲-۲ - بحار، ج ۷۲، ص ۱۳.

اینجاست که اخلاق انسانی و هم نوع گرایی و دیگران را چون خود دانستن اقتضا میکند که اهل مال و ثروت بدون منت به احسان به این آبروداران برخاسته و هر نوع کمکی که در توانشان میباشد از آنان دریغ نکنند، که بیتفاوتی نسبت به فقیران، نیازمندان، محتاجان، آبروداران دور از شأن انسانیت و اخلاق آدمی و خلاف خواسته حضرت حق است که احسان به اینان را به عنوان امری شرعی و اخلاقی از همه متمکنان طلب کرده است.

بنی آدم اعضای یک پیکرند ج

که در آفرینش زیک گوهرند چچو عضوی به درد آورد روزگار جدگر عضوها را نماند قرار جتوکز محنت دیگران بیغمی جنشاید که نامت نهند آدمی درباره احسان به دیگران از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«صنایع المعروف تقی مصارع السوء، وکل معروف صدقه، واهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الآخرة و اهل المنکر فی الدنیا اهل المنکر فی الآخرة، و اول اهل الجنة دخولا الی الجنة اهل المعروف وان اول اهل النار دخولا الی النار اهل المنکر:»
(۱)

انجام کار نیک و خوبی به دیگران و احسان به مستمندان انسان را از لغزش گاههای خطرناک حفظ میکند، هر کار خیری و هر نوع احسانی صدقه است، اهل نیکی در دنیا اهلی نیکی در آخرت اند، و اهل زشتی در دنیا اهل زشتی در آخرت اند اولین کسانی که از اهل بهشت وارد بهشت میشوند نیکوکاران اند، و اولین کسانی که از اهل دوزخ وارد دوزخ میگردند بدکاران اند.

روایت شده مردی فقیر به محضر امیرمؤمنان آمد و گفت مرا به تو حاجتی است، حضرت فرمود حاجت را روی زمین بنویس من تنگدستی و فقر را در تو آشکارا میبینم، تهیدست روی زمین نوشت:

«انا فقیر محتاج:»

ص: ۲۸۳

من تهیدستی نیازمندم، حضرت به قنبر فرمود دو جامه قیمتی بر او بیوشان، مرد تهیدست چهارخط شعر در مدح امیرمؤمنان سرود، حضرت فرمود: صد دینار به او بدهید، عرضه داشت همان دو لباس قیمتی مرا کفایت کرد و از فقرم کاست حضرت فرمود: از رسول خدا شنیدم میفرمود: شأن مردم را رعایت کنید و هر کس را در جایگاه خاص خودش قرار دهید سپس فرمود:

در شگفتم از کسانی که بردگان را با مال خود میخرند ولی آزادگان را با احسان و کار نیک خود نمیخرند! (۱)

حضرت صادق (ع) فرمود:

«المعروف شیئی سوی الزکات فتقربوا الی الله عزوجل بالبر و صله الرحم» (۲)

احسان و کار نیک نسبت به دیگران به ویژه تهیدستان غیر از زکات است، با نیکی و احسان وصله رحم به خدا تقرب جوئید.

امام صادق (ع) میفرماید:

«رأیت المعروف لایصلح الا بثلاث خصال: تصغیره و ستره و تعجیله، فانک اذا صغرته عظمته عند من تصنعه الیه، و اذا سترته

تممته و اذا عجلته هینته و ان کان غیر ذلک محقته و نکرته» (۳)

احسان و کار نیک را جز به سه خصلت آراسته و درست ندیدم: کوچک دانستن آن، پنهان انجام دادنش، و شتاب در تحقیقش، هنگامی که آن را کوچک دانستی نزد کسی که به او احسان کرده‌ای بزرگ و عظیم نموده‌ای، و چون پنهانش داشتی کار را کامل و تمام کرده‌ای، و وقتی در انجامش شتاب ورزیدی آن را گوارا نموده‌ای و اگر غیر از این باشد آن را پوچ و نابود و ناگوار کرده‌ای.

حضرت صادق از پدراناش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«کل معروف صدقه، والدال علی الخیر کفاعله، والله یحب انماثة اللهفان» (۴)

ص: ۲۸۴

۱-۱ - امالی صدوق ۱۶۴.

۲-۲ - خصال، ج ۱، ص ۲۵.

۳-۳ - بحار، ج ۷۱، ص ۴۰۸، ح ۸.

۴-۴ - بحار، ج ۷۱، ص ۴۰۹، ح ۱۰.

هر احسان و کار نیکی صدقه است، دالالتکننده بر کار خیر مانند انجام دهنده آن است، خدا کمک به غصه دار و اندوهگین و رسیدن به فریاد او را دوست دارد.

روایت بسیار مهمی در این زمینه از رسول خدا به مضمون زیر نقل شده است:

«رأس العقل بعد الدين التّوّد الى الناس واصطناع الخير الى كل احد، برّ و فاجر:» (۱)

رأس عقل پس از دین دوستی و محبت به مردم و نیکی کردن به هر کسی است چه اینکه انسان خوبی باشد و یا بدکار.

رسول خدا متن بسیار مهمی را از پروردگار عالم در رابطه با احسان و نیکوکاری به مضمون زیر نقل میکند:

«المعروف هديه منى الى عبدى المؤمن، فان قبلها منى فبرحمته ومنى وان ردها فبذنبه حرما ومنه لامنى وايماء عبد خلقته فهديته الى الايمان وحسن خلقه ولم ابتله بالبخل فانى اريد به خيراً:» (۲)

نیکی و خیر و احسان به دیگران هدیه من به بنده مؤمنم میباشد پس اگر آن را پذیرفت از جانب من و به کمک رحمت من پذیرفته و اگر آن را قبول نکرد به گناه خودش از آن محروم گشته و محرومیت از فیض از طرف اوست نه از جانب من، و هر بندهای را بیافرینم و او را به ایمان هدایت کنم و اخلاقش را نیکو گردانم و او را مبتلای به بخل ننمایم بتردید نسبت به او خیر خواستهام.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ایما مؤمن اوصل الى اخيه المؤمن معروفاً فقد اوصل ذلك الى رسول الله:» (۳)

هر مؤمنی به برادر دینی اش احسانی برساند، تحقیقاً آن را به پیامبر خدا رسانیده است.

از حضرت رضا (ع) روایت شده که آن امام معصوم فرمود:

ص: ۲۸۵

۱-۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۵.

۲-۲ - امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۳.

۳-۳ - ثواب الاعمال ۱۵۴.

«اهل المعروف فى الدنيا اهل المعروف فى الآخرة لان الله عزوجل يقول لهم: قد غفرت لكم ذنوبكم تفضلاً عليكم لانكم كنتم اهل المعروف فى الدنيا و بقيت حسناتكم فهبوها لمن تشاؤون فيكونون بها اهل المعروف فى الآخرة. . .» (۱)

اهل احسان و نيكي در دنيا اهل احسان در آخرت هستند زیرا خدا در آخرت به آنان ميگويد: از روى احسان و لطف گناهانتان را بخشيدم زیرا شما در دنيا اهل احسان و نيكي بوديد، خوبي هايتان براى شما مانده به هر كس ميخواهيد ببخشيد كه به وسيله اين بخشيدن اهل احسان و نيكي در آخرت باشيد!

از ابوهاشم جعفرى نقل شده كه ميگويد از حضرت ابامحمد (ع) شنيدم مي فرمود:

«ان فى الجنة لباباً يقال له المعروف لا يدخله الا اهل المعروف فحمدت الله فى نفسى و فرحت بما اكلفه من حوائج الناس فنظر الى ابومحمد (ع) و قال: نعم قدّم على ما انت عليه فان اهل المعروف فى الدنيا هم اهل المعروف فى الآخرة جعلك الله منهم يا ابهاشم و رحمك:» (۲)

در بهشت درى است كه به آن معروف ميگويند، جز اهل معروف از آن وارد بهشت نميشوند، من پس از شنيدن اين حقيقت در درونم خدا را ستايش كردم و بخاطر اين كه رفع حوائج و نيازمندي هاى مردم را به عهده گرفته ام خوشحال شدم، امام به من نظرى فرمود و گفت آرى بايد شكر كنى و خوشحال باشى بر اين برنامه مداومت كن زیرا اهل معروف در دنيا اهل معروف در آخرت اند، خدا تو را از آنان قرار دهد و تو را سزاوار رحمت و مهرش محسوب بدارد.

احسان حضرت هادى به تهيدست

در كتاب باارزش كشف الغمه روايت شده: روزى حضرت هادى (ع) براى انجام كاري از سامراء بيرون شدند، عربى در جستجوى حضرت بود، او را به محل كار حضرت در خارج از شهر راهنمايى كردند، پس از شرفياب شدن به محضر امام عرضه داشت از اعراب كوفه و از دوستان و ارادتمندان شما اهل

ص: ۲۸۶

۱-۱ - بحار، ج ۷۱، ص ۴۱۲.

۲-۲ - كشف الغمه ۳۰۶.

بیت پیامبر هستم، قرضی سنگین بر عهده دارم و کسی جز شما را نمیشناسم که بتواند قرض مرا ادا کند مرا از این بار سنگین نجات دهد، حضرت فرمودند اندوهگین مباش و به او فرمان دادند بنشینند، سپس فرمودند: من تو را به مطلبی راهنمایی میکنم اما مواظب باش با مطلب من مخالفت نکنی، من به خط خودم مینویسم و اقرار میکنم که تو مبلغی از من طلبکاری، چون به شهر آمدیم به منزل من بیا و ادای آن مبلغ را درخواست کن، هرچه از تو مهلت خواستم تو گوش نده و به درستی و غلظت پول خود را از من بخواه و در آنچه گفتم کوتاهی مکن.

چون حضرت به شهر بازگشت مرد عرب وارد بر حضرت شد و در برابر عدهای که در محضر حضرت بودند و در میانشان بعضی از اطرافیان حاکم عباسی قرار داشتند طلب خود را به صورتی جدی درخواست کرد، حضرت از او تقاضای صبر و تمدید مدت و دادن مهلت نمودند ولی عرب راضی نشد و با غلظت و درستی طلب خود را درخواست میکرد، حضرت در نهایت از پرداخت فوری پوزش خواستند ولی او نپذیرفت، اطرافیان حاکم عباسی جریان را به حاکم منتقل کردند و مضیقه مالی حضرت و تنگدستی آن جناب حاکم را به فکر فرو برد و در نتیجه سی هزار درهم برای حضرت فرستاد، آن جناب عرب را احضار نموده و همه سی هزار درهم را در اختیار او گذاشتند و فرمودند قرضت را ادا کن و این بار سنگین را از دوش بردار و مازاد آن را هزینه خانواده ات کن، عرب گفت پسریامبر یک سوم این مبلغ مشکل مرا حل میکرد و مرا از فشار روحی نجات میداد، براستی چنین است که خدا درباره شما فرموده:

□
اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: (۱)

خدا داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد.

احسان پیامبر به دختر حاتم طائی

ص: ۲۸۷

زمانی که اسیران قبیله طی را که قبیله حاتم بودند به مدینه آوردند به شرف حضور پیامبر اسلام رسانیدند.

در میان اسیران سفانه دختر حاتم طائی قرار داشت، مردم از زیبایی او در شگفت شدند و هنگامی که شروع به سخن گفتن کرد از ملاحظت گفتار و شیرینی بیانش متحیر گشتند و زیبایی او را از یاد بردند.

گفت: ای محمد پدرم از دنیا رفت و برادرم عدی پنهان شد، اگر مرا آزاد کنی تا به شماتت دشمن گرفتار نشوم و از طعنه قبائل عرب در امان بمانم بسیار بجاست زیرا پدرم طرفدار اخلاق نیکو و حالات پسندیده بود، گرسنگان را سیر میکرد، و برهنگان را میپوشانید، و هیچ آرزومندی نزد او نیامد مگر این که به آرزویش رسید.

حضرت فرمود دخترک صفاتی که برشمردی از اخلاق مؤمن است، اگر پدرت زنده بود از خدا برای او درخواست آمرزش و رحمت میکردیم!

سپس فرمود: او را آزاد کنید تا شرافت پدرش رعایت شود، دختر حاتم گفت درخواست دارم همه اسیرانی که با من هستند آزاد کنید، پیامبر فرمود: همراهان او را نیز به سبب شرافت خودش آزاد نمائید آنگاه فرمود: به سه دسته ترحم کنید و به کارشان برسید: عزیزی که پس از عزت خوار گردد، ثروتمندی که تهیدست شود، دانشمندی که در میان جاهلان تباه شده باشد.

سفانه گفت: اجازه میدهید برای شما دعا کنم فرمود: دعا کن گفت خدا کمک ها و احسان های شما را شامل مستمندان و بیچارگان کند و هیچ نعمتی را از قوم و طایفهای نگیرد مگر آن که شما را وسیله بازگشت آن نعمت قرار دهد، حضرت آمین گفتند.

آنگاه پیامبر کریم فرمان دادند مقداری شتر و گوسپند به او دادند که میان دره را فراگرفت، دختر حاتم از این جود و سخاوت در شگفت شد، و به پیامبر گفت:

این نوع جود و سخاوت ویژه کسانی است که از فقر و پریشانی نترسند، پیامبر فرمود: پروردگوارم اینگونه مرا تربیت کرده، دختر حاتم عرضه داشت اجازه میدهید به سوی خانه ام برگردم؟ حضرت فرمود: تو تا زمانی که از خویشان و اقوامت شخص مورد اعتمادی بیاید که به همراه او بروی مهمان ما هستی؟ پس از چند روز که در ضیافت حضرت بود افرادی از بستگانش آمدند، سفانه خدمت پیامبر رسید و اذن رفتن خواست حضرت فرمان دادند محملی برایش بارپوش خز بستند و سپس او را در حمایت پسرعموهایش بازگرداند، سفانه در تمام مسیر هرگاه سر از محمل بیرون کرد دید گروهی با شمشیرهای برهنه به حفظ و حراست او مشغول اند.

زمانی که به وطن رسید به برادرش عدی سفارش کرد برو و به این مرد بزرگوار ملحق شو، اگر او را بینی خواهی دانست به حقیقت پیامبری بزرگوار و باعظمت است.

عدی به مدینه آمد و در مسجد خدمت رسول خدا رسید، هنگامی که پیامبر او را دید از نامش پرسید، گفت من عدی بن حاتم هستم، حضرت از جای برخاست و عبای خود را زیر او پهن کرد و وی را به روی آن نشانید و خود آن جناب برای احترام به او روبروی او نشست، عدی از مشاهده این رفتار و اخلاق پسندیده آن هم از چنان شخصیت عظیم و بینظیر به آئین اسلام مشرف شد. (۱)

گناه ترک احسان عظیم است

فقیه بزرگ سیدجوادعاملی مؤلف کتاب باعظمت مفتاح الکرامه میگوید: شبی در حال غذا خوردن بودم که دق الباب کردند، به نظرم رسید کوبنده در خادم جناب سیدمهدی بحرالعلوم است، با عجله در را باز کردم، خادم سید گفت غذای

ص: ۲۸۹

سید را آماده و در برابرش نهاده ایم و ایشان منتظر شما هستند به شتاب حرکت کنید!

همراه خادم به خانه سید رفتم، همین که خدمت سید رسیدم و چشم او به من افتاد گفتم: از خدا نمیترسی که مراقب او نبستی، آیا از حضرت حق حیا نمیکنی؟!

پرسیدم چه اتفاقی افتاده؟ گفت، مردی از برادران هم کیش تو برای خانواده اش هرشب خرمای زاهدی نسبی میگرفت و وضع مالی اش اجازه نمیداد غیر خرما تهیه کند، اینک یک هفته بر آنان گذشته که گندم و برنج نچشیده اند و جز خرمای زاهدی چیزی نیافته اند، امروز رفته از بقال همان خرما را بخرد، بقال به او گفته: بدهی و قرض شما از فلان مبلغ بیشتر شده و من خرما به شما نمیفروشم، آن مرد آبرودار شرمند شده و چیزی نخریده و به خانه برگشته و امشب خود و خانواده اش بدون شام و غذا شب را به روز میآورند ولی تو خوب میخوری و با این که او را میشناسی و همسایه توست و نامش فلانی است به او توجه نداری!!

به سید گفتم: من از وضع او کمترین اطلاعی نداشتم، سید گفت اگر آگاهی داشتی و کمک نمیکردی یهودی بلکه کافر بودی!!

این خشم و درشتی من برای این است که چرا از وضع و حال برادران دینی ات تجسس نمیکنی و از همسایه احوال نمیپرسی، اکنون این ظرف های غذا را خادمم برمیدارد با او در خانه آن مرد برو و بگو: علاقه داشتم امشب باهم غذا بخوریم و این کیسه را که مقداری پول در آن است زیر حصیر او بگذار و ظرف های غذا را نیز برمگردان.

خادم ظرف های پر از غذا را که در سینی بزرگی بود برداشت و تا درب خانه آن مرد آورد، آنجا از او گرفتم و در را کوبیدم، آن مرد در را باز کرد من وارد شده گفتم: میل داشتم امشب باهم غذا بخوریم، پذیرفت، هنگامی که سینی را جلو کشید ملاحظه کرد از غذاها بوی خوشی استشمام میشود و این غذا غذای ثروتمندان و ارباب نعمت است.

به من گفت: سیدجواد اعراب نمیتوانند چنین غذائی تهیه کنند، باید این غذا مربوط به شخص متمکنی باشد، داستانش را بگو تا بخورم، آنقدر بر خواسته خود پافشاری کرد تا حکایت را شرح دادم.

سوگند یاد کرد و گفت: جز خدا احدی تا الآن از حال من آگاهی نداشت، حتی همسایگان نزدیک نمیدانستند زندگی من چگونه میگذرد چه رسد به کسانی که دورند و این پیش آمد را از سید بسیار عجیب و شگفت آور شمرد.

مرد تهیدست شیخ محمد نجم عاملی نام داشت، پولی که در کیسه قرار داشت شصت عدد شوش بود که واحد پول آن زمان است و هر شوشی دو ریال و اندی میشد. (۱)

احسان به مسکین پیش از درخواست کمک

حضرت صادق (ع) میفرماید: امیر مؤمنان برای مردی پنج بار کیل بزرگ خرما با پنج شتر فرستاد، مردی که آبرومند بود و از غیر علی سؤال و درخواستی نمیکرد.

مردی خدمت حضرت بود گفت: یا علی آن مرد از شما تقاضائی نکرده و از پنج بار شتر یک بار برای او بس بود، حضرت فرمود: در میان مؤمنان هرگز مانند تو زیاد نشود، من میبخشم تو بخل میورزی؟ اگر به کسی پس از آن که تقاضا کند کمک نمایم، در این صورت آنچه به او داده ام قیمت همان آبرویی است که

ص: ۲۹۱

ریخته و سبب آبروریزی او من شده ام، آبرومند رویش را فقط در هنگام عبادت به پیشگاه خدا روی زمین میگذارد. (۱)

سهم مسکینان در ثروت ثروتمندان

ابوبصیر میگوید: به حضرت صادق (ع) عرضه داشتم یکی از شیعیان شما که مردی باتقواست بنام عمر پیش عیسی بن اعین آمد و درخواست کمک کرد، با این که در مضیقه بود عیسی به او گفت زکات نزد من میباشد ولی به تو نمیپردازم، زیرا دیدم گوشت و خرما خریدی و این مقدار برای زندگی هزینه کردن اسراف است!

آن مرد گفت در خرید و فروشی یک درهم بهره من شد یک سوم آن را گوشت، و بخش دیگر را خرما و مازادش را هزینه دیگر احتیاجات منزل کردم.

حضرت صادق از شنیدن این خبر افسرده و غمگین شدند، و مدتی پس از شنیدن این جریان دست بر پیشانی گذارد فرمودند: خدا برای تهیدستان سهمی در مال ثروتمندان قرار داده به اندازه که بتوانند با آن بخوبی زندگی کنند و اگر آن سهم کفایت نمیکرد، بیشتر قرار میداد از این جهت باید به مقداری که خوراک و پوشاک و ازدواج و صدق و حج ایشان را تأمین نماید به آنان بپردازند و نباید سخت گیری کنند به ویژه شخصی به مانند عمر که از نیکوکاران است. (۲)

اندوختن دانش از طریق احسان

در سالی دچار قحطی که مردم به شدت در سختی و مضیقه بودند طلبهای از طلاب علوم دینی ماده سگی را دید افتاده و توله هایش به پستانش آویخته اند، به هر صورتی که ماده سگ میخواست برخیزد از ناتوانی و ضعف نمیتوانست، رمق و نیروئی در بدن او نمانده بود و خود و بچه هایش در معرض مرگ بودند، طلبه دلش به شدت به حال سگ سوخت و برای کمک به او با تمام وجود

ص: ۲۹۲

۱- ۱) - انوار نعمانیه ۳۴۳.

۲- ۲) - شرح من لایحضره الفقیه کتاب زکات، ص ۳۶.

تحریک شد، بناچار چون چیزی نداشت که به او بدهد کتابش را فروخت و نانی تهیه کرد و نزد سگ انداخت.

سگ روی به آسمان برداشت و دوقطره اشک از دیده بارید و گویا به صاحب نان دعا کرد، شب هنگام در عالم رؤیا به او گفتند: دیگر زحمت تحصیل و مشقت کسب علم را به خود راه مده ما به تو از جانب خود دانش عطا کردیم!! (۱)

آمزش و مغفرت از برکت احسان

شیخ بهائی آن عارف بزرگوار و عالم باکرامت در کتاب کشکول مینویسد: در اطراف بصره مردی از دنیا رفت، بخاطر این که غرق در آلودگی و معصیت بود کسی برای تشییع جنازه او حاضر نشد، همسرش چند نفر را به عنوان مزدور انتخاب و جنازه را تا محل نماز بردند ولی کسی حاضر نشد به او نماز بخواند، جنازه را از محل نماز حرکت داده و برای دفن به خارج از شهر بردند! در آن نواحی زاهدی مشهور میزیست که همه به صدق و صفا و پاک دلی اش اعتقاد داشتند، حمل کنندگان جنازه حس کردند زاهد به انتظار رسیدن جنازه نشسته همین که جنازه را بر زمین نهادند به حمل کنندگان مزدور گفت: آماده نماز شوید و نماز خواند، طولی نکشید که خبر نماز زاهد به شهر رسید، مردم گروه گروه برای اطلاع از جریان و اعتقادی که به زاهد داشتند برای رسیدن به ثواب اجتماع کرده بر آن جنازه نماز میخواندند و همه از این پیش آمد شگفت زده بودند.

نهایتاً از زاهد جوئی حال شدند که شما از آمدن این جنازه به این ناحیه چگونه خبردار شدید؟ گفت: در عالم رؤیا به من گفته شد برو در فلان محل بایست جنازهای میآورند که فقط یک زن همراه آن است بر او نماز بگذار که آمرزیده شده.

ص: ۲۹۳

زاهد از زن پرسید همسر تو چه عملی انجام میداد که سبب آمرزش او شد، زن گفت: شبانه روز همسرم به آلودگی و شرب خمر میگذشت، زاهد پرسید آیا عمل خوبی هم داشت؟ زن پاسخ داد آری سه کار خوب هم انجام میداد: ۱- هر وقت به هنگام شب شراب مینوشید همین که از مستی به خود میآمد میگریست و میگفت: خدایا کدام گوشه دوزخ مرا جای خواهی داد؟ ۲- صبح که میشد لباسش را عوض میکرد و غسل و وضو میگرفت و نماز میخواند ۳- هیچ گاه خانه او خالی از دو یا سه یتیم نبود، آنقدر که به یتیمان مهربانی و لطف داشت به اطفال خود نداشت!! (۱)

احسان پیامبر اسلام

پیراهن پیامبر به اندازه کهنه شده بود که قابلیت استفاده کردن نداشت، شخصی دوازده درهم به حضرت هدیه داد، آن بزرگوار پول را به امیرمؤمنان دادند تا از بازار پیراهنی تهیه کند، امیرمؤمنان پیراهنی به همان مبلغ خرید و به محضر پیامبر آورد، حضرت فرمود: این پیراهن سنگین قیمت است، پیراهنی کم قیمت تر از این مرا خوش تر میآید، آیا گمان داری که فروشنده پیراهن آن را پس بگیرد؟ در هر صورت به او رجوع کن شاید پس گرفتن آن را راضی شود.

امیرمؤمنان نزد فروشنده رفت و گفت: پیامبر میفرماید: این پیراهن برای من گران است و جامهای ارزان تر از این میخواهم، فروشنده راضی شد و دوازده درهم را پس داد، امیرمؤمنان میفرماید وقتی پول را به حضرت برگرداندم با من روانه بازار شد تا پیراهنی بخرد، در میان راه به کنیزی برخورد که در گوشهای نشسته و گریه میکرد، پیش کنیز رفته و سبب گریه اش را پرسید، گفت: یا رسول الله مرا برای خرید به بازار فرستادند که چهار درهم برای خانه خرید کنم ولی

ص: ۲۹۴

چهار درهم را گم کرده ام، پیامبر چهار درهم به او داد و پیراهنی را نیز به چهار درهم خرید و در بازگشت مرد مستمندی از حضرت تقاضای لباس کرد حضرت پیراهن خریداری شده را به او دادند به بازار بازگشته با چهار درهم باقی مانده پیراهنی برای خود خریدند.

هنگامی که به محل کنیز رسیدند او را هنوز در حال گریه دیدند به او فرمودند دیگر برای چه گریه میکنی؟ گفت: به خاطر این که بازگشتم به خانه دیر شده، میترسم مورد آزاد قرار بگیرم فرمودند: جلو برو و ما را به خانه راهنمایی کن، همین که به در خانه رسیدند به صاحب خانه سلام دادند، ولی صاحب خانه تا مرتبه سوم پاسخ سلام پیامبر را نداد، پیامبر از پاسخ ندادن به سلام پرسید، صاحب خانه گفت خواستم سلامتتان بر ما اضافه شود تا سبب زیادی نعمت و سلامت ما گردد، حضرت داستان کنیز را شرح داد و بخشش او را درخواست نمود، صاحب کنیز گفت: به برکت قدم شما او را آزاد کردم، سپس پیامبر فرمود: دوازده درهمی ندیده بودم که به این مقدار خیر و برکت داشته باشد دو برهنه را پوشانید و کنیزی را آزاد نمود. (۱)

احسان حضرت زهرا به مستمند

سبط ابن جوزی که از دانشمندان منصف اهل سنت است مینویسد: امیرمؤمنان هنگام درگذشت حضرت زهرا سلام الله علیها کنار بستر ایشان بستهای را مشاهده کرد، پرسید این چیست؟ عرضه داشت میان آن حریر سبزی است که داخل آن صفحه سپیدی وجود دارد و در آن صفحه چند سطر نوشته شده: فرمود: مضمون آن نوشته چیست؟ دختر پیامبر پاسخ داد، در شب عروسی در جایگاه عبادتم نشسته بودم که مستمندی آمد و درخواست جامهای کهنه کرد، من دو

ص: ۲۹۵

پیراهن داشتم یکی نو که آن را بخاطر عروسی پوشیده بودم و دیگر پیراهن کهنه، پیراهن نو را به او دادم و پیراهن کهنه را پوشیدم، صبحگاه پدرم به دیدن من آمد فرمود: چرا جامه نو را نپوشیدی؟ گفتم مگر شما نفرمودید: انسان هر مقدار به مستمندان صدقه دهد برایش باقی میماند، من هم آن جامه نو را به مستمند دادم، فرمود: اگر نو را میپوشیدی و کهنه را به تهیدست میدادی برای شوهرت بهتر بود و آن بینوا هم به لباس میرسید.

به پدرم گفتم من این کار را از شما پیروی کردم زیرا مادرم خدیجه هنگامی که افتخار شرفیابی خدمت شما را یافت و تمام اموالش را در اختیار شما گذاشت، شما همه آن را در راه خدا هزینه کردید تا جائی که سائلی از شما پیراهن خواست، شما جامه خود را به او بخشیدید و خود را در حصیری پیچیده به منزل آمدید و در این امور کسی مانند شما نیست، پدرم گریست و مرا به سینه چسبانید در آن موقع فرمود: امین وحی جبرئیل نازل شده و از طرف خدا به تو سلام میرساند و میگوید به فاطمه بگو هر چه از ما میخواهد بخواهد که من فاطمه را دوست دارم.

گفتم ای پدر:

«شغلتنی عن المسأله لذه خدمته لاحاجه لی غیر لقاء ربی الکریم فی دارالسلام:»

شیرینی فیض حضور و خدمتش چنان مرا مشغول داشته که توجه به درخواستی جز لقاء پروردگار کریمم در دارالسلام ندارم، پدرم دست هایش را به سوی حق برداشت و به من نیز فرمان داد دستهایم را بردارم و با حال مخصوص به خودش به پیشگاه حضرت حق عرضه داشت:

«اللهم اغفر لامتی:»

پروردگارا امت مرا مورد آموزش قرار ده.

جبرئیل نازل شد و عرضه داشت خدا میفرماید کسانی از امت که محبت فاطمه و همسر او علی و فرزندان را داشته باشند آمرزیدم.

ص: ۲۹۶

من در این زمینه درخواست سندی نمودم، جبرئیل این حریر سبز را آورد که در آن نوشته:

«کتب ربکم علی نفسہ الرحمہ:»

پروردگار شما مهر و رحمت را بر خود واجب نموده است.

و جبرئیل و میکائیل بر آن گواهی داده اند، پدرم فرمود: آن را حفظ کن و در زمان وفات سفارش کن که با تو در قبر گذارند، میخواهم روز محشر که زبانه های آتش شعله کشید به پدرم ارائه دهم و آن حضرت آنچه را خدا وعده داده درخواست کند.

(۱)

در رابطه با این روایت لازم است دو نکته بسیار مهم مورد توجه قرار گیرد، اول این که عنوان اَمّت که در دعای پیامبر آمده: «اللهم اغفر لامتی» شامل هرکسی نیست، عنوان امت بر کسی صادق است که به توحید و رسالت و امامت و روز قیامت ایمان داشته باشد و در حد لازم از عمل به واجبات و اجتناب از محرّمات برخوردار بوده، و بگونه های زندگی نکنند که مصداق روایاتی شود که پیامبر فرموده اینان از امت من و حتی مسلمان نیستند و من از آنان بیزار و آنان هم از من بیزارند! رسول خدا در روایتی میفرماید:

«لیس منا من خان مسلماً فی اهله و ماله:» (۲)

از ما نیست کسی که در رابطه با اهل و مال مسلمان به مسلمان خیانت ورزد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من غش مسلماً فی شراء او بیع فلیس منا و یحشر یوم القیامه مع الیهود لانهم اغش الخلق للمسلمین:» (۳)

کسانیکه در خرید و فروش به مسلمان نیرنگ بزنند از ما نیستند و روز قیامت با یهود محشور میشود، زیرا چنین مردمی نیرنگ کارترین خلق نسبت به مسلمانان هستند.

ص: ۲۹۷

۱-۱ - ریاحین الشریعه محلاتی، ص ۱۰۶.

۲-۲ - بحار، ج ۷۵، ص ۱۷۲.

۳-۳ - بحار، ج ۷۲، ص ۲۸۴، ح ۳ امالی صدوق ۲۵۷.

«من خان امانه فی الدنيا ولم یردها الی اهلها ثم ادرکه الموت مات علی غیرملتی ویلقى الله وهو علیه غضبان» (۱)

کسی که در دنیا خائن به امانت باشد و آن را به اهلش باز نگرداند تا بمیرد بر غیر آئین من مرده و خدا را در حالی که بر او خشمگین است دیدار میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«الا ومن اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی:» (۲)

آگاه باشید کسی که مردم برای محفوظ ماندن از شرش به او احترام کنند از من نیست.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«سیأتی زمان علی امتی یحبون خصماً وینسون خصماً، یحبون الدنیا وینسون الآخرة، و یحبون المال وینسون الحساب و یحبون النساء وینسون الحور، و یحبون القصور وینسون القبور، و یحبون النفس وینسون الرب اولئک بریئون منی وانا بریئ منهم:»

(۳)

زمانی بر امت من بیاید که به پنج چیز محبت ورزند و پنج چیز را فراموش کنند: محبت غیرمعقول به دنیا ورزند و آخرت را فراموش نمایند، به ثروت عشق افراطی پیدا کنند و حسابرسی قیامت را نسبت به ثروت از یاد ببرند، به زنان نامحرم عشق ورزند و حور بهشتی را فراموش نمایند، به خانه های قصر مانند و منازل چون کاخ علاقه ببندند و قبر را به فراموشی بسپارند، خود دوست کردند و رب را به یاد نیارند، اینان از من بیزارند و من از آنان بیزارم!!

نکته دوم در رابطه با روایت حضرت زهرا این که محبت به حضرت صدیقه و امیرالمؤمنین و امامان از اهل بیت اگر براساس معرفت به آن بزرگواران باشد محرک انسان به سوی عمل و اخلاق حسنه و تأمین خیر دنیا و آخرت و مایه نجات انسان از احوال روز قیامت و فریاد رس آدمی در مواقع گوناگون است.

از رسول خدا روایت شده:

«حبّ اهل بیتی ینفع من احبهم فی سبعة مواطن مهوله: عندالموت، وفی القبر، وعندالقیام من الاجداث وعند تطاثرالصحف وعندالحساب وعندالمیزان وعندالصراط فمن احب ان

ص: ۲۹۸

۱-۱ - امالی صدوق ۲۵۳.

۲-۲ - خصال، ج ۱، ص ۱۰.

۳-۳ - کشف الاسرار میبدی ج.

يكون آمنًا في هذه المواطن فليتوال عليا بعدى وليتمسك بالحبل المتين وهو على بن ابى طالب و عترته من بعده فانهم خلفائى و اوليائى علمهم علمى و حلمهم حلمى و ادبهم ادبى و حسبهم حسبى ساده الاولياء و قاده الاتقياء و بقيه الانبيا حربهم حربى و عدوهم عدوى:» (۱)

محبت به اهل بيتم به مجانشان در هفت مورد ترسناك سود ميدهد: هنگام مرگ، در میان قبر، زمان برخاستن از قبور برای ورود به قیامت، هنگام پراکنده شدن پرونده های اعمال، وقت حساب، و هنگام میزان اعمال و کنار صراط، هر کس علاقه دارد در این موارد ایمن باشد علی را پس از من دوست بدارد و به ریسمان استوار که علی است متمسک شود و به امامان بعد از او چنگ زند زیرا اینان جانشینان و دوستداران من هستند، علمشان علم من، و بردباری شان بردباری من، و ادبشان ادب من و حسبشان حسب من است، پیشوایان اولیاء و رهبران تقوا پیشگان، و باقی مانده پیامبران اند، جنگ با آنان جنگ بامن، و دشمنی با آنان دشمنی با من است.

پربرترین گردنبد

جابر بن عبدالله انصاری میگوید: روزی پیامبر اسلام پس از نماز عصر با اصحاب و یاران نشسته بودند که پیرمردی با لباس های مندرس و در کمال ناتوانی که نشان میداد از راه دوری با گرسنگی آمده وارد شد.

عرضه داشت مردی پریشان احوال، مرا از برهنگی و گرسنگی نجات ده، رسول اسلام فرمود اکنون چیزی نزد من نیست ولی تو را به کسی راهنمایی میکنم که نیازمندی های تو را برطرف کند، راهنمای به کار خیر مانند کسی است که آن کار خیر را انجام داده است، من تو را به خانهای میفرستم که محبوب خدا و رسول و او نیز عاشق خدا و رسول است.

پیامبر به بلال دستور داد پیرمرد را به در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها راهنمایی کند وقتی آن مرد بینوا به در خانه حضرت رسید گفت:

«السلام علیکم یا اهل البیت النبوه»

ص: ۲۹۹

او را جواب داده و پرسیدند کیستی گف: مردی بینوا هستم خدمت رسول خدا آمدم و عرض حاجت نمودم، آن بزرگوار مرا به در خانه شما فرستاد، آن روز سومین روزی بود که اهل بیت در گرسنگی بسر برده و پیامبر از آن آگاه بود.

فاطمه علیهاسلام چون چیزی در خانه برای عطا کردن به مرد عرب نمیافت بناچار پوست گوسپندی که فرزندانش حسن و حسین را روی آن میخوابانید به او داد و فرمود: ای مرد عرب امید است خداوند گشایش و فرجی برای تو فراهم آورد، پیرمرد گفت: دختر پیامبر من از گرسنگی بیطاقتم شما پوست گوسپند من به مرحمت میکنی: حضرت زهرا پس از شنیدن سخن پیرمرد گردن بندی که دختر عبدالمطلب به او هدیه داده بود به مرد عرب داد، پیرمرد گردن بند را گرفت و به مسجد آورد.

پیامبر را در میان اصحاب دید، عرضه داشت یا رسول الله این گردن بند را دخترت به من داد و گفته آن را بفروشم شاید خداوند گشایش و فرجی برای من فراهم آورد، پیامبر گریان شد و فرمود: چگونه و چرا خدا گشایش نمیدهد با این که بهترین زنان پیشینیان و آیندگان گلوبند خود را به تو داده است.

عمار یاسر گفت: یا رسول الله اذن میدهید من این گردن بند را بخرم، حضرت فرمود: خدا خریدار این گردن بند را عذاب نمیکند، عمار به عرب گفت به چند میفروشی پیرمرد گفت: به سیر شدن از غذائی و یک برد یمانی جهت پوشاک و دیناری که مصرف بازگشت خود به وطن نمایم.

عمار گفت: من به بهای این گردن بند دوپست درهم میپردازم، و تو را از نان و گوشت سیر میکنم و بردی یمانی هم برای تن پوشت میدهم و با شترم تو را به خانواده ات میرسانم، عمار پیرمرد را به خانه برد و از غنائمی که هنوز از خیبر نزد خود داشت به او داد.

عرب دو مرتبه خدمت پیامبر رسید آنجناب فرمود: پوشاک لازم را گرفتی و سیر هم شدی، گفت: آری بلکه بینا شدم سپس حضرت گوشه‌های از فضائل فاطمه علیها سلام را بیان فرمود تا جایی که گفت: دخترم فاطمه را که میان قبر میگذارند از او میپرسند خدایت کیست؟ میگوید: الله ربی، سؤال میکنند پیامبرت کیست؟ میگوید پدرم، میپرسند امام و ولی تو کیست؟ میگوید: همین کسی که کنار قبرم ایستاده.

در هر صورت عمار گردن بند را خوشبو کرد و با یک برد یمانی به غلامی که سهم نام داشت داد و گفت خدمت پیامبر ببر در ضمن تو را هم به حضرت بخشیدم، پیامبر سهم را با گردن بند نزد فاطمه فرستاد، دختر پیامبر گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام پس از آزاد شدن خندید، حضرت زهرا از سبب خنده اش پرسید گفت از برکت این گردن بند میخندم که گرسنه‌های را سیر و مستمندی را بیناز و برهنه‌های را مالک لباس و غلامی را آزاد کرد و به دست صاحبش بازگشت: (۱)

سخن نیک گفتن

زبان عضوی است شگفت آور و در عمل دارای میدانی بسیار گسترده، و ثوابش فوق العاده مهم، و عقابش سنگین، و عاملی است خوشحالکننده مخاطب، و آتشی است جگرسوز، و حافظی است کم نظیر، و قاتلی است بینظیر، و گناهکاری است بیبدیل و نیکوکاری است بزرگوار و کریم.

فیض در کتاب شریف محجه البیضاء میگوید: زبان از نعمت‌های بزرگ خدا و لطائف شگفت آور حق است.

ص: ۳۰۱

جرم‌ش کوچک و جرم و طاعتش عظیم است، زیرا کفر و ایمان که در باطن و سرّ است جز به گواهی زبان آشکار نمیگردد، ایمان و کفری که نهایت طاعت و صغیان درون است.

خاصیتی که در زبان است در هیچ عضوی نیست، چشم جز رنگ‌ها را نمیبیند، گوش جز صداها را نمیشنود، دست جز به اجسام نمیرسد و همینطور سایر اعضا که دارای محدودیت اند، ولی زبان از جانب همه اعضا سخن میگوید، و از باطن و ظاهر و ملک و ملکوت و غیب و شهادت به حق یا به ناحق گواهی میدهد، میدانش در خیر محدود و تنگ در شرّ و زیان رسانی دارای دامنی گشاده و وسیع است، کسی که مهارش را رها کند و از قید و بند عقل و شرع آزادش نماید، شیطان آن را به هر میدانی میکشاند، و لبه هر پرتگاهی به ویژه لبه پرتگاه آتش میرسد.

نجاتی از شرّ زبان جز به مقید نمودنش به مهار شرع نیست، و راه سعادت جز گویا کردنش به سخنانی که به سود دنیا و آخرت است وجود ندارد.

آزادی از زیان و خسارتش جز به باز داشتش از آفاتی که از او سر میزند میسر نیست.

معصیت کارترین اعضا برضد انسان زبان است. زیرا به کارگرفتنش در گناه برخلاف سایر اعضا مؤونه و رنج و تعب و سختی و مشکل ندارد، بزرگترین ابزار شیطان در گمراه کردن و تیره بخت نمودن انسان است، آفاتش و فتنه‌ها و شرورش عبارت است از اضافه گوئی، افتادن در باطل و سخن یاهو، مجادله و بگومگو، ایجاد دشمنی و خصومت، عالم نمائی با گفتن سخنان مبهم و همراه سجع و تصنع در کلام، فحش، سبّ، بدگوئی، غنا، شوخی، استهزاء، افشاء سر،

دروغ، تهمت، سوگند دروغ، سخن چینی، گفتار منافقانه که شرح هریک از این گناهان در ضمن آیات مربوط به خودش بخواست و توفیق حق خواهد آمد.

درباره زبان روایات بسیار مهمی از پیامبر اسلام و اهلبیت طاهرینش چه در جهت خطرات زبان و چه در جهت محسنات زبان در کتاب های باارزش حدیث نقل شده که لازم است به پارهای از آنها اشاره شود.

از آنجا که میدان خیر زبان محدود، و میدان شرش و خطر و آفتش گسترده است برای نجات از بارمنفی زبان و خطرات و آفاتش بهترین راه صمت و سکوت و سخن نگفتن جز به حق و عدالت است، به همین خاطر روایات مردم را به سکوت ترغیب و تشویق نموده و سکوت از هر گفتار ناروایی را دروازه نجات دانسته اند، و از صمت و سکوت ستایش کرده و صاحبش را انسانی باارزش قلمداد کرده اند.

از رسول بزرگوار اسلام روایاتی در فضیلت سکوت نقل شده که بخشی از آن به مضمون زیر است:

«من صمت نجا:» (۱)

آن که سکوت کرده، به نجات رسیده.

«الصمت حکم وقلیل فاعله:» (۲)

سکوت حکمت است و سکوتکننده در میان مردم اندک است.

عبدالله بن سنان میگوید: پدرم گفت: به رسول خدا گفتم:

«اخبرنی عن الاسلام بامر لا أسئل عنه احداً بعدك، قال: قل آمنت بالله ثم استقم، قلت: فما اتقى؟ فاوما بیده الی لسانه:» (۳)

ص: ۳۰۳

۱-۱ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲-۲ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳-۳ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۲.

مرا از اسلام به حقیقتی خیر ده که احدی را از آن بعد از تو نپرسند، فرمود: با همه وجودت بگو به خدا ایمان آوردن سپس تا لحظه آخر عمرت بر این ایمان پایداری کن، گفتم از چه پرهیزم؟ با دست مبارکش به زبان اشاره کرد.

سهل ساعدی از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«من یتکفل لی بما بین لحييه و رجلیه اتکفل له بالجنه:» (۱)

کسی که حفظ زبان و شهوتش را به ضمانت دهد، من بهشت را برای او ضامن می‌شوم.

و نیز آن حضرت فرمود:

«من وقى شر قبیه و ذبذبه و لقلقه فقد وقى:» (۲)

کسی که خود را از زیان شکم و شهوت و زبان حفظ نماید یقیناً از آفات و خطرات حفظ شده است.

از رسول خدا سؤال شد؟

«عن اکثر ما یدخل الناس الجنة فقال: تقوى الله و حسن الخلق، و سئل عن اکثر ما یدخل الناس النار قال: الاجوفان الفم و الفرج:»

(۳)

بیشتر چیزی که مردم را وارد بهشت میکند چیست؟ فرمود: تقوای الهی و اخلاق نیکو، و سؤال شد بیشتر چیزی که مردم را وارد دوزخ میکند کدام است؟ فرمود: زبان و شهوت.

معاذ میگوید به رسول خدا گفتم:

«انؤاخذ بما نقول: فقال ثکلتک امک یابن جبل وهل یکب الناس علی مناخرهم الاحصاء السنتهم؟» (۴)

آیا ما را به گفتارمان مؤاخذ می‌کنند؟ حضرت فرمود پسرجبل مادر به عزایت گریه کند آیا مردم جز به سبب محصولات زبانشان به رو در آتش میافتند!!

انس بن مالک میگوید: پیامبر اسلام فرمود:

ص: ۳۰۴

۱-۱ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲-۲ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳-۳ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۲.

«لايستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه، ولايستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه ولايدخل الجنه رجل لايامن جاره بوائقه:» (۱)

ایمان بندهای مستقیم نمیگردد مگر قلبش مستقیم شود، و قلبش مستقیم نمیشود مگر زبانش مستقیم گردد، و مردی وارد بهشت نخواهد شد مگر این همسایه اس از زبان ها و شرهانش ایمن باشد.

ابن مسعود میگوید از پیامبر اسلام شنیدم

«ان اکثر خطايا ابن آدم في لسانه:» (۲)

بی تردید بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان اوست.

از رسول خدا روایت شده:

«من كف لسانه ستر الله عورته، ومن ملك غضبه وقاه الله عذابه، ومن اعتذر الى الله قبل الله عذره:» (۳)

کسی که زبانش را نگاه دارد خدا زشتی هایش را میپوشاند، و کسی که خشمش را حفظ نماید خدا او را از عذابش نگاه میدارد، و کسی که از خدا عذرخواهی کند خدا عذرش را میپذیرد.

صفوان بن سلیم میگوید رسول خدا فرمود:

«الا اخبركم بايسر العباده واهونها على البدن الصمت و حسن الخلق:» (۴)

آیا شما را به آسان ترین عبادت و سبک ترینش بر بدن آگاه کنم؟ سکوت و حسن خلق.

از رسول خدا روایت شده است:

«من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت:» (۵)

کسی که ایمان به خدا و آخرت دارد، خیر بگوید یا سکوت کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«رحم الله عبداً تكلم خيراً فغنم أو سكت فسلم:» (۶)

ص: ۳۰۵

۱-۱ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

۲-۲ - محجه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۴.

٣-٣ - محجه البيضاء، ج ٥، ص ١٩٤.

٤-٤ - محجه البيضاء، ج ٥، ص ١٩٤.

٥-٥ - محجه البيضاء، ج ٥، ص ١٩٤-١٩٥.

٦-٦ - محجه البيضاء، ج ٥، ص ١٩٤-١٩٥.

خدا رحمت کند بندهای که خیر بگویند و به سبب آن غنیمت برد، یا سکوت کند به سبب آن در سلامت ماند.

به عیسی بن مریم گفتند:

«دلنا علی عمل ندخل به الجنة قال: لاتنطقوا ابدأ قالو: لانستطیع علی ذلك قال: فلا تنطقوا الا بخیر:» (۱)

ما را به عملی راهنمایی کن که به واسطه آن وارد بهشت شویم، گفت: هرگز سخن مگوئید، گفتند بر سکوت طاقت نداریم، گفت پس جز به خیر سخن نگوئید.

سیلمان بن داود فرمود:

«ان كان الكلم من فضه فالصمت من ذهب:» (۲)

اگر سخن از نقره است، سکوت طلاست.

براء بن عازب میگوید: عربی خدمت رسول خدا آمد و گفت:

«دلنی علی عمل یدخلنی الجنة، قال: اطعم الجائع، واسق الظمآن، وامر بالمعروف، وانه عن المنکر فان لم تطق فكف لسانک الا من خیر:» (۳)

مرا به عملی دلالت کن که آن عمل به بهشت در آورد، فرمود: گرسنه را طعام بده، تشنه را سیراب کن، مردم را به کارهای پسندیده وادار، و از کارهای زشت باز دار و اگر بر این امور قدرت نداری زبانت را مگر از خیر گفتن نگاه دار.

رسول خدا فرمود:

«اخزن لسانک الامن خیر فانک بذلک تغلب الشيطان:» (۴)

زبانت را مگر از سخن خیر باز دار زیرا به وسیله این کار بر شیطان چیره میشوی.

و نیز آن حضرت فرمود:

ص: ۳۰۶

۱-۱ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۲-۲ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۵.

۳-۳ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۵.

۴-۴ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۵.

«ان الله عند لسان كل قائل فليتنق الله امرء على ما يقول:» (۱)

بی تردید خدا نزد زبان هر گوینده‌ای است، پس باید هر انسانی نسبت به آنچه میگوید از خدا پروا کند.

ابن مسعود از رسول خدا روایت میکند:

«الناس ثلاثة غانم وسالم وشاجب: فالغانم الذي يذکر الله، والسالم الساکت، والشاجب يخوض فی الباطل:» (۲)

مردم سه گروه اند: غانم، سالم، شاجب: غانم کسی است که به یاد خدا است و در فضای ذکر بسر میبرد، سالم کسی است که سکوت را پیشه خود نموده است و شاجب کسی است که در سخنان باطل و اعمال بیهوده غرق است.

از حضرت عیسی روایت شده:

«العباده عشره اجزاء تسعه منها فی الصمت و جزء فی الفرار عن الناس:» (۳)

عبادت ده جزء است نه جزء آن در سکوت و یک جزءش فرار از مردم است.

پیامبر اسلام فرموده:

«من کثر کلامه کثر سقطه من کثر سقطه کثر ذنوبه ومن کثر ذنوبه کانت النار اولی به:» (۴)

کسی که زیاد سخن میگوید و گرفتار کثرت کلام است لغزشش فراوان است، و کسی که لغزش فراوان است گناهانش زیاد است، و کسی که گناهانش زیاد است آتش به او سزاوارتر است.

امیر مؤمنان فرمود:

«المرء مخبوء تحت لسانه فزن کلامک واعرضه علی العقل والمعرفه فان کان لله و فی الله فتکلموا به و ان کان غیر ذلک

فالسکوت خیر منه:» (۵)

ص: ۳۰۷

۱-۱ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۵.

۲-۲ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۵.

۳-۳ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۶.

۴-۴ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۶.

۵-۵ - محجه البیضا، ج ۵، ص ۱۹۶.

انسان زیر زبانش پنهان است، شما ای مردم سخن خود را بسنجید و بر عقل و معرفت ارائه کنید، اگر سخن برای خدا و در راه خداست به آن تکلم کنید، و اگر غیراین باشد سکوت بهتر از سخن گفتن است.

ابوذر میگوید: رسول خدا به من گفت:

«الا اعلمک بعمل خفیف علی البدن، ثقیل فی المیزان: قلت بلی یا رسول الله قال: هو الصمت وحسن الخلق و ترک ما لایعینک:»
(۱)

تو را عملی تعلیم نکنم که بارش بر بدن سبک ولی در میزان سنجش سنگین و باارزش است؟ گفتم: آری ای رسول خدا به من تعلیم ده: فرمود: آن عمل سکوت و حسن خلق و واگذاردن اموری است که برای ارزش و اهمیت ندارد.

مصادیق گفتار نیک

قرآن مجید مصادیق قول نیک را به اینصورت بیان میکند:

قول حق، قول صدق، قول عدل، قول حسن، قول احسن، قول کریم، قول لین، قول ایمان، قول سدید، قول معروف، قول بلیغ، قول میسور.

۱- وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ: (۲)

و خدا همواره حق میگوید و راه درست و راست را با حق گوئی اش به شما مینمایاند.

۲- أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا: (۳)

آنان که به ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و قرآن و پیامبران آراسته اند، و مال و ثروتشان را به خویشان، یتیمان، درماندگان، در راه ماندگان، سائلان، و آزادی بردگان میدهند، و نماز بپا میدارند و زکات میپردازند و وفادار به پیمان اند، و شکیبایی در تهیدستی و بیماری و جنگ اند در ادعای مؤمن بودن راست میگویند.

۳- وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى: (۴)

ص: ۳۰۸

۱-۱ - الزغیب، ج ۳، ص ۵۵۳.

۲-۲ - احزاب ۴.

۳-۳ - بقره ۱۷۷.

۴-۴ - انعام ۱۵۲.

در هنگام سخن گفتن سخن به عدالت گوئید هر چند درباره خویشانان باشد.

۴- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا: (۱)

و با مردم با خوش زبانی و کلام نیک سخن گوئید.

۵- وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ: (۲)

و خوش گفتارتر از کسی که مردم را به سوی خدا دعوت کند کیست.

۶- قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا: (۳)

و با پدر و مادر سخنی شایسته و بزرگوارانه بگو.

۷- فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا: (۴)

ای موسی و هارون با فروعون برای دعوتش به سوی خدا سخنی نرم بگوئید.

۸- قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ: (۵)

گفتاری صادقانه در جهت ایمان داشته باشید، به حقیقت بگوئید به خدا ایمان آوردیم.

۹- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: (۶)

ای اهل ایمان تقوای الهی پیشه کنید و سخن به درستی و صواب گوئید.

۱۰- وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا: (۷)

با سبک مغزان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوئید.

۱۱- وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا: (۸)

و با دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان و در رأس آنان منافقان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

۱۲- فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا: (۹)

با فقیران و تهیدستان به هنگامی که قدرت کمک به آنان را نداری سخنی آسان و امیدوارکننده بگوی.

١-١ - بقره ٨٣.

٢-٢ - فصلت ٣٣.

٣-٣ - اسراء ٢٣.

٤-٤ - طه ٤٣

٥-٥ - بقره ١٣٦

٦-٦ - نساء ٩

٧-٧ - نساء ٥

٨-٨ - نساء ٦٣.

٩-٩ - اسراء ٢٨.

اگر گفته های روزمره انسان از مصادیق این دوازده صورت باشد گفته ای نیک و مقبول حضرت حق، و سبب پاداش است، و گفته های خارج از این حقایق و غیر مطابق با این واقعیات باطل و بیهوده و گناه و معصیت و بدون توبه سبب کیفر و عذاب است.

آخرین سفارشی که در آیه ۸۳ سوره مبارکه بقره که مورد شرح و توضیح است و بخش هفتم و هشتم آن براساس رده بندی خود آیه شریفه است و خدا عمل به آن را از یهود پیمان گرفته اقامه نماز و پرداخت زکات است که در آیات اول سوره بقره در رابطه با این دو حقیقت به صورتی مفصل مطالب بسیار مهم و لطائف و اشاراتی عمیق ذکر شد.

ص: ۳۱۰

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَيَّ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ

و یاد کنید هنگامی که از شما یهود پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید، و هم دیگر را از خانه های خود آواره نکنید، سپس به پیمانتان اقرار کردید و بر آن هم گواهی می دهید.

باز این شما هستید که یکدیگر را میکشید، و گروهی از خودتان را از خانه هایشان آواره میکنید، و از روی گناه و تجاوز یکدیگر را برضد آنان که آواره کرده اید یاری می دهید، و اگر آنان در حال اسارت نزد شما آیند، برای آزاد شدنشان فدیة می دهید، در صورتی که آواره کردنشان از اساس بر شما حرام بود، آیا به بخشی از کتاب آسمانی تورات ایمان دارید و به بخشی دیگر کفر میورزید؟ [حرام بودن جنگ میان خود و آواره کردن هم کیشانان را مردود می شمارید، و وجوب آزاد کردن هم نوعانان را از اسارت می پذیرید] پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را در آیات کتاب خدا روا میدارند جز خواری و رسوائی در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانیده میشوند و خدا از آنچه انجام می دهید بیخبر نیست.

اینان کسانی هستند که زندگی زودگذر دنیا را به جای آخرت خریدند، پس نه عذاب و کیفر قیامت از آنان سبک گردد و نه یاری شوند.

شرح و توضیح:

خدای مهربان برای برپا بودن نظام اجتماعی یهود در سایه متحد بودن با یکدیگر، و وجود هر کس را وجود خود دانستن، حفظ و آرامش و امنیت در زندگی و آزادی استفاده کردن هریک از حق وطن و خانه و کاشانه به وسیله نبوت موسی و آیات تورات، و فطرت زلال، و وجدان آگاه، و عقل و خرد از آنان عهد و پیمان استوار گرفت که خون یکدیگر را نریزید و به ناحق جان کسی را در معرض تلف قرار ندهند و از این طریق زنان را بیوه و فرزندان مردم را یتیم

نمایند، و امنیت خانواده را با کشتن سرپرستان به هم زنند و دل ها را داغدار نکنند، و خون هریک نفر را خون خود بدانند و توجه داشته باشند که اگر خون فردی ریخته شود گویا خون همه ریخته شده:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (۱)

و نیز پیوند جامعه و خانواده ها را با بیرون راندن مردم از خانه و دیارشان قطع نکنند، و به حق طبیعی انسان ها نسبت به وطن و مسکن تجاوز ننمایند و مردم را با آواره کردن در مناطق دیگر در مزیقه و سختی و رنج و مصیبت قرار ندهند، و آنان را در معرض بلا و مشکلات نگذارند و به سلب ملکیت از مال و خانه و کاشانه دچار نکنند!

سپس میفرماید شما یهود این پیمان و سفارش مرا پذیرفتید و به حق بودن آن را اقرار کردید و بنا گذاشتید که به آن عمل کنید و پیوسته گواهی میدادید که این پیمان استوار و عهد محکم مسئلهای الهی و انسانی است و به کارگیری اش واجب و به سود ماست، و عصیان نسبت به فرمان های الهی کاری شیطانی و غیرانسانی است و سبب بروز مشکلات و رنج ها و عذاب و کیفر است.

به دنبال این پیمان ها و اقرار و شهادت به آن، و درک حق بودنش و این که انجام خواسته خدا به نفع انسان است «طولی نکشید که از میان طبقات مردم یهود اختلافاتی که ناشی از تعصب های قبیله ای و شهوات و کینه توزی ها بود آشکار گردید.

هر گروهی که قدرت و سلطه مییافت نسبت به گروه دیگر هرگونه ستم روا میداشت، بعضی را به ناحق میکشتند و گروهی را از شهر و دیار و خانه و

ص: ۳۱۲

کاشانه آواره میگردند و هر گروهی با دسته بندی و حزب سازی ناشی از تجاوز به حقوق و برتری جوئی و ستم پیشگی بر گروه دیگر می‌تاختند» (۱)

یهود پس از سلیمان به سال ۹۷۴ پیش از میلاد دو گروه شدند ده سبط گروه شمالی و دو سبط گروه جنوبی گشته و از هم جدا شدند و در برابر یکدیگر به ستیزه و جنگ برخاستند، هر گروهی برای خود از کشورهای همسایه پشتیبان میگرفت و به کشتن و غارت کردن و بیرون راندن مردم خود میپرداخت.

در اثر این اختلافات و پشتیبانی از ملل بت پرست و پیوستگی و خویشاوندی با آنان مانند - فینیقی ها و مصری ها - عقاید و سنن آنان در میانشان شایع شد و عهود و نوامیس تورات از یادشان رفت و به فراموشی سپرده شد.

همین که معتقدات دینی و قوای اجتماعی آنان ضعیف گردید از هر سو مورد هجوم ملل دیگر واقع شدند و به بندگی بیگانگان درآمدند، چنان که پادشاه یهود در برابر قدرت نینوا از فرعون مصر کمک خواست در نتیجه آن سارگن دوم با سپاهش به فلسطین هجوم آورد و بیت المقدس را ویران ساخت و ده سبط بنی اسرائیل را به اسارت خود برد.

بخت النصر در سال ۵۶۸ پیش از میلاد بر اورشلیم یورش برد و آن را خراب کرد و گروه بسیاری را کشت و هفتاد هزار از یهود را به بابل برد تا پس از هفتاد سال کورش پادشاه ایران آنان را آزاد ساخت و این کپسول های دسیسه و خودخواهی و نفع پرستی را در ایران و بعضی از کشورهای مجاور متفرق نمود.

اینان با ریختن خون هر فرد و گروهی و بیرون راندن افراد از دیار و خانه و وطن و کاشانه، میفهمیدند که به پیکر جامعه و وحدت امت ضربه میزنند و

ص: ۳۱۳

توان ملت را به طرف سستی و ضعف می‌برند لذا کسانی را که از خانه و دیار می‌رانند و تبعید می‌کردند اگر بیگانگان به اسیری می‌بردند برای بازگرداندن آنان و اضافه کردن به جمعیتشان برای جبران ضعف و ناتوانی ملت به هر قیمت ممکن فدیة میدادند تا اسیرانشان که خود باعث اسارتشان شده بودند آزاد گردند!

شگفت آور است که از طرفی به آیات تورات و احکام خدا دایره حرمت کشتن بیگناهان و بیرون راندن مردم از دیار و کاشانه هیچ احترامی نمی‌گذاشتند، و پیمانشان را مبنی بر عمل به آیات خدا میشکستند، و از طرف دیگر به حکم خدا و فرمان الهی در مسئله فدیة دادن برای آزادی اسیران گردن مینهادند!

اینان بخشی از آیات حق را کنار گذاشته و از عمل به آن بر اثر پیروی از هوا و شهوات و اصرار بر دنیاگرایی خودداری می‌کردند، و بخشی دیگر را باز بر اساس هوا و شهوات و پافشاری بر امور ظاهری عمل می‌کردند، بقول قرآن به بعضی از آیات مؤمن و به برخی دیگر کافر بودند و ایمان به بعضی از آیات هم نه از روی اعتقاد به خدا و موسی و تورات بود، بلکه ایمانشان بر پایه هوای نفس و شهوات و خودخواهی قرار داشت، ایمانی بی‌اصل، و بی‌پایه و بدون ارزش، و به عبارت دیگر دینی برای خود انتخاب کرده بودند که دین مسخ شده و پوستینی وارونه بود.

«اینجاست که بر اینگونه دین مسخ شده با نظر تعجب آمیخته با سرزنش و تأثر باید نگریست

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟!

آیا دستورات فردی را به جان و دل می‌پذیرید و به آن عمل می‌کنید، ولی دستورات عمومی و مواثیق حیات بخش را نادیده می‌گیرید و ترک می‌کنید، آیا برای اسیران خود فدیة میدهید و همان‌ها را به دست خود میکشید و بیرون

رانده تبعید میکنید، از دیدگاه قرآن تعطیل و عمل نکردن به این گونه دستورات کفر است: وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ

قرآن مجید عاقبت اینگونه رفتار یعنی تبعیض قائل شدن میان احکام خدا و عمل کردن به آنچه هماهنگ با خواسته های فردی و خواهش های نفسانی است، و ترک کردن آنچه مطابق با میل نیست را مورد استفهام قرار داده زیرا ذهن فطری و تجربه و تحقیق اجتماعی میتواند جواب گوی آن باشد:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ؟

پاسخی جز این ندارد که چنین جامعهای چه یهود چه غیر یهود جزائی جز خواری در دنیا و عذاب شدید در قیامت ندارند، و خداست که به ظاهر و باطن و ریز و درشت اعمال و نیات و خیالات انسان و هر چه را انجام میدهد آگاه است.

از آیات مورد شرح چند مطلب بسیار مهم استفاده میشود که توضیح هریک از آنها لازم است.

۱- لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی. ۲- حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه. ۳- حرمت کمک به ستمکار. ۴- معانی مختلف اسارت ۵- نمونه خواری در دنیا.

لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی

انسان در صورتی که علاقه داشته باشد از نظر ایمان مؤمنی کامل و مقبول حق گردد، و به پاداش اعمالی که در فضای پر برکت ایمان کامل انجام میدهد برسد، باید از نظر قلبی به تمام حقایق مربوط به ایمان یعنی خدا، قیامت، فرشتگان، پیامبران، کتاب های الهی اعتقاد جزمی و یقینی داشته باشد، و از نظر نفسی به حسنات اخلاقی آراسته، و از نظر ظاهر مزین به اعمال صالحه دیده شود.

مؤمن واقعی بدون لحاظ چیزی به همه آیات و احکام الهی دلبسته و هریک را در جای خود با نیتی خالص و همتی بلند به اجرا میگذارد.

مؤمن حقیقی در آیات و احکام الهی تفکیک قائل نیست و حالت و نُؤْمِنُ بِيَعُضٍ وَ نَكْفُرُ بِيَعُضٍ در خیمه حیات او و عرصه گاه ایمانش راه ندارد.

مؤمن مقبول حق به عبادات بدنی، مالی، حقوقی با کمال شوق و رغبت روی میآورد و برای او فرقی ندارد که در هر موقع خاص مکلف به چه تکلیفی است، او خود را بنده و عمله خدا میداند، و هر لحظه آماده فرمانبرداری از دستورات خداست.

در فرهنگ سعادت بخش اسلام ارزش ویژه چنین انسانی است، و خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا مخصوص به اوست.

مؤمن مورد اکرام حق، احترام پیامبران و امامان و مایه برکت برای اهل زمین و ستارهای درخشان در دید تیزبین فرشتگان است.

در رابطه با ارزش و والائی چنین مؤمنانی روایاتی شگفت آور از اهل بیت نقل شده که به بخشی از آن اشاره میشود:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«انما سمی المؤمن مؤمنا لانه يؤمن على الله فيجيز امانه:» (۱)

مؤمن را به این سبب مؤمن خوانده اند که با بهره گیری از ایمانش برای دیگران در دنیا و آخرت درخواست نجات میکند و به شفاعت بر میخیزد و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

امام صادق (ع) در روایتی بسیار مهم بدین گونه اوصاف مؤمن را بیان میکند:

«المؤمن هاشمی لانه هشم الضلال والكفر والنفاق، المؤمن قرشی لانه اقر للشيء و نحن الشيى وانكر لاشيى: الدلام واتباعه، والمؤمن نبطى لانه استنبط الاشياء تعرف الخبيث عن الطيب، والمؤمن عربى لانه عرب عنا اهل البيت، والمؤمن اعجمى لانه اعجم عن الدلام فلم يذكره بخير والمؤمن فارسى لانه تفرس فى الاسماء لو كان الايمان منوطا بالثريا لتناوله ابناء فارس:» (۲)

ص: ۳۱۶

۱-۱ - علل الشرايع، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲-۲ - بحار، ج ۶۷، ص ۶۱.

مؤمن هاشمی است زیرا شکننده گمراهی و کفر و نفاق است، مؤمن قرشی است زیرا به حق با جان و دل اقرار دارد و ما اهل بیت همان حق هستیم، و منکر باطل و پیروان اوست، مؤمن نبطی است زیرا کشفکننده حقایق است و پاک را از ناپاک در همه مواردش میشناسد، و مؤمن عربی است زیرا از ما اهل بیت سخن میگوید، و مؤمن عجمی است زیرا از باطل به خیر سخن نمیگوید، و مؤمن فارسی است زیرا به سماوات با نظر عقل و خرد نگاه میکند، اگر ایمان آویخته به ثریا باشد فرزندان فارس آن را به دست میآورند.

از حضرت باقر یا حضرت صادق روایت شده:

«ان المؤمن ليزهر نوره لاهل السماء كما تزهر نجوم السماء لاهل الارض و قال (ع) ان المؤمن ولي الله يعينه و يصنع له ولا يقول على الله الا الحق ولا يخاف غيره:» (۱)

نور مؤمن برای سماواتیان میدرخشد چنان که نور ستارگان برای زمینیان میدرخشد و فرمود مؤمن محب و محبوب خداست، خدا مؤمن را در همه امور یاری میدهد، و مهمّاتش را کفایت میکند، مؤمن نسبت به خدا جز حق نمیگوید و از غیر او نمیترسد.

حضرت موسی بن جعفر از پدراش از پیامبر اسلام روایت میکند:

«يعير الله عزوجل من عباده يوم القيامة فيقول: عبدی! ما منعك اذ مرضت ان تعودني فيقول: سبحانك سبحانك انت رب العباد لاتألم ولا تمرض فيقول: مرض اخوك المؤمن فلم تعده و عزتي و جلالی لو عدته لوجدتني عنده ثم لنكفلك بحوائجك فقضيتها لك و ذلك من كرامه عبدی المؤمن وانا الرحمن الرحيم:» (۲)

خدا در قیامت بندهای از بندگانش را سرزنش میکند، به او میگوید: چه چیزی تو را از عیادت من هنگامی بیمار بودم باز داشت؟ عبد میگوید خدایا تو منزهی، تا پاک از هر عیب و نقصی، تو پروردگار بندگانی متألّم و بیمار نمیشوی، خدا میفرماید: برادر مؤمنت بیمار شد تو او را عیادت نکردی، به عزت و جلالم سوگند اگر او را عیادت میکردی مرا نزد وی مییافتی، سپس ضامن

ص: ۳۱۷

۱-۱ - بحار، ج ۶۷، ص ۶۴.

۲-۲ - امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۴۲.

برآورده شدن حاجات میشدم و این همه از بزرگواری و کرامت بنده مؤمن من است و من بخشنده و مهربانم.

از مفضل روایت شده که حضرت صادق فرمود:

«يقال للمؤمن يوم القيامة: تصفح وجوه الناس، فمن كان سفاك شربه او اطعمك اكله، او فعل بك كذا و كذا فخذ بيده فادخله الجنة قال: فانه يمر على الصراط ومعه بشر كثير فيقول الملائكة: يا ولي الله الی این یا عبدالله؟ فيقول جل ثناءه: اجيزو لعبدي فاجزوه وانما سمي المؤمن مؤمنا لانه يجيز على الله فيجيز امانه:» (۱)

روز قیامت به مؤمن میگویند: در میان مردم جستجو کن پس هر کس در دنیا شربت آبی به تو چشانده، یا لقمه نانی به تو خورانده، یا فلان کار خیر و فلان کار خیر را نسبت به تو انجام داده، دستش را بگیر و وارد بهشت کن، حضرت فرمود، مؤمن بر صراط میگذرد در حالی که انسان های زیادی با او هستند، فرشتگان میگویند: ای محبوب خدا کجا با این جمعیت؟ خدا میفرماید راهش را باز بگذارید پس راهش را باز میگذارند، و مؤمن به این سبب به عنوان مؤمن نامگذاری شده که از خدا برای دیگران درخواست نجات و شفاعت میکند و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

این همه مقام برای مؤمن بخاطر این است که با دل و جان به همه حقایق و آیات و احکام حق ایمان دارد و آنها را به اجرا میگذارد و به فرمان های حق عمل میکند، بدون این که تبعیضی میان آیات الهی قائل شود.

ثابت قدمی و استواری مؤمن

مؤمن براساس معرفت به حقایق، و اتکال به حق، و یقین به آخرت در برابر هر گناهی ایستادگی کرده و نمیگذارد دیو معصیت پنجه بر زندگی اش اندازد، و بر هر عبادتی استقامت مینماید و نمیگذارد عبادتی از او فوت شود، و در برابر حوادث ایمان سوز صبر و تحمل به خرج میدهد و اجازه نمیدهد ایمانش از دست برود.

ص: ۳۱۸

خبا ب بن ارت از جمله مردان وارسته و پاک طینتی است که در پذیرفتن اسلام سبقت گرفت و به شدت مورد شکنجه و آزار مشرکین مکه و سنگدلان آن منطقه بود، او را هر چه شکنجه میدادند تا از ایمانش دست بردارد استقامت میورزید و به حفظ ایمان و اعتقادش پابرجا تر میشد!

سنگ سوزانی که بر آن آتش افروخته بودند بر پشتش میگذارند تا گوشتش از بین میرفت باز هم از خود صبر و تحمل نشان میداد و ایمانش را حفظ میکرد!

روزی به محضر رسول خدا شتافت و از آزار و شکنجه مشرکین شکایت کرد، در آن حال حضرت در سایه کعبه سر روی برد خود گذاشته خوابیده بود، عرضه داشت ما را از این گرفتاری نجات نمیدهی و از حضرت حق نمیخواهی ما را از این وضع آزاد کند؟

پیامبر از جای حرکت کرد در حالی که صورتش برافروخته شده بود، فرمود: کسانی که پیش از شما بودند هرچه آزار میدیدند استقامت میورزیدند، آنان را میگرفتند قبری برای آنان کنده به قبر میانداختند، ازّه بر سرشان میگذارند، شانه های آهنین را در پوست و گوشتشان وارد میکردند، ولی از دینشان دست بر نمیداشتند، خداوند چنان اسلام را نیرومند خواهد کرد که مردم سواره از صنعاء تا حضرموت میروند و از کسی جز خدا نمیهراسند، اما شما شتاب دارید و بیصبری میکنید!

خبا ب دارای شغل آهنگری بود، پیامبر گاهی نزد او میآمد و با وی انس میگرفت، این خبر را به زنی که مالک خبا ب بود دادند، آن زن سنگدل که کیش شرک داشت آهنی میگذاخت و بر سر خبا ب میگذاشت، و او باز در حفظ دینش استقامت نشان میداد!

روزی فرزند خطاب از خباب پرسید چگونه مشرکین تو را شکنجه میکردند؟ خباب پیراهنش را از پشت بالا زد، گفت: بنگر همین که چشم عمر به پشت او افتاد در شگفت شد و گفت: سوگند به خدا تاکنون پشت کسی را اینگونه ندیده بودم، خباب گفت: آتش بر پشتم میافروختند و تا هنگامی که پشتم از گوشت صاف نشده بود آتش را خاموش نمیکردند!!

نه تنها او در راه دین و حفظ ایمان به این صورت صبر و استقامت ورزید پسرش عبدالله بن خباب هم چون پدر دچار شکنجه های سخت و طاقت فرسای خوارج شد ولی برای حفظ ایمانش پایداری نمود.

عبدالله از اصحاب و عاشقان امیرمؤمنان بود، روزی خوارج نهروان در نخلستانی از کنار نهر آبی میگذشتند، عبدالله را دیدند قرآنی بر گردن آویخته و بر مرکبی سوار است و زنش در ردیف او همراه اوست.

به او گفتند: درباره علی پس از مسئله حکمیت چه نظری داری؟ گفت:

«ان علیا اعلم بالله واشد توقیا علی دینه وانفذ بصیره»

علی بهتر از دیگران خدا را میشناخت، و در حفظ دینش از همه کوشاتر بود، و بصیرتش از همه نافذتر و کامل تر بود، خوارج گفتند: همین قرآنی که بر گردن آویخته های ما را به کشتن تو فرمان میدهد، آنگاه او را کنار نهر آورده و سرش را از بدن جدا کردند، و شکم همسر حامله اش را دریده طفل را بیرون آورده و سر بریدند!! (۱)

استقامت مؤمنان در شعب ابوطالب

مشرکان سنگدل قریش، و شکنجه گران بیرحم هنگامی که دیدند مسلمانانی که از شر آنان به حبشه مهاجرت کرده به آسودگی زندگی میگذرانند، و کسانی که در مکه بسر میبرند به پشتیبانی ابوطالب دلگرم هستند و کسی نمیتواند به

ص: ۳۲۰

آنان زبانی برساند، انجمنی بزرگ تشکیل دادند و با یکدیگر مشورت نموده در کشتن پیامبر همداستان شدند.

هنگامی که ابوطالب این خبر را شنید جمع بنی هاشم را در دره‌های که شعب ابوطالب نام داشت جای داد، دره‌های که روزها در برابر تابش آفتاب سوزان مکه بود، و حرارت آفتاب تا ساعاتی از شب آنجا را در آغوش داشت، جز زمین خشن و ریگزار و سنگلاخ همراه با کوه‌های برافراشته که دره را محاصره کرده بود چیزی نداشت، از وسائل اولیه زندگی خالی بود، زنگی در آنجا در اوج سختی و مرارت قرار داشت، مرگ تدریجی بر ساکنان دره مسلط بود!!

ابوطالب از دو طرف برای دره دیده بان قرار داد، و فرزندش علی را بیشتر شب‌ها به جای پیامبر میخوابانید، مشرکان دیدند با این وضع که حضرت شعب میگذراند کسی را به او دسترسی نیست لذا چاره‌های دیگر اندیشیدند.

چهل نفر در دارالندوه اجتماع کرده پیمان بستند که دیگر با بنی هاشم مدارا نکنند نه به آنان زن دهند و نه از آنان زن بگیرند، با ایشان خرید و فروش نمایند و با آنان هرگز صلح نکنند مگر این که پیامبر را تسلیم آنان نمایند تا به قتل برسانند، این پیمان را نوشته مهر کردند و به ام جلاس خاله ابوجهل سپردند.

بنی هاشم در محاصره شدید قرار گرفتند، هیچ کس با آنان معامله نمی‌کرد، مگر هنگام حج که اعراب جنگ را حرام میدانستند و قبائل عرب برای زیارت به مکه می‌آمدند، آنان نیز از شعب خارج شده از اعراب خوردنی می‌خریدند و به شعب حمل کرده ذخیره مینمودند، اگر یکی از قریشیان متوجه فروش مواد غذایی به اهل شعب میشد آن متاع را گران تر می‌خرید تا به شعب نرسد یا همه جنس و ثروت فروشنده را به غارت میبرد، هرگاه مسلمانی از شعب بیرون آمد و بر او دست میافتند به اندازه‌های او را شکنجه میکردند تا کشته شود، کار به اندازه‌های بر اهل شعب سخت شد که صدای ناله اطفالشان از شدت گرسنگی و تشنگی به گوش

اهل مکه میرسید و برخی از مشرکین از صدای جانسوز اطفال ناراحت میشدند تا جائی که با پیمان و قرارداد برضد اهل شعب مخالفت مینمودند.

ابوطالب از ترس این که پیامبر را به قتل برسانند هر گاه آن حضرت بخواب میرفت رختخواب خود را در یک طرف پیامبر میانداخت و محل خواب یکی از فرزندان را در طرف دیگر قرار میداد و به این صورت از رسول خدا محافظت میکرد!!

سه سال تمام اهل ایمان بر آن همه سختی و تلخی و رنج و مصیبت و مزیقه و شکنجه بدنی و روحی استقامت ورزید، و پایداری نمودند تا ایمانشان محفوظ بماند و چراغ اسلام پرفروغ تر گردد و ریشه آن شجره طیبه قوی تر و محکمتر شود. (۱)

پایداری شگفت آور

عمرو بن جموح مسلمانی بود که پایش لنگ و از نظر شرعی معاف از جهاد در میدان بود، چهار فرزند برومندش در جنگ احد در رکاب پیامبر اسلام در گردونه جنگ قرار داشتند، عمرو نیز مانند دیگر رزمندگان مخلص عاشقانه خواست از مدینه به سوی میدان جهاد برود، گفتند: چهار فرزندت در عرصه جهادند، روانیست که با پای لنگ به جبهه بروی! گفت: سزاوار است که پسران من به بهشت روند و من چون زنان در خانه بنشینم؟ به سوی احد حرکت کرد و پس از بیرون آمدن از خانه دست به دعا برداشت و گفت: خدایا مرا به خانه برمگردان.

هنگامی که در میدان جنگ به محضر پیامبر رسید، آن حضرت فرمود: خدا جهاد را از تو برداشته، عرض کرد میخواهم اکنون با پای لنگ به بهشت روم، با اذن پیامبر آهنگ میدان کرد و در راه خدا جانم را نثار نمود، پس از او پسرش

ص: ۳۲۲

خلاد شهید شد، سپس برادر همسرش عبدالله بن عمرو بن حزام به دست سفیان بن عبدشمس به شهادت رسید.

این عبدالله بن عمر حزام پدر جابر بن عبدالله انصاری است، هند زوجه عمرو بن جموح پس از پایان جنگ به میدان آمد جسد برادرش عبدالله و شوهرش عمرو بن جموح و پسرش خلاد را بر شتری گذاشت و روانه مدینه شد، در میان راه عایشه با جمعی از زنان برای خبر گرفتن از وضع پیامبر می‌آمد، با برخورد به هند زوجه عمرو بن جموح از پیامبر پرسیدند، هند گفت: رسول خدا در سلامت است، دیگر هرچه مصیبت سخت باشد با سالم بودن آن حضرت بر ما آسان است، عایشه پرسید بار شتر چیست؟ گفت جسد پسر و برادر و شوهرم، هنگامی که به آخر ریگستان در مرز میدان جنگ رسید شتر خوابید، هرچه هند او را برانگیخت و با سنگ و چوب برای برخاستن تحریکش کرد برخاست، ولی به جانب احد که حرکتش میداد مانند باد شتاب میکرد، حضور پیامبر رسید و جریان را گفت، پیامبر فرمود: شتر چنین مأموریتی دارد که جنازه ها را به مدینه باز نگرداند، اینک بگوی عمرو شوهرت هنگام بیرون آمدن از خانه چه گفت؟ عرض کرد وقتی از خانه بیرون می‌آمد رو به قبله کرد و گفت:

«اللهم لاتردنی الی اهلی وارزقنی الشهاده:»

خدا مرا به خانوادهام باز مگردان، و شهادت را نصیبم کن.

پیامبر فرمود: ای انصار در میان شما جماعتی هستند که خدا را به هرچه سوگند دهند ردّ نمیکنند و عمرو از آن دسته بود. سپس فرمود: ای هند فرشتگان بر سر برادرت عبدالله بال گسترده اند و نگاه میکنند که در کجا دفن میشود، شوهر و پسر و برادرت در بهشت رفیق یکدیگرند، هند گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که من نیز در بهشت با آنان باشم. (۱)

ثبات قدم ابودجانه

ص: ۳۲۳

در گرماگرم جنگ در میدان احد هنگامی که مشرکان خشمگین پیامبر و امیرمؤمنان را در محاصره داشتند و برای قتل آن دو انسان عرشی مصمم بودند، و از مسلمانان فراری برای دفاع از حق اثری نبود، ناگاه نظر پیامبر به ابودجانه افتاد، فرمود: ابودجانه من بیعتت را از تو برداشتم به سلامت از این میدان بیرون رو و به هر کجا خواهی برو، اما علی از من و از اویم.

ابودجانه به شدت گریست و گفت: به خدا سوگند من هرگز خود را از بیعت تو رها نمیکنم، به کجا روم؟ به سوی همسرم روم که از دنیا خواهد رفت، یا به خانه ام بازگردم که خراب میشود، یا به طرف ثروتم و مالم بروم که فانی میگردد، یا به سوی اجل بگریزم که به سرعت میرسد؟!

حضرت از مشاهده اشک چشم ابودجانه که از مژگانش به صورت میریخت به او عنایت فرموده و اجازه ادامه مبارزه داد.

از یک طرف امیرمؤمنان و از طرف دیگر ابودجانه شروع به جنگ جانانه با کفار نمودند، ابودجانه از کثرت جراحات بر زمین افتاد، علی (ع) جسد او را برداشته خدمت پیامبر آورد، ابودجانه گفت: یا رسول الله آیا بیعت خود را به انجام رسانیدم؟ آن حضرت فرمود آری و در حق او دعای خیر کرد.

باز علی یک تنه به جنگ برخاست و نهایتاً از جان پیامبر دفاع کرد و سلامت آن حضرت را تأمین نمود درحالی که نود زخم بدن مبارکش را فرا گرفته بود. [\(۱\)](#)

مؤمنی ثابت قدم و مستقیم از بنی عباس

من برای مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی از نظر علم و عمل و زهد و تقوا احترام فوق العاده ای قائلم، آن جناب نزدیک به نود سال در مسجد گوهرشاد کنار حرم حضرت رضا به تعلیم و تربیت نفوس و تبلیغ دین و

ص: ۳۲۴

نماز جماعت در سه وقت صبح و ظهر و شام اشتغال داشت و پس از درگذشت از دنیا در آستانه در ورودی حرم مطهر دفن شد.

داستانی را از ثبات قدم مؤمنی از طایفه بنی عباس در کتاب خزینه الجواهرش که حاوی آیات و روایات و حکایات عبرت آموزی است نقل میکند که من با تکیه بر وثاقت و وجاهت علمی و عملی او آن را روایت میکنم.

هارون حاکم بیدادگری عباسی و غارت گر بیت المال مسلمین، و دارنده مجالس عیش و نوش شبانه، و ستمکار به اهل ایمان به ویژه اهل بیت رسول اسلام فرزندی بنام قاسم موتمن داشت که بخاطر ایمان استوارش به حق و قیامت از دنیا و ریاستش و از جاه و جلال و جلوه گری اش، و از حشمت و حکومت پدرش دست شسته و دل به آخرت و عبادت خدا بسته بود، به صورتی که از لحاظ پوشاک و وضع ظاهر شباهتی با فرزندان سلاطین نداشت.

روزی از جلوی پدرش هارون عبور کرد، یکی از ندیمان خاص هارون با دیدن قاسم خنده اش گرفت.

هارون از سبب خنده او پرسید، گفت این فرزند شما با این وضعی که دارد شما را رسوا نموده، او را بنگرید که با این لباس های کهنه در میان مردم رفت و آمد دارد، هارون در پاسخ گفت: علت این است که ما تا الآن منصبی در دستگاه حکومت برای او مقرر ننموده ایم!

سپس قاسم را خواست و شروع به نصیحت و راهنمایی کرد که: فرزندم مرا با این شکل زندگی کردنت شرمنده میکنی و سبب حرف های ناروا نسبت به من میشوی اکنون حکومت یکی از ولایات را برای تو مینویسم تو در آنجا با مقام و درجه هم حکومت کن و هم به عبادت خدا مشغول باش.

قاسم گفت: پدرم تو را چند پسر است از من دست بردار و مرا نزد اولیاء الهی شرمندہ مکن. هارون بقدری پافشاری کرد تا قاسم سکوت کرده و به ظاهر آماده پذیرفتن حکومت بر یکی از ولایات کشور پهناور عباسی شد.

هارون به کاتبش اشاره کرد که حکومت مصر را بنام او بنویسد و فردا صبح به سوی مصر برای به دست گرفتن حکومتش حرکت کند، ولی قاسم شبانه از بغداد به طرف بصره به صورتی مخفی فرار کرد، صبحگاهان هرچه از او جستجو کردند او را نیافتند تا بر اثر جای پا که برای یافتن اشخاص فنی معین بود به جستجویش برآمدند، به این نتیجه رسیدند که قاسم تا کنار دجله آمده و از آنجا به بعد ردپائی از خود برجای نگذاشته!

قاسم خود را نهایتاً به بصره رسانید، عبدالله بصری میگوید دیوار خانه خراب شده بود و نیاز به کارگر داشتیم، میان بازار آدمم تا کارگری پیدا کنم، جوانی را دیدم کنار مسجدی در بازار نشسته قرآن میخواند و بیل و زنبیلی هم در نزد خود گذارده، پرسیدم کار میکنی؟ گفت چرا کار نکنم خداوند برای کار ما را آفریده که زحمت کشیده از دسترنج خود نان بخوریم.

گفتم برخیز و با من بیا، گفت: ابتدا اجرتم را تعیین کن من یک درهم اجرت برایش معین کردم به خانه رفتیم، تا غروب به اندازه دو نفر کار کرد، خواستم به او دو درهم بدهم نپذیرفت، گفت همان مقدار که قرار گذاردیم بیشتر نمیگیرم اجرت خود را گرفت و رفت.

فردا صبح به محل روز گذشته رفتم تا او را برای اتمام کار بیاورم ولی وی را نیافتم از کسی پرسیدم گفت: او فقط روزهای شنبه کار میکند و دیگر روزهای هفته را به عبادت حق مشغول است.

صبر کردم تا شنبه دیگر او را در همان مکان یافتم، و برای انجام کار به خانه بردم، مشغول کار شد و مقدار زیادی کار کرد، هنگام ظهر دست و پایش را شست و وضو گرفت و مشغول نماز شد، پس از نماز سرکارش رفت و تا غروب کار کرد شامگاه مزدش را گرفت و بیرون رفت.

شنبه دیگر چون کار دیوار تمام نشده بود نزد او رفتم ولی او را نیافتم پس از جستجو گفتند دو سه روز است بیمار شده، از محل استراحتش پرسیدم، به خرابهای راهنمایی شدم، سر بالینش رفتم و سرش را به دامن گرفتم، همین که دیده گشود گفت: کیستی گفتم همان کسی که دو روز برای او کاری کردی من عبدالله بصری هستم گفت: تو را شناختم آیا توهم دوست داری مرا بشناسی گفتم: آری گفت: من قاسم پسر هارون الرشیدم تا این سخن را از او شنیدم بدنم به لرزه آمد به تصور این که اگر هارون بفهمد من فرزند او را به عنوان کارگری به خانه خود برده ام با من چه خواهد کرد؟!

قاسم فهمید که من ترسیدم، گفت: هراس بخود راه مده تاکنون کسی مرا در این شهر نشناخته، اکنون اگر آثار مرگ را در خود نمیدیدم نامم را نمیگفتم و خود را معرفی نمینمودم، فعلاً از تو درخواستی دارم، هنگامی که از دنیا رفتم این بیل و زنبیل را به کسی ده که برایم قبر مهیا میکند و این قرآن را که مونس من بود به شخصی بسپار که اهل قرائت آن باشد و با این گنجینه الهی انس برقرار کند، انگشتری هم به من داد و گفت: چون به بغداد رفتی پدرم هارون روزهای دوشنبه بار عام دارد و هرکسی میتواند با او دیدار کند، آن روز بر او وارد شو و انگشتر را مقابلش بگذار، او انگشتر را میشناسد چون خودش به من داده، به او میگوئی پسرت قاسم در بصره از دنیا رفت و وصیت کرد که این انگشتر را برای تو بیاورم و گفت به شما بگویم که پدر جرات تو در جمع آوری مال مردم زیاد

است، این انگشتر را هم به آن اموال فراوان اضافه کن که مرا طاقت حساب روز قیامت نیست!!

در این وقت خواست حرکت کند ولی نتوانست از جای برخیزد برای بار دوم خود را حرکت داد باز نتوانست به من گفت: مرا حرکت ده که مولایم امیرمؤمنان علی بن ابیطالب آمده تا او را حرکت دادم مرغ جانش از قفس جسم به عالم الهی پرواز کرد، گویا چراغی بود که خاموش شد. (۱)

شما میان گروهی از مردم که به برخی از آیات حق مؤمن، و به بعضی کافرنند و بر این اساس چون بوزینه های بازی گزند و همان مقدار ایمانشان به برخی آیات براساس خواسته های فردی و هوای نفس است و گروه دیگر که با جان و دل به همه آیات خدا مؤمن هستند و از ایمانی خالصانه برخوردارند و تا پای جان و تحمل هر نوع سختی و مضیقه برای حفظ ایمانشان استقامت میورزند مقایسه کنید تا ارزش الهی و ملکوتی اینان و پستی و پوچی آنان برایتان روشن شود.

حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه

اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و دیارشان از مصادیق قطعی ظلم و ستم و جور و بیداد، و تجاوز به حقوق طبیعی و شرعی انسان است.

مردمی با آرزوها و آمال مثبت و کدیمین و عرق جبین، و کار و کوشش برای امور زندگی و معیشت خویش در وطن مألوفشان خانه و کاشانه و سرپناه میسازند، تا در کنار زن و فرزند زندگی را به خوشی بگذرانند، و فرزندانشان در دامن پر مهرشان تربیت و به سر و سامان برسند، ناگهان گروهی ظالم و ستمکار و متصف به صفات گرگ و پلنگ و دچار بیماری هاری به ناحق بر سر آنان تاخته و از خانه و دیار و کاشانه و سرپناه بیرونشان میکنند و به مناطق دور

ص: ۳۲۸

دست تبعید مینمایند و آنان را احتمالاً به دست دشمنان میسپارند، و از بودن کنار زن و فرزند محروم مینمایند و قلبشان را به درد میآورند، و زن و فرزندانشان را از دامن پر مهر آنان بینصیب میکنند و آنان را از نظر عاطفی و اقتصادی در فشار و مضیقه قرار میدهند و عجیب این که این جنایت را بر خود روا میدارند و طرف مقابل را مستحق این عذاب می‌شمارند!!

مسئله آواره کردن بیگناهان نه تنها در یهود بوده بلکه متأسفانه پس از درگذشت پیامبر و انحراف مسئله رهبری و حکومت، و افتادن کارگردانی کشور به دست ناهلان در امت اسلام هم به وقوع پیوست و بیگناهایی چون ابوذر صحابی بزرگوار پیامبر و محبوب خدا بخاطر امر به معروف و نهی از منکر، و جلوگیری از اتلاف و اسراف بیت المال به بدترین منطقه تبعید شدند.

تبعید ظالمانه ابوذر به ربه

حکومت عثمان با کارگردانی خبیث ترین افراد بنی امیه و بنی مروان با رضایت عثمان از هیچ ستمی بر مردم فرو گذار نکرد، و بیت المال مسلمانان و حقوق مالی مردم میان کارگزاران حکومت برای تأمین عیش و نوششان دست به دست میگشت.

روزی ابوذر درحالی که بیمار بود و بر عصائی تکیه داشت، وارد بر عثمان شد درحالی که صد هزار درهم از بعضی نواحی کشور نزد او آورده بودند و طعم کاران از اطرافیان چشم به آن دوخته و به طمع تقسیم آن میان خودشان نشسته بودند، ابوذر به عثمان گفت: این مال انبوه و انباشته چیست؟ گفت: این صد هزار درهم را که حق خود من است برایم آورده اند و منتظرم صد هزار درهم دیگر به آن بیفزایم، سپس رأیم را در هزینه کردن آن ببینم.

ابوذر گفت: عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهاردرهم؟ عثمان گفت البته صد هزار درهم، ابوذر گفت به یاد میاری من و تو شبانه بر پیامبر وارد شدیم

او را حزین و غصه دار دیدیم به او سلام کردیم، آنچنان که باید پاسخ ما را نداد، صبح همان شب به محضرش رسیدیم وی را خوشحال و متبسم دیدیم به حضرت گفتم پدر و مادرم فدایت شب گذشته تو را حزین و اندوهگین دیدیم امروز خوشحال و خنده رو، حضرت فرمود: از غنائم مسلمانان چهار دینار نزد من مانده بود که آن را تقسیم نکرده بودم، میترسیدم مرگ گریبانم را بگیرد و من مدیون بمیرم امروز آن را به محلش رساندم و راحت شدم.

عثمان رو به کعب الاحبار کرد، که پیش از آن از یهودی های دروغگو و کاذب بود و منافقانه برای ضربه زدن به اسلام مسلمان شده بود و حاشیه نشینی عثمان را در اختیار داشت و در امور مذهبی نظر میداد و گفت: ای کعب درباره مردی که زکات واجبش را پرداخته آیا بنظر تو چیزی بر عهده اوست؟

گفت نه گرچه خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود ذخیره کند ابوذر عصایش را بر سر کعب کوبید و گفت پسر یهودیه مشرک کارت به جایی رسیده که در احکام مربوط به مسلمانان نظریه پرداز شدهای تو را چه کار به فقه اسلام این قول خدا درباره ثروت ثروتمندان است که از گفته تو استوارتر و صادق تر است:

الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: (۱)

آنان را که طلا و نقره و ثروت انبوه ذخیره میکنند و آن را در راه خدا انفاق نمیکنند به عذاب درناک مژده بده.

عثمان فریاد برآوردای ابوذر پیرمردی خرفت هستی که عقلت از دست رفته اگر صحابی بودنت نسبت به رسول خدا نبود تو را میکشتم!

ابوذر گفت: دروغ میگوئی وای بر تو، حبیبم پیامبر به من خبر داده که کسی تو را نمیتواند گمراه کند و به قتل برساند، اما عقلم به اندازهای که حدیثی که از پیامبر درباره تو و خویشاوندانت بنی امیه شنیده ام بیاد داشته باشم پابرجاست،

ص: ۳۳۰

عثمان گفت: چه شنیدی؟ شنیده ات را درباره من و اقوامم بگو، ابوذر گفت: شنیدم پیامبر فرمود:

«اذا بلغ آل ابی العاص ثلاثین رجلاً صيروا مال الله دولا، و کتاب الله دغلا، و عبادالله خولا والصالحین خربا والفسقین حزبا»

زمانی که حاکمان از آل ابی العاص به سی نفر برسند، بیت المال را میان خود دست به دست کرده و به نفع خود میچرخانند، و بر ضد قرآن رأی و نظر میدهند رأی و نظری فاسد، و بندگان حق را به بردگی میگیرند، و با شایستگان به جنگ بر میخیزند و بدکاران را دار و دسته و حزب خود قرار میدهند!

عثمان فریاد زد ای گروه اصحاب محمد آیا یک نفر از شما این حدیث را از پیامبر شنیده همه گفتند نه ما چنین چیزی از رسول خدا نشنیده ایم، عثمان گفت: علی را در این مجلس حاضر کنید، امام به آن مجلس آمد عثمان گفت ای ابوالحسن بشنو که این پیرمرد دروغگو چه میگوید؟

امام فرمود: عثمان سکوت کن نگو دروغگو من از رسول خدا شنیدم میفرمود:

«ما اظلت الخضراء ولا اقلت البغراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر»

آسمان سایه نینداخت و زمین حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

اطرافیان عثمان گفتند: علی راست میگوید ما این مطلب را درباره ابوذر از پیامبر شنیده ایم در این هنگام ابوذر گریست و گفت وای بر شما، همه شما گردن کشیده اید و به این مال نظر دوخته اید تا آن را غارت کنید، گمان میکنید من بر پیامبر دروغ بسته ام! پیامبر از میان شما رفت و شما بدعت های فراوانی را در دین وارد کردید، خدا شما را در قیامت بخاطر این بدعت ها مورد پرسش قرار خواهد داد و از من که پای بند به حقایق و اسلام راستین بودم پرسشی نخواهد داشت.

در این هنگام عثمان روی به ابوذر کرد و گفت تو را به حق رسول خدا سوگند میدهم چیزی را که از تو میپرسم به حقیقت جواب بده، ابوذر گفت اگر به حق رسول خدا هم سوگندم ندهی پاسخ میدهم، عثمان گفت: از میان شهرها

کدام شهر برای اقامت در آن نزد تو محبوب تر است؟ ابوذر گفت: مکه حرم خدا و حرم رسول خدا، علاقه دارم در آنها خدا را عبادت کنم تا مرگم برسد، عثمان گفت: مکه برای تو کرامتی نیست، ابوذر گفت مدینه عثمان گفت نه آنجا هم برای تو کرامتی نیست ابوذر سکوت کرد، سپس عثمان گفت از میان شهرها کدام شهر برای اقامت بیشتر مورد نفرت توست؟ ابوذر گفت ربنده که در آن بر آئینی غیر اسلام بودم، عثمان به ابوذر گفت باید به همانجا بروی، ابوذر پس از گفتگویی با عثمان گفت: الله اکبر حبیبم پیامبر از مجلس امروز به من خبر داد من به حضرت گفتم این تبعید شدن و آواره گشتن و دوری از وطن شدنی است؟ فرمود به کسی که جانم در دست اوست قطعاً شدنی است. (۱)

مأموران عثمان ابوذر را به بیرون مدینه برده و آماده تبعید به ربنده کردند و عثمان هم دستور اکید داد کسی بیرون مدینه به ملاقات ابوذر نرود ولی امیرمؤمنان با حسن و حسین به بدرقه ابوذر رفتند و امام خطاب به ابوذر فرمود:

«یا اباذر انک غضبت لله فارح من غضبت له، ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتم علی دینک، فاترک فی ایدیهما ما خافوک علیه و اهرب منهم بما خفتمهم علیه، فما احوجهم الی مامنعهم وما اغناک عما منعوک و ستعلم من الرابح غذا والاكثر حسدا ولو ان السماوات والارضین کانتا علی عبدی تقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجا لا یؤنسک الا الحق ولا یوحشک الا الباطل فلو قبلت دنیاهم لاحبوک ولو قرضت منها لامنوک:» (۲)

ابوذر به راستی تو برای خدا به خشم و غضب آمدی پس به او امیدوار باش، اینان از تو بر دنیاشان ترسیدند، و تو به خاطر دینت از آنان بیمناکی، اینک دنیائی را که سنگ آن را به سینه میزنند و میترسند که از دستشان بگیری به ایشان واگذار و خود به سوی خدا روی بگذار، چه بسیار نیازمندند به ترک ظلم و معصیت که از آن بازشان میداشتی و توجه بینبازی از دنیا که تو را از آن باز میداشتند، به زودی خواهی دانست که فردا برنده کیست و آن که به او

ص: ۳۳۲

۱-۱ - صافی، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۶.

۲-۲ - کلام ۱۳۰ نهج البلاغه.

رشک برسد کدام است، اگر درهای آسمان و زمین بر بندهای مسدود گردد ولی او تقوای الهی پیشه کند، خدا حتماً راه نجاتی به روی او بگشاید.

فقط با خدا انس بگیر، و از چیزی جز باطل هراس نداشته باش، اگر دنیاشان را میپذیرفتی تو را دوست میداشتند، و اگر از آن سود میجستی بهره ات میدادند.

در هر صورت آن مرد بزرگ و انسان ملکوتی به ریگستان ربنه تبعید شد، مدتی در آن بیابان خشک و سوزان دور از مردم و یاران زندگی کرد و با ناراحتی ها و گرفتاری های زیاد دست و پنجه نرم کرد، فرزندش ذر در برابر چشمانش دیده از جهان بست، چند گوسپندی که وسیله معاشش بود به آفت از بین رفت، زوجه اش از بار سنگین مصائب در آنجا وفات یافت، ابوذر در آن منطقه پرخطر و بیاب و علف با دخترش باقی ماند، دختر میگوید: سه شبانه روز گذشت که لقمهای خوردنی نصیب ما نشد، گرسنگی ما را به ناتوانی انداخت، پدرم گفت: بیا در این ریگستان جستجو کنیم، شاید گیاهی به دست آورده بخوریم مدتی در بیابان رفت و آمد کردیم چیزی پیدا نشد در این هنگام پدرم مقداری ریگ های بیابان را جمع کرد و سر به روی آنها گذاشت، دیدم چشمهایش از فروغ افتاده، گردشی که حکایت از احتضار داشت در دیدگانش دیده میشود، گریه ام گرفت گفتم پدرم در دل این بیابان من تنها و غریب با تو چه کنم؟

عثمان و اطرافیانش در حالی که ابوذر با دختر تنهایش چنین وضعی بود در ثروت غارت شده از بیت المال میغلطیدند و خوش و خوشحال به شکم و شهوات خود میرسیدند!!

پدر نگاهی به من کرد و گفت: دخترکم مترس، همین که من از دنیا رفتم عبایم را به رویم انداز و بر سر راه عراق بنشین قافلهای از راه میرسند پیش برو و

بگو: ابوذر صحابی پیامبر از دنیا رفته، دختر کم حییم رسول خدا مرا از این پیش آمد در مسیر غزوه تبوک خبر داده.

دختر کم میگوید: در آن حال عده‌ای از اهالی ربنه به عیادت پدرم آمدند گفتند: تو را چه شده از چه چیز در بیم و هراسی؟

پاسخ داد از گناهم، پرسیدند چه میل داری، گفت: رحمت پروردگارم را، گفتند طیب برایت بیاوریم، گفت: طیب مرا بیمار نموده، و همین که چشمش به ملک الموت افتاد اظهار داشت مرحبا به آن دوست که هنگام نهایت نیاز به سویم آمده، رستگار مباد آن که از دیدار تو پشیمان شود، پروردگار مرا زودتر به جوار رحمت خویش ببر، تو خود آگاهی که پیوسته خواهان لقایت بوده ام و هیچ گاه مرگ در نظرم مکروه و ناخوشایند نبود. (۱)

حرمت کمک به ستمکار

یقیناً اگر ستمکاران تاریخ و ظالمان روزگار یار و مددکار نداشتند خیمه ظلم و ستمشان برپا نمیشد.

در تاریخ اسلام اگر اهل سقیفه، و بنی مروان، و بنی العاص، و بنی امیه، و بنی عباس دستیار و مددکار نداشتند بر جهان اسلام و ملت و امت پیامبر چیره نمیشدند و اینهمه ظلم و جنایت به خصوص حادثه غم انگیز کربلا به وقوع نمیپیوست.

دستیاران ستمکاران، و اعوان ظلمه، و مددکاران خائن به کشور و ملت اسلامی گناهی هم چون گناهان اربابانشان به دوش میکشند و در قیامت با آنان محشور و همراه آنان به دوزخ وارد میشوند.

حضرت صادق از پدرانیش از امیر مؤمنان روایت میکند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«العامل بالظلم، والمعین له، والراضی به شرکاء ثلاثه:» (۲)

ستمکار و مددکار او و راضی به ظلم سه شریک اند.

ص: ۳۳۴

۱-۱ - حیات القلوب، ج ۲، ص ۶۷۴.

۲-۲ - قرب الاسناد ۴۰.

از رسول خدا روایت شده:

«من دل جائراً علی جور کان قرین هامان فی جهنم»

«من تولى خصومه ظالم او اعان عليها ثم نزل به ملك الموت قال له: ابشر بلغته الله و نار جهنم و بئس المصير»

الا ومن علق سوطا بين يدي سلطان جائر جعل الله ذلك السوط يوم القيامة ثعبانا من النار طوله سبعون ذراعاً يسلط عليه في نار جهنم و بئس المصير:» (۱)

کسی که ستمکاری را بر ستمش دلالت کند همنشین هامان وزیر فرعون در دوزخ است.

و کسی که متولی ستیزه گری ستم کاری باشد یا او را به ظلمش بر مردم یاری دهد هنگام نزول ملک الموت وقت مرگش ملک الموت به او میگوید: تو را به لعنت خدا و دوزخ که جای بدی است مژده باد.

و هر کس نزد سلطان تازیانه‌های برای ظلم به مردم در دستش باشد، خدا در قیامت آن تازیانه را بصورتی ماری از آتش به طول هفتاد متر قرار می‌دهد و در آتش دوزخ بر او چیره می‌سازد دوزخی که بدجایگاهی است.

امام صادق میفرماید:

«قال عيسى بن مريم لبنى اسرائيل: لاتعينوا الظالم على ظلمه فيبطل فضلكم.» (۲)

عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: ستمکار را بر ستمش یاری ندهید که ارزش های شما نابود میشود.

حضرت صادق از پدران‌ش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين الظلمه و اعوانهم؟ من لاق لهم دواه، اوربط لهم كيساً او مد لهم مده قلم فاحشروهم معهم:»

(۳)

چون روز قیامت شود منادی ندا میدهد ستمکاران و یاری دهندگان‌شان کجایند؟ کسی که جوهر و مرکبی به دواتشان افزود، یا کیسه‌های برایشان دوخت، یا مقدار مرکب یا جوهری را به قلم آنان چسبانید، پس آنان را با ستمکاران محشور کنید.

ص: ۳۳۵

۱-۱) - امالی صدوق ۲۵۶.

۲-۲) - بحار، ج ۷۲، ص ۳۷۰.

۳-۳) - ثواب الاعمال ۲۳۲.

سلیمان بن جعفر میگوید: به حضرت رضا گفتم درباره کارهای سلطان و اعمالش چه نظری دارید؟ حضرت فرمود:

«یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر...» (۱)

وارد شدن در اعمالشان و کمک به آنان و کوشش برای انجام نیازمندی هایشان هم وزن کفر است.

صفوان جمال میگوید: به محضر حضرت موسی بن جعفر مشرف شدم، حضرت فرمود: همه امورت نیکو است مگر یک برنامہات! عرض کردم چیست؟ فرمود: شترهایت را که به هارون کرایه میدهی گفتم به خدا سوگند من برای ظلم و فساد و صید و لہو و لعب کرایه نمیدهم، برای رفتن به زیارت خانه خدا کرایه میدهم و خودم هم با هارون نمیروم بلکه خادمانم او را در این سفر همراهی میکنند، حضرت فرمود کرایه بر عهده آنان قرار میگیرد؟ گفتم آری فدایت شوم فرمود میخواهی زنده بمانند تا کرایه ات را بپردازند؟ گفتم: آری فرمود: هر که بقاء آنان را دوست بدارد از آنان است و هر که از آنان باشد اهل آتش است، صفوان میگوید از محضر حضرت رفتم و همه شترهایم را فروختم، این خبر به هارون رسید مرا خواست و به من گفت: شنیدم شترهایت را فروختی، گفتم آری پیر شدهام و کارگرانم توانائی بر کارهایم را ندارند، هارون گفت سخت از حقیقت دور است من میدانم چه کسی تو را به این کار وادار کرده و آن شخص موسی بن جعفر است، به او گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: رها کن به خدا سوگند اگر حسن دوستی ات نبود تو را میکشتم. (۲)

معانی مختلف اسارت

فدیه دادن برای نجات اسیری گه گرفتار دست دشمنان است کاری پسندیده و عملی خدائی است و پاداشش نزد خدا برای فدیه دهنده محفوظ است ولی باید

ص: ۳۳۶

۱-۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲-۲ - رجال کشی ۳۷۲.

دانست غیر از اسیر جنگی اسیران دیگری هم وجود دارند که بر کسی که بتواند فدیة مناسب نجات او را بدهد، لازم است فدیة بپردازد و از او را از بند اسارت برهاند.

یک اسیر، اسیر هوای نفس است که بر عالم ربانی است از دانشش برای راهنمایی او به عرصه هدایت فدیة دهد و او را از چنگال هوا برهاند که پاداش پرداخت این فدیة پاداشی بزرگ و غیر قابل تصور است.

یک اسیر، اسیر در بند عشق افراطی به دنیا است که باید اهل دل برای نجاتش آخرت و دادگاههای قیامت را آنقدر به یاد او آورند تا آتش عشق به دنیا در او خاموش شود، و بتدریج از دنیا به عنوان ابزار برای آبادی آخرتش استفاده نماید.

یک اسیر، اسیر در قید شک و تردید و وسواس نسبت به حقایق است، که این قید و بند را شیطان بر قلب او نهاده و او را به اسارت شک و تردید در آورده، بر اندیشمندان است که با دلیل و برهان و حکمت استوار شک و تردیدش را بزدايند و او را به عرصه یقین برسانند و از چنین اسارت نکبت باری نجاتش دهند. (۱)

نمونه خواری در دنیا

سعدبن عبدالله از امام عصر (ع) روایت میکند:

«والرجم خزی و من قد امرالله عزوجل برجمه فقد اخزاه ومن اخزاه فقد ابعده ومن ابعده فلیس لاحد ان یقریه:» (۲)

سنگساری رسوائی و افتضاح است، کسی که خدا به سنگسار کردنش فرمان داده او را خوار و رسوا نموده و کسی را که خوار و مفتضح کرده او را از خود دور نموده، و هرکس را از خود دور کرده احدی حق ندارد او را به خود نزدیک کند.

از جمله مصادیق خزی گرفتار شدن دشمن به صورتی ذلیلانه بدست مؤمنان است، چنان که برای کفار و یهود در جنگ های اسلامی و به ویژه زمان پیامبر

ص: ۳۳۷

۱-۱) - روح البیان، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲-۲) - بحار، ج ۵۲، ص ۸۳.

پیش آمد از جمله گرفتار شدن یهود بنی النضیر به دست مؤمنان که داستانش از این قرار است.

پیامبر به خاطر خیانت این گروه بیست و پنج روز قلعه آنان را در محاصره گرفت، این طائفه خائن از محاصره به جان آمدند و از پیامبر درخواست کردند که سعد معاذ را به عنوان حکم قرار دهد و آنان هم حکمیت او را هرچه باشد بپذیرند، پیامبر پذیرفت، سعد حکم کرد که مردان خائن این گروه را به قتل برسانید، زنانشان را به کنیزی بگیرید، و ثروتشان را میان مسلمانان تقسیم کنید، رسول خدا فرمود:

«یا سعد لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة ارفعه:»

ای سعد میان اینان به حکم خدا حکم کردی. (۱)

ص: ۳۳۸

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۲۴۶.

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ

بُنَسَّ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأُوْءَابِغَضٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

به یقین ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی به دنبال یکدیگر فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلایل روشن و آشکار عطا نمودیم و او را به وسیله روح القدس توانائی بخشیدیم، پس چرا هرگاه پیامبری آئین و احکامی که هماهنگ هوا و هوسشان نبود برای شما آورد سرکشی کردید و به طغیان برخاستید، پس نبوت گروهی را انکار نموده و گروهی را کشتید!

و یهود گفتند دل های ما در غلاف و پوشش است به این علت کلام تو را درک نمیکنیم ولی چنین نیست که میگویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش دور کرده در نتیجه از پذیرفتن اسلام خودداری میکنند، نهایتاً اندکی ایمان میآورند.

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی چون قرآن آمد که تصدیقکننده توراتی است که با آنان است و همواره پیش از نزول این قرآن به خودشان در سایه ایمان به آن مژده پیروزی به کافران میدادند، با این وصف زمانی که قرآن که پیش از نزولش آن را با پیشگوئی تورات میشناختند نزد آنان آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

بدچیزی است آنچه وجودشان را به آن فروختند و آن این که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده کفر میورزند و معترضانه میگویند: چرا خدا از فضل و احسانش به هر کس از بندگانش که بخواهد کتاب آسمانی نازل می کند، پس آنان به خشمی بر روی خشمی سزاوار شدند، و برای کافران عذابی خوارکننده است.

شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد شرح مطالب بسیار مهمی استفاده میشود از جمله:

۱- آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان. ۲- خدا یا هوا. ۳- اتهام و افتراء به قلب. ۴- آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن. ۵- حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود. ۶- فروش سرمایه وجود انسانی به کفر. ۷- انتخاب نبی و نزول کتاب بر او براساس لیاقت. ۸- کیفر مخالفت با حقایق.

آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان

از آنجا که انسان بدون هدایت حق جز حیوانی بیش نیست «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» و حضرت حق انسان را در عرض حیوانات نیافریده، بلکه هدف مقدسش از آفرینش انسان رساندش به کمال و رشد، و درجات انسانی و مراتب اخلاقی، و نمو عقل و روح و تبدیل قلبش به عرش الله بوده و تحصیل این فضائل و کمالات، و مراتب و درجات، جز در سایه هدایت میسر نبوده لذا از باب رحمت و لطفش به انسان، و عشق و محبتی که به این موجود داشته و او را افضل از همه موجودات خواسته پیامبران را به دنبال یکدیگر و در هر عصر و روزگاری که آمدن پیامبر اقتضاء داشته مبعوث بر رسالت کرد. و به آنان مسئولیت داد که با همه وجود و حتی تا سر حد شهادت به هدایت انسان برای تحقق حقایق انسانیت بکوشند و در برابر مردم و کبر و لجاجتشان و آزارها و شکنجه آنان صبر و استقامت ورزند تا مشعل هدایت در چراغدان جانشان روشن شود، و در سایه آن راه را از چاه تمیز داده، و از رذایل نفسی پیراسته شوند و به حسنات آراسته گردند، و در گردونه اعمال صالح و کردار شایسته قرار گیرند، و با کمک هدایت بر دشمنان بیرونی و درونی چیره شوند، و از برکت نبوت انبیاء دنیائی آباد و آخرتی براساس سعادت جاودانی بسازند، و به ارزش های انسانی و الهی دست یافته وجود خود را تبدیل به منبعی از برکات و خیرات نمایند.

حضرت حق با بعثت پیامبران محبت خاص و ویژه اش را به انسان به اثبات رسانیده، و در این زمینه از هیچ امتی دریغ نورزیده است.

از زمان موسی تا آمدن میسح پیامبری بسیاری را برای هدایت انسان ها و به ویژه یهود که سخت دچار حس گرائی و گرفتار مادیت و ردائل اخلاقی بودند فرستاد، و پی در پی فرستادن پیامبران برای آنان به خاطر این بود که نبوت موسی و کتابش تورات از تحریف و فراموشی در امان بماند، و یهود بتوانند در سایه سلامت دین و آیات تورات از رسیدن به کمالات لازم برخوردار شوند، و در ضمن حجت خدا بر آنان تمام باشد، و روز قیامت نسبت به کفر و حسد و لجاجت و بیدینی و مخالفت با انبیا عذری برای آنان نباشد.

تورات موسی که کتاب هدایت و نور بود، مجموعه قوانین و دستورات ثمربخش حق را که بخش اعظم آن اصول ثابت و هماهنگ با قوانین کلی نظامات هستی است به یهود ارائه میداد و از آنان میخواست عملاً نسبت به آن اصول پای بند باشند، و از سرپیچی از آن که موجب خزی دنیا و عذاب آخرت است پرهیزند.

عهد و میثاقی که خدا از یهود گرفت، و در آیات گذشته به آن اشاره شده، در رابطه با تورات بوده که به آن اعتقاد و ایمان یقینی داشته باشند، و از آیات و احکامش پیروی نمایند.

کتاب موسی چون دیگر کتاب های آسمانی بدون شک تحقق اراده تشریحی حضرت حق برای بپا کردن ساختمان انسانیت، و به جود آوردن حیات طیبیه است.

آنچه سبب ساختن ساختمان انسانیت که با ارزش ترین و پرمفعت ترین ساختمان در نظام هستی است، و خورشید سعادت دنیا و آخرت از افق این ساختمان طلوع میکند فروتنی قلبی و تواضع درونی در برابر آیات الهی است، تواضعی که زمینه عمل و سبب حرکت به سوی لقاء و قرب خداست.

در میان فاصله زمان موسی تا عیسی، هواپرستی یهود و شهوات سرکش آنان، و دوری و کنار بودشان از آئین حق سبب شده بود که اصول و قوانین تورات فراموش شود، و زیر پرده های ضخیم غرور و کبر یهود مهجور بماند، تا این که عیسی بن مریم که مؤید به روح القدس بود و از طریق این نیروی معنوی دانش و بصیرت و آگاهی و هدایت میگرفت به عنوان تجسم ایمان به تورات و تحقق عملی آیات و احکام خدا برای نجات جهانیان و به ویژه یهود از افکار شیطانی و اعمال زشت و ناروا مبعوث به رسالت شد تا برای صدمین و هزارمین بار محبت حق را به بندگانش به اثبات برساند، و آنان را از چاه ظلمانی ضلالت و گمراهی درآورد و به عرصه نور و هدایت برساند.

حضرت حق برای این که مردم و به ویژه یهود نبوت عیسی را بپذیرند، و رسالت او را تصدیق کنند، به او براهین و دلایل و بینات عطا کرد که به خواست خدا در ضمن شرح آیات سوره مبارکه آل عمران به آن خواهم پرداخت.

در هر صورت همه پیامبران الهی یک هدف مقدس و مبارک و پاک را دنبال میکردند و آن این که مردم را از انحرافات فکری و اخلاقی و عملی برهانند و درهای هشت بهشت را در قیامت به روی آنان باز کنند، و هفت در دوزخ را به رویشان ببندند.

پس از حضرت موسی بن عمران، یوشع، اشموئیل، شمعون، داود، سلیمان، شعیا، ارمیا، عزیز، حزقیل، الیاس، الیسع، یونس، زکریا، یحیی و سپس عیسی به دنبال هم مبعوث به رسالت شدند تا زمینه سعادت دنیا و آخرت همه مردم و به خصوص یهود را فراهم آورند اما...

خدا یا هوا

هوا به توضیح برخی از حکما و اهل دل، مجموعه خواسته ها و تمایلاتی است که مقید به هیچ قید، و مشروط به هیچ شرطی نیست، خواسته ها و تمایلاتی

که صد در صد ضدّ خواسته های حق است، و در صورت چیره شدنش بر انسان، انسان را چون پر کاه در معرض طوفان معاصی و گناهان قرار میدهد، و او را به طرف هر ظلمت و ضلالتی میکشاند، و به انواع پلیدی ها و آلودگی ها دچار مینماید، و از وجود او دیوی خطرناک و حیوانی شکم پرست، و خوکی شهوت ران، و درندهای هولناک، و شیطانی مکار میسازد!!

هوا در طول تاریخ در ستیزه و جنگ با خدا و فرهنگ پاک او بوده و تا قیامت سر آشتی با حق را ندارد، و به یقین سلامت و سعادت انسان و خوشبختی ابدی و جاویدش در گرو سالم ماندن از هوا و پیروزی و غلبه بر آن است.

هواپرست تا هوا بر او حاکم است هرگز حق پرست نمیشود، هواپرست تا هوا بر او چیره است از هیچ گناهی روی گردان نیست، هواپرست تا هوا بر او غلبه دارد، از هیچ ظلم و تجاوزی در امان نخواهد بود، هواپرست دشمن حق، و دشمن مؤمنان، دشمن انسان ها، و دشمن سعادت دنیا و آخرت خویش است، هواپرست هر حقیقتی، هر آئینی، هر دینی، و هر مکتب حقی را در همه شئونش مطابق میل شیطانی خود میخواهد و چنانچه آیات الهی و احکام خداوندی، و خواسته های ملکوتی و عرشی هماهنگ با میلش نباشد، از پذیرفتن آن امتناع میورزد و در برابرش به مخالفت میایستد، و نمیگذارد نور دین، در خمیه حیاتش بتابد، و به شدت در مقابل آن به جنگ برخاسته، و برضد آن تا جائی که بتواند تبلیغ میکند و از هیچ تهمتی به مبلغان دین که در رأس آن پیامبران و امامان هستند دریغ نمیورزد، و آن بزرگواران را که از نظر عقل و اندیشه و افکار و اخلاق و عمل برترین مردم روزگارند به سحر و جادو، و کذب و دروغ، و دیوانگی و جنون نسبت میدهد و با این روش ناپسند تیشه به ریشه سعادت خود زده، دنیا و آخرت و انسانیتش را تباه مینماید.

حضرت حق به یهود خطاب می کند که هوای نفس شما در برابر آنچه پیامبرتان و دیگر پیامبران برای نجات شما و سعادتتان آوردند به مخالفت ایستاد، و چون نبوت آن بزرگواران و احکام و دستورات حق را مطابق با خواسته های بیمهار خود ندیدید، از پذیرفتنش امتناع کردید و به تکبر نشستید، و به خیال این که ممکن است دین پذیری، شما را از ریاست و بزرگی منشی و دنیائی که در اختیار دارید یا در طلبش هستید باز دارد گروهی از پیامبران را انکار کردید و به تکذیبشان برخاستید، و گروهی را کشتید!! آری عبادت هوا، و پرستش خواسته های نفس، شما را به دو گناه عظیم و سنگین انکار نبوت انبیا و کشتن پیامبران که مایه های نجات شما بودند مبتلا کرد.

از پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت درباره هوا و زیان هایش روایات بسیار مهمی رسیده از جمله: از رسول خدا روایت شده:

«انما سمی الهوی لانه یهوی بصاحبه:» (۱)

هوا به این خاطر هوا نامگذاری شده که آلوده اش را به سقوط میکشاند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنتان: اتباع الهوی وطول الامل، فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق واما طول الامل فینسی

الآخره:» (۲)

ای مردم، ترسناک ترین چیزی بر شما از آن میترسم دو چیز است: پیروی هوا، و آرزوهای دور از دسترس، اما پیروی هوا شما را از حق باز میدارد، و اما آرزوهای دور از دسترس، آخرت را از یاد شما میبرد.

«فضل العقل علی الهوی لان العقل یملکک الزمان والهوی یتعبدک للزمان:» (۳)

ص: ۳۴۴

۱-۱ - کنز العمال ۲۸۹۶۵.

۲-۲ - تفسیر معین ۴۱۷.

۳-۳ - شرح نهج البلاغه ج ۲۰ حکمت ۲۰۹.

عقل بر هوا برتری داده شده، زیرا عقل زمان را برای رشد و کمال در اختیار تو میگذارد، و هوا تو را برده زمان و زمینه سقوط و هلاکت را فراهم مینماید.

«اعلموا انه ما من طاعه الله شيئي الاياتي في كره، وما من معصيه الله شيئي الاياتي في شهوه:» (۱)

بدانید چیزی از طاعت خدا نیست مگر این که از روی بیمیلی انجام میگیرد، و چیزی از معصیت خدا نیست مگر این که از روی میل و هوا تحقق مییابد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

من اتبع هواه اعماه و اصمه و اذله و اضله: (۲)

کسی که از هوای نفسش پیروی میکند، او را کور و کر و خوار و گمراه میکند.

«رأس العقل مجاهده الهوى:» (۳)

رأس عقل جهاد با هوای نفس است.

«لا تجتمع الشهوه والحكمه:» (۴)

هوا و حکمت با هم جمع نمیشوند.

«مخالفة الهوى شفاء العقل:»

خلاف هوا عمل کردن، درمان عقل است.

از حضرت سیلمان (ع) روایت شده:

«ان الغالب لهواه اشد من الذى يفتح المدينه وحده:» (۵)

بی تردید چیره شونده بر هوای نفسش، کارش سخت تر از کسی است که به تنهایی شهری را فتح کند.

معارض و مانع ظهور کامل دین با همه احکام و قوانینش - جز در زمانی کوتاه و میان مردمی انگشت شمار - همین علل نفسانی و سازمان درونی میباشد

ص: ۳۴۵

٢-٢ - غرر الحكم.

٣-٣ - غرر الحكم.

٤-٤ - غرر الحكم.

٥-٥ - تنبيه الخواطر ٥٦٥.

که گروهی یکسره از آن سر میتابند، یا به مبارزه عملی و علمی میپردازند، و برای آزادی شهوات غیرقانونی و عقاید میراثی و تقلیدی و اندیشه های ضد آئین خدائی خود فلسفه میآورند.

گروهی به همان احساسات و عواطف قلبی و در محیط عبادت گاه سرگرم میشوند و از محیط زندگی و معارضه با هوا برکنارش میدارند.

حاکمیت کامل حق که همان آئین خدائی است آنگاه بر محیط زندگی سایه میافکند که عقل های صلاح اندیش ایمانی در بیشتر مردم بر غرائز نفسانی حاکم شود، یا چنین آمادگی در عموم هویدا گردد.

این تحول و انقلاب نفسانی یا جهش از غرائز حیوانی را پیامبران گذشته در نفوس اندکی از مردم مستعد آغاز کردن و اسلام با دعوت به توحید و تأیید عقل و فضائل انسانی و احکام و دستوراتش، اصول و قوانین این تحول و انقلاب را تکمیل نمود.

تکامل عقول و اندیشه های بشری به سوی همین تحول پیش میرود، اولین توصیف امیرمؤمنان از مصلح آخرالزمان و حاکم به حق و قائم به عدل این است:» (۱)

«يعطف الهوى على الهدى:» (۲)

هوا را به سوی هدایت بر میگردداند.

قوم یهود که در هواپرستی نمونه اند از این که از پیامبران پیروی کنند امتناع دارند، و از ترس از دست دادن شئون مادی ایمان به حقایق نمیآورند و در گذشته هم ایمان نیاوردند، و البته تا هوا و حبّ جاه و مقام از قلب خارج نشود، انسان به عرصه ایمان در نمیآید، و تسلیم حقایق نمیگردد، صفات زشت و

ص: ۳۴۶

۱-۱) - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲-۲) - نهج البلاغه خطبه.

ناپسند و مذمومی چون عجب، کبر، ریا، و غضب و حسد و عشق افراطی به مال و حب جاه هفت مانع و حجابی هستند که نمیگذارند انسان به سعادت ابد برسد، چنان که از آیات و روایات استفاده میشود دوزخ دارای هفت طبقه است، کسی که نفسش و درونش را از این هفت رذیله پاک کند، قطعاً هفت در دوزخ را به روی خود بسته، و راه ورود بهشت را به خودش باز کرده است. (۱)

اتهام و افتراء به قلب

وجود مقدس حضرت حق بنابر آیات قرآن مجید قلب را مرکز فهم و درک حقایق قرار داده است، و مردمی را که از این عضو بسیار مهم که از اعظم نعمت های الهی است برای درک حقایق و رسیدن به اسرار هستی استفاده نکنند مورد حمله سخت قرار داده است، و آنان را مستحق عذاب دوزخ میدانند.

وَلَعَدَّ ذُرَّانَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ۗ وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ۗ وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ: (۲)

و یقیناً بسیاری از جنیان و آدمیان را «به خاطر این که به اختیار خود کفر و شرک را انتخاب میکنند» برای دوزخ آفریده ایم زیرا آنان را دل هائی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمیابند و چشمانی است که توسط آن، حقایق و نشانه های حق را نظر نمیکنند، و گوش هائی است که به وسیله آن سخن خدا و پیامبران را نمیشنوند آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه تراند، اینانند که بیخبر و غافل از معارف و آیات خدا هستند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: (۳)

آیا در قرآن نمیاندیشند، تا حقایق را بفهمند، یا بر دل هایشان قفل هائی قرار دارد؟!!

انسان با حرکت مثبت قلب که فهم حقایق و معارف پس از مطالعه در کتاب هستی و کتاب های علمی است، به رشد و کمال و مقامات عالی انسانیت میرسد،

ص: ۳۴۷

۱-۱ - روح البیان، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲-۲ - اعراف ۱۷۹.

۳-۳ - محمد ۲۴.

و با به کارگیری قلب برای فهم معارف حقه، به ایمان و اکمل ایمان، و یقین و اکمل یقین دست مییابد، و به حسنات اخلاقی و اعمال صالحه آراسته میشود، و چراغ هدایت دیگران میگردد، و به اوج عبادت رب و خدمت به خلق میرسد، و دنیا و آخرت خویش را آباد و به تحصیل رضای حق و بهشت عنبرسرشت موفق میگردد.

قلب همیشه از باب رحمت پروردگار آمادگی دارد که زمینه بصیرت و آگاهی و علم و عمل را برای انسان فراهم نماید، و واسطه‌های میان انسان و خداست که هرگز از این میدان بیرون نمیروند، و در صورت محجوب نمودنش با معصیت و گناه، و باز داشتنش از فعالیت به وسیله طغیان و عصیان، با توبه و انابه به فعالیتش باز میگردد و انسان را به قرب و لقای حق میرساند.

یهود عنود برخلاف ماهیت آفرینش قلب، و مایه فطرت و نوری که در آن است به قلب افترا و تهمت میزدند که قلب ما از فهم حقایق و معارفی که محمد آورده عاجز است، و در پوششی قرار دارد که نمیگذارد آنچه را قرآن میگوید درک کنیم و بفهمیم.

سخنان دعوت کنندگان به حق در قلوب ما راه ندارد، و تشخیص حقایق از غیر حقایق برای میسر نیست.

این بافته خیالات و هواها و شهوات خود را به زبان جاری میکردند و بر آن اصرار میورزیدند تا پیامبراسلام را از هدایت کردنشان به اسلام مأیوس نمایند و نهایتاً حضرت با حرصی که نسبت به هدایت مردم داشت آنان را رها کند، و آنان هم چنان بیرادع و مانع چند اسبه در میدان فساد و گناه بتازند، و این چند روزه دنیا را به شکم بارگی، و شهوت رانی، و غارت اموال مردم و ریاست بر عوام و

جاهلان بگذارند و از مسئولیت‌ها و تکالیفی که حضرت حق بر عهده انسان نهاده بگریزند.

گروهی غلف را به معنای ظرف و گنجینه گرفته و منظور از غلف را در زبان یهود این معنا دانسته‌اند: که قلوب ما گنجینه‌های پوشیده از معارف و علوم و آگاهی است و ما را نیازی به آنچه محمد آورده نیست، و این دین و آئین مخصوص توده عوام و بیسواد و بیسرهاست!

اگر یهود این را میگفتند نشان از غرور و کبر و خودپسندی آنهاست، و اقامه این مسئله باطل برای این بود که خود را از هر مؤاخذه و مسئولیتی برکنار نمایند، و از پی این ادعا باز به تاخت و تاز خود در میدان خطا و گناه ادامه دهند، و به غارت اموال و افکار مشغول باشند و به قول معروف دو روزه دنیا را به خیال خود خوش بگذارند و از کشیدن بار هر مسئولیتی راحت باشند.

ولی به فرموده قرآن مجید اینطور نبود که میگفتند: و قلبشان اینگونه که ادعا میکردند نبود، بلکه آنقدر از خدا دور شده بودند که از شمول رحمت حق که از آثارش هدایت شدن به اسلام بود محروم گشته و در کفرشان ماندند، و به خاطر کفرشان دچار لعنت خدا گشته از به دست آوردن فیوضات الهیه بازماندند و دنیا و آخرتشان را از دست دادند، و جز اندکی از آنان که قلب را برای فهم حق بگمار گرفتند ایمان نیاوردند.

مسئله قلب و آثار مثبت و منفی آن در توضیح آیه شریفه ۷۴ سوره مبارکه بقره بطور مفصل گذشت.

آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن

یهود تا پیش از نزول قرآن مجید قومی پراکنده و دچار مصائب گوناگون و شکنجه‌های سخت و ملتی مطرود و بی‌آبرو و در اکثر زمان‌ها گرفتار حملات بسیار رنج‌آور و شکننده بابلی‌ها و رومی‌ها و مسیحی‌ها بودند، و از آنان طوایفی

که در یثرب و اطراف آن زندگی میکردند همیشه زیر فشار بت پرستان و مشرکان قرار داشتند و در ذلت و خواری و پستی و تیره بختی بسر برده، و در میان برخوردها و نزاع‌هایی که با مشرکان داشتند و شکست‌های ذلت‌باری که از آنان میدیدند با توجه به آیاتی که در تورات بشارت بر ظهور پیامبر اسلام و نزول قرآن و پیروزی همه جانبه اسلام بر دشمنان داشت به خود در سایه ایمان آوردن به پیامبر و عمل به آیات کتاب او و توانمند شدن نوید فتح و پیروزی میدادند و در فضای این آرزوی مثبت بسر میبردند، و برای دشمنانشان شکست و تیره روزی پیش بینی میکردند، و انتظار میبردند که با آمدن پیامبر و نزول کتاب بر او و آراسته شدنشان به ایمان برای همیشه شر دشمنان خود را ریشه کن کرده و زندگی امن و پر از آسایش و امنیت پیدا نمایند.

زمانی که از نزد خدا کتاب با عظمتی چون قرآن برای آنان آمد **﴿جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾**، کتابی که جلوه علم و حکمت و عدل و رحمت خدا، و حیات بخش و تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، کتابی که فراتر از همه عقول و اندیشه‌ها و علوم انسانی است، کتابی حاوی معارف الهیه و احکام شرعیه، و بیانکننده حقایق ظاهری و باطنی است، کتابی که به عمل کنندگانش نوید پیروزی و به روزی میدهد، کتابی که ضامن حفظش از تحریف خداست، و همه انسان‌ها با همه قدرت عقلی و علمی خود از آوردن مانند یک سوره اش عاجزند، کتابی که بسیاری از درهای علوم را به روی بشر گشود، کتابی که تا قیامت از نظر محتوا برتر از همه کتاب‌هاست، کتابی که هرگز باطل در آن راه ندارد، و مطالب حقه و معارف عرشیه اش بر برهان‌های طبیعی و عقلی و علمی استوار است، کتابی که جز خیر و سلامت انسان را در همه شئون حیات و زندگی نمیخواهد، کتابی که اگر تصدیق‌ها و دعوت‌های حکیمانه و استوار و فطری اش نبود، برای همیشه

زمان برهان صدقی برای پیامبران گذشته و کتاب های باقی مانده آنان وجود نداشت، کتابی که همه حقایق بیان شده در کتاب های نازل شده پیش از خودش را تصدیق داشت، و مهر سلامت بر مسائل حکیمانه آنها میزد، و صدق نبوت پیامبران و کتاب های آنان را اعلام میکرد، و امور ناروا را از دامن انبیاء و نبوت و کتابشان میزدود مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ

کتابی که با معارف حقه اش و مسائل عقلی و فطری اش و آهنگ دعوت حکیمانه اش برای نجات مدعیان توحید و امیدواران به طلوع صبح خوشبختی، سپس دیگر ملت های ستمدیده جهان و گرفتاران به دست اربابان ظلم و جنایت آمد ناگهان قوم یهود برخلاف آرزوهای مثبتشان، و انتظارات درست و قویمشان به آن کافر شدند و با رسول نجات بخش اسلام و کتاب حیات بخش او به ستیز و مبارزه و جنگ و ضدیت برخاستند!!

حرکت یهود بر ضد آرزوهای مثبت خود

یهود با آگاهی و معرفت به کتابی که به وسیله آیات تورات از آن خبر داشتند، و برای آنان قطعی و حتمی بود که در سایه ایمان به آن و عمل به آیاتش از ستم ظالمان و فشار مشرکان و از ذلت و خواری و پراکندگی و انگل بودن نجات پیدا میکنند کافر شدند و به نفی آن و تکذیب آیاتش برخاستند و شایعه سختی میان عوام خود رواج دادند که این پیامبر و این کتاب پیامبر و کتابی نیست که تورات از آن خبر داده، اینان با کفر به قرآن خود و بسیاری از جهانیان را از برکات قرآن محروم کردند و همه جاده های خوشبختی و سعادت را به روی خود و هم کیشان خود و مسیحیان و دیگر ملت ها بستند:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ!!

مشهور است که علت پیشی گرفتن مشرکان یثرب به اسلام و پذیرفتن آئین حق، و روی آوردنشان به قرآن و عمل به آن همان پیش گوئی های یهودیانی بود که پیوسته با آنان در حال ستیزه و نزاع و جنگ و جدال بودند.

راستی عجب مردم تیره بخت و با شقاوتی، عجب مردم پست و بدبختی که به وسیله پیش گوئی های آنان نسبت به ظهور پیامبر و طلوع قرآن مشرکان یثرب مؤمن، رشید، صادق، امین، مخلص، عالم، جهادگر، و پایه گذار تمدن، و سعادت مند دنیا و آخرت شدند، ولی خود پیش گوینان دچار کفر، زندقّه، پستی، حیوان صفتی، تیره بختی و گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت و از همه سخت تر مستحق لعنت خدا گشتند: فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ، آری کفر به پیامبر و قرآن پس از معرفت به او و کتابش سبب لعنت دائم خدا و طرد شدن و دور شدن کافر از رحمت و ویژه حق تا ابدالآباد است.

برای یهود چه جای عذری در ایمان نیاوردن به نبوت پیامبر و قرآن حکیم بود؟!

یهود که به قرآن و پیامبر بزرگوار اسلام کافر شدند هیچ عذر و بهانه های نداشتند، و حجت حق بر آنان در همه زمینه ها تمام بود، زیرا آنان پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن در فضائی از علم و آگاهی به انتظار طلوع این صبح صادق و عامل پیروزی بودند، و نزول قرآن به طور صددرصد مورد امید آنان بود که در سایه نزولش و ایمان به آن بر دشمنان پیروز و از هر جهت از برکت آن نیرومند گردند!

ولی در عین این انتظار و امید مثبت و داشتن علم و آگاهی و معرفت به تحقق این حقیقت تا قرآن به سویشان آمد به آن کافر شدند!!

فروش سرمایه وجود انسانی به کفر

ص: ۳۵۲

فضیلت و برتری انسان بر سایر موجودات عرصه گاه هستی به خاطر عقل و آزادی، و اینکه بالقوه دارای مقام باعظمت خلافت از خدا، و ظرف آگاهی و بصیرت، و مطلع الفجر طلوع هدایت تشریحی، و محل ظهور کرامت است، امری مسلّم و ثابت و حقیقتی است که در کتاب های آسمانی به آن ناطق، و حکمای الهی و فلاسفه ربانی و عرفانی بینا با دلایل متقن این مقامات را به عنوان مقامات ویژه انسان به اثبات رسانیده و در کتاب های خود در این زمینه مقالات و مطالب مهمی نوشته اند.

انسان از نظر جایگاه بنابر آیات قرآن و روایات، و معارف حقه موجودی مافوق موجودات و عنصری حاوی زمینه های معنویت، و مقامی مادون حق است، همه موجودات بخاطر او آفریده شده اند، و مسخر حیات اویند و در مسیر خدمت به او در کارند و او برای خدا آفریده شده باید همه موجودیت و هویت خود را در میدان بندگی و عبادت او به معنای وسیع مسئله بکار بگیرد، بنابراین برای این موجود نمیتوان ارزش و قیمتی مادی تعیین کرد، انسان از نظر معارف قرآنی و اهل بیت ارزش بدنش در صورتی که در عبادت رب و خدمت به خلق بکار گرفته شود بهشت و ارزش جانش در صورتی که در امور معنوی و حالات پاک و اخلاق حسنه و نیت خالصانه بکار گرفته شود رضوان الهی است.

انسان بدون اتصال به خدا و حقایق ملکوتیه و فیوضات خاص ربانیه موجودی مادی محض و زمینی و در ردیف سایر جانداران روی زمین است، در فضای تاریک بیایمانی و منقطع از حق فقط دنیا و کالای آن را طالب است و برای دنیا خواهی میکوشد و حرکت میکند، و قلبش غرق محبت و عشق به دنیا میگردد دنیائی که درباره آن در روایات آمده:

«حب الدنيا رأس کل خطیئته» (۱)

ص: ۳۵۳

دنیا دوستی سر منشأ همه گناهان است.

به دنبال دنیادوستی همه اعضا و جوارح و درون انسان حوزه جاذبه گناه میشوند و با این وضع انسان کارخانه تولید معصیت، و سرزمین رویش خطاها و ستم ها و جنایات میگردد، و از فضای باعظمت عبودیت و رسیدن به عزّ ربوبیت محروم مانده، در این موقعیت است که برای شکم چرانی و شهوت رانی و به دست آوردن متاع اندک دنیا و حفظ غرور و کبر و ریاست و منیت خود وارد بازار فروش سرمایه انسانی و هویت معنوی خود که باید با بهشت و رضوان الهی معامله شود میگردد و همه هستی باعظمت خود و شئون و آثارش به کفر به خدا و حقایق و انکار نبوت و کتاب های آسمانی میفروشد و با این معامله و تجارت خسارت بار به طرف بینهایت پوچی و کوچکی و حقارت و پستی میرود و یک جا دنیا و آخرت خود را بر باد میدهد و با از دست دادن رضایت پروردگار به بازار کسب خشم خدا و خشم مردم میافتد، و از بارگاه ربوبی و عرصه گاه هستی، و نظامات آفرینش و پیشگاه مردم طرد شده، و محبتش از همه قلب ها بیرون میرود و مورد کینه و بغض جهانیان قرار میگیرد، بلای سنگینی که از زمان موسی تا به امروز که این نوشتار در حال تنظیم است یهود و کارگردانانشان صهیونیست گرفتار آنند و خروج از این اوضاع برای آنان جز با توبه واقعی و بازگشت به قرآن که بخاطر جنایات و آلودگی های فراگیر بر باطنشان هرگز موفق به آن نمیشوند میسر نیست.

آنان به جای اینکه سرمایه عقل و فطرت و تفکر و کمال جوئی و کرامت خواهی و عزت طلبی را با ایمان به خدا و قیامت و در راه تحصیل کمالات و ارزش ها معامله کنند و از هر جهت سود و منفعت ابدی نصیب خود نمایند، به کفر و پرده پوشی روی حق، و انکار واقعیات و فساد و گناه فروختند و از همه طرف خسارت و زیان ابدی و خزی دنیا و عذاب آخرت را سهم خود نمودند و

ص: ۳۵۴

با این معامله پرضرر سرزمین وجود خود را محل رویش غرور و کبر و کینه و بداندیشی و شرّ و فساد و به ویژه حسد به اهل خدا و بخصوص حسد به پیامبر و قرآن کردند.

این قوم به خاطر شعله ور شدن آتش حسد در وجودشان در مقام سوزاندن ارزش های معنوی، و جلوگیری از جهانی شدن اسلام، و جنگ و خونریزی و فساد در میان ملت های دنیا برآمدند، ولی دچار خشم خدا و خشم ملت های آزاده جهان گشتند، و تبدیل به قومی آواره، ذلیل، منفور، مطرود شدند و در این زمان که این تفسیر نگاشته میشود مدت شصت سال است به عنوان نوکر و خادم و پادوی انگلیس و آمریکا برای حفظ منافع نامشروع این دو گرگ خونخوار به منطقه فلسطین اعزام و با تشکیل یک دولت پوشالی بدون داشتن امنیت به نوکری و جیره خواری آمریکا و انگلیس مشغولند و با دریوزگی از آنان نان و آبی آلوده به خون و جنایت میخورند و دائم از طرف مؤمنان منطقه به ویژه حزب الله لبنان که از شیعیان خالص اهل بیت اند مورد هجوم و حمله اند، به خصوص آن که در این روزهایی که این صفحات را مینوشتم در مدت سی و سه روز از طرف حزب الله چنان شکست مفتضحانهای خوردند که هرگز در طول تاریخ حیات نکبت بارشان به چنین شکست ذلت باری درعین این که از جانب آمریکا و انگلیس یاری میشدند دچار نشده بودند، و به اراده خدا بنا نیست این قوم روی خوشی و رفاه را تا نابودی کامل به دست مؤمنان منطقه ببینند.

اینان با غرق بودن در ثروت و پر بودن انبارهایشان از پیشرفته ترین مهمات و اسلحه های آمریکا و انگلیس از تعدادی اندک از جوانان شیعه لبنان افسانه شکست ناپذیری شان که خود و اربابانشان مدعی آن بودند بیاد رفت و نزد ملل دنیا و آزادی خواهان جهان به ذلّت و خواری شکنندهای دچار شدند و ملت های

آزاده در همین روزها با اعلام پیروزی حزب الله و شکست نکبت بار اسرائیل آماده جشن و سرور میشوند.

این قوم عنود هر بهائی در برابر کفرورزی شان نسبت به قرآن و پیامبر بگیرند بسیار بسیار ناچیز و غیرقابل توجه است، و جز زیان و خسارت در دنیا و آخرت چیزی برای آنان باقی نمیماند.

انتخاب نبی و نزول کتاب بر او براساس لیاقت است

این قوم زیانکار پس از بعثت پیامبر اسلام و نزول قرآن در برابر اراده حکیمانه حق موضع باطل و ناحق گرفتند و از روی تعصب جاهلانه نژادی و حسد باطنی دهانشان را به این سخن باطل و بیمعنی آلوده کردند که چرا در این زمان که پیامبر اسلام براساس پیشگوئی آیات تورات ظهور کرده، از میان قوم خود ما پیامبر مبعوث به رسالت نشده و چرا ویژه ما و براساس خواست ما کتاب برای ما نیامده، و چرا ما باید از آئین یهودیت که خاص ماست دست برداشته به پیامبری که در قوم عرب مبعوث به رسالت شده و کتابش به لغت عربی است ایمان بیاوریم.

این بیخردان و سبک مغزان و حسودان و کینه توزان تصور میکردند انتخاب پیامبر و نزول کتاب بر او براساس قومیت و نژاد است!

توجه به این معنی نداشتند یا نمیخواستند داشته باشند که مقام رسالت و نبوت به کسی عطا میشود که از عقل کامل و ایمان جامع، و اخلاق الهی، و نیت پاک و عمل صالح و پیشینه درست برخوردار باشد و بتواند این مسئولیت عظیم الهی را بر عهده گیرد و مردم را در فضائی از صبر و استقامت به خدا دعوت کند و آنان را در راه رشد و کمال و آدمیت و انسانیت و رسیدن به مقامات معنوی هدایت نماید.

آنان به اندازهای در تنگنای کبر و غرور و حسد و نابخردی دچار بودند که حاضر نشدند بدون در نظر گرفتن امور ظاهری و خالی از توجه به قومیت و

نژادپرستی به حق ایمان بیاورند، و نسل های پس از آنان تا به امروز نیز دچار این اوهام و خیالات فاسده و غرور و نژادپرستی اند و حاضر نیستند در برابر حق سر تسلیم فرود آرند.

کیفر مخالفت با حقایق

این ظروف غرور و منیت، و خزانه پستی و شرارت، و تنور پر از آتش عصبیت و حسادت که به خاطر این حالات باطنشان منشأ انواع جنایات و فسادها در مناطق مختلف دنیا بودند و نسل امروزشان هم چون آباء و اجدادشان منشأ جنایات و فساداند نه تنها در دنیا مستحق ذلت و خواری، و خشم خدا و مردم شدند، بلکه در آخرت هم سزاوار عذاب خوارکنندهای هستند وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ.

برای این که شدت حسد و حدّت کفر این طایفه از خدا بیخبر را بیش از پیش بدانید و دو قطعه تاریخی توجه نمائید:

سلمه بن سلام از بدریون و مجاهدان صدر اول اسلام است میگوید جهودی از جهودان مدینه نزدیک ما میزیست یک روز به ما گفت:

«اظلكم زمان بنی الحرم الذی یركب البعیر و یلبس الشمله و یأكل الكسره، و یقبل الهدیه و لایأكل الصدقه:»

اینک روزگار پیامبر مکی بر سر شما سایه انداخته، و هنگام بعثت او فرا رسیده، پیامبری که از نشستن بر شتر عار ندارد، لباس گشاد و وسیع پوشد، و نان ریزه خشک خورد، و هدیه پذیرد، و از خوردن صدقه امتناع ورزد، و سپس گفت از شما شنوندگان کسی که او را ببیند این مرد یعنی سلمه بن سلام است، چیزی نگذشت که پیامبر وارد مدینه شد و همه نشانه هائی که آن یهودی براساس آیات تورات درباره او گفته بود در او بود، به او گفتم والله این همان پیامبری است که تو به ما خبر دادی و کسی غیر او نیست یهودی گفت: آری همان است که من

براساس پیش گوئی تورات گفتم ولی هرگز دست از آئین یهودیت بر ندارم و به او ایمان نیاورم (۱)!!

صفیه دختر حیی بن اخطب یهودی میگوید: هنگامی که محمد مصطفی به مدینه آمد پدرم و عمویم ابو یاسر اخطب اواخر نیمه شب به قصد این که بدانند آیا او همان پیامبری است که تورات خبر داده بیرون شدند، به وقت غروب آفتاب به خانه بازگشتند در حالی که شکسته دل و کوفته و پریشان و غمناک بودند، عادتشان این بود که هرگاه به خانه میآمدند مرا مینواختند و مورد نوازش قرار میدادند، ولی آن شب به من توجهی نکردند و مرا مورد تفقد و نوازش نگرفتند و از شدت دلتنگی به من التفات نکردند، ابو یاسر عمویم به پدرم گفت:

«اهو هو»

آیا این همان است که میدانیم؟ پدرم گفت: آری سوگند به خدا، عمویم گفت به تمام معنی او را شناختی و به عنوان پیامبر دریافتی؟ گفت: آری، عمویم گفت: اکنون در درونت نسبت به او چه نظری داری؟ پدرم گفت به خدا سوگند تا زنده ام نسبت به او پر از کینه و دشمنی هستم!! (۲)

آیا چنین مردمی به قول قرآن مستحق خواری دنیا و عذاب آخرت، و خشم خدا و خلق و لعنت ابدی و عذاب خوارکننده در محشر کبری نیستند؟! جواب عقل و فطرت و نظام هستی، و پاسخ حق و پاکان این است که: **وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ**.

چون کنی بر بی حسد مکر و حسد؟ ج

زان حسد، دل را سیاهی ها رسد ججخاک شو مردان حق را زیر پا ججخاک بر سر کن حسد را هم چو ما ج

ص: ۳۵۸

۱-۱ - کشف الاسرار میبیدی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲-۲ - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۷۳.

این حسودان معاند و جهودان متعصب و زبون و خوار چون نمیتوانند به وظائف و مسئولیت های انسانی و الهی خود پردازند، و از تحصیل ارزش ها و فضائل محرومند و زیر لگد ستمکاران مافوق خودشان، نفسیات و حقوقشان پایمال میگردد، روز قیامت هم زیر پای دیگر دوزخیان و در پست ترین درکات جهنم خواهند بود، و با ذلت و خواری شگفت آوری در آن دنیا دست بگریانند!! (۱)

ص: ۳۵۹

۱-۱) - پرتوی از قرآن با تصرف در عبارت.

اشاره

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُولُوا تَمَنَّا وَكَفَرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصِداً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

هنگامی که به آنان گویند: به آنچه که خدا بر پیامبر اسلام نازل کرده ایمان آورید، گویند: به توراتی که بر خود ما یهودیان نازل شده ایمان داریم و به غیر آن در حالی که حق است، و تصدیقکننده توراتی است که با آنان است کفر میورزند بگو: اگر شما از روی درستی و راستی به تورات ایمان دارید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را میکشتید.

و یقیناً موسی برای شما معجزات و دلایلی روشن آورد سپس شما پس از رفتن او به کوه طور گوساله را معبود خود انتخاب کردید درحالی که به خود و دلایل روشن حق ستمکار بودید.

و یاد آرید زمانی که از شما برای پیروی از موسی و عمل به تورات پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را چون تورات برای خوشبختی دنیا و آخرتتان به شما عطا کردیم با قوت و قدرت دریافت کنید و فرمان های من و پیامبرتان را گوش دهید و بشنوید به ظاهر گفتند: شنیدیم و در باطن گفتند نافرمانی کردیم و به سبب کفرشان دوستی و عشق به گوساله با دل هایشان درآمیخت، بگو اگر شما مؤمن هستید و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان میدهد، پس بدچیزی است اموری که ایمانتان به آن فرمان میدهد.

شرح و توضیح

مطالبی که در این سه آیه شریفه هست عبارت است از گوساله پرستی یهود که شرحش در آیه ۵۴ سوره مبارکه بقره گذشت، و اخذ میثاق و برافراشته شدن کوه طور، و دریافت کتاب با قوت و قدرت که توضیحش در آیه ۶۳ آمد و کشته شدن پیامبران به دست یهود که تفسیرش در آیه ۶۱ بیان شد و کفر به قرآن که بطور مفصل در آیه ۸۹ شرح داده شد.

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
وَ لَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْخِزِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ
مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

بگو: اگر آنگونه که میندازید سرای آخرت با همه نعمت هایش نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس چنانچه راستگو هستید مرگ را آرزو کنید.

و آنان هرگز مرگ را به سبب گناهی که مرتکب شده اند آرزو نمیکنند و خدا به ستمکاران دانا است.

و یقیناً یهود را حریص ترین مردم به زندگی دراز مدت خواهی یافت و حتی حریص تر از مشرکان، هر یک از آنان آرزومند است که ای کاش هزار سال عمرش دهند، ولی آن عمر طولانی دورکننده او از عذاب نیست و خدا به آنچه انجام میدهند بیناست.

«آنان میگویند: چون جبرئیل برای تو وحی میآورد ما با او دشمنیم بنابراین به تو ایمان نمیآوریم» بگو: هر که دشمن جبرئیل است دشمن خداست، زیرا او قرآن را بفرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است قرآنی که تصدیقکننده همه آیات کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

هر که با خدا و فرشتگان خدا و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد کافر است و بتردید خدا دشمن کافران است.

شرح و توضیح

از آیات مورد تفسیر اهم مطالبی که استفاده میشود این است:

۱- مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

۲- ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی است.

۳- یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند.

۴- آرزوی مرگ محصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است.

ص: ۳۶۱

۵- اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است.

۶- کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است.

۷- حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند.

۸- زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست.

۹- سه ویژگی قرآن.

۱۰- دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست.

۱۱- خداوند دشمن دشمنان حقایق است.

۱۲- نقش فرشتگان در جهان هستی.

مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

یهود ادعا میکردند و هنوز هم مدعی هستند که سرای آخرت با همه نعمت هایش خالص و دربست ویژه ماست و دیگر مردم جهان و سایر اقوام و ملل در این حقیقت سهم و نصیبی ندارند، چرا که ما دوستان خدا و فرزندان اوئیم (۱)

رسول بزرگوار اسلام که به اذن و توفیق حق از نظر علم و درایت و آگاهی و بصیرت و داشتن دانش ملک و ملکوت سرآمد همه فرشتگان و انسان ها و جن است، و وجودش دریای بیساحل حکمت، و قلبش حاوی همه مفاهیم و معانی قرآن، و باطن پاکش وصل به علم بینهایت حضرت رب العزه بود، و خداوند همه فیوضات معنوی را در حد اعلا به او عنایت، و وی را در همه شئون باطنی و ظاهری حجت کامله خود بر همه انسان ها تا قیامت قرار داده، از جانب پروردگار مهربان مأموریت یافت: «قُلْ إِنْ كَانَتْ» که با یهود به بحث و گفتگوی منطقی و عقلی و دینی بنشیند و آنان را قانع کند که شما در ادعایتان نسبت به

ص: ۳۶۲

این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه شماست به باطل ادعا میکنید و سختتان پایه و اساس علمی ندارد، و بر هیچ قاعده منطقی استوار نیست، و بدون دلیل و برهان خود را دل خوش به این معنا نموده، و با اعتقاد به این مسئله برای خود مصونیتی خیالی از کیفر گناهان و جریمه معاصی و عذاب خطاهایتان ساخته اید، و این ادعا به هر صورتی که به شما القاء شده، یا ساخته ذهنتان میباشد، نه این که به سود شما نیست، بلکه این عقیده تحمیلی، یا بافته پوک و پوچ خیال و گمان در دنیا و آخرت به ضرر شماست، در دنیا به ضرر شماست زیرا با دلگرمی به این اعتقاد و این که در دوزخ راهی ندارید به هر گناه و معصیت و ظلم و ستم تن میدهید، و برخلاف نظامات و قوانین حاکم بر هستی حرکت میکنید، و به غارت اموال مردم و خوردن هر مال حرام آلوده میشوید، و حقوق انسان ها را ستمکارانه پایمان مینمائید و چنان که روزگار بدکاران پیش از شما نشان داده به عذاب استیصال دچار میگردد، و در آخرت به زیان شماست، زیرا قواعد حق و آیات الهی و عدل خدا نشان میدهد که در قیامت برای قومی خاص هیچ امتیازی قائل نیستند، و هر مجرمی هر که باشد و منسوب به هر خانواده یا طایفه ای یا جامعه خاصی میباشد در گرو اعمال خویش است، و راهی برای فرار از عذاب دوزخ اگر در دنیا توبه نکرده باشد ندارد، و به حکم حق برای ابد دچار عذاب دردناک قیامت خواهد شد.

شما ای قوم یهود اگر در این ادعا راستگو هستید ابداً نباید از مرگ بترسید، و از انتقال به عالم آخرت وحشت کنید، و مرگ را کابوسی بسیار بسیار ترس آور تصور نمائید، بلکه باید مشتاق و عاشق مرگ باشید، و نسبت به فرار رسیدن آن با همه وجود خوشحال گردید، و با جان و دل از آن استقبال نمائید، و آن را هم چون معشوقی بینظیر در آغوش بگیرید، روی این حساب مصرأً از شما می

خواهم به راستی و درستی از خدا درخواست مرگ کنید، و از آن به عنوان وسیله انتقال شما به آخرت و همه نعمت هایش استقبال نمائید، و با آغوش باز بپذیرید.

این احتجاج و بحث پیامبر با یهود، احتجاجی براساس رحمت و محبت به گمراهان و دارندگان عقاید بیمنطق و فاسد بود، باشد که از خواب سنگین غفلت بیدار شوند و از جهل و بیخبری نجات یابند، و اعتقاد به مصونیت از عذاب قیامت را که اعتقادی بیپایه است از خود دور کنند و برای ساختن آخرت آباد، به عقاید اصولی و اعمال صالح آراسته شوند.

این مسئولیت عظیم پیامبران از جانب خداست، که گنهکاران را به صورت بیمار ببینند، و با دلسوزی و محبت به علاج آنان برخیزند، و دردهای درونی و بیماری های فکری آنان را درمان کنند.

ولی با کمال تأسف، بسیاری از گنهکاران و آلودگان، و بیماران فکری و روانی نه این که از طبابت ملکوتی فرستادگان حق استفاده نکردند و به معالجه خود تن در ندادند، و عقاید فاسده را از خود دور نمودند، بلکه با رأی و عقیده باطلشان اصرار ورزیدند و پافشاری کردند، و استدلال و برهان و دلایل حکیمانه دلسوزان به خود را برای دور کردن آثار خیالاتشان نپذیرفتند.

اگر یهود همین یک جمله سخن منطقی و سراسر حکمت آمیز پیامبر را که اگر آخرت با همه نعمت هایش ویژه شماست نه دیگر مردم چنانچه ادعای صادقانه و درستی است تمنای مرگ کنید، قبول میکردند و به دقت و اندیشه در آن مینشستند، به هدایت راه مییافتند و به وقار و ادب آراسته میشدند، و به این نتیجه میرسیدند که رسیدن به بهشت با این همه جنایت و خیانت و ظلم و ستم و زشتی و منکر از عدالت خدا دور، و امری غیرمنطقی و برنامه های بسیار بسیار نادرست و خلاف بعثت پیامبران الهی است، پیامبرانی که مأموریت داشتند با نور

هدایت مردم را تربیت کنند، و آنان را از گناهان ظاهری و باطنی پاک نمایند، و سفرهای از صلاح و سداد در خیمه حیاتشان پهن کنند، و درهای سعادت دنیا و آخرت را به رویشان بگشایند.

نبوت موسی و تورات کتاب نازل شده بر او برای این بود که این قوم از چنگال ستم و ظلم فرعونیان رهائی یابند، و از ریختن خون فرزندانیشان، و داغداری زنانیشان، و به بیگاری گرفتنشان، و شکنجه های تحمیل شده بر آنان و فساد و افساد درباریان فرعون نجات پیدا کنند و پس از آنان با عبرت گرفتن از عاقبت ستم کارن در فضائی از صلاح و سداد و صدق و درستی، و شرافت و کرامت، و عبادت و خدمت به خلق زندگی کنند، عقیده به این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه ماست درحالی که بدتر و بیشتر از فرعونیان غرق گناه و آلوده به همه معاصی هستند و از هیچ ظلم و ستمی بر خود و دیگران روی گردان نیستند کاملاً و صد در صد مخالف اهداف نبوت موسی و آیات تورات است، و نشان میدهد که این عقیده بافته خیالات فاسد مفسدان و احبار آلوده دامن یهود و متولیان کنیسه هاست، که خواستند با این عقیده راه شکم چرانی و شهوت رانی آنان و به بردگی کشیدن قومشان برویشان باز باشد!

چنان که در کتاب ها آمده حضرت حق به وسیله موسی یا براساس تورات به بنی اسرائیل چنین پیام داده:

«یابن عمران قل لینی آدم من کان شفیعکم الی اذ خلقتکم فاجت صورکم؟ ومن کان شفیعکم الی اذ مننت علیکم بالاسلام.»

«امن اخرجکم من اصلاب آبائکم بالرفق الی بطون امهاتکم امن اخرجکم بالرفق من ارحام امهاتکم، امن القی الرحمه والرافه فی قلوب امهاتکم حتی تخرج اللقمه من فیها فتمضغها لکم امن فتق القلب فجعل فیہ نوراً تهتدون به امن وهب لکم اسمع تسمعون به، هذه منتی علیکم قدیمه، تعصونی بالنهار و متمردون علی وانا بعلمی احفظکم فی ظلم اللیالی، وان الملائکه لتنادی یا حلیم ما احلمک عن الظالمین؟ یا موسی ینقلبون فی نعمائی و یعصونی ثم یقولون انی غفور رحیم، یا موسی کم یشکو کرام الحفظه الی عبدی فأمرهم بالصبر واقول لهم لعله یرجع یتوب، باین عمرن یمرون بالجیفه فیسدون مناخرهم، وذنوبهم عندی اتن من الجیفه یابن عمران عندالشدائد یدعوننی و ینسونی عندالرخاء یا بنی آدم خذوا من

الدنيا بقدر ماتطيقون، واكتسبوا من الذنوب بقدر ماتحملون العقوبه، واطلبوا من النعم بقدر ماتؤدون شكره، ستعلمون اذا رجعتم الى انى انما امهلت الظالمون لهوانهم على.»

پسر عمران به فرزندان آدم بگو: میانجی و شفیع شما نزد من زمانی که شما را آفریدم و صورتتان را زیبا و نیکو قرار دادم چه کسی بود، این خود من بودم که از باب رحمت و لطف و محبت و کرامت شما را خلق کردم و صورت هایتان را زیبا قرار دادم.

به فرزندان آدم بگو: زمانی که نعمت باعظمت دین را به شما ارزانی داشتم میانجی و شفیع شما نزد من در عطا کردن این نعمت چه کسی بود؟ این خود من بودم که برای تأمین سعادت دنیا و آخرت شما اسلام را که تنها دین من است به شما عطا کردم.

فرزندان آدم چه کسی شما را با مدارا از اصلاّب پدرانتان به ارحام مادرانتان انتقال داد، و چه کسی شما را با مدارا از رحم های مادرانتان به دنیا آورد؟ و چه کسی رحمت و مهر را در دل های مادرانتان انداخت تا لقمه را از دهان خود درآورند و جویده نموده در دهان شما بگذارند، و چه کسی قلب را جایگاه هدایت قرار داد تا به وسیله آن به حقایق و به ایمان و به یقین به آخرت راه یابید؟

فرزندان آدم چه کسی برای شما گوش قرار داد تا به وسیله آن بشنوید، همه این نعمت های ظاهری و باطنی را من از روی مهر و محبتم به شما عطا کردم، این است نعمت های من بر شما، نعمت هائی که از ابتدای آفرینشتان به تدریج به شما عنایت نمودم، اما شما در طول روز مرا معصیت میکنید، و دست به هر گناهی میزنید، و به حلال و حرامم توجهی نمیکنید، و آیات کتابم را به گردونه عمل نمیگذارید، و نعمت های عطا شده ام را ابزار گناه قرار میدهید، نسبت به من با همه وجودتان تمرد و روی گردانی دارید، با این همه من در طول تاریکی های شب با علم و آگاهی و دانائی ام شما را در حالی که در استراحت و خواب هستید از خطرات حفظ میکنم!!

فرشتگانم از کثرت گناه و ظلم و جنایت و خیانت های شما فریاد میزنند: ای خدای بردبار تا چه اندازه بر این ستم پیشگان بردباری روا میداری؟

ای موسی در نعمت هایم میغلظند و مرا به هرگونه که بخواهند معصیت میکنند، سپس برای دل خوشی خود میگویند: خدا آمرزنده و مهربان است!

ای موسی چه اندازه فرشتگان حافظ اعمال از بنده ام بخاطر گناهان نزد من شکایت آرند و من آنان را به صبر و شکیبائی فرمان دهم و به آنان بگویم امید است به من باز گردد و توبه کند.

پسر عمران اینان زمانی که از کنار مرداری و لاشهای بگذرند بینی خود را برای استشمام نکردن بوی بد آن مردار و لاشه میگیرند در حالی که گناهانشان نزد من بدبوتر از لاشه و مردار است!

پسر عمران در سختی ها و گرفتاری ها به دعا و مناجات برای رفع گرفتاری هاشان به پیشگاه من میآیند ولی هنگام خوشی و رفاء مرا فراموش میکنند.

فرزندان آدم از دنیا به اندازه های که بتوانید در آخرت بارش را طاقیت بیاورید برگیرید، و از گناهان به اندازه های که بتوانید عذابش را تحمل کنید مرتکب شوید، و از نعمت ها به اندازه های که بتوانید شکرش را ادا کنید بخواهید، چون پس از مرگ به من بازگشته خواهید فهمید که مهلتی که در دنیا به ستمکاران و گنه پیشگان دادم به خاطر این بود که نزد من پست و بیارزش بودند! (۱)

با توجه به این سبک و سیاقی که رسالت و نبوت موسی یا آیات تورات داشته، آیا ادعای مشتی ظالم و ستم پیشه و آلوده به هر گناهی، و ادعای ملتی که هزاران سال است دستشان به خون بیگناهان تاریخ آغشته و از هیچ گناهی روی گردان نبوده و نیستند مبنی بر این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل از آن بهره ندارند، ادعای درست و صادقانه ای است؟ زهی بیشرمی و بیحیائی!!

ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی

ص: ۳۶۷

یهود بدون دلیل و برهان، و به دور از منطق و حکمت و تنها براساس اوهام و خیالات خود را از نظر نژاد برترین ملت و بالاترین قوم میدانند.

آنان به جای این که خود را در شئون بشری، یعنی آفرینش طبیعی با دیگر فرزندان آدم و حوا مساوی بدانند، و به این حقیقت توجه داشته باشند که فرزندان آدم و حوا یا نسل اسحاق و اسماعیل از نظر خلقت ظاهری و هویت و ذات هیچ تفاوتی با هم ندارند و همه هم نوع یکدیگرند، خود را از دیگر ملت ها و اقوام جدا دانسته و امتیازی ویژه برای خود قائل اند و ادعا دارند که ما موجوداتی ممتاز و عزیز دردانه و ملتی خاص و گروهی ویژه ایم و دیگر انسان ها با ما در هیچ شأنی برابر و مساوی نیستند، و بر این اساس همه دنیا از ماست، و همه نعمت ها و ثروت ها و زمین ها متعلق به ماست و دیگر اقوام و ملل برده ما هستند و باید در راه خدمت به ما به کار گرفته شوند، و چون اقوام و ملل دیگر به تصاحب زمین ها و کشورها و معادن و ثروت ها دست گشوده اند و براساس اعتقاد ما غاصب هستند و خود حاضر نیستند پنج قاره و ثروتشان را در اختیار ما بگذارند، پس بر ما واجب است زمینه جنگ با همه ملل و اقوام را به تدریج فراهم آوریم و بخش بخش زمین و ثروت هایش را از دست غاصبان خارج کنیم و پس از سلب مالکیت از آنان، با قدرتی که به دست میآوریم آنان را به بردگی کشیده و در راه خدمت به شکم و شهوت خود بکار گیریم!!!

آری این است نتیجه شوم اعتقاد باطل و ادعای دروغین، و خیال بافی های باطل.

اینجاست که باید ملت ها را نسبت به این عقیده شوم و آثار پلیدش بیدار کرد، و همه را علیه این ستمکاران بسیج نمود، تا میدانی که پیش خود مالکیتش را برای خود فرض کرده اند از شرور آنان حفظ نمود.

مسیحیان و دیگر ملل و اقوام بدانند که قوم یهود با چشمی دیگر به آنان مینگرند، و هرگز با آنان دل دوستی ندارند، و به انتظار فرصت اند که دمار از روزگار مسیحی و غیر مسیحی برآورند و جهان را تبدیل به اقیانوسی از خون آنان کنند و به تصرف مایملک همه جهانیان برخیزند!

اینان براساس همین نژادپرستی، معتقدند که قیامت با همه نعمت هایش ویژه آنان است و دیگر مردم جهان از آخرت آباد نصیب و بهره‌ای ندارند.

در صورتی که صدها دلیل طبیعی، عقلی، شرعی، منطقی، معنوی ادعای آنان را نسبت به برتری نژادشان و نسبت به این که قیامت آباد ویژه آنان است باطل و پوچ و یاوه و مزخرف اعلام میکند.

یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند

آنچه از آیه شریفه قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ آن به دست می‌آید این است که یهود جز برای خود برای دیگر اقوام و ملل هیچ ارزشی قائل نیستند و این حکایت از جهل و غرور و کبر و تعصب نژادی آنان دارد.

در صورتی که همه انسان‌ها از نظر ذات و هویت باهم مساوی و برابر هستند، و احدی را بر احدی امتیاز و برتری نیست.

باید به همه ملل و اقوام گفت که یهود به شما توهین روا داشته، و به تحقیر شما برخاسته و شما را اصالتاً انسان نمیداند.

به این خاطر هر زمینهای را برای نابود کردن شما، یا به بردگی گرفتنتان فراهم می‌آورد، و با اشاعه هرگونه فساد و معصیت با وسیله‌های گوناگون درصدد ضربه زدن به شماست.

این قوم به خاطر این که شما را انسان نمیدانند، نسبت به رشد و کمال و آزادی و شکوفا شدنشان در علم و آگاهی به شدت حسودند، و تاجائی که قدرت

دارند برای ضربه شدن به شما فعالیت میکنند، و مانع پیشرفت و سربلندی و عزت شما میگردند.

آیا کسانی که شما را از گردونه انسان بودن خارج میدانند، و توهین به شما و تحقیر کردنتان را روا میدارند دوست شما نیستند تا با آنان دوستی کنید، و محبّ شما نیستند تا به آنان محبت ورزید، دلسوز شما نیستند تا نسبت به آنان دلسوزی کنید، اینان با گروهی از هم پیمانانشان که استعمارگران آمریکائی و اروپائی هستند که منافقانه خود را مسیحی میخوانند در حالی که عملاً یهودی و بدتر از یهودی اند هدف نهائی شان چون اجداد گذشته خود و یهودیان روزگاران و اعصار پیشین نابودی بشریت، و پایمال کردن انسانیت، و خاموش کردن چراغ دین، و تخریب فرهنگ های صحیح و اصولی ملت ها و اقوام، و تصاحب همه زمین و نعمت های آن است و در این مقام اند که اگر کسی را هم زنده بگذارند برای بردگی و بندگی خود بکار گیرند.

پرشدن انبارهای اسرائیل و آمریکا و اروپا از مخرب ترین سلاح ها و بمب های میکربی و اتمی، بمب هائی که هر کدامش برای تخریب منطقیهای وسیع و کشتن میلیون ها انسان بیگناه کافی است برای چیست؟ اسرائیل یا به عبارت بهتر صهیونیست که آبروی یهودی های مؤمن به دین موسی و بیآزار را برباد داده و آمریکا و اروپا این اسلحه های مخرب و کشنده را برای نابودی ملت های خود که نمیخواهند، این سلاح ها انبار شده تا فرصتی به دست آرند و اهداف شوم خود را بر ضد همه ملت ها و اقوام و ملل بکار برند و همه دنیا را با آنچه در آن است به ملکیت خود در آورند، ولی براساس تجربه تاریخی و پیشگوئی های اولیاء الهی، و مسائلی که در معارف حقه آمده و به ویژه آینده گوئی آیات قرآن، این جنایتکاران و همدستان مفاققشان که به دروغ ادعای مسیحیت میکنند ولی

در باطل یهودی نژاد پرست اند موفق به پیاده کردن اهدافشان نمیشوند و پیش از ظهور دوازدهمین پیشوای معصوم قائم آل محمد اکثرشان در حوادث مختلف و به ویژه جنگ هائی که دودش به چشم خودشان میرود نابود میشوند و سطح زمین برای برپا شدن حکومت عدل جهانی به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با کمک صالحان و شایستگان آماده میگردد.

این حقیقتی است که نه تنها معارف اسلامی و قرآن مجید با قاطعیت از آن خبر داده بلکه پیش از قرآن در تورات موسی و زبور داود هم مطرح بوده که آینده جهان در تصرف بندگان صالح و شایسته و عدالت پیشه و مهر ورز خواهد آمد.

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: (۱)

و همانا ما پس از تورات در زبور هم ثبت کردیم و وعده قطعی دادیم که همه روی زمین را بندگان شایسته ما به میراث میرند.

دقت کنید که فعل یرث مضارع است و دلالت دارد بر این که پاک شدن زمین از لوث وجود وجود یهود صهیونیست مسلک و سردمداران مسیحیت در آمریکا و اروپا که به دروغ ادعای مسیحیت مسلک میکنند ولی در حقیقت یهودی صهیونیست اند و بر گنجهکار حرفهای قطعی و جزمی است و حکومت صالحان در همه زمین در سایه دولت عدل جهانی امری مسلم و ثابت است.

آرزوی مرگ بحصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است

براساس محتویات تورات که بخشی از آن در قرآن مجید آمده، و بر مبنای آیات قرآن و معارف حقه، و با توجه به فرمایشات پیامبران که در کتاب های حدیث نقل شده، اشتیاق به مرگ و انتقال از دنیا به آخرت نسیمی ملکوتی و حالتی معنوی است که از عمق ایمان به خدا و یقین به آخرت و اعمال صالحه و اخلاق حسنه و پاکی و طهارت درون بر میآید، و در سرزمین دل و گلستان قلب

ص: ۳۷۱

میوزد، و صاحب آن بدون این که دغدغهای بخاطر راه دهد، و ترسی او را فرا گیرد به تمنای مرگ و به انتظار حرکت از دنیا به آخرت، و آسوده شدن از این مزیقه ها و محدودیت ها و آلام و مصائب بر میآید و در درونش مترصد استقبال از پیک مهربان خدا که به مؤمنان عجیب مهربان و بامحبت است میشود و با رو به رو شدن با ملک الموت با خوشی و سلامت و بشارت یافتن به بهشت و روح و رحمت آماده رفتن به جهان آخرت و دست یافتن به نعمت های ابدی بهشت میگردد، بهشتی که بر پایه معارف مستدل الهی جز محصول ایمان و عقاید حقه و اعمال شایسته و اخلاق حسنه نیست.

روایات اهل بیت به دنبال آیات قرآن و مطالب دیگر کتاب های آسمانی چنین انسانی را مستعد و آماده موت شمرده اند، انسانی که وسایل مرگ راحت و رسیدن به آخرت آباد را برای خود بفرمان حق فراهم آورده و از انتقال به عالم بعد با عبور از پل مرگ ترس و حزنی برای او نیست.

فَمَنْ تَبِعْ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱)

نهایتاً کسانی که از هدایت من و آئین و دینم و حلال و حرامم پیروی کنند در هیچ حالی به ویژه بهنگام مرگ برای آنان هیچ بیمی نیست و اندوهگین نمیشوند.

آری سعادت و خوشبختی انسان و سلامت دنیا و آخرتش و امنیت باطنش و اشتیاقش به مرگ که نقطه حرکت به سوی لقا و قرب الهی است محصول هدایت و عمل به دین خداست، و هدایت جلوه وحی و میوه شیرین نبوت و امامت است، که هر کس در این وادی وارد شود و ثابت قدم بماند اهل بهشت است و بهشت محصول قبولی اعمال و رضایت و خوشنودی حق از عبد است.

ص: ۳۷۲

چنین انسان هائی بخاطر گره خوردن وجودشان به ایمان به خدا و آخرت و متعلق شدنشان به اخلاق الهی، و حرکات مثبت و شایسته و صالحشان گرچه چون شمع بسوزند برای دیگران زداینده ظلمت و روشنکننده فضای حیات و زندگی هستند.

آنان به زبان پیامبر به زمین تشبیه شده اند یا از باب فروتنی و تواضعشان که به آسانی قدم در دایره تکالیف و مسئولیت ها میگذارند، چون زمین که متواضعانه همه خواسته های حق را از طریق خورشید و هوا و آب و باد و باران میپذیرد و مسئولیتش را برای تغذیه موجودات زنده انجام میدهد.

با از باب این که قدم حق را در سرزمین وجودشان با همه شرایط و قیود میپذیرند، چونان که زمین قدم موجودات زنده را بر سر خود پذیرفته، یا از باب این که مانند زمین که دور خورشید میچرخد دور حق میچرخند و از فیوضات الهیه بهره مند میشوند، یا از باب این که مانند زمین که منبع رزق و روزی برای موجودات زنده است منبع خیرات و برکات برای دیگران اند.

اما اهل شقاوت و تیره بختی و اهل ظلم و گناه و اهل خطا و معصیت که از مصادیق اکملشان یهودی های نژادپرست، و حس گرا، و مادی صفت هستند، شقاوت و تیره بختی شان محصول ضلالت و گمراهی و ضلالتشان نتیجه غرور و کبر و تعصب های بیجا و در یک کلمه ضلالتشان محصول تلخ عبادت برای شیطان و اسارت در بند هوای نفس است.

ضلالتی که در آنان انحراف فکری و اختلال روانی بوجود آورده، و دست آنان را برای ارتکاب هر گناه معصیتی و هر ظلم و جنایتی باز گذاشته و از آنان ملتی لجوج، کینه توز، گوساله پرست، بنده ثروت، اسیر هوا، گرفتار خیالات و

اوهام و منبعی از هر فساد و افساد، جنایت و بیدادگری ساخته و بقول قرآن آنان را تبدیل به هیزم دوزخ نموده است!!

وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا: (۱)

و اما منحرفان از حق به یقین هیزم دوزخ اند.

با توجه به این همه انحراف، و عصیان و گناه و ستم و جنایت و خیانت و ظلم و فساد و افساد، و بیدادگری نسبت به دیگران، و تخریب ارزش ها، و ایجاد ناامنی در زندگی دیگران چگونه آرزوی مرگ کنند و انتقال به عالم آخرت را مشتاقانه استقبال نمایند، اینجاست که خداوند بزرگ که از درون و برون همه موجودات و ذرات هستی آگاه است میفرماید: این قوم هیچ گاه آرزوی مرگ نمیکنند و فکر مردن را هرگز به ذهن خود راه نمیدهند!

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا به چه سبب آرزوی مرگ نمیکنند، و اندیشه اش را به درون خود راه نمیدهند، بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بخاطر انواع جنایات و ستم ها و گناهان و معاصی و فساد که مرتکب شده اند و برای خود از پیش فرستاده و ذخیره کرده اند، این خداست که وضع ستمکاران و درون و برونشان آگاه است که با قاطعیت اعلام میکند اینان هرگز آرزوی مرگ نمیکنند و بر این اساس باید گفت که ادعایشان نسبت به این که آخرت و همه نعمت هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل سهمی از آن ندارد ادعائی صد در صد دروغ و بیبایه و بیمایه و بافته اوهام عنکبوتی و خیالات شیطانی آنان است، اینان اگر به سلامت و رفاه و سعادت خود در آخرت و سهم بری از نعمت های جاوید آن اطمینان داشتند از مرگ نمیهراسیدند و آن را برای نجات یافتن از مضیقه ها و محدودیت های زندگی دنیا و مصائب و آلامش آرزو میکردند و با همه وجود از این انتقال استقبال مینمودند.

ص: ۳۷۴

در روایات اهل بیت بابی بسیار مهم به عنوان آمادگی و استعداد برای موت عنوان شده که دانستن دیدگاه های آن بزرگواران که آگاه به همه حقایق بودند در این زمینه لازم است.

از حضرت عسگری (ع) از پدران بزرگوارش روایت شده:

«قیل لامیر المؤمنین (ع) ما الاستعداد للموت؟ قال: اداء الفرائض، واجتناب المحارم، والاشتغال علی المکارم، ثم لایبالی أوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه، والله مایبالی ابن ابیطالب اوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه:» (۱)

به امیرمؤمنان گفتند: آمادگی برای مرگ و استعداد برای انتقال از دنیا به آخرت به چه اموری است؟ حضرت پاسخ داد: عمل به واجبات الهی، دوری جستن از همه حرام ها، احاطه داشتن ارزش های اخلاقی بر درون و برون، سپس برای کسی که آراسته به این حقایق باشد باکی نیست که او در کام مرگ افتد، یا مرگ بر او واقع شود، به خدا سوگند پسر ابوطالب هیچ باک و دغدغهای ندارد از این که به مرگ افتد، یا مرگ او را فرا گیرد.

امام (ع) در خطبه معروف به وسیله میفرماید:

«لاغائب اقرب من الموت، ایها الناس انه من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها، واللیل والنهار مسرعان فی هدم الاعمار، ولکل ذی رمق قوت، ولکل حبه آکل وانت قوت الموت، وان من عرف الايام لم یغفل عن الاستعداد، لن ینجو من الموت غنی بماله، ولافقیر لاقلاله:» (۲)

غائب از نظری نزدیک تر از مرگ نیست، ای مردم بتردید هر که بر پشت زمین قدم میزند، به سوی زیرزمین و خانه گور میرود، شب و روز شتابانه در نابود کردن عمر درکارند، برای صاحب جانی رزقی است، و برای هر دانه نباتی خورندهای است، و تو ای انسان خوراک مرگی، روزگار شناس، و قدر دادن عمر از مهیا نمودن خود برای مرگ به وسیله ایمان و عمل غفلت نمیورزد،

ص: ۳۷۵

۱-۱ - امالی صدوق ۶۷.

۲-۲ - امالی صدوق ۱۹۳.

ثروت مند با نیروی ثروتش راه نجاتی از مرگ ندارد، و تهیدست و فقیر به خاطر تهیدستی اش از مرگ در امان نمیماند.

حضرت باقر (ع) میفرماید امیر مؤمنان در کوفه پس از خواندن نماز عشا سه بار مردم را ندا نداد تا جائی که اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند:

«ایها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل، فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل، تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بافضل ما بحضرتکم من الزاد وهو التقوی، واعلموا ان طریقکم الی المعاد، وممرکم علی الصراط، والهول الاعظم امامکم، وعلی طریقکم عقبته کؤد، و منازل مهوله مخوفه، لابد لکم من الممر علیها والوقوف بها فاما برحمه من الله فنجاه من هولها و عظم خطرها، وفضاعه منظرها و شده مختبرها واما بهلکه لیس بعدها انجبار؟؟» (۱)

مردم خدا شما را رحمت کند، با ابزار و وسائل لازم آماده شوید که شما را به کوچ کردن از دنیا خوانده اند، با دعوت شدنتان به کوچ از دنیا این توقف و درنگ بر دنیا چیست؟ برترین چیزی را که در اختیار دارید و آن تقواست به آخرت خود انتقال دهید، بدانید که نهایتاً راه شما به سوی معاد، و عبورتان بر صراط است، هول و ترس بزرگ تر پیش روی شماست، در مسیرتان عقبه سخت و پرمشقتی وجود دارد، و منازل هولناک و ترس آوری قرار دارد، که شما را عبور از آنها و توقف در آنها چاره‌ای نیست، نجات از امور ترسناک دنیای بعد، و بزرگی شأن و مقامش، و زشتی منظره هایش، و سختی عالم و آگاه به حقیقت اعمالش از طریق رحمت خدا میسر است، یا نهایتاً افتادن در چاه هلاکتی است که پس از آن روشکستگی اش جبران ندارد.

از معصوم (ع) روایت شده:

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، و زنوا اعمالکم بمیزان الحیاء قبل ان توزنوا» (۲)

وجودتان را پیش از آن که به محاسبه بکشند، خود به محاسبه بکشید، و اعمال و کردارتان را در ترازوی حیا بسنجید، پیش از آن که آنها را بسنجند و محکومتان کنند.

ص: ۳۷۶

۱-۱ - بحار ۷۱ چاپ بیروت، ص ۲۶۳، ح ۳.

۲-۲ - بحار، ج ۷۰، ص ۷۳.

روایت شده یحیی (ع) :

«یفکر طول اللیل فی امر الجنه والنار، فیسهر ليله ولا یأخذہ نوم، ثم یقول عندالصباح: اللهم این المفر واین المستقر؟ اللهم الا الیک:» (۱)

همه شب را در مسئله بهشت اندیشه میکرد، شبش را بیدار بود و خواب او را در کام خود نمیرد، سپس هنگام صبح میگفت: خدایا راه فرار کجاست، و استقرار در چه ناحیه‌های است، خدایا مفر و مستقر جز به سوی تو نیست.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ینادی مناد کل یوم: ابن آدم لد للموت، واجمع للفناء وابن للخراب:» (۲)

فرزند آدم به دنیا آور برای مردن، اندوخته کن برای از بین رفتن بنا کن برای خراب شدن.

از رسول خدا سؤال شد:

«ای المؤمنین اکیس؟ قال: اکثرهم ذکرالموت، اشدهم لاستعداداً:» (۳)

کدام یک از مؤمنان زیرک تر است؟ فرمود: آن که بیشتر یاد مرگ است، و در مهیا شدن برای موت از همه کوشاتر است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء جبرئیل الی النبی فقال: یا محمد عش ماشئت فانک میت، و احبب من شئت فانک مفارقه، واعمل ما شئت فانک ملاقیه:»

(۴)

هرگونه که خواهی زندگی کن بتردید میمیری، و هرکس را بخواهی دوست داشته باش یقیناً از او جدا میشوی، و هر کاری میل داری انجام ده که بیشک همان را دیدار خواهی کرد.

به حضرت زین العابدین گفتند: بهتر چیزی که عبد براساس آن میمیرد چیست؟ فرمود:

ص: ۳۷۷

۱- ۱ - مصباح الشریعه ۵۸.

۲- ۲ - بحار چاپ بیروت ج ۷۱، ص ۲۶۶.

۳- ۳ - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

۴- ۴ - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

«ان يكون قد فرغ من ابنته و دوره و قصوره، قيل و كيف ذلك قال: ان يكون من ذنوبه تائباً، و على الخيرات مقيماً يرد على الله حيباً كريماً» (۱)

این که از بناها و خانه ها و قصرهایش آسوده و آزاد گردد، گفتند: چگونه این آسودگی میسر است؟ فرمود: پیش از مرگش با توبه واقعی از گناهانش پاک شود، و بر انجام خیرات پابرجا باشد، و محبوب و بزرگوار بر خدا وارد گردد.

امام صادق (ع) فرمود:

«اذا آویت الی فراشک فانظر ماسلکت فی بطنک و ما کسبت یومک، و اذکر انک میت و ان لک معاداً» (۲)

چون در رختخواب استراحت جای گرفتی با دقت بنگر که چه لقمه‌های وارد شکمت کردی، و در امروزت چه به دست آوردی، و توجه داشته باش که مرگ حتمی است و برای تو بدون تردید بازگشتی به سوی خداست.

اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است

اگر ملاک ترس از مرگ غفلت و جهل به حقایق نباشد، یا سبب بیم از مرگ قطع از حیات و زندگی و به خیال باطل فنا و عدم ابدی نباشد، پس علت بیم و وحشت و خوف و ترس از مرگ با توجه به اعتقاد به قیامت اعمال و اخلاق زشت است که محصولش بتردید دوزخ و جهنم و کیفر و عقاب خواهد بود.

البته خائن و ظالم و فاسد و مفسد، و گناهکار و طاغی، و شرور و فتنه گر باید از مرگ و انتقال به عالم آخرت که عالم پاداش و کیفر است بترسد.

مگر افتادن در عرصه تنهائی و بیباری، و غلطیدن در ظلمات قیامت که ثمره ظلم است، و دچار شدن به کیفر گناه و عذاب معصیت ممکن است بدون ترس باشد؟

ص: ۳۷۸

۱-۱ - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

۲-۲ - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

آن که مؤمن و دوست خدا و محبوب حق است، و با همه وجود به آئین خدا عمل کرده باید از آخرت که در حقیقت جای ورود به عرصه گاه لقا، و لحظه نشستن در مقام قرب است بترسد یا از آن استقبال کند؟

ترس برای پاکان بیمعنی، و برای ناپاکان حتمی و قطعی است.

کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است

انسان هنگامی که به اختیار خود روی از صراط مستقیم بگرداند، و به انحراف فکری و عملی و اخلاقی دچار شود، و به خاطر این انحراف به تعدی و تجاوز به حقوق الهی و حقوق مردم و حقوق خویش برخیزد، و با تیشه گناه به ریشه خود زند، و به تخریب ساختمان انسانیت خود اقدام کند، و به هوا و هواپرستی، و شکم چرانی و شهوت رانی و غارت اموال مردم آلوده گردد، و با در فشار گزاردن مردم، دل آنان را بسوزاند، و به جان و مال و آبرویشان رحم نکند، براساس آیات قرآن و روایات وجودش از مصادیق قطعی ظلم و ستم و معنوی به عنوان ظالم و ستمکار است، و با ظلم و ستم است که بتدریج خود را از رحمت حق دور ساخته، و از وادی نور به سوی ظلمات میرود و مستحق لعنت خدا و عذاب آخرت میگردد.

قرآن گناهانی را مطرح میکند که آلوده به آن گناهان را ظالم و ستمکار میشناسد.

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: (۱)

برای زنان و مردان در مسئله زن و شوهری و خانواده و رفتار و منش و حتی هنگام جدائی و طلاق حقوق و قوانینی حکیمانه از جانب خدا وضع شده که لازم است هر دو حقوق یکدیگر را در هر شرایطی رعایت کنند، و از آن حدود تجاوز نمایند.

ص: ۳۷۹

و کسانی که از حدود خدا تجاوز نمایند همانان بتردید ستمکار و ظالم اند.

انفاق و هزینه کردن مالی که خدا به انسان عنایت کرده برای حل مشکل مردم و برای انجام خیرات و مبرات کاری پسندیده و اگر به عنوان زکات باشد امری واجب و لازم است ولی کسانی که نسبت به فضل و لطف خدا و ثروت عنایت شده حق، با بخل ورزیدن ناسپاسی و کفران ورزند البته مردم ظالم و ستمکاراند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ: (۱)

ای اهل ایمان از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است نه دوستی و نه شفاعتی و کفران همان ستمکاران اند.

وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: (۲)

و آنان که بر طبق آنچه نازل کرده داوری نکنند پس آنان همان ستمکاران اند.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: (۳)

و کسانی از شما که پدران و برادران کافر خویش را دوست و سرپرست خود گیرند، پس آنان همان ستمکاران اند.

وَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ:

و کسانی که از امور ناهنجار و زشت که نسبت به مردم روا میدارند توبه نکنند، پس آنان ستمکاران اند.

حضرت صادق (ع) میفرماید: لقمان به فرزندش گفت:

«یا بنی للظالم ثلاث علامات: يظلم من حوقه بالمعصيه ومن دونه بالغلبه، ويعين الظلمه:» (۴)

ص: ۳۸۰

۱-۱ - بقره ۲۵۴.

۲-۲ - مائده ۴۵.

۳-۳ - توبه ۲۳.

۴-۴ - خصال، ج ۱، ص ۶۰.

فرزندم برای ستمکار سه نشانه و علامت است، با نافرمانی به کسی که از او برتر است ستم میکند، و با زورگوئی و زورمداری به پائین تر از خودش ظلم روا میدارد، و ستمکاران را کمک میدهد.

از رسول خدا روایت شده که خدا فرموده است:

«اشتد غضبی علی من ظلم من لایجد ناصرأً غیری:» (۱)

خشم سخت و سنگین است بر کسی که ستم ورزد به کسی که یاری جز من ندارد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«الظلم فی الدنيا هو الظلمات فی الآخرة:» (۲)

ستم در دنیا به مردم همان تاریکی ها در آخرت است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من اکل من مال اخیه ظلماً ولم یرده علیه اکل جذوه من النار یوم القیامه:» (۳)

کسی که براساس ستم از مال برادر دینی اش مصرف کند و به او باز نگرداند، در قیامت شعله برافروخته‌های از آتش را خواهد خورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که به یونس بن ظبیان فرمود:

«یا یونس من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیامه خمسمأه عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه اودیه وینادی مناد من عندالله هذا الظالم الذی حبس عن الله حقه قال فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار:» (۴)

ای یونس کسی که حق مؤمنی را حبس کند که به او نرسد، خدا در قیامت پانصد سال روی دوپا نگاهش میدارد تا جائی که عرقش سیل وار سرازیر گردد، و از جانب خدا نداکننده‌های ندا در دهد: این ستم کاری است که از خدا حقی را حبس کرده است، امام فرمود: او را چهل روز توبیخ و سرزنش میکنند، سپس فرمان میرسد به آتشش ببرند.

ص: ۳۸۱

۱-۱ - امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۹.

۲-۲ - بحار، ج ۷۵، ص ۳۱۲.

۳-۳ - ثواب الاعمال ۲۴۳.

۴-۴ - محاسن ۱۰۰.

عشق و محبت افراطی به زندگی چند روزه دنیا و فانی شونده، و غفلت از آخرت، و خلاصه خالی بودن باطل از ایمان به مبدء و معاد سبب حرص بر بقا و ماندن در دنیا و بهره مندی از متاع ناچیز آن است.

یهود با این که میدانند مرگ جرعه‌های است که الزاماً و اجباراً به انسان می‌چشانند، و میدانند احدی در این دنیا ماندنی نیست، و انسان در این دنیا مسافر و مهمان است، ولی چنان در غفلت و بیخبری بسر می‌برند که گویا برای مدتی بسیار طولانی در این دنیا ماندنی هستند و مرگ سراغ آنان را نخواهد گرفت.

لذا به زندگی دنیا حتی بیش از مشرکان حریص اند تا جائی که هر یک از آنان دوست دارد هزار سال در دنیا زندگی کند.

برخی از مفسران می‌گویند: از این آیه که درباره یهود است این دو مطلب کلی استفاده میشود:

۱- اثر نفسانی ایمان به آخرت و ایمان به رحمت شامل و کامل خداوند این است که مؤمن روی خود را به سوی عالم بقاء گرداند و از مرگ به ویژه در راه وظیفه نهراسد، و رشته‌های علاقه به دنیا در وی سستی گیرد تا در پایان بریده شود و خود را آسان و مطمئن آماده حیات آخرت گرداند، چه گرداندن روی باطن به سوی بقاء و آسان شدن عبور از گردنه این جهان به سوی آن سرا اصل دعوت پیامبران و کلید سعادت و یگانه راه عاقلانه فداکاری و راز تکامل عمومی میباشد، مگر آدمی با این همه آرزوهای طولانی و عمر کوتاه جز با ایمان راسخ بقاء میتواند راه‌های مشکل زندگی را هموار و تلخ کامی‌ها را شیرین سازد؟

۲- مردم درباره دنیا و دلبستگی به دنیا سه گروه اند:

نخست مردمی که ایمان به آخرت و امید به رحمت پروردگار دارند و خود را آماده آن میکنند، مانند پیامبران و رهبران الهی و کسانی که در تحت تربیت آنان قرار گرفته و دستهای از حکمای محقق الهی.

دوم: مردم بیعقیده به آخرت و مشرک به خدا، اینان چون مرگ را موجب خلاصی از رنج ها و مشکلات زندگی میپندارند و گاهی برای خلاصی و گاه بر حسب غریزه فداکاری خود را به کام مرگ میپندارند و به وسیله تلقین و تحریک از زندگی و علاقه های آن چشم میپوشند، مانند بیشتر مردمی که در راه مسلک و وطن و آزادی از خود میگذرند.

سوم: منتسبین به ادیانند که ایمان ضعیف وجدانی و گاه غیر منطقی آنان آمیخته به غرور و امیدهای عوامانه و اتکاء به وسائط است، اینان چون با همان غرورها از پاداش و عذاب آخرت نگرانی دارند و گرفتار دو دلی هستند از مردم بیدین و مشرک هم به زندگی دلبسته تر و از فداکاری در راه حق و خیر گریزان میشوند، مانند یهود که قرآن درباره آنان بحث نموده و آنان را نمونه آورده، و بیشتر مسیحیان و برخی مسلمانان امروز، این گروه در مرحله اول از مقام تربیت عالی دین سقوط کرده اند، آنگاه از فطرت فداکاری.

نشانه و برهان روشن ایمان به آخرت و گشوده شدن دریچه بقا به روی انسانی که درونش سرشار از طلب بقاء است، همین گذشت و فداکاری می باشد که مسیحیان و مسلمانان نخستین نمونه و شاهد آن بودند و آنان به اتکاء به همین ایمان با آن سرعت دعوت خود را پیش بردند و مردم دنیا را متعجب کردند، علت مهم ذلت و عقب ماندگی مسلمانان همین است که از جهت غرور و ضعف عقیده صریح به اندازه مشرکین هم گذشت و فداکاری ندارند، با هر وضع و به هر صورت و هر چه بیشتر آرزوی این گونه زیستن دارند لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ.

ذکر هزار سال شاید برای این باشد که «الف» آخرین رقمی بوده است که ارقام دیگر از آن ترکیب می‌شده.

ایرانیان قدیم در تعارفات اعیاد ملی مانند نوروز میگفتند:

هزار سال بزی، چنان که امروز که همت ها و عمرها کاسته شده میگویند: صدسال به این سالها.

زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست

فرار از عذاب خدا چه در دنیا و چه در آخرت که نتیجه ظلم و ستم و گناه و عصیان است از هیچ راهی ممکن نیست.

کسی که در دادگاه حق محکوم به خواری دنیا و عذاب آخرت است لزوماً پنجه کیفر گریبانش را گرفته و او را در دنیا دچار عذاب استیصال و در آخرت گرفتار عذاب ابد میکند، عمر دراز و طولانی، به فرض اگر به هزار سال برسد، ثروت انبوه و فراوان، قدرت غرور انگیز، یار و یاور و دیگر امور نمیتواند انسان را از عذاب الهی ایمنی دهد، در امت های گذشته آنان که عمری طولانی در گناه بسر بردند عاقبت دچار کیفر شدند، قارون با ثروت انبوهش دچار عذاب خسف گردید، فرعون و فرعونیان با همه قدرتشان در نیل غرق شدند.

سه ویژگی قرآن

در رابطه با قرآن مجید و این که تصدیقکننده کتاب های پیش از خود است، و مایه هدایت برای جهانیان و بشارت نسبت به مؤمنان است در آیه شریفه **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ** و آیه ۹۰ سوره مبارکه بقره به طور مفصل بحث شد، در این بخش نیازی به آوردن مطلب دیگر در این سه زمینه نمی‌بینیم.

دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست

قطعاً دشمنی یهود با پیامبر با شخص محمدبن عبدالله به عنوان فردی هاشمی و انسانی عربی نبوده، چون در این زمینه تا زمان بعثت کینه ای با او نداشتند، دشمنی آنان با مقام والای نبوت و رسالت و دعوت او بود، که اولاً می‌توسیدند با

اوج گرفتن اسلام جائی برای مکاتب دیگر نماند، و جهان از پی معنویت اسلام و کمال این فرهنگ سر تسلیم در پیشگاهش فرود آورد، و در ثانی بیم داشتند از این که اگر اسلام را بپذیرند به شکم پرستی و غارت اموال مردم و شهوت رانی آنان و ریاستشان خاتمه داده شود، این مقام والا که مقام نبوت و رسالت است از خود او نبود، بلکه شایستگی و لیاقتش اقتضا کرد که فرود آورنده وحی حضرت جبرئیل براساس اراده حکیمانه حق و اذن و توفیق او قرآن را از افق قلبش طلوع دهد، و این بر یهود مغرور و حسود و نژادپرست بسیار سنگین آمد که چرا جبرئیل بر او نازل شد و قرآن را در قلبش قرار داد؟ این بیخردان توجه نکردند که جبرئیل از پیش خود بر پیامبر نازل نشده، بلکه او مانند دیگر اجزاء هستی فرمانبر خداست، و مأموری امین که هر چه را حضرت حق از او بخواهد انجام میدهد، این صاحب هستی و مالک دنیا و آخرت و مهربان به بندگان یعنی خداست که برای رشد و کمال انسان، و باز کردن درهای سعادت دنیا و آخرت به روی فرزندان آدم، فرشته وحی جبرئیل را مأموریت داد که قرآن را که وسیله هدایت همه انسان ها و بشارت دهنده مؤمنان به پاداش خدا، و درمان دردهای درون است به پیامبر اسلام نازل کند تا آن حضرت به وسیله آن جهانیان را از تاریکی های جهل و حس گرائی و نژادپرستی و مادیگری و از عبادت بت ها و بندگی اربابان کفر و شرک نجات دهد، و همه درهای خیر را به روی آنان بگشاید و آنان را در صراط مستقیم حق قرار داده به سوی لقاء و قرب حق سوق دهد.

یهود از روی جهل و بیخبری به دشمنی با امین وحی برخاستند، و توجه نکردند که دشمنی با او دشمنی با خداست، بر این اساس یهود دشمن خدایند و در نتیجه دشمن بندگان او هم هستند، و به این خاطر به احدی از مردم غیر یهود

رحم ندارند و اگر زمینه بیابند گلوی تک تک مردم دنیا را برای خوردن خون آنان میفشارند، و زمین را تبدیل به حمام خون میکنند و سپس اموال و ثروت جهانیان را غارت نموده و صرف شکم و شهوات خود مینمایند!!

دشمنی اینان با پیامبر و قرآن که مصدق تورات و انجیل و همه کتاب های پیش از خود است در حقیقت دشمنی با تورات و پیامبر خودشان حضرت موسی بن عمران است، و با این حساب آنان دشمن خدا و فرشتگان و همه انبیاء و همه کتاب های آسمانی اند گرچه به زبان اظهار نکنند.

شما ای مردم جهان از مسلمان و مسیحی و زردشتی و بودائی و لائیک انصاف دهید، از چنین قومی توقع رحم و عاطفه و مهر و محبت و خیر و نیکی میتوان داشت؟

به این جهت خدای مهربان از باب رحمت و لطفش به مؤمنان اکیداً فرمان داده که از دوستی با یهود و مددکارانشان در ظلم و جنایت پرهیزند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: (۱)

ای اهل ایمان یهود و نصاری را دوستان و سرپرستان خود نگیرید، آنان دوستان یکدیگر و برضد شما دست در دست هم دارند، و تنها به دوستی میان خود وفا دارند، و هر کس از شما آنان را دوست و سرپرست خود بگیرد از زمره آنان است، بتردید خدا گروه ستکار را هدایت نمیکند.

و نیز خدای آگاه به ملک و ملکوت و عالم به باطن و ظاهر تمام ذرات هستی و دانای به اسرار قلوب در قرآن مجید خبر داده که سرسخت ترین مردم در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان یهود و مشرکان هستند و از مصادیق قطعی اهل شرک نصاری و مسیحیان به ویژه مسیحیان شریک ظلم و جنایت یهود در آمریکا و

ص: ۳۸۶

اروپایند که گروهی از آنان کلید داران حکومت آمریکا و اروپا هستند و از نظر اعتقادی برای خدا شریک قائلند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا: (۱)

یقیناً و بدون تردید سرسخت ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان یهودیان و مشرکان خواهی یافت.

برای این که بدانید دوستی با چنین ستمگرانی در سطحی وسیع و درخواست حاجتی از آنان چه کیفی دارد به روایتی که صدوق با اسناد خود از حضرت صادق نقل میکند دقت کنید:

در زمان موسی حاکمی ستمکار بود که حاجت مؤمنی را به شفاعت عبدالصالحی برآورده کرد و مشکل او را حل نمود، حاکم ستمکار و عبد صالح در یک روز از دنیا رفتند، مردم به خاطر در گذشت حاکم سه روز مغازه های خود را بستند و مشغول تجهیز او شدند و جنازه عبد صالح در آن سه روز در خانه اش ماند جنبندگان زمینی گوشت و پوست صورتش را خوردند، موسی پس از سه روز قیافه خورده شده عبدالصالح را به وسیله حیوانات خانگی دید و گفت: پروردگارا حاکم دشمن تو بود که از او اینهمه تجلیل به عمل آمد و این دوست دوست که به چنین وضعی گرفتار آمده!! خطاب رسید موسی دوست من از حاکم ستمکار درخواستی کرد که درخواستش اجابت شد، به خاطر درخواستش برای حل مشکل آن مؤمن پاداشش را محفوظ داشتیم، و به خاطر این که در خانه ظالم رفت و از او حاجت خواست جنبندگان را بر زیبایی صورتش مسلط کردم تا از گناه رفتن در خانه ستمکار پاک شود!! (۲)

ص: ۳۸۷

۱-۱ - مائده ۸۲.

۲-۲ - بحار، ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۲۳.

با توجه به این روایت و امثال آن که در کتاب های حدیث زیاد است به نظر بیاورید حکومت های به ظاهر اسلامی، و مردم به ظاهر مسلمان که دست دوستی به یهود و نصاری داده و از آنان دریوزگی میکنند، و خواسته های آنان را در ممالک خودشان به اجرا میگذارند و از این راه ضربه های مهلکی به ملت اسلام و بیت المال مسلمانان و فرهنگ و آداب و رسوم آنان میزنند چه کیفر سختی در دنیا و چه عذاب دردناکی در آخرت به انتظار آنان است؟!

سلیمان بن جعفر الجعفری میگوید:

«قلب لابی الحسن الرضا (ع): ماتقول فی اعمال السلطان؟ فقال: یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم واسعی فی حوائجهم عدیل الکفر، والنظر الیهم علی العمد من الکبائر التی یتحق به النار:» (۱)

به حضرت رضا (ع) گفتم: درباره انجام دادن کار برای سلطه گران ستمکار و حکومت های ظالم، و جنایت کاران خائن چه میگوئید؟ حضرت فرمود: سلیمان برای آنان وارد کار شدن، و کمک به آنان، و کوشیدن در انجام نیازمندی هایشان مساوی با کفر به خداست، و نگاه عمد و بیدلیل به آنان از گناهان کبیره های است که نگاهکننده بخاطر آن سزاوار دوزخ میشود!!

«عن الرضا (ع): من والی اعداءالله فقد عادى اولیاءالله ومن عدى اولیاءالله فقد عادى الله و حق علی الله ان یدخله فی نار جهنم:» (۲)

از حضرت رضا (ع) روایت شده: کسی که با دشمنان خدا «که در رأس همه آنان یهوداند» دوستی کند یقیناً با دوستان خدا به دشمنی برخاسته، و کسی که با دوستان خدا دشمنی نماید قطعاً با خدا دشمنی کرده، و بر خداست که او را وارد دوزخ کند.

راوندی در کتاب بسیار باارزش دعواتش از قول پیامبر درباره اهل ذمه «یهود و نصاری» روایت میکند:

ص: ۳۸۸

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۵، ص ۳۹۱.

«لاتساووهم فی المجالس، ولاتعود وامریضهم، ولاتشیعوا جنازهم، واضطر وهم الی اضیق الطرق، فان سبوکم فاضربوهم، وان ضربوکم فاقتلوهم:»

آنان را با خود در مجالس هم ردیف و مساوی قرار ندهید، و بیمارانشان را عیادت نکنید، و جنازه هایشان را مشایعت ننمائید، و برای آنان گشایش ایجاد نکنید اگر شما را ناسزا گفتند آنان را با زدن ادب کنید، و اگر با شما نسبت به دین و دنیاتان درگیر شدند با آن نابکاران بجنگید.

خداوند دشمن دشمنان حقایق است

از آیه ۹۸ چنین استشمام میشود که یهود با حقیقه الحقایق وجود مقدس حضرت رب العزه و همه فرشتگان و پیامبران و به ویژه امین وحی و میکائیل دشمن هستند، و این از این قوم مسئله بسیار بسیار شگفت آوری است، خدای مهربان که آنان را آفریده و سرفره رزق و روزی خود نشانده، و از هیچ لطفی درباره آنان دریغ نورزیده با او دشمن اند، فرشتگان که در عرصه هستی مأموران امین حق برای به جریان انداختن امور به اذن پروردگارند و برخی از آنان حفاظت انسان را در شب و روز از حوادث به عهده دارند با آنان هم دشمن اند!

پیامبران که برای هدایت آنان و رسانیدشان به رشد و کمال و بازکردن درهای سعادت به رویشان، و قرار دادنشان در مسیر بهشت و نجاتشان از شرور دنیا و عذاب آخرت مبعوث به رسالت شده و وظیفه داشتند تا سر حد شهادت برای هدایت بکوشند با آنان هم دشمن اند!

جبرئیل که کتاب های آسمانی را به انبیاء و به ویژه قرآن را بر پیامبر نازل کرد تا در سایه آیات و احکام الهی درخت وجودشان به ثمر بنشینند، و منبعی از کمالات و خیرات گردند با او هم دشمن اند.

و با میکائیل که بنابر مشهور عامل تنظیم رزق و روزی بندگان از جانب خداست، و نان و آب زندگان را در دامنشان میگذارد نیز دشمن اند، پس یهود

با همه حقایق و مبادی آن دشمن است، و خدا بدون تردید دشمن این کافران به حقایق و منکران واقعیات است فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ.

و یقیناً کسانی را که خدا با آنان دشمن است در دنیا روی خوشی و رفاه و امنیت را نمیینند و به طور مستمر در اضطراب و ترس و وحشت و ناامنی به سر میبرند و در آخرت به سخت ترین عذاب دردناک که ابداً راه گریزی از آن نیست گرفتارند.

نقش فرشتگان در جهان هستی

فرشتگان بندگان بزرگوار و مکرم خدا هستند که هر گروهی یا فردی از آنان برای به جریان انداختن امور هستی از جانب حضرت ربّ العزه مأموریت دارند، و در انجام آنچه بر عهده آنان است تخلف و عصیانی ندارند.

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ: (۱)

نسبت به آنچه خدا به آنان فرمان میدهد عصیان و سرپیچی نمیورزند.

و مأموریت های واگذار شده را به خوبی انجام میدهند.

گروهی از این بندگان با کرامت حق مأمور رساندن وحی به پیامبرانند، و گروهی از آنان مأمور عبادت دائم در پیشگاه حقانند، و گروهی حافظان اعمال و کردار و اخلاق مردمانند، و گروهی یاری دهندگان به اهل ایماناند، و گروهی مأمور عذاب استیصال نسبت به مجرمان و گنهکاران حرفهای هستند، و گروهی حافظان انسان در شب و روز از حوادثاند، و گروهی مأمور قبض روح انسان ها و انتقال آنان از دنیا به آخرتاند، و گروهی مأموریت دارند هنگام جان دادن اهل ایمان در کنارشان حاضر شوند و از آنان بخواهند ترسند و اندوهگین نگردن و به آنان بشارت ورود به بهشت میدهند، و گروهی مأمورند پیش از آن که کافران و ستمکاران روحشان قبض شود ضربه های سنگین به کیفر گناهان به پشت و روی آنان بزنند، و گروهی مأمور راندن ابرها به سرزمین ها و مأمور برف و باران اند و

ص: ۳۹۰

گروهی مأمور استقبال از اهل ایمان در قیامت و اعلام امنیت همه جانبه به آنان اند، و گروهی دعاگوی اهل ایمان و توبه کنندگانند، و جمعی هم مأمور عذاب اهل دوزخ به خاطر فسق و فجور و گناهان و معاصی آناناند.

مسئله ملائکه و گروه فرشتگان به طور مفصل در قرآن مجید و نهج البلاغه و روایات و دعاها مطرح است که به خواست خدا در توضیح و تشریح آیاتی که در سوره های دیگر خواهد آمد و به مأموریت آنان اشاره شده به صورتی مفصل و گسترده بحث خواهد شد.

۲۴/۵/۱۳۸۵ مطابق با ۲۱ رجب

فقیر: حسین انصاریان

ص: ۳۹۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

